بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست

مقاله

ترکیبات عطفی و ملاک تقسیم‌بندی آنها در زبان فارسی ۳
بهروز محمودی بختیاری ـ راحله کلانتری درونکلا

تحلیل اسنادی‌سازی در زبان فارسی از منظر دستور ساختاری یونس عزیزیان ۳۷

تحلیلی‌شدگی زبان فارسی: بررسی کمّی متون موازی ۸۱
محمد راسخ‌مهند ـ مهدی پری‌زاده

انواع الگوهای ساخت مجهول در زبان فارسی آزاده میرزائی ۱۳۱

بررسی رخداد هم‌زمان صفات پیشین اسم و بند موصولی نسرین آژیده ـ مهرداد نغزگوی‌کهن ۱۵۳

نشانهٔ تفضیلیِ مضاعف در ساختِ «صفت + تر + تر» ۱۷۷
محمود ندیمی هرندی ـ تهمینه عطائی کچوئی

سنجش عناصر زبانی و محتوایی دو روایت از قصّهٔ «مهْسَتی و امیر احمد»، قصّه‌ای کهن از ادبیّات عامیانهٔ فارسی شهره معرفت ۱۹۱

«با» در نقش حرف اضافه و نیز همپایه‌ساز در فارسی مژگان همایون‌فر ـ الهام خزاما ۲۲۳

دربارهٔ ترجمهٔ جملهٔ «اِشتَعَلَ الرّأسُ شیباً» در آیهٔ چهارمِ سورهٔ مریم مهدی سالاری‌نسب ۲۴۷

نقد و بررسی

معرفی و نقد کتاب دستور توصیفی فارسی معاصر زهرا زندی‌مقدم ۲۷۱

معرفی و نقد مقالهٔ «ویژگی‌های خاص نحو زبان فارسی: ساختِ اضافه، مفعول‌نمایی افتراقی و محمول‌های پیچیده» سید سجاد صامت ۲۹۱

معرفی و نقد کتاب فارسی شکسته؛ دستور خط و فرهنگ املایی زهرا زندی‌مقدم ۳۱۵

یادبود

نگاهی به زندگی و آثار زنده‌یاد دکتر محسن ابوالقاسمی ندا زادگان میاردان ۳۳۹

Table of Contents 1
Abstracts 3

مقاله

دستور

ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان، سال ۱۳۹۸، شمارهٔ ۱۵، صفحهٔ ۳-۳۵

ترکیبات عطفی و ملاک تقسیم‌بندی آنها در زبان فارسی

بهروز محمودی بختیاری (دانشیار دانشگاه تهران)
راحله کلانتری درونکلا (دانش‌آموختهٔ دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبایی)

چکیده: در این مقاله به ساخت‌های ترکیبی عطفی در زبان فارسی پرداخته می‌شود. ترکیبات عطفی ترکیباتی غیرنحوی هستند که صورت ظاهری آنها «واژه + و+ واژه» است و ترتیب قرارگیری آنها نیز قابل تغییر نیست. این مقاله ضمن معرفی امکانات واژگانی زبان فارسی در تولید ترکیب‌های عطفی، قوانین حاکم بر چنین ساخت‌هایی را از منظرهای گوناگون بررسی می‌کند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهند که قوانین آوایی پس از محدودیت معنامندی عناصر، کارآمدترین و مؤثرترین این قوانین در زبان فارسی به شمار می‌روند. لازم به تذکر است که بررسی‌های درزمانی در این پژوهش لحاظ نشده‌اند و فارسی به‌کاررفته در این پژوهش، فارسی معیار با گویش تهران است.

کلیدواژه‌ها: ترکیبات عطفی، بهینگی، عوامل واجی، روابط واژگانی، عوامل معنایی.

۱ مقدمه

ترکیب یکی از فرایندهای زایای واژه‌سازی است که از رهگذر همنشینی عناصر قاموسی پدید می‌آید. این عناصر گاهی با هم هیچ ارتباط دستوری ویژه‌ای ندارند و گاه با هم در ارتباطی نحوی هستند. به همین دلیل، ترکیب‌های زبان فارسی به دو گروه عمدهٔ «ترکیبات غیرنحوی» و «ترکیبات نحوی» تقسیم می‌شوند. در ترکیب‌های غیرنحوی، عناصری که کنار هم می‌نشینند تا واژهٔ مرکّب بسازند، با هم ارتباط نحوی ندارند. به عبارت دیگر، بخشی از ترکیب، از اقمار اسمی بخش دیگر به حساب نمی‌آید. به عنوان مثال، ترکیب «شترمرغ» یک ترکیب غیرنحوی است، حال آنکه ترکیب «شوهرخاله» (که در آن رابطه بین اجزای ترکیب، رابطهٔ اضافی است) ترکیبی نحوی محسوب می‌شود. واژه‌های ترکیبیِ غیرنحوی را نیز می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: «ترکیبات غیرعطفی» و «ترکیبات عطفی»، که مورد دوم، حوزهٔ بحث مقالهٔ حاضر است. مقالهٔ حاضر کوششی است جهت بررسی و برشماری عوامل و محدودیت‌هایی که در تشکیل ترکیبات عطفی زبان فارسی ایفای نقش می‌کنند. قصد نگارندگان در این مقاله آن است که با ارائهٔ نمونه‌هایی از این ترکیب‌ها به معرفی قوانین زبانی حاکم بر ساخت این ترکیب‌ها بپردازند. پرسش اصلی پژوهش این است که چه عوامل معنایی و واجی بر ساخت ترکیبات عطفی در زبان فارسی حاکم است و در صورت تبیین این عوامل، کدام یک از عوامل معنایی و واجی در ساخت این ترکیبات نقش پررنگ‌تری ایفا می‌کنند. پاسخ به این پرسش‌ها از دو جهت سودمند است؛ نخست اینکه با توجه به نتایج به‌دست‌آمده می‌توان الگویی قابل تبیین و پیش‌بینی از ساخت ترکیبات عطفی به دست داد و دوم اینکه از نظر ملاحظات رده‌شناختی به ملاک‌هایی قابل استناد دست یافت و به چشم‌اندازی وسیع‌تر به قاعده‌ای در ساختواژهٔ زبان فارسی رسید.

۲ پیشینهٔ مطالعات

تاریخچهٔ مطالعات جدّی بر روی ترکیبات عطفی (به‌ویژه در زبان انگلیسی) به اوایل قرن بیستم باز می‌گردد؛ به زمانی که یسپرسن[1] (۱۹۰۵) و بهاگل[2] (۱۹۰۹) ترکیب‌های عطفی را

1. O. Jespersen
2. O. Behaghel

بررسی کردند و یسپرسن (۱۹۰۵) ریتم و ضرب‌آهنگ ادای کلمات را عامل تعیین‌کنندهٔ ترتیب کلمات در ترکیب‌های عطفی دانست.

موضوع اصلی پژوهش‌های صورت‌گرفته در این حوزه وجود شرایط حاکم بر ترتیب عناصر سازندهٔ ترکیب‌های عطفی بوده است و اینکه چه محدودیت‌هایی بر توالی این عناصر حاکم است و به چراییِ شکلِ تثبیت‌شدهٔ ترکیب‌های عطفی پرداخته شده است. در این راستا ویژگی‌های آوایی متعددی برای ترتیب و توالی این کلمات معرفی شده است و آبراهام[1] (۱۹۵۰)، مالکیل[2] (۱۹۵۹)، و کوپر و راس[3] (۱۹۷۵) نیز معیارهایی معنایی را در این باره ارائه کرده‌اند.

در مورد زبانی به‌جز زبان انگلیسی، می‌توان به کار میر[4] (۱۸۸۹) در زبان آلمانی اشاره کرد که مانند سالامون[5] (۱۹۱۹) فقط به ترکیبات عطفی ثابت[6] در زبان آلمانی پرداخته است و به ترکیباتی که ساختاری معکوس‌پذیر دارند، توجهی نکرده است. در واقع تا پیش از مالکیل (۱۹۵۹) ترکیبات عطفی، هم‌معنا با ترکیبات عطفی ثابت تلقی می‌شدند.

اما احتمالاً نخستین پژوهش سازمان‌یافته در این زمینه، که با رویکردی زبان‌شناختی به بررسی این ترکیبات پرداخته است، مربوط به مالکیل (۱۹۵۹) است. وی نخستین بار این اصطلاح را در مقالهٔ خود تحت عنوان «مطالعه‌ای بر ترکیبات معکوس‌ناپذیر» به کار برد که البته این مقاله فقط محدود به ترکیبات واگشت‌ناپذیر نمی‌شد. توصیفی که او از ترکیبات عطفی به دست می‌دهد، این‌گونه است:

> ترکیبات عطفی ساخت‌هایی هستند شامل توالی دو کلمه که در یک گروه نحوی قرار دارند و هم‌پایهٔ نحوی هستند و با یک حرف عطف به‌ترتیب کنار یکدیگر قرار می‌گیرند (Malkiel 1959: 113).

مالکیل اذعان می‌دارد که برخلاف پژوهشگران پیش از وی که هر یک از جنبه‌ای خاص به بررسی ترکیب پرداخته بودند و تنها به بررسی مثال‌ها و نمونه‌های جزئی از ترکیب اکتفا کرده بودند، او سعی کرده است برای نخستین بار فرایند ترکیب را فرایندی کلی بداند که از لحاظ ساختاری قابل بررسی و تبیین است (ibid: 114).

1. R. C. Abraham
2. Y. Malkiel
3. W. E. Cooper & J. R. Ross
4. R. M. Meyer
5. G. Salomon
6. fixed binomials

آنچه که مالکیل در ضمن مطالعات خود بر ترکیبات عطفی انجام داد، این بود که وی مطالعهٔ این دسته از ترکیبات را وابسته به مطالعهٔ کل ترکیبات موجود در زبان دانست، چه آنهایی که جفت‌های ثابت بوده‌اند و معکوس‌پذیر نبودند و چه آنهایی که اجزای سازندهٔ ترکیب معکوس‌پذیر بوده و قابلیت جابه‌جایی داشته‌اند. از نظر او ترکیبات عطفی ثابت جزئی از فرایند کلی ترکیب هستند که با در نظر گرفتن روابط کل‌گرایانه قابل تبیین هستند. وی به ترتیبِ واگشت‌ناپذیر ترکیب‌های عطفی توجه کرده و این امر را جدا از اصطلاحی شدن ترکیب‌ها برشمرده است. مک‌کی[1] (۱۹۷۲) به چگونگی ارتباط میان واگشت‌ناپذیری و اصطلاحی شدن پرداخته است و در این راستا واگشت‌ناپذیری تصریفی[2] را از واگشت‌ناپذیری اصطلاحی متمایز دانسته است. زمانی که جابه‌جایی عناصر ترکیب، موجب غیردستوری شدن ترکیب شود، این واگشت‌ناپذیری از نظر مک‌کی (۱۹۷۲) تصریفی است و زمانی که جابه‌جایی موجب ساختی شود که معنای اصطلاحی خود را از دست بدهد، به عنوان واگشت‌ناپذیری اصطلاحی شناخته می‌شود.

جستجو برای یافتن جهانی‌های موجود در مورد ترکیب‌های عطفی و مطالعات میان‌زبانی برای دستیابی به قوانین جاری حاکم بر آنها، به دستاوردهای متعدد و متنوعی ختم می‌شود. با وجود این، می‌توان نظراتی را که در این زمینه اهمیت دارند، به شرح زیر برشمرد:

یکی از مهم‌ترین پژوهش‌های انجام‌گرفته در این حوزه، مطالعات کوپر و راس (۱۹۷۵) است که **اصل من اول**[3] را در آن پژوهش عنوان کرده‌اند. طبق این اصل، کوپر و راس (۱۹۷۵) اذعان می‌دارند که اولین سازه‌های هر ترکیب عطفی ویژگی‌های گویندهٔ کهن الگویی را بیان می‌کند؛ همان گوینده‌ای که اغلب به «من» آن را تعبیر می‌کنیم (Cooper & Ross 1975: 67). آنها **اصل من اول** را مسئول بسیاری از توالی‌های ثابت عناصر سازندهٔ ترکیب‌های عطفی می‌دانند و بر این باورند که بی‌شک محدودیت‌ها و شرایط معناشناختی، تعیین‌کنندهٔ توالی ثابت اجزای ترکیب‌های واگشت‌ناپذیر هستند. از جمله محدودیت‌های حاکم، طبق **اصل من اول** را ترتیب مفرد ـ جمع، جامد ـ مایع، مثبت ـ منفی، نزدیک ـ دور، بزرگ ـ کوچک،

1. A. Makkai 2. morphological irreversibility 3. me first principle

دوستانه ـ غیردوستانه، حال ـ غیرحال، مذکر ـ مؤنث و مثبت ـ منفی عنوان می‌کنند.

کوئرک و همکاران[1] (۱۹۸۵: ۹۷۱، ۱۴۸۷) برای ترکیبات عطفی در انگلیسی چهار معیار برشمرده‌اند. از نظر آنها ساختار ترکیب عطفی یا:

الف) با اندازهٔ واژه تعیین می‌شود (واژهٔ بزرگ‌تر، دوم می‌آید و ملاک اندازهٔ واژه، تعداد هجاها است).

ب) وزن کلمات آن را تعیین می‌کند (هجای بلند + هجای کوتاه بر ساخت هجای کوتاه + هجای بلند ارجحیت دارد).

ج) ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی تأثیرگذارند (مانند father and son در انگلیسی).

د) ویژگی‌های واجی، یعنی واکه‌های افتاده پس از واکه‌های افراشته و واکه‌های پسین بعد از واکه‌های پیشین می‌آیند، که هر کدام از آنها بحثی جداگانه می‌طلبد.

در دههٔ ۹۰ از دیدگاه روان‌شناختیِ زبان نیز به ترکیب‌های عطفی و محدودیت‌های حاکم بر ساخت آنها پرداخته شد که از این میان می‌توان به مطالعات ماسیور[2] (۱۹۸۳: ۲۹؛ ۱۹۸۶: ۱۱۹) اشاره کرد که آنها را «دوتایی» (Doubles) نامیده است. کوئرک و همکاران (همان‌جا) نیز آن را بررسی کرده‌اند و کروز[3] (۱۹۸۶: ۳۹-۴۰، ۴۷) بنیان‌های معنی‌شناختی آن را به دست داده است. همچنین می‌توان به مطالعات فنک اوچلون[4] (۱۹۸۹)، سبکویاک[5] (۱۹۹۳)، سالیوان و کاساگراند[6] (۱۹۹۷) و بنون و لوی[7] (۲۰۰۶) اشاره کرد. جکسون نیز بروز این ترکیبات را در حوزهٔ فرهنگ‌نویسی مطالعه کرده است (→ Jackson 2002: 99, 865).

بنون و لوی (۲۰۰۶) با رویکرد بهینگی[8] به تحلیل ترکیبات عطفی پرداخته‌اند و توانسته‌اند سلسله‌مراتبی از محدودیت‌های حاکم بر ساخت ترکیب‌های عطفی به دست دهند. پژوهش آنها مطالعه‌ای پیکره‌ای بوده است که با تحلیلی کمّی و دقیق، میزان تأثیر محدودیت‌های حاکم بر ساخت ترکیب‌های عطفی را به دست می‌دهد.

1. R. Quirk et al
2. A. Maciver
3. D. A. Cruse
4. G. Fenk-Oczlon
5. W. Sobkowiak
6. W. J. Sullivan & J. Casagrande
7. Sh. Bunin & B. R. Levy
8. optimality

لوهمان[1] (۲۰۱۱) و مولین[2] (۲۰۱۴) نیز به توالی عناصر سازندهٔ ترکیب‌های عطفی پرداخته و محدودیت‌های حاکم بر عناصر ترکیبات عطفی را بررسی کرده‌اند و موضوع پژوهش آنها ارتباط این محدودیت‌ها و میزان واگشت‌ناپذیری ترکیبات عطفی بوده است. مولین (۲۰۱۴) معتقد است که مرز مشخصی میان ترکیبات عطفی واگشت‌ناپذیر و ترکیباتی که نیمه‌متغیر هستند و هنوز در زبان کاملاً اصطلاحی نشده‌اند، نمی‌توان قایل شد، ازاین‌رو وی با رویکردی مشابه با رویکرد مالکیل (۱۹۵۹) به بررسی ترکیبات عطفی پرداخته و برای تبیین این ترکیبات رویکردی کل‌گرایانه را اتخاذ و با این رویکرد، ترکیب‌های عطفی را بر اساس میزان واگشت‌پذیری آنها درجه‌بندی کرده است.

۲-۱ پیشینهٔ ترکیبات عطفی در زبان فارسی

۲-۱-۱ رویکرد سنتی به ترکیبات عطفی در زبان فارسی

از دیدگاه دستور سنتی زبان فارسی، ترکیبات عطفی تحت عنوان ترکیبات عطفی به صورت جداگانه ذکر نشده‌اند، بلکه دستورنویسانی مانند لمتون[3] (۱۹۷۱)، قریب و همکاران (۱۳۷۱)، خیام‌پور (۱۳۸۶)، انوری و عالی عباس‌آباد (۱۳۸۹) یا این دسته از کلمات را تحت عنوان کلی «اسم مرکّب» آورده‌اند، یا مانند مشکور (۱۳۵۰) و ابومحبوب (۱۳۹۵) این دسته از کلمات را در زیرگروه «ساختمان کلمه» آورده‌اند. آنچه که در مورد دیدگاه دستور سنتی نسبت به ترکیبات عطفی قابل بیان است، این است که در این دیدگاه به این دسته از کلمات از دید فرایند واژه‌سازی توجه شده است. انوری و عالی عباس‌آباد (۱۳۸۹: ۲۴) توجهی به وجود «و» در ترکیب نداشته‌اند و آن را تحت عنوان گروه‌های اسمی دوهسته‌ای عنوان کرده‌اند و «کار و کوشش» را به عنوان مثال ذکر کرده‌اند. لمتون (۱۹۷۱: ۱۰۳-۱۰۲) به وجود «واو» و حتی نوع سازه‌های ترکیبات عطفی توجه کرده است و با توجه به نوع سازه‌ها، ترکیبات عطفی را در دو زیرگروه لحاظ نموده است که در دستهٔ اول، «واو» دو اسم را به هم پیوند می‌دهد، مانند «آب‌وهوا» و در دستهٔ دوم «واو» دو مصدر مرخم[4] را به هم وصل می‌کند، مانند

1. A. Lohmann 2. S. Mollin 3. A. Lambton 4. short infinitive

«جست و جو»، «گفت‌وگو». لمتون (۱۹۷۱) در مورد گروه دوم به نکتهٔ ظریفی اشاره می‌کند و اینکه وجود «و» در این دسته اجباری نیست؛ یعنی «گفت‌وگو» را می‌توان به صورت «گفتگو» نوشت و خواند. مشکور (۱۳۵۰: ۳۱۳) به نوع سازه‌ها توجه کرده است و این نوع ترکیبات را متشکل از بن فعل و بن فعل می‌داند، مانند «زدوبند» و یا قید و قید مثل «چون‌وچرا». خیام‌پور نیز به وجود «واو» عطف در این ترکیبات اشاره کرده است و این نوع کلمات را این‌چنین توصیف می‌کند: «اسم مرکّب حاصل از دو اسم، اولی معطوف‌علیه و دومی معطوف مانند «گل‌وشکر»» (خیام‌پور ۱۳۸۶: ۳۸). این اسم‌ها از دو فعل (گیرودار) و یا دو قید (چون‌وچرا) نیز تشکیل می‌شوند. قریب و همکاران (۱۳۷۱: ۴۱) نیز به وجود «واو» در این ساختارها اشاره کرده‌اند. آنچه که از بررسی دستورهای سنتی فارسی برمی‌آید، در این متون ترکیبات عطفی از لحاظ تنوع و ساختار بررسی نشده‌اند و در زیرگروه انواع کلمه و یا اسم، به صورت گذرا، به آنها اشاره شده است.

۲-۱-۲ رویکرد نوین به ترکیبات عطفی در زبان فارسی

ترکیبات عطفی از دیدگاه نوین در فارسی مورد توجه پژوهشگران حوزهٔ زبان‌شناسی و آموزش زبان قرار گرفته است. فرزین (۱۹۹۶) در پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد خود به بررسی تطبیقی ترکیبات عطفی دارای نظم ثابت، یعنی ترکیباتی که قابل معکوس کردن نیستند، در زبان انگلیسی و فارسی پرداخته است و در پژوهش خود ۲۸۰ ترکیب عطفی فارسی و ۲۶۳ ترکیب عطفی انگلیسی را تحلیل و این موضوع را بررسی نموده است که در صورت پیروی ترکیبات عطفی در زبان انگلیسی و فارسی از قانون زبانی خاص، تابع چه قوانینی هستند و مشترکات قوانین حاکم بر این ترکیبات در زبان انگلیسی و فارسی چیست. فرزین (۱۹۹۶: ۵۰-۴۵) معتقد است که ترکیبات عطفی در این دو زبان تابع قوانین زبانی هستند؛ نخست اینکه طبق «قانون پانی‌نی» طول کلمات در هر دو زبان تعیین‌کنندهٔ چینش ترکیبات است. کلمهٔ کوتاه‌تر معمولاً در اولین بخش ترکیب قرار می‌گیرد، مانند «دل‌وجگر» در زبان فارسی و bed and burried در زبان انگلیسی. ویژگی‌های واجی به‌خصوص واکه‌ها در ترتیب

سازه‌ها مؤثرند، به عنوان مثال، فرزین fiddle- faddle را در زبان انگلیسی بیان می‌کند که طبق این قانون[I>œ] می‌آیند (ibid: 21). در زبان فارسی مثال «پرس‌وجو » را می‌آورد. دیگر اینکه هم در زبان انگلیسی و هم در زبان فارسی برخی از ویژگی‌های معناشناختی، اولویت را تعیین می‌کند، به عنوان مثال، ویژگی‌های معناشناختی ذیل را می‌توان برشمرد:

هم‌معنایی: جنگ و جدال (ibid: 29)

(ibid: 45) each and every

متضاد: پیر و جوان (ibid: 29)

(ibid: 45) dead and alive

هم‌شمولی: کاسه و کوزه (ibid: 29)

(ibid: 45) skin and bone

منطق ترتیب زمانی: پدر و پسر (ibid: 29)

(ibid: 45) father and son

آنچه که فرزین (۱۹۹۶: ۴۴) به آن توجه کرده، ساختار ترکیبات عطفی واگشت‌ناپذیر بوده است و نکتهٔ حائز اهمیتی که در تطبیق این نوع در ترکیبات، در دو زبان انگلیسی و فارسی آورده است، این است که در زبان انگلیسی ترکیبات عطفی به چهار دسته تقسیم می‌شود:

a) noun + noun: flesh and blood
b) adjective + adjective: dead and alive
c) adverb + adverb: here and there
d) verb + verb: come and go

در زبان فارسی این ترکیبات دارای هفت ساختار هستند:

الف) اسم + اسم: دل و جگر

ب) صفت + صفت: خرد و کلان

ج) قید + قید: بالا و پایین

د) بن مضارع + بن مضارع: سوز و گداز

ه) گذشته + گذشته: رفت و آمد

و) مضارع + گذشته (از یک فعل): بند و بست

ز) گذشته + مضارع (از یک فعل): سوخت‌وسوز (Farzin 1996: 29).

خلیلی (۲۰۱۲) نیز در پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد خود با رویکرد آموزش زبانی، به ترکیبات عطفی واگشت‌ناپذیر در زبان انگلیسی پرداخته است. وی در پژوهش خود به دو گروه زبان‌آموز فارسی‌زبان، که در سطح میانی زبان انگلیسی بوده‌اند، آموزش داده است. وی فهرست ۵۰ ترکیب عطفی در زبان انگلیسی از قبیل ebb and flow, black and white, law and order را بدون توصیف و آموزش ساختار و قوانین زبانی حاکم بر آنها را در اختیار گروه «شاهد» قرار داد و به گروه «تجربه» این ترکیبات را همراه با قوانین زبانی حاکم بر آنها آموزش داد. پس از اتمام آموزش از هر دو گروه آزمون به عمل آمد و نتایج حاکی از این بود که زبان‌آموزان گروه «تجربه» در تولیدِ معنای درستِ ترکیبات عطفی مورد تدریس، موفق‌تر از گروه «شاهد»، که فقط به حفظ کردن ترکیبات پرداخته بودند، عمل کردند.

آنچه که از بررسی متون سنتی و نوین دستورنویسی و زبان‌شناسی در زبان فارسی مشاهده شده، این بوده است که به طور خاص، ترکیبات عطفی واگشت‌ناپذیر مورد توجه قرار گرفته‌اند. پژوهش حاضر به ترکیبات عطفی با دیدی کل‌گرایانه، که انواع ترکیبات عطفی را در برمی‌گیرد، پرداخته است. در این راستا ابتدا مفاهیم بنیادی این تحقیق مطرح و سپس انواع ترکیبات عطفی با توجه به ویژگی‌های ساختاری، ترتیب سازه‌ها و قوانین حاکم بر این نوع ساختارها عنوان می‌شود.

۳ مفاهیم بنیادی و روش‌شناسی تحقیق

۳-۱ ترکیبات عطفی و غیرعطفی در زبان فارسی

تشخیص و تبیین ترکیبات عطفی در تقابل با دسته‌ای از ترکیبات دیگر به نام ترکیبات غیرعطفی همراه خواهد بود. تمایز میان ترکیبات عطفی و غیرعطفی همان‌گونه که از نام این ترکیبات برمی‌آید، در وجود یا عدم وجود «واو عطف» نهفته است.

در ترکیبات غیرعطفی، میان تکواژهای قاموسی سازنده، از بدو امر علامت عطف «واو» وجود نداشته است. مثل «آب‌مروارید»، «گاومیش»، «خاکشیر»، «شترمرغ»،

«شترگاو پلنگ»، «گل‌مژه»، «تبخال»، «شیرماهی»، «دستپاچه»، «گوش‌گلو» (نام سابق اوریون) و «سینه‌پهلو». اما در میان اجزای ترکیبات عطفی، به طور بارز یا به طور مستتر، حرف عطف وجود دارد. مالکیل در تعریف ترکیبات عطفی، آنها را این‌گونه معرفی می‌کند:

> توالی دو واژه که به یک طبقهٔ واژگانی تعلق دارند و از نظر روابط سلسله‌مراتبیِ نحوی معادل‌اند و با یک عامل ارتباطی به هم وصل می‌شوند (Malkiel 1959: 113).

در ادبیات زبان‌شناسی، ترکیبات عطفی با نام‌های مختلفی به کار می‌روند؛ از جمله سازه‌های عطفی دارای نظم ثابت،[1] صورت‌های منجمد،[2] جفت‌های دوتایی،[3] همپایه‌های دارای نظم ثابت،[4] ترکیبات متقارن[5] و جفت‌های واگشت‌ناپذیر.[6] رایج‌ترین الگوهای این ترکیبات به صورت‌های زیر می‌توانند ظاهر شوند:

الف) دو اسم مانند bag and baggage انگلیسی، یا «ماست و خیار» فارسی؛

ب) دو فعل مانند chop and change انگلیسی، یا «جست و خیز» فارسی؛

ج) دو صفت مانند pure and simple انگلیسی، یا «شل و ول» فارسی؛

د) دو قید مانند down and out انگلیسی، یا «افتان و خیزان» فارسی.

البته در همین‌جا لازم به ذکر است که ترکیبات عطفی انگلیسی، حتماً حاوی حرف عطف and هستند، اما چون فارسی می‌تواند حرف عطف خود را هم حذف کند، برای ترکیبات عطفی فارسی می‌توان قائل به دو گونه بود، که از آنها با عناوین ترکیبات عطفی «ضعیف» و «قوی» یاد می‌کنیم.

در **ترکیبات عطفی ضعیف**، میان تکواژهای قاموسی موجود در واژهٔ مرکّب از بدو امر حرف عطف وجود داشته است و همچنان در ساخت کلمه حفظ شده است. این‌گونه ترکیبات در متون دستوری زبان فارسی تحت عنوان «ترکیبات مزجی» مطرح می‌شوند. نمونه‌هایی از ترکیب‌های عطفی ضعیف عبارت‌اند از:

باعث و بانی، فیل و فنجان، موش و گربه، آمد و شد، قند و شکر، دل و جگر، کارد و پنیر، ماست و خیار،

---

1. fixed order conjunction
2. freezes
3. binary pairs
4. fixed order coordinates
5. symmetrical compounds
6. irreversible binominals

گفت و گو، سیخ و سه‌پایه، داد و ستد، صدا و سیما، خرد و خاکشیر، کوه و کمر، برّ و بیابان، پس و پیش، پشت و رو، کارد و چنگال، سر و صدا، کار و کاسبی، لک و پیس، نان و آب، هست و نیست، هیچ و پوچ، تار و پود، گرگ و میش، برج و بارو، بد و بیراه، برف و بوران، حرص و جوش، فکر و خیال، عیب و ایراد، تک و تنها، شل و وِل، آب (و) روغن، آب و تاب، آب و خاک، آب و هوا، آب و گِل، آزمون و خطا، اهل و عیال، برگ و بار، بَر و رو، بند و بساط، پوست و استخوان، پیچ و مهره، پیر و پیغمبر، تب و لرز، تجزیه (و) تحلیل، توپ و تشر، تغییر و تحول، تف و لعنت، جرح و تعدیل، چشم و ابرو، چشم و چراغ، چفت و بست، جیره و مواجب، حیف و میل، گل و لای، گوشه (و) کنار، خشک و خالی، خط و نشان، خورد و خوراک، خیر و برکت، داد و بیداد، دخل و خرج، در و پیکر، دل و جرئت، دل و روده، دل و قلوه، راز و نیاز، راه و روش، رَگ و پی، ریخت و پاش، زاد و ولد، زیر و بم، ساز و برگ، سر و زبان، سر و سامان، سود و زیان، شک و تردید، شن و ماسه، ظاهر و باطن، عبور و مرور، عجیب و غریب، عریض و طویل، عشق و عاشقی، غش و ضعف، غل و زنجیر، غَل و غَش، فراز و نشیب، فوت و فن، فیس و افاده، قد و بالا، قوس و قزح، قوم و خویش، قید و بند، کاسه (و) کوزه، کر و لال، کسب و کار، کش و قوس، کشت و زرع، گوشه (و) کنایه، مادی و معنوی، مالک و مستأجر، مأمور و معذور، مرز و بوم، مرگ و زندگی، مشت و مال، مفت و مسلم، نذر و نیاز، نر و ماده، نقل و نبات، وصله (و) پینه، وعده (و) وعید، وکیل (و) وصی، هوش و حواس، یال و کوپال، ییلاق (و) قشلاق.

همین‌جا لازم به ذکر است که ترکیبات عطفی با وجودی که معمولاً دوتایی هستند، اما می‌توانند فقط به ساخت دوتایی محدود نشوند؛ چنان‌که در فارسی ترکیبات سه‌تایی[1] (مثل «گوش و حلق و بینی»)، چهارتایی[2] (مثل «شمع و گل و پروانه و بلبل») و حتی پنج‌تایی (مثل «ابر و باد و مه و خورشید و فلک») هم مشاهده می‌شوند.

از سوی دیگر، در **ترکیبات عطفی قوی**، میان تکواژهای قاموسی موجود در واژهٔ مرکّب از بدو امر حرف عطف وجود داشته است، ولی به علت کثرت استعمال در طول زمان حذف شده است. به عنوان نمونه‌هایی از این گونه ترکیبات، می‌توان از موارد زیر نام برد:

نقاشی‌خط، شسته‌رفته، چلوکباب، چلومرغ، قرمه‌سبزی، کت‌شلوار، کته‌ماست، شیرکاکائو، سیراب‌شیردان، رادیو‌پخش، سوسیس‌تخم‌مرغ، کله‌پاچه، زولبیا‌بامیه، چادر‌چاقچور، آبگوشت، زرشک‌پلو، رادیو‌ضبط، پلو‌خورشت، آلو‌اسفناج، کت‌دامن، کتاب‌دفتر، کاغذ‌قلم، آبدوغ‌خیار، سلام‌علیک، کاسه‌کوزه، استکان‌نعلبکی، قاشق‌چنگال، کاسه‌بشقاب، نخود‌لوبیا، سوزن‌نخ، آینه‌شمعدان،

1. triplet
2. quadruplet

وصله پینه، کاهگل، کوچه بازار، دله دزد، سوراخ سمبه، دفتر دستک، لحاف تشک، گوشه‌کنار، ریاضی فیزیک، سایه‌روشن، ابر اسکاچ و حساب کتاب.

حال ممکن است که این پرسش مطرح شود، که مگر نباید در ترکیب، فقط تکواژ قاموسی داشته باشیم؟ با توجه به اینکه «و» یک تکواژ دستوری است، ترکیب‌های عطفی مشکلی در ترکیبی بودن پیدا نمی‌کنند؟

پاسخ منفی است. دلیل اینکه چنین ساخت‌هایی را ترکیبی می‌دانیم، آن است که در آنها «و» عملکرد دستوری خود را به عنوان عامل عطفی ایفا نمی‌کند. در ساختی مثل «علی و رضا»، «و» تکواژ دستوری عطف است، چون «رضا و علی» هم داریم، اما در ترکیب‌های عطفی چنین نیست، زیرا اولاً نمی‌توان جای عناصر ترکیب را با هم عوض کرد، ثانیاً می‌توان در بسیاری از موارد «و» را به کلی حذف کرد (مثل تمامی ترکیبات عطفی قوی). در واقع شرط اساسی برای عطفی بودن یک ترکیب آن است که واگشت‌ناپذیر[1] باشد و همواره به شکلی ثابت ظاهر شود (Bunin & Levy 2006: 235).[2]

۳-۲ روش‌شناسی

پژوهش حاضر شامل سه مرحله بوده است: نخست بررسی پیکره‌ای داده‌های زبانی، جهت یافتن ترکیبات عطفی زبان فارسی؛ طبقه‌بندی داده‌های گردآوری‌شده بر مبنای عوامل واجی، معنایی و بسامدی؛ تحلیل کمّی هر یک از گروه‌های از ترکیبات عطفی مشخص‌شده، با توجه به درصد فراوانی و نوع محدودیت اعمال‌شده بر ساختار آنها.

---

1. frozen

۲. گفتنی‌ست که این قانون در ادبیات گاهی به دلیل ضرورت‌های شعری نقض شده است. فرخی یزدی می‌گوید:

سوگواران را مجال **بازدید و دید** نیست بازگرد ای عید از زندان که ما را عید نیست

(فرخی یزدی ۱۳۱۷: ۱۰۹)

یا پروین اعتصامی می‌گوید:

گفت از بهر غرامت جامه‌ات بیرون کنم گفت پوسیده است، جز نقشی ز **پود و تار** نیست

(اعتصامی ۱۳۲۰: ۲۴۳)

کوپر و راس معتقدند که:

> نظریه‌ای استوار در مورد ترکیبات عطفی فقط زمانی به دست می‌آید که تعداد بسیار زیادی از این ترکیبات گردآوری و به لحاظ آماری بررسی شوند. یک معیار در این زمینه قابل استناد نیست (Cooper & Ross 1975: 79).

از این رو، نخست جهت گردآوری داده‌ها، بررسی پیکره‌ای زبانی داده‌ها صورت گرفت و ترکیبات مورد نظر از فرهنگ سخن استخراج شد؛ سپس بر اساس بسامد رخدادشان در پیکرهٔ زبان فارسی، داده‌های زبان فارسی بررسی شدند. در نهایت تحلیل این داده‌ها بر اساس میزان فراوانی و ویژگی‌های واجی و معنایی ارائه شده است.

۴ عوامل مؤثر در شکل‌گیری ترکیبات عطفی

جهت بررسی ترکیبات عطفی، عوامل مختلف ساختاری، واجی، معنایی و کاربردشناختی را می‌توان مورد بررسی و توجه قرار داد. در این پژوهش نقش دو عامل معنایی و واجی در ساخت ترکیبات عطفی مطالعه و بررسی مقابله‌ای شده است. عوامل مؤثر در شکل‌گیری این ترکیبات به شرح ذیل است.

۴-۱ عوامل واجی

به نظر می‌رسد که ترتیب سازه‌ها در ترکیبات عطفی تا حد زیادی مبتنی بر ملاحظات واج‌شناسی است. کوپر و راس (۱۹۷۵) قوانین واجی ویژه‌ای را، که در زبان انگلیسی ناظر بر ساخت چنین ترکیباتی هستند، به دقت بررسی کرده‌اند. در این تحقیق، نویسندگان به هفت ویژگی واجی اشاره کرده‌اند که ساخت ترکیبات عطفی را کنترل می‌کنند. از این ویژگی‌ها، سه ویژگی ظاهراً جهانی هستند و بقیه مشخصاً به انگلیسی مربوط می‌شوند. در زیر به مرور این سه قاعده می‌پردازیم.

۱) قاعدهٔ اول، که به «قانون پانی‌نی» هم مشهور است، بیان می‌کند که در ترکیب‌های عطفی باید تعداد هجاهای واژهٔ دوم بیشتر از تعداد هجاهای واژهٔ اول باشد. این قانون در اکثر زبان‌های دنیا

برقرار است و زبان‌شناسانی چون گوستاوسون[1] (۱۹۷۵) آن را قانون «کوتاه + بلند»[2] نامیده‌اند. نمونهٔ قانون اول در انگلیسی کلمات hot and heavy، free and easy، bread and butter هستند. این مسئله در انگلیسی تقریباً قطعی است، ولی در زبانی مثل مجاری، که واژه‌های قاموسی تک‌هجایی اندکی دارد، بسیار کم رخ می‌دهد (Pordany 1986: 120 ←) و در فارسی هم استثنائاتی دارد.

۲) طبق قاعدهٔ دوم، که به «قاعدهٔ همخوانی» هم شهرت دارد، کلمهٔ دوم در ترکیب عطفی، همخوان‌های آغازین بیشتری نسبت به کلمهٔ اول دارد.

۳) در نهایت، طبق قاعدهٔ سوم، که **F2** هم نامیده می‌شود، واژهٔ دوم ترکیب عطفی، حاوی واکه‌ای است که به گفتهٔ متخصصان آواشناسی آکوستیک دارای فرکانس فرمانتی دوم پایین‌تری[3] نسبت به واژهٔ اول است، که در انگلیسی چنین است: i>I ، ɛ>a>â ، ɔ>u و طبعاً در فارسی نیز به صورت i>e>a و u>o>â خواهد بود.

در مورد قانون **F2**، به نظر می‌رسد که ظاهراً این قانون تا وقتی که واژهٔ اول حاوی یک واکهٔ افراشتهٔ پیشین باشد، صدق می‌کند.

البته شایسته است که به نظرات موراوسکی (۱۹۲۷، به نقل از Abraham 1950: 281) هم در زمینهٔ رفتارهای واجی این ترکیبات دقت کنیم. به باور او در ترکیبات عطفی:

۱) کلمات آغازشده با واکه، قبل از کلمات آغازشده با همخوان می‌آیند.

۲) اگر هر دو واژه با همخوان آغاز شده باشند و اندازهٔ هجایی آنها هم یکسان باشد، آنگاه اولویت به صورت بی‌واک ـ واک‌دار، کامی ـ دندانی و دندانی ـ لبی خواهد بود.

۳) در میان سه واج f و m و p که لب در تولید آنها درگیر است، ترتیب عناصر ترکیب به صورت f < p < m خواهد بود.

از میان این سه قاعده، قاعدهٔ اول در زبان فارسی با نمونه‌های بسیاری رعایت می‌شود، هرچند که (همان‌طور که گفته شد) در آن استثنائاتی هم دیده می‌شود. نمونه‌های استثنایی فارسی برای این قانون عبارت‌اند از:

1. M. Gustafsson 2. "short + long" rule 3. lower second formant frequency

ترکیبات عطفی ضعیف: آفتابه لگن (âf.tâ.be-la.gan)، آلبالو گیلاس (âl.bâ.lu-gi.lâs) و نخودچی کشمش (no.xod.či-keš.meš)؛ در کنار **ترکیبات عطفی قوی:** ارازل و اوباش (a.râ.zel o o.bâš)، فلسفه و منطق (fal.sa.fe o man.teq)، کمبزه و خیار (kom.bo.ze o xi.yâr)، آسمان و ریسمان (â.se.mân o ris.mân)، آمد و شد (â.mad o šod) و الاکلنگ و تیشه (al.lâ.ko.lang o ti.še)، صحت و سقم (seh.hat o soqm)، ریاضی و فیزیک (ri.yâ.zi o fi.zik).

نمونهٔ قانون اول در انگلیسی کلمات bread and butter, free and easy, hot and heavy هستند. این قانون که به نظر می‌رسد در مورد ترکیبات عطفی سه‌تایی یا بیشتر قوت بیشتری از خود نشان دهد، باز هم خالی از استثناء نیست. با وجود این، (چنان‌که مشاهده شد)، مثال‌های نقض به اندازه‌ای کم است که می‌توان فارسی را نیز جزء زبان‌هایی دانست که از «قانون پانی‌نی» پیروی می‌کنند؛ به طوری که در فارسی گاه برای ایجاد یک ترکیب عطفی، از هجاهای واژهٔ اول به نفع واژهٔ دوم کاسته می‌شود، مانند واژهٔ دوهجایی «کفن» (ka.fan)، که در ساخت «کفن و دفن» به صورت تک‌هجایی kafn درمی‌آید و ساختی چون «کسب و کار»، که در صورت تبدیل کلمهٔ «کسب» به «کاسبی»، به صورت «کار و کاسبی» تغییر می‌کند.

علاوه بر ملاک‌های بالا، گاهی تکرار همخوان آغازین در ایجاد ترکیب عطفی مؤثر است، مانند «در و دیوار»، «دیو و دد»، «زمین و زمان»، «جمع و جور» و گاهی هم‌قافیه بودن کلمات، مانند «کار و بار» یا «خان و مان»، که البته این موارد وجههٔ جهانی ندارند.

۲-۴ عوامل معنایی

پس از بحث دربارهٔ ویژگی‌های آوایی ترکیبات عطفی، این پرسش مطرح می‌شود که در کنار معیارهای واجی ذکرشده، آیا معیارهای معنایی هم بر ساخت ترکیب‌های عطفی نظارت دارند یا خیر؟ در این زمینه دیدگاه‌های متعددی وجود دارد که در زیر به ترتیب زمانی به آنها می‌پردازیم:

آبراهام (۱۹۵۰: ۲۸۴) معتقد است که قواعد معنایی زیر در ترتیب ترکیبات عطفی حاکم‌اند:

۱) مطلوب ـ نامطلوب، مانند خوب و بد، دوست و دشمن، درست و غلط، حلال و حرام. ولی

ترکیباتی چون فقیر و غنی و دیو و دلبر از این قاعده پیروی نمی‌کنند (باید به محدودیت‌ها نگاه کرد).

۲) روشن‌تر ـ تاریک‌تر، مانند روز و شب، با استثناهایی چون سایه روشن، سیاه و سفید.

۳) پراهمیت ـ کم‌اهمیت، مانند پدر و پسر، شاه و وزیر، طلا و نقره، مالک و مستأجر، معلم و شاگرد.

۴) مذکر ـ مؤنث، مانند شاه و ملکه، پدر و مادر، اما نمونه‌هایی چون زن و شوهر، خانم‌ها و آقایان، یا خواهر و برادر آن را رد می‌کنند.

۵) مثبت ـ منفی، مانند موافق و مخالف، صحت و سقم، درست و غلط، آره و نه، خوب و بد، که نمونه‌هایی چون زشت و زیبا یا تلخ و شیرین آن را رد می‌کنند.

۶) اصلی ـ فرعی، مانند نان و پنیر، آب و غذا، قلب و عروق، دست و پنجه.

۷) بزرگ‌تر ـ کوچک‌تر، مانند فیل و فنجان، تیر و تخته و مانند آن، که نمونه‌هایی مثل میخ و چکش، ریز و درشت یا نفت و گاز آن را رد می‌کنند.

۸) نزدیک ـ دور یا بالا ـ پایین، مانند دست و پا، سر و سینه، پشت و رو، کت و شلوار، دست‌شویی و توالت، که خود کلمهٔ دور و نزدیک یا کفش و کلاه، یا گوش و حلق و بینی آن را رد می‌کنند.

۹) حال ـ آینده، مانند قبل و بعد، رنگ و لعاب، عقد و عروسی، خرید و فروش، بساز و بفروش، کفن و دفن، بشور و بپوش، نصب و راه‌اندازی و بزن دررو، که ساخت‌هایی چون دیر و زود، ضرب و شتم، شام و نهار، تعقیب و گریز و ایاب و ذهاب آن را رد می‌کنند.

بولینجر[1] (۱۹۵۸) و سپس کوپر و راس (۱۹۷۵) با تحقیق جامعی به نظریهٔ معنایی «من اول» و واجی «اولی کم‌هجاتر از دومی» رسیدند و اعلام کردند که در شرایط مساوی، رویکردهای معنایی از اهمیت بیشتری برخوردارند. سپس فنک اوچلون (۱۹۸۹) اعلام کرد که ترتیب کلمات در ترکیبات عطفی بر اساس پربسامد ـ کم بسامد است و سایر نظریه‌ها (از قبیل اول من، وضعیت واکه‌ها و شمار همخوان‌های اولیه) در همین راستا قابل توجیه‌اند.

1. D. L. Bolinger

مک‌دانلد و همکاران[1] (۱۹۹۳) نیز با رویکردی معنایی و مولر[2] (۱۹۹۷) با همین رویکرد، ولی در چهارچوب نظریهٔ بهینگی بر اهمیت مقولهٔ معنا تأکید کردند. باتیس‌تلا[3] (۱۹۹۰) از مقولهٔ بی‌نشان ـ نشان‌دار استفاده می‌کند، کـه مایرتـالر[4] (۱۹۸۱) پـیش از او ایـن دیـدگاه را بـه ایـن صورت سامان داده بود: جاندار ـ بی‌جان، مفرد ـ جمع، راست ـ چپ، مثبت ـ منفی، عینـی ـ انتزاعی، جلو ـ عقب، بالا ـ پایین، عمودی ـ افقی (به نقل از Bunin & Levy 2006: 239).

اما زبان فارسی فارغ از ترکیبات عطفی معنادار، شامل ترکیباتی است که از دو یا چند جزء بی‌معنا ساخته شده‌اند و در عین حال ترکیبی معنادار را به وجود آورده‌اند، مانند آس و پاس (فقیر)، هارت و هورت (ادعای بیجا؛ گردن‌کلفتی)، آلاف و اولوف (ثروت، امکانات)، دَبدَبه و کَبکَبه (شکوه)، شِرّ و وِر (حرف بی‌معنا)، جیکّ و پیک (اسرار خصوصی)، دَنگ و فَنگ (تشریفات)، اِلا و لِلّا (فقط و فقط)، هیر و ویر (شرایط نامساعد) ، خرت و پرت (وسایل)، اِهِن و تُلُپ (ادعا)، تک و تا (خونسردی)، هرج و مرج (آشفتگی)، کِش و فِش (لوندی)، اَلَنگ و دولَنگ (زیورآلات)، عِز و جِز (التماس)، هاج و واج (مبهوت).

با توجه به این مثال‌های نقض که تعداد تقریباً قابل ملاحظـه‌ای را نیـز شـامل می‌شـوند، نمی‌توان همـواره بـه دسـته‌بندی‌های فوق‌الـذکر پایبنـد بـود و ایـن ترکیبـات را بـا توجـه بـه سلسله‌مراتب معنایی اشاره‌شده تبیین نمود، زیرا هیچ معنایی برای اجزاء ایـن قبیـل ترکیبـات لحاظ نمی‌شود تا بتوان تقدم و تأخری برای آنها از لحاظ معنایی قائل شد.

۵ رویکرد پژوهش حاضر به دسته‌بندی‌های معنایی به ترکیبات عطفی

همان‌گونه که اشاره شد، در زبان فارسی و بر اساس داده‌های موجود، نمی‌توان در این زمینـه با قاطعیت مورد قبل اظهار نظر کرد، چرا که در بعضی مـوارد، ترکیبـات مـا همـواره حـاوی سازه‌های معنادار نیستند و به گفتهٔ پوردانی (۱۹۸۶: ۱۲۵)، بعید است که بتـوان جهـانی ویـژه هم برای آنها در نظر گرفت، حتی موردی که وی (همان‌جا) از قاعدهٔ «اول مذکر» در کلمـاتی

1. J. McDonald & et al
2. G. Müller
3. E. Batistella
4. W. Mayerthaler

مانند husband and wife یا brother and sister در انگلیسی عنوان می‌کند، با توجه به مثال‌های فارسی «زن و شوهر»، «خواهر و برادر»، «زن و بچه»، «دختر عمو پسر عمو» و مانند آنها، توجیهی در فارسی ندارد و شاید «پدر و مادر» تنها نمونهٔ فارسی باشد که در این چهارچوب جا می‌گیرد، که البته نمونهٔ وارونهٔ این ترکیب نیز «مادر و پدر» دور از ذهن فارسی‌زبانان نیست و استفاده می‌شود.

حال اگر بخواهیم با توجه به داده‌های موجود، به چهارچوبی معنایی هم دست یابیم، می‌توانیم بر اساس روابط معناییِ عناصرِ سازندهٔ ترکیبات به تقسیم‌بندی داده‌های فارسی بپردازیم.

به باور ما، ترکیبات عطفی از لحاظ معناداری و ارتباط اجزای سازندهٔ خود به پنج دسته به شرح زیر تقسیم می‌شوند:

۱) دو جزء معنادار و مرتبط؛
۲) دو جزء معنادار و غیرمرتبط؛
۳) یک جزء معنادار و یک جزء بی‌معنا؛
۴) دو جزء بی‌معنا؛
۵) ترکیبات عطفی برون‌مرکز (با بسط معنایی).

۵-۱ دو جزء معنادار و مرتبط

در این دسته از ترکیبات هر دو جزء سازنده دارای معنا هستند، اما این معناداری با توجه به اینکه که عناصر از لحاظ معنایی بر چه اساسی مرتبط هستند، خود به زیرگروه‌های ذیل قابل تقسیم است.

الف) دو عنصر در تقابل معنایی

از لحاظ ساختاری سه دستهٔ «اسم + اسم»، «بن فعل + بن فعل» و «اسم + بن فعل» می‌توان در نظر گرفت.

اسم + اسم: بالا و پایین، دوست و دشمن، ایاب و ذهاب، این و آن، پس و پیش، آب و آتش، امر و نهی، افراط و تفریط، بر و بحر، پشت و رو، پیر و جوان، تلخ و شیرین، جبر و اختیار، جزر و مد، جمع و تفریق، حلال و حرام، حق و ناحق، خرد و کلان، کس و ناکس، چپ و راست، خشک و تر،کش و قوس، فراز و نشیب، رد و بدل، پُشتک و وارو.

این اسامی می‌توانند با متضادهای صوری خود هم تشکیل ترکیب دهند، مانند وقت و بی‌وقت، گاه و بیگاه، دار و ندار، کس و ناکس، حق و ناحق.

بن فعل + بن فعل: شامل سه نمونهٔ بن مضارع + بن مضارع در ترکیباتی مانند پرس و جو و سوز و گداز، «بن ماضی+ بن ماضی» در نمونه‌های رفت و آمد، زد و خورد، داد و ستد، برد و باخت،[1] و «بن ماضی+ بن مضارع» در ترکیبات جست و خیز و خرید و فروش.

اسم + بن فعل: دراز و نشست.

ب) دو عنصر هم‌معنا (یا متعلق به یک حوزهٔ معنایی)

واژه‌های این حوزه را از لحاظ ساختاری می‌توان به زیرگروه‌های زیر تقسیم کرد:

اسم (صفت) + اسم (صفت): شرم و حیا، زاد و رود، دور و بر، آرام و قرار، آزار و اذیت، اسم و رسم، اصل و نسب، ایل و تبار، اراذل و اوباش، ابزار و یراق، ناز و ادا، آباء و اجداد، لوس و ننر، ریخت و قیافه، رحم و مروت، داد و هَوار، خشم و انزجار، گرد و غبار، گرد و خاک، گِرد و قلنبه، نقد و بررسی، بحث و جدل، خسته و کوفته، آبرو (و) حیثیت، تکّه (و) پاره، ماچ و بوسه، چفت و بست، دوره و زمانه، گوشه و کنایه، تمام و کمال، ترس و لرز، دل و قلوه، شک و تردید، غش و ضعف، قوم و خویش، زلف و کاکل، صحیح و سالم، تبریک و تهنیت، اسباب (و) اثاثیه، اعوان و انصار، امن و امان، انس و الفت، انواع و اقسام، ادا (و) اطوار، نیست و نابود، منظم و مرتب، غم و غصه، ضرر و زیان، عاطل و باطل، خس و خاشاک، شاد و شنگول، ریخت و قیافه، خار و خَس، چوب و چماق، گشت و گذار، معنا و مفهوم، مفت و مجانی، مرگ و میر، مست و مَلَنگ، نام و نشان، نام و ننگ، نشو و نما، مهر و محبت، نظم و نَسَق، باغ و بستان، بخت و اقبال، باعث و بانی، بال و پر، پشت و پناه، پند و اندرز، تعریف و تمجید، جار و جنجال،

---

۱. گفتنی‌ست که سعدی از ترکیب «خرید و فروخت» هم استفاده کرده است:

بریدند از آنجا **خرید و فروخت** زراعت نیامد، رعیت بسوخت

(سعدی ۱۳۸۱: ۶۰)

جاه و مقام، حال و هوا، حرص و جوش، حجب و حیا، حاضر و آماده، حرص و طمع، حیّ و حاضر، خواهش (و) تمنا، دار و درخت، آه و ناله، پیچ و تاب، پیچ و خم، جرم و جنایت، لخت و عور، چَم و خَم، نصفه (و) نیمه، نظم و ترتیب، مات و مبهوت، داغ و درفش، بیخود و بی‌جهت، جیره و مواجب، درست و حسابی، بوق و کرنا، رک و پوست‌کنده، سن و سال.[۱]

(بن) فعل: مضارع: جنب و جوش، گیر و دار.

ماضی و مضارع: زد و بند، کند و کاو، رُفت و روب، سوخت و سوز، گفت و گو، جست و جو، شست و شو، دوخت و دوز، کِشت و کار، ساخت و ساز، تاخت و تاز، پخت و پز.

مضارع و ماضی: بند و بست، گیر و گرفت.

ج) دو عنصر در تضمن معنایی (راست‌هسته)

سن و سال، گم و گور، پر و پیمان، درست و درمان، وصله پینه، مرز و بوم،[۲] غَرَض و مَرَض، کار و بار، دوا و درمان.

د) دو جزء معنادار مرتبط (ساخت از طریق تکرار)

حاصل مصدری:[۳] کُشت و کُشتار، صلاح و مصلحت، خون و خونریزی، گیس و گیس‌کشی، آژان و آژان‌کشی، لج و لجبازی، عشق و عاشقی، خان و خان‌بازی، نقل و انتقال، چشم و همچشمی.

جمع مکسر:[۴] شرط و شروط، رسم و رسوم، حق و حقوق، ملک و املاک، حال و احوال، رفیق رفقا، فقیر فقرا، وزیر وزرا، وکیل وکلا.

سایر موارد: مرد و مردانه، در و دروازه، وعده و وعید، خرج و مخارج، ارث و میراث، خورد و خوراک، قد و نیم‌قد، وقت و بی‌وقت.

۵-۲ دوجزء معنادار و غیرمرتبط

در این ترکیبات، دو جزء سازنده از لحاظ معنایی ارتباطی با یکدیگر ندارند و دلیل باهم‌آیی

---

۱. و گاهی واژهٔ فارسی با برابرنهاد عربی‌اش آمده است، مانند کشت و زرع، زاد و ولد.

۲. در فرهنگ قواس، «مرز» به معنای زمینِ رانده و «بوم» به معنای زمین نرانده ثبت شده است.

3. gerundive

4. broken plurals

آنها روشن نیست. مانندِ هم و غم، دَم و دستگاه، دار و دسته، سر و صدا، گُم و گور، سر و همسر، تیـز و بُز، گِل و شُل، درب و داغون، پُر و پیمان، دولا (و) پهنا، زبر و زرنگ، مال و منال، پَر و پاچه، سوت و کـور، لفت و لعاب، ادا و اصول، چاق و چله، قرار و مدار، آش و لاش، در و همسایه، رفع و رجـوع، کـس و کـار، درست و درمان.

بدیهی است که در این مورد حتماً باید به تحولات آوایی و معنایی واژه‌ها در گذر تـاریخ توجه کرد، چرا که مثلا اگر کسی نداند که کلمهٔ «بالا» زمانی به معنای «اندام» بوده اسـت،[1] ممکن است ترکیب عطفی «قد و بالا» را هم در این دسـته‌بندی قـرار دهـد و همچنـین اگـر نداند که ترکیب «جد و آباد» در اصل «جد و آباء» بوده است، اشتباه فوق را مرتکب شود.

این دسته خود به زیرطبقه‌های ذیل تقسیم می‌شود:

دو جزء معنادار غیرمرتبط (راست‌هسته): لفت و لعاب، ادا و اصول، چاق و چلّه، رفع و رجوع، کس و کار، مفت و مسلّم، گل و شُل، تیز و بُز، حلّ و فصل.

دو جزء معنادار غیرمرتبطِ هم‌قافیه (راست‌هسته): حساب و کتاب، کار و بـار، قـرار و مَـدار، مـال و منال، غَرَض و مرض، قدیم و ندیم.

دو جزء معنادار غیرمرتبط (چپ‌هسته): هم و غم، دَم و دستگاه، صلاح و مشورت، دار و دسته، سـر و صدا، سر و همسر، درب و داغون، زبر و زرنگ، پَر و پاچه، در و همسایه، صاف و ساده، بند و بساط، تیـر و طایفه، دوا (و) درمان، توپ و تَشَر، دل و جرئت، پشت و پناه، صحیح و سالم.

۵-۳ یک جزء معنادار و یک جزء بی‌معنا

در این ترکیب‌ها، معنای ترکیب عملاً معنای واحد معنی‌دارِ ترکیـب اسـت کـه بـر آن تأکیـد بیشتری می‌شود. در این مورد دو گروه ذیل را می‌توان در نظر گرفت:

الف) عنصر معنی‌دار، واژهٔ اول است، مانند بو و بَرَنگ، خاک و خُل، بَزَک دوزک، اَخـم و تَخـم، پخش و پَلا، خُل و چِل، پیر (و) پاتال، کج و کوله، خوش و بِش، لِه و لَوَرده، شیک و پیک، جـادو و جَنبَـل، شَق و رَق، غر و لند، بار و بندیل، چاق و چِلّه، چشم و چار، سور و سات، جیغ و ویغ، حول و حوش، جُـل

---

۱. به قول حافظ:

هر چه هست از قامت ناسازِ بی‌اندام ماست ورنه تشریف تو بر **بالای** کـس کوتـاه نیسـت

(حافظ ۱۳۶۲: ۱۶۰/۱)

و پَلاس، لب و لوچه، لخت و پتی، شَق و رَق، راست و ریس و قرص و قوله.

این دسته از ترکیبات نیز خود به دسته‌های ذیل تقسیم می‌شوند:

واج‌آرایی: واج آغازین دو عنصر، سازندهٔ ترکیب مشترک است، مانند: لِه و لَوَرده، بو و بَرَنگ، پول و پَله، تک و توک، پخش و پَلا، پرت و پلا، پیر (و) پاتال، کج و کوله، جادو و جَنبَل، بار و بَندیل، دروغ و دَوَنگ، چاق و چِلّه، چشم و چار، سور و سات، راست و ریس، قرض و قوله.

قافیه‌آرایی: دو عنصر سازنده هم‌قافیه هستند، مانند: بَزَک و دوزَک، ساخت و پاخت، اَخم و تَخم، شیک و پیک، شَق و رَق، جیغ و ویغ، تَرگل وَرگل، تار و مار، شَل و پَل، چرت و پرت.

ساخت انعکاسی:[1] در این ترکیبات قسمتی از جزء اول با وزنی متفاوت تکرار می‌شود و واژه‌هایی با هویت اتباع هستند، مانند زخم و زیلی، پشم و پیلی و چرب و چیلی، که مفهوم تکثر و شدت را بیان می‌کنند و با الگوی واج اولِ کلمهٔ نخست ساخته شده‌اند.

تکرار: جزء اول با مصوتی کاملاً متفاوت تکرار می‌شود، مانند لات و لوت، صاف و صوف.

سایر موارد: لخت و پتی، لخت و عور، جُل و پَلاس، عمله و اَکَره، غر و لُند، هول و وَلا، خوش و بِش.

ب) عنصر معنی‌دار، به عنوان واژهٔ دوم ظاهر می‌شود، مانند پَت و پهن، فَتّ و فراوان، گَل و گشاد، کَت و کُلُفت، لَت و پار، پَک و پوز، پَک و پهلو، گَل و گردن، نِک و نال، اَخ و تف، قَر و قاطی، بَر و بچه‌ها، ولِنگ و واز.

در تمامی این نمونه‌ها، معنی کل ترکیب با فهم عنصر معنی‌دارِ ترکیب امکان‌پذیر است، ولی باید دانست که ترکیباتی هم هستند که یک جزء معنی‌دار را در خود دارند، ولی معنی جداگانه‌ای می‌دهند، مانند ترکیب «سیت و سماقی» (به معنای زیبا). همچنین نمونه‌ای از ترکیب عطفی سه‌تایی حاوی عنصر بی‌معنا هم سراغ داریم: ترکیب «سُر و مُر و گنده»، که حاوی دو عنصر بی‌معنا است. احتمال دارد جزئی که اکنون بی‌معنا به شمار می‌آوریم، روزگاری حاوی معنا بوده باشد، ولی در چهارچوب مطالعات فارسی امروز، دیگر به تنهایی دارای معنا نیست.

۴-۵ دو جزء بی‌معنا

در این ترکیبات، وجود دو عنصر بی‌معنا، کلیتِ یک واحد معنی‌دار را به دست می‌دهد. لازم

1. echo construction

به ذکر است که این فهرست، نام‌آواهـای عطفی‌شـده را هـم شـامل می‌شـود. نمونـه‌هایی از ترکیبات عطفی ضعیف از این دست عبارت‌اند از:

تِته پِته (لکنت)، شِرتی پِرتی (نامرتب)، اَجَق وَجَق (نابهنجار)، دَری وَری (بی‌معنا، نامربوط)، یللی تَللی (اتلاف وقت)، آلاخون والاخون (سرگردان)، زَلَم زیمبو (آرایه)، قیلی ویلی (حالت گیجی و مستی)، تَرگل وَرگل (آراسته)، و شیله پیله (ناخالصی).

در مقابل ترکیبات عطفی ضعیف، ترکیبات عطفی قوی وجود دارند. این نوع ترکیبات را نیز می‌توان از لحاظ معناداری و نوع اجزای سازندهٔ ترکیبات بررسی و تقسیم‌بندی کرد که به شرح ذیل است:

ماسیور (۱۹۸۳: ۲۹؛ ۱۹۸۶: ۱۹) آنها را «دوتایی» (Doubles) نامیده است. کوئرک و همکاران (همان‌جا) نیز آن را بررسی کرده‌اند و کروز (همان‌جا) بنیان‌های معنی‌شناختی آن را به دست داده است. جکسون (همان‌جا) نیز بروز این ترکیبات را در حوزهٔ فرهنگ‌نویسی مطالعه کرده است.

الف) ترکیبات عطفی قوی

می‌توان موارد زیر را برشمرد و در سه دستهٔ ذیل قرار داد:

حداقل یکی از اجزای ترکیب معنادار نیستند، اما دارای قافیـه هسـتند: آس و پـاس (فقیـر)، هـارت و هورت (ادعای بیجا؛ گردن‌کلفتی)، آلاف و اولوف (ثروت، امکانات)، دَبدَبه و کَبکَبه (شکوه)، شِرّ و وِر (حرف بی‌معنا)، جیکّ و پیک (اسرار خصوصی)، دَنگ و فَنگ (تشریفات)، اِلا و لِلّا (فقـط و فقـط)، هیر و ویر (شرایط نامساعد)، خِرت و پِرت (وسایل)، اِهِن و تُلُپ (ادعا)، هَرج و مَرج (آشفتگی)، کِش و فِش (لوندی)، اَلَنگ و دولَنگ (زیورآلات)، عِز و جِز (التماس)، هاج و واج (مبهوت).

نام‌آواها اجزای ترکیبات هستند: هِرّ و کِر (خندهٔ بیجا)، جِلز و وِلز (بی‌تابی)، خر و پف (خواب عمیق)، ملچ و ملوچ (خوردن با سر و صدا).

گاهی نام‌آوای مکرر سازندهٔ ترکیب است: گُرّ و گُر (زیاد و سخاوتمندانه)، زِرت و زِرت (پشـت سر هم).

نمونه‌ای هم هست که جزء دوم آن بی‌معنا نیست، اما دیگـر کـاربردی نـدارد. ایـن نمونـه،

ترکیب «لخت و پتی» است. کلمهٔ «پتی» به معنای «برهنه»، امروزه فقط در ترکیب «پاپتی» وجود دارد و هنوز در برخی از گویش‌ها شنیده می‌شود، اما دیگر در فارسی رسمی امروز رواجی ندارد، از این رو می‌توان آن را در همین فهرست گنجاند. نمونهٔ ترکیب عطفی سه‌تایی حاوی عناصر بی‌معنا، ترکیب «اِل و بِل و جیم بل» است که تمامی عناصر آن بی‌معنا هستند.

ب) ترکیبات عطفی ضعیف

این دسته از ترکیبات که پیش‌تر نیز به آنها اشاره شد، به گروه‌های ذیل تقسیم می‌شوند:

جفت‌های کمینهٔ همخوانی: عناصر سازندهٔ این ترکیبات در یک همخوان تفاوت دارند، مانند ته بِته (لکنت)، شِرتی پِرتی (نامرتب)، اَجَق وَجَق (نابهنجار)، دَری وَری (بی‌معنا؛ نامربوط)، یللی تَللی (اتلاف وقت)، آلاخون والاخون (سرگردان)، قیلی ویلی (حالت گیجی و مستی)، شیله پیله (ناخالصی).

جفت‌های کمینهٔ واکه‌ای: عناصر سازندهٔ این ترکیبات در یک واکه تفاوت دارند، مانند هَله هوله (خوردنی بی‌ارزش)، اَره اوره (فرد بی‌سر و پا).

سایر موارد: از لحاظ ساختاری در تقسیم‌بندی‌های پیشین قرار نمی‌گیرند، مانند زَلَم زیمبو (آرایه).

۵-۵ ترکیبات عطفی برون‌مرکز

نکتهٔ مهمی که در مورد کارکرد معنایی ترکیبات عطفی فارسی می‌توان بیان کرد، آن است که بعضی از آنها الزاماً به معنی اجزای سازندهٔ خود نیستند و معنایی فراتر از آن دارند و به عبارتی برون‌مرکز[1] هستند، مثلاً ترکیب «مرغ و ماهی» در ادبیات فارسی به معنای «تمامی موجودات» است و در شعر شاعران نام‌آوری چون فردوسی، سعدی، حافظ، مولانا، نظامی، خاقانی، انوری، عطار، جامی و بسیاری دیگر به کار رفته است.

نشانند بر تخت شاهی ورا به فرمان شود **مرغ و ماهی** ورا

(فردوسی ۱۳۷۰: ۳۴۶/۲)

1. exocentric

منم ای نگار و چشمی کـه در انتظـار رویـت همه شب نخفت مسکین و بخفت **مرغ و ماهی**
(سعدی ۱۳۶۱: ۷۴)

در حشمت سلیمان هر کس که شک نمایـد بـر عقـل و دانـش او خندنـد **مـرغ و مـاهی**
(حافظ ۱۳۶۲: ۹۷۶/۱)

گر به قدر سـوزش دل چشـم مـن بگریسـتی بر دل من **مرغ و مـاهی** تـن بـه تـن بگریسـتی
(خاقانی ۱۳۶۸: ۴۴۱)

نمونهٔ دیگر، «در و دیوار» است که تلویحاً به معنای «همه‌جا» است.

بر جمال تو چنان صورت چین حیران شد که حدیثش همه جا در **در و دیـوار** بمانـد
(حافظ ۱۳۶۲: ۳۶۷/۱)

هر که گوید که مرا با تو سرو کاری نیست **در و دیـوار** گـواهی بدهـد کـاری هسـت
(سعدی ۱۳۶۱: ۱۶۴)

نمونه‌های دیگر چنین ترکیباتی:

شال و کلاه (لباس بیرون)، کاسـه کـوزه (وسـایل)، سـوراخ سـمبه (گوشـه و کنـار)، آب و تـاب (تفصیل)، تیر و تخته (اسباب و وسایل زائد)، گرگ و میش (لحظهٔ سـحر)، تـار و مـار (متفـرق)، ریش و قیچی (اختیار)، دل و دماغ (روحیه)، حال و روز (شرایط)، آب و جارو (مهیا)، زمـین و زمـان (همه چیز)، عالم و آدم (همه کس)، کس و کـار (خویشـاوند) و ترکیـب قرضـی چمـاق و هـویج (اصطلاحی سیاسی به معنای «تهدید و تشویق توأمان»).

با توجه به نوع ساختار این دسته از ترکیبات و وجود «واو»، آنهـا را می‌تـوان بـه دو دسـتهٔ ذیل تقسیم کرد و هریک از این دو دسته با توجه به نوع ساختار خود به زیرگروه‌هایی به شـرح ذیل دسته‌بندی می‌شوند:

الف) ترکیبات عطفی قوی برون‌مرکز

در این ترکیبات دو عنصر سازنده با حرف عطف «واو» با هم مرتبط می‌شوند و بسته به اینکه از لحاظ ساختاری چه شرایطی بر آنها حاکم باشد، در یکی از سه گروه ذیل قرار می‌گیرند:

واج‌آرایی:[1] در این ترکیبات دو عنصر سازنده با یک واج شروع می‌شوند.

1. allitration

تیر و تخته (اسباب و وسایل زائد)، دل و دماغ (روحیه)، زمین و زمان (همه چیز)، کس و کار (خویشاوند)، چشم و چراغ (عزیز)، بند و بست (تبانی)، سر و سامان (نظم)، سَر و سِر (ارتباط مخفیانه)، خشک و خالی (کم‌ارزش یا کم‌اهمیت)، حرف و حدیث (شایعه)، بد و بیراه (توهین)، سفت و سخت (جدی)، لِفت و لیس (اختلاس)، تخم و تَرَکه (فرزندان)، سوخت و ساز (متابولیسم)، فوت و فن (ظرایف فنی)، نُقل و نبات (چیز فراوان و در دسترس)، قیل و قال (شلوغی)، دود و دَم (اعتیاد)، چون و چرا (شرط)، خرد و خمیر (بسیار خسته)، شاخ و شانه (تهدید)، تک و تا (خونسردی)، رنگ و رو (سلامتی)، تب و تاب (هیجان).

قافیه‌آرایی: دو عنصر سازنده هم‌قافیه هستند. آب و تاب (تفصیل)، عالم و آدم (همه کس)، شش و بش (تردید)، چَم و خَم (جزئیات)، قِر و فِر (تجمل)، زرق و برق (تجملات) [قافیه و جفت کمینه]. دار و ندار (ثروت)، راز و نیاز (نیایش) [قافیه].

سایر موارد: الگوهای متفاوتی برای باهم‌آیی اجزای ترکیبات تبیین می‌شود. شال و کلاه (لباس بیرون)، سوت و کور (ساکت، خلوت)، گرگ و میش (لحظهٔ سحر)، ریش و قیچی (اختیار)، حال و روز (شرایط)، حق و حساب (رشوه)، آب و جارو (مهیا)، آب و رنگ (جمال)، کارد و پنیر (دشمن)، خط و نشان (تهدید)، ریخت و پاش (شلوغی، به مجاز = تکلف و اسراف)، سَر و کار (ارتباط)، کش و قوس (گرماگرم انجام کار)، چماق و هویج (تهدید و تشویق توأمان)، چشم و رو (حیا)، در و تخته (عوامل سازگار)، پر و بال (حمایت)، حب و بغض (رویکرد سلیقه‌ای و شخصی)، فکر و خیال (دلواپسی، اضطراب)، زیر و رو (بهم‌ریخته)، اسم و رسم (شهرت)، شاخ و برگ (جزئیات)، نشست و برخاست (معاشرت)، خوش و بِش (احوال‌پرسی)، پوست و استخوان (بسیار نحیف)، سر و وضع (ظاهر)، شیش و هشت (ریتمی در موسیقی ایرانی، به مجاز = قِری).

ب) ترکیبات عطفی ضعیف برون‌مرکز

در این ترکیبات دو عنصر سازنده بدون حرف عطف در کنار یکدیگر می‌آیند و بسته به اینکه از لحاظ ساختاری چه شرایطی بر آنها حاکم باشد، در یکی از سه گروه ذیل قرار می‌گیرند:

واج‌آرایی: در این ترکیبات دو عنصر سازنده با یک واج شروع می‌شوند، مانند کاسه کوزه

(وسایل)، نازک نارنجی (نازپرورده)، سوراخ سمبه (گوشه و کنار).

قافیه‌آرایی: دو عنصر سازنده هم‌قافیه هستند، مانند بگو مگو (درگیری لفظی)، ندید بدید (هیجان‌زدهٔ افراطی)، دولا پهنا (غیرمنصفانه)، بته جقه (نوعی طرح سنتی)، شسته رفته (مرتب)، جسته گریخته (ناپیوسته).

سایر موارد: الگوهای متفاوتی برای باهم‌آیی اجزای ترکیبات تبیین می‌شود، مانند خرچنگ قورباغه (ناخوانا و بدخط)، قربان صدقه (نازکشی و التماس).

دو دستهٔ دیگر نیز می‌توان برای ترکیبات برون‌مرکز با توجه به روش و عناصر سازندهٔ آنها در نظر گرفت.

ج) ترکیبات عطفی برون‌مرکز با عناصر فعلی

در ساخت این دسته از ترکیبات، فعل شرکت دارد.

فعل به صورت امر و نهی: کشمکش (چالش)، بگو مگو (بحث تند)، بفهمی نفهمی (تقریباً)، خواهی نخواهی (به‌ناچار).

فعل به صورت امر: بزن دررو (بی‌دقت و سرهم‌بندی شده)، بشور بپوش (لباس نخی)، بساز بفروش (معمار تجربی)، برو بیا (اعتبار)، بده بستان (معامله)، بگو بخند (تعامل)، برو برگرد (تردید)، شل‌کن سفت‌کن (عدم قطعیت).

سایر موارد: بخور و نمیر (درآمد بسیار کم)، کژدار و مریز (با احتیاط)، بزن و بکوب (شلوغی)، ببین و بترک (چشم‌زخم).

د) ترکیبات حاصل از پسین‌سازی

در این ترکیبات ابتدا صورت مثبت ترکیب وجود داشته است و سپس صورت منفی ساخته شده است:

بی [دست و پا] = بی‌عرضه > دست و پا = عرضه

بی [چون و چرا] = بی‌شرط > چون و چرا = شرط

بی [برو برگرد] = بی‌تردید > برو برگرد = تردید
بی [غَل و غش]= سالم، بدون ناخالصی > غَل و غش = ناخالصی
خوش [آب و رنگ] = خوش‌قیافه > آب و رنگ = قیافه

اما ترکیب‌هایی مانند «بی‌سروپا»، «بی‌چشم و رو»، «بی‌چاک و دهن»، «بی‌بند و بار» نیز در زبان فارسی وجود دارد که برخلاف شباهت بسیارشان با ترکیب‌های فوق، از روش پسین‌سازی حاصل نشده است؛ در نتیجه نمی‌توان تنها به خاطر وجود صورت منفی ترکیب به این نتیجه رسید که پسین‌سازی حتماً رخ داده است.

بی[سروپا]- اصیل: * با سروپا (در فارسی موجود نیست و سروپا نیز به معنای اصالت نیست).

بی[چشم و رو]- بی‌حیا: * با چشم و رو (در فارسی موجود نیست و چشم و رو نیز به معنای حیا نیست).

بی[بندوبار]- ولنگار: * با بند و بار (در فارسی موجود نیست و بند و بار نیز به معنای نزاکت و تربیت نیست).

بی[چاک و دهن]: بد دهن و بی‌ادب: * چاک و دهن (در فارسی موجود نیست چاک و دهن نیز به معنای ادب نیست).

۶ تحلیل داده‌ها

آن‌چنان‌که پیش‌تر نیز ذکر شد، داده‌های پژوهش حاضر از فرهنگ سخن گردآوری شده است. ۷۴۵ ترکیب عطفی از این پیکرهٔ زبانی گردآوری شد. پس از گردآوری، داده‌ها مطابق با دسته‌بندی آورده‌شده در بخش‌های پیشین این مقاله، مرتب و دسته‌بندی شد. ابتدا ترکیب‌های عطفی گردآوری‌شده به سه دستهٔ درون‌مرکز، برون‌مرکز و غیرمتداول تقسیم شدند و از لحاظ کمّی بررسی شدند. نمودارها و جدول‌های (۱) و (۲) اطلاعات کمّی این طبقه‌بندی را نشان می‌دهند. طبق این بررسی ترکیبات عطفی برون‌مرکز با درصد فراوانی نسبی ۷۴ بیشترین فراوانی را به خود اختصاص داده‌اند. آن‌چنان‌که در جدول (۲) آمده

است، ترکیب‌های عطفی که شامل هر دو جزء معنادار هستند، ۹۲/۸۱٪ بیشترین درصد فراوانی را دارند و کمترین درصد فراوانی به ترکیبات عطفی مربوط می‌شود که هر دو جزء آنها بی‌معنا است.

بررسی آماری داده‌ها چنین می‌نماید که پربسامدترین داده‌ها متعلق به ترکیبات عطفی‌ای است که دارای دو جزء معنادار هستند و دستهٔ دوم از لحاظ فراوانی و بسامد ترکیبات عطفی‌ای هستند که دارای یک جزء معنادار می‌باشند.

آنچه که از بررسی ترکیبات عطفی با یک جزء معنادار حاصل شده است، این است که ۷۷٪ این ترکیبات عطفی‌ای که واژهٔ معنادار اول آمده است، عنصر کوچک‌تر از لحاظ تعداد واج بعد از عنصر سازندهٔ اول آمده است و در ۱۸/۵٪ از این ترکیبات عنصر بزرگ‌تر در ابتدای ترکیب ظاهر شده است و این در حالی است که در ترکیبات عطفی‌ای که عنصرِ فاقد معنا، اول ظاهر می‌شود، هیچ ترکیبی یافت نشده است که عنصر اول از عنصر دوم از لحاظ تعداد واجی بزرگ‌تر بوده باشد. بررسی ترکیبات عطفی با دو جزء بی‌معنا نیز نشان داده است که یا در هر دو عنصر سازندهٔ این ترکیبات از نظر واجی و بزرگی یکسان بوده‌اند و یا کلمهٔ دوم بزرگ‌تر از کلمهٔ اول بوده است و هیچ موردی یافت نشد که عنصر اول بزرگ‌تر از کلمهٔ دوم ترکیب باشد.

از این رو، از این بررسی می‌توان چنین تحلیل نمود که از لحاظ بهینگی و محدودیت‌های حاکم بر ساختار ترکیبات عطفی، محدودیت‌های معنایی اولین و مهم‌ترین محدودیت حاکم بر ساختار محدودیت معنایی است و در تشکیل ترکیبات عطفی، اولین قاعدهٔ مهم معناداری، واژهٔ سازندهٔ ترکیب است. چنانچه این معناداری لحاظ نشود، محدودیت درجهٔ دوم محدودیت تعداد واج‌ها یا بزرگی عنصر سازندهٔ ترکیب عطفی است، زیرا آن‌چنان‌که از بررسی آماری داده‌ها برمی‌آید، زمانی‌که محدودیت معناداری لحاظ نمی‌شود، در ساخت ترکیب عطفی حتماً محدودیت واژهٔ بزرگ‌تر دوم رعایت شده است. چنانچه این محدودیت نادیده گرفته شود، ترکیب مورد نظر غیردستوری خواهد بود.

جدول (۱)

ترکیبات عطفی	تعداد فراوانی	درصد فراوانی نسبی
درون مرکز	۱۷۵	٪۲۳/۵
برون مرکز	۵۵۶	٪۷۴
غیرمتداول	۱۴	٪۲/۵

نمودار (۱)

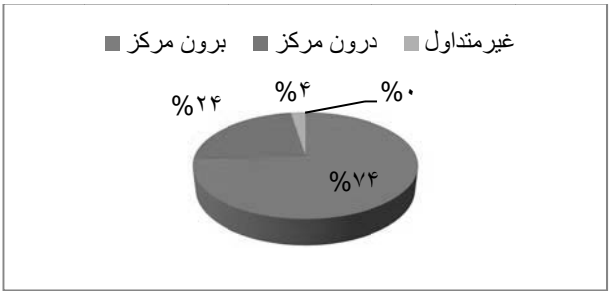

جدول (۲)

ترکیبات عطفی	تعداد فراوانی	درصد فراوانی نسبی
دو جزء بامعنا	۶۹۱	٪۹۲/۸۱
یک جزء بامعنا	۳۵	٪۴/۶۹
هر دو جزء بدون معنا	۱۹	٪۲/۵

نمودار (۲)

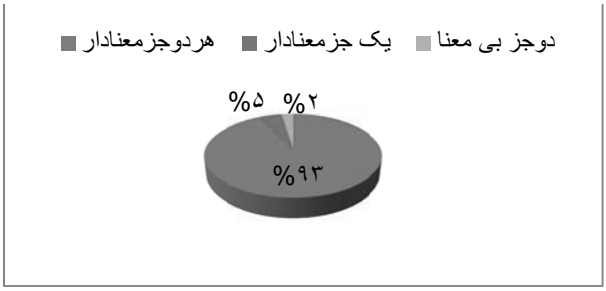

۷ نتیجه

در پژوهش حاضر، نگارندگان به بررسی و تقسیم‌بندی ترکیبات عطفی زبان فارسی پرداخته و با بررسی پیکرهٔ زبانی فرهنگ سخن ترکیبات عطفی فارسی را گردآوری کرده‌اند و سپس با توجه به معیارهای معنایی و نظام آوایی، داده‌های مذکور را طبقه‌بندی کرده‌اند. از این رو، ترکیبات عطفی در زبان فارسی را می‌توان ابتدا با توجه به معیارها و محدودیت‌های معنایی در پنج دسته طبقه‌بندی نمود:

۱) دو جزء معنادار مرتبط؛
۲) دو جزء معنادار غیرمرتبط؛
۳) یک جزء معنادار و یک جزء بی‌معنا؛
۴) دو جزء بی‌معنا؛
۵) ترکیبات عطفی برون‌مرکز (بسط معنایی).

در این میان آنچه که از بررسی کمّی داده‌ها به دست آمد، این است که بزرگ‌ترین گروه ترکیبات عطفی آن دسته از ترکیباتی هستند که دارای دو عنصر سازندهٔ معنادار هستند و کمترین فراوانی مربوط به ترکیبات عطفی‌ای است که دو عنصر فاقد معنا بوده‌اند. بررسی ترکیبات عطفی‌ای که در آنها هر دو عنصر بی‌معنا بوده‌اند، چنین می‌نماید که در ترتیب این ترکیبات عطفی ترتیب واژهٔ کم‌هجاتر با اصل طلایی «پانی‌نی» حتماً رعایت می‌شود. چنانچه در ترکیبات عطفی واژهٔ بی‌معنا در اول ظاهر شود، حتماً واژهٔ دوم از نظر تعداد واج برابر یا بزرگ‌تر از واژهٔ اول ترکیب است، از این رو، پس از محدودیت معناداری عناصر سازندهٔ ترکیب‌ها، محدودیت واجی از نظر تعداد پررنگ‌ترین نقش را در ساخت ترکیب‌های عطفی در زبان فارسی بازی می‌کند.

منابع

ابومحبوب، احمد (۱۳۹۵)، واژه شناسی، تهران: میترا.
اعتصامی، پروین (۱۳۲۰)، دیوان، به تصحیح ابوالفتح اعتصامی، تهران: [بی‌نا] چاپخانهٔ فردین و برادر.
انوری، حسن و همکاران (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن.

ـــــــــ و یوسف عالی عباس‌آباد (۱۳۸۹)، راهنمای دستور زبان فارسی ۱و ۲، تهران: سخن.

حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۲)، دیوان، ۲ ج، به تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران: خوارزمی.

خاقانی، افضل‌الدین بدیل بن علی (۱۳۶۸)، دیوان، به تصحیح سید ضیاءالدین سجادی، تهران: زوّار.

خیام‌پور، عبدالرسول (۱۳۸۶)، دستور زبان فارسی، تبریز: ستوده.

سعدی شیرازی، مصلح‌الدین مشرف بن عبدالله (۱۳۸۱)، بوستان، به تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ هفتم، تهران: خوارزمی.

ـــــــــ (۱۳۶۱)، غزلیات، به تصحیح حبیب یغمایی، تهران: مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

فرخی یزدی، محمد (۱۳۱۷)، دیوان، به تصحیح حسین مکی، تهران: بنیاد نشر کتاب.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۰)، شاهنامه، ج ۲، به تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: روزبهان.

قریب، عبدالعظیم و همکاران (۱۳۷۱)، دستور زبان، تهران: اشراقی.

قواس غزنوی، فخرالدین مبارکشاه (۱۳۵۳)، فرهنگ قواس، به کوشش نذیر احمد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مشکور، محمد جواد (۱۳۵۰)، دستورنامه در صرف و نحو زبان پارسی، چاپ هفتم، تهران: شرق.

Abraham, R. C. (1950), "Fixed Order of Coordinates: A Study in Comparative Lexicography", *The Modern Language Journal*, 4, pp. 276-287.

Batistella, Edwin (1990), *Markedness: The Evaluative Superstructure of Language*, Albny, Ny: Suny Press

Behaghel, Otto, (1909), "Beziehungen zwischen Umfang und Reihenfolge von Satzgliedern", *Indogermanische Forschungen,* 25, pp. 110-142.

Bolinger, D. L. (1958), "A Theory of Pitch Accent in English", *Word*,14, pp.109-149.

Bunin, Sh., and B. R. Levy (2006), "The Chicken or the Egg? A Probabilistic Analysis of English Binominals", *Language*, 2, pp. 233-278.

Cooper, William E, and John R. Ross. (1975) "Word Order", In *papers from the Parasessions on Functionalism*, April 17,(eds.) Robin, E. Grossman, L. James San and Timothy J. Vance, Chicago: Chicago linguistic Society, pp .63-111.

Cruse, D. A. (1986), *Lexical Semantics*, Cambridge: Cambridge Uinversity Press.

Farzin, Ali (1996), *A Contrastive Study of the Rule- Governability of English and Persian Irreversible Binominals*, Master thesis, Tehran: Allameh Tabatabai University.

Fenk-Oczlon,G. (1989), "Word Frequency and Word Order in Freezes", *Linguistics*, 27, pp. 517-556.

Gustafsson, M. (1975), *Binomial Expressions in Present-day English: A Syntactic and Semantic Study*, Turku: Yliopisto.

Jackson, Howard, (2002), *Lexicography: An Introduction*, London: Routledge.

Jespersen, Otto, (1905), *Growth and Structure of the English Language*, Leipzig: Teubner.

Khalili, Milad Abbas (2012), *The Effect of Rule – Based Instruction vs Memorization on the Acquisition and Production of Irreversible Binominals*, Master thesis,Tehran: Allameh Tabataba'i University.

Lambton, Ann. (1971), *Persian Grammar*, Cambridge.

Lohmann, Arne (2011), *Constituent Order in Coordinate Constructions – A Processing Perspective*, Ph.D dissertation, University of Hamburg. (Forthcoming as English Co-Ordinate Constructions, A Processing Perspective on Constituent Order, Cambridge: CUP).

Maciver, Angus (1983), *First Aid in English*. Glasgow: Gibson and Sons.

———— (1986), *The New First Aid in English,* Revised Edition, Glasgow: Gibson and Sons.

Makkai , A .(1972), *Idiom Structure in English*, The Hague: Mouton.

Malkiel, Y. (1959), "Studies in Irreversible Binominals", *Lingua*, 8, pp. 113-60.

Mayerthaler, willi (1981), *Morphologische Naturlichkeit*, Wiesbaden: Athenaion.

McDonald, Janet, Bock, Kathryn & Kelly, Michael H (1993), "Word and World Order: Semantic, Phonological, and Metrical Determinants of Serial Position", *Cognitive Psychology* 25 (2), pp. 188-230. DOI: 10.1006/cogp.1993.1005.

Meyer, R. M. (1889), *Die altgermanische Poésie nach ihren formelhaften Elementen beschreiben*, Berlin.

Mollin, Sandra (2014), "(Ir)reversibility of English Binomials: Corpus, Constraints, Developments." , *Studies in Corpus Linguistics*, Vol. 64 of: John Benjamins Publishing Company.

Müller, Gereon (1997), "Beschränkungen für Binomialbildung im Deutschen", *Zeitschrift für Sprachwissenschaft*, 16 (1–2), pp. 5–51. DOI: 10.1515/ zfsw. 1997.16.1-2.5

Pordany, Laszio (1986), "A Comparison of some English and Hungarian Freezes", *Papers and Studies in Comprehensive Linguistics*, 21, pp. 119-127.

Quirk, Randolph, *et al*. (1985), *A Comprehensive Grammar of the English Language*. London: Longman.

Salomon, G. (1919*), Die Entstehung und Entwicklung deutschen Zwillingsformeln*, Göttingen.

Sobkowiak, Wlodzimierz (1993), "Unmarked-before-marked as a freezing principle", In Górska, E. (ed.), *Images from Cognitive Scene*, Kraków: Universitas.

Sullivan,William J. and Jean Casagrande (1997), *Irreversible Binomials: Preliminary Considerations and Initial Findings*, University of Florida.

مقاله

دستور

ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان، سال ۱۳۹۸، شمارهٔ ۱۵، صفحهٔ ۳۷-۷۹

تحلیل اسنادی‌سازی در زبان فارسی از منظر دستور ساختاری

یونس عزیزیان (دانش‌آموختهٔ دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس)

چکیده: اسنادی‌سازی به عنوان یک ساخت نحوی نشان‌دار همواره مورد توجه زبان‌شناسانی با تعلق خاطر به نگرش‌های مختلف زبانی بوده است و هر یک کوشیده‌اند تا تحلیلی، به باور خود، جامع از آن ارائه دهند. پژوهش حاضر تلاشی است ماهیتاً شناختی، در راستای تبیین ویژگی‌های ساخت نحوی یادشده در چارچوب دستور ساختاری مورد حمایت اَدِل گلدبرگ[1] (۱۹۹۵). این دستور با بررسی ساخت موضوعی ساختارهای نحوی، به عنوان عناصری نمادین، ضمن تحلیل ویژگی‌های دو قطب صورت و معنای آنها، چگونگی پیوند و سامان یافتن آنها در فهرست ساختمند ساختارهای موجود در ذهن گویشوران فارسی‌زبان را مشخص می‌کند. در این مقاله کوشیده‌ایم با تحلیل ساختار اسنادی‌ساز، بعضی از ویژگی‌های این ساختار را که سایر رویکردهای زبانی در تبیین آنها از خود ضعف نشان داده بودند، تبیین نماییم، مانند رد ادعای برخی رویکردها مبنی بر تهی بودن معنایی فعل ربطی‌ساز، اشاری بودن ضمیر اسنادی‌ساز و اشتقاق جمله‌های اسنادی‌ساز از جمله‌های شبه‌اسنادی‌ساز. به‌طور کلی، یافته‌های این پژوهش نشان داد که دستور ساختاری گلدبرگی می‌تواند تحلیلی به‌مراتب جامع‌تر از ساختار اسنادی‌ساز نسبت به نگرش‌های صرفاً صورت‌گرا یا نقش‌گرا ارائه دهد. ساختارهای متعددی می‌توانند در پیوند با ساختار اسنادی‌ساز قرار گیرند و با رعایت محدودیت‌هایی، بخشی یا تمام ویژگی‌های آن را به ارث ببرند. از نتایج حاصل از این پژوهش می‌توان در حوزه‌هایی مانند ترجمه، تحلیل گفتمان و آموزش زبان فارسی بهره برد.

کلیدواژه‌ها: دستور ساختاری، اسنادی‌سازی، ساخت موضوعی، ساخت اطلاع.

1. A. E. Goldberg

۱ مقدمه

زبان‌شناسی در قرن اخیر به‌شدت متأثر از نگرش «صورت‌گرا» بوده است. رویکردی که شروع آن با معرفی کتاب ساخت‌های نحوی[1] چامسکی (۱۹۵۷) بود و هم‌اکنون در قالب **برنامهٔ کمینه‌گرا**[2] به حیات خود ادامه می‌دهد. در این رویکرد، زبان به‌مثابهٔ یک نظام زیستی است که بررسی جمله‌های آن مستقل از ملاحظات روان‌شناختی، ارتباطی، جامعه‌شناختی و مانند آن انجام می‌گیرد و «نحو» مهم‌ترین حوزهٔ زبان است. در نخستین انگاره‌های زایشی، به معنای جمله‌های زبانی به‌هیچ‌وجه توجه نمی‌شد و بعدها تنها «معنای تحت‌اللفظی» جمله‌ها مورد توجه قرار گرفت. در نگرش صورت‌گرا، صورت اصل است و معنا نسبت به آن فرع. معنای کاربردشناختی و در سطح بالاتر، کاربرد نقشی ـ گفتمانی پاره‌گفتار مورد توجه قرار نمی‌گیرد. این رویکرد به زبان و ذهن نگاهی **حوزه‌ای**[3] دارد که نتیجهٔ همین نگاه قائل شدن به استقلال سطوح زبان و مستقل بودن قوهٔ زبان از سایر قوای ذهن است (دبیرمقدم ۱۳۸۳: ۱۲-۲۴). چنین نگاهی به زبان، تبیین ساخت‌های زبانی مستقل از مؤلفه‌های غیرزبانی، قاعده‌محور بودن دستورهای صورت‌گرا و نیز سعی در تبیین صورت‌های زبانی با تکیه بر قواعد پیچیدهٔ ریاضی‌گونه، آنها را در نظر برخی از زبان‌شناسان در تبیین بسیاری از پدیده‌های زبانی ناکارآمد جلوه می‌داد. از درون همین نارضایتی‌ها بود که **زبان‌شناسی شناختی**[4] در اوایل دههٔ ۱۹۷۰، به‌عنوان یکی از نظریه‌های زبانی رقیب سر برآورد و با به کانون بردن معنا در ارتباط با نظام شناختی ذهن انسان و به‌ویژه **فرایند مفهومی‌سازی**[5] و سنت‌های پیشین، نظیر **روان‌شناسی گشتالت**[6] پای به عرصهٔ پژوهش‌های زبانی نهاد و به تبیین پدیده‌های زبانی از منظری نو همت گماشت (Evans & Green 2006: 3). طرفداران این رویکرد با به کانون بردن معنا، از صورت غافل نشدند و برای آن ارزشی هم‌وزن با معنا قائل شدند و در واقع صورت و معنا را باهم به‌عنوان دو قطب **واحدهای نمادین**[7] بررسی کردند. به این ترتیب حامیان این رویکرد مفهوم **نشانهٔ سوسوری**[8] را پذیرفتند و

1. *syntactic structures*
2. minimalist program
3. modular
4. cognitive linguistics
5. conceptualization
6. gestalt psychology
7. symbolic units
8. Saussurean sign

آن را به سطح جمله نیز تعمیم دادند (دبیرمقدم ۱۳۸۳: ۶۶-۶۹).

زبان‌شناسیِ شناختی نظریه‌ای واحد به مطالعهٔ زبان نیست و در واقع مجموعه‌ای است از نظریه‌های پراکنده که در اساس وجوه باهم تشابه دارند. به‌طور کلی زبان‌شناسی شناختی با اتکا به سه فرضیهٔ بنیادی شکل گرفته است: ۱) زبان یک قوهٔ شناختی مستقل[1] نیست؛ ۲) دستور، مفهومی‌سازی است و ۳) دانش زبانی از کاربرد روزمرهٔ زبان حاصل می‌شود (Croft & Cruse 2004: 1). **دستور ساختاری**[2] به‌عنوان یکی از نظریه‌های زبانی مطرح در زبان‌شناسی شناختی از همان اوایل پیدایش زبان‌شناسی شناختی راه خود را آغاز کرد و در دههٔ ۱۹۸۰ با کارهای زبان‌شناسانی چون فیلمور،[3] کِی[4] و لیکاف[5] گسترش یافت. در حقیقت این دستور به یک دسته از رویکردهای مرتبط و نزدیک به هم اطلاق می‌شود که به مطالعهٔ دستور پرداخته و ساختارها را به عنوان واحدهای زبانی، بررسی می‌کند. از این منظر هر ساختار دارای یک محتوای مفهومی انتزاعی است که دارای **بازنمائی‌های سبکی**[6] گوناگونی است؛ بنابراین دستور ساختاری در واقع نقطهٔ انتقال **معناشناسی زایشی**[7] به زبان‌شناسی شناختی در دههٔ ۱۹۸۰ است (Trask & Stockwell 2007: 53-54).

ساختارهای دستوری در دستور ساختاری، همانند واژه‌ها در دیگر نظریه‌های نحوی، ترکیبی از صورت و معنا هستند. حتی ساختارهای پربسامد نحوی نیز برای خود دارای **قواعد متناظر خوانش معنایی**[8] هستند؛ بنابراین، ساختارها اساساً واحدهایی نمادین تلقی می‌شوند (Croft 2007: 472). تمامی ساختارها در دستور ساختاری با یک صورت نحوی، صرفی و واجی و همچنین با معنایی که معنای کاربردشناختی را نیز در برمی‌گیرد، پیوند خورده‌اند. این ساختارها در شبکه‌ای از روابط، درون نظام زبان قرار می‌گیرند و با هم پیوند می‌خورند و ارزش یکی در ارتباط با دیگر اعضای شبکه مشخص می‌شود.

ساخت‌های نشان‌دار[9] به دلیل بهره بردن از صورت نحوی و کارکرد گفتمانی متمایز،

1. autonomous cognitive faculty
2. construction grammar (CxG)
3. C. Fillmore
4. P. Kay
5. G. Lakoff
6 stylistic representation
7. generative semantics
8. semantic interpretation
9. marked structures

همواره مورد توجه زبان‌شناسان بوده‌اند و تلاش‌های فراوانی از سوی آنان برای تبیین ویژگی‌های منحصر به فرد این ساختارها در چارچوب نظریه‌های زبانی مختلف صورت پذیرفته است. در این مقاله نیز یکی از پرکاربردترین ساخت‌های نحویِ نشان‌دار زبان فارسی، یعنی **اسنادی‌سازی**[1] را در چارچوب **دستور ساختاری گلدبرگی**[2] بررسی می‌کنیم. این دستور با بررسی **ساخت موضوعی**[3] ساختارهای نحوی به مطالعهٔ آنها می‌پردازد و تلاش می‌کند تا از این رهگذر با ارائهٔ تحلیلی جامع‌تر از رویکردهای صرفاً صورت‌گرا یا نقش‌گرا به درک بهتری از نظام زبان کمک نماید. هدف از پژوهش حاضر مشخص کردن ویژگی‌های صوری و نقشی ساختار مورد بحث و در نهایت تعیین موقعیت و جایگاه آن در نظام ذهنی گویشور فارسی‌زبان است.

فرض نگارنده در این پژوهش بر این است که دستور ساختاری قادر به ارائهٔ تحلیلی نسبتاً جامع از ساختار اسنادی‌ساز، به عنوان یک ساختار نحوی نشان‌دار زبان فارسی است و می‌تواند در تبیین بسیاری از ویژگی‌های صوری و نقشی این ساختار موفق عمل نماید.

پژوهش حاضر به روشی توصیفی ـ تحلیلی انجام شده و داده‌های آن عمدتاً بر اساس شمّ زبانی نگارنده و در جای مقتضی از متون مختلف نوشتاری زبان فارسی تهیه گردیده است.

از یافته‌های حاصل از تحلیل این ساختار می‌توان در آموزش زبان فارسی به عنوان زبان دوم، در ترجمه و دیگر حوزه‌های مطالعهٔ زبان، مانند تحلیل گفتمان متعارف و انتقادی بهره برد.

این مقاله در پنج بخش تنظیم شده است: بخش نخست، مقدمه. بخش دوم، پیشینهٔ مهم‌ترین مطالعات انجام‌شده در مورد اسنادی‌سازی در زبان فارسی. بخش سوم، معرفی مباحث نظری. بخش چهارم، تحلیل اسنادی‌سازی از منظر دستور ساختاری و بخش پایانی، نتیجه.

1. clefting/it-clefting
2. Goldbergian construction grammar
3. argument structure

۲ پیشینهٔ مطالعات

اصطلاح جملهٔ اسنادی‌ساز را نخستین بار یسپرسن[1] (۱۹۰۹) برای ارجاع به جمله‌هایی مانند جملهٔ (۱) به‌کار برد:

(۱) [این] ضمیر **دیانا** بود [که در را باز کرد] بند موصولی.

این جمله متشکل است از: ۱) ضمیر (این) که **ضمیر اسنادی‌ساز**[2] نیز نامیده می‌شود؛ ۲) «کانون» یا **سازهٔ اسنادی‌شده**[3] که در مثال (۱) با حروف پررنگ نشان داده شده است؛ ۳) عنصر ربط‌دهنده[4] و ۴) یک نوع بند موصولی.[5] لازم به ذکر است که نگارنده در این مقاله به پیروی از هدبرگ[6] (۱۹۹۰) که از اصطلاح بند اسنادی‌شده به‌جای بند موصولی استفاده می‌کند، به منظور جلوگیری از سردرگمی خوانندهٔ فارسی‌زبان و خلط این مفهوم با بند موصولی موجود در ساختار موصولی، از اصطلاح پیشنهادی ایشان استفاده می‌کند. از نظر لمبرکت[7] (۲۰۰۱) دو بند جملهٔ اسنادی‌ساز حاوی یک گزارهٔ معنایی هستند، به‌طوری‌که می‌توانند در قالب یک بند ساده بدون تغییر در شرایط صدق و کذب جمله بیان شوند. هستهٔ بند پایه یک فعل ربطی‌ساز است که **موضوع گزاره‌ای**[8] آن؛ یعنی سازهٔ اسنادی‌شده با **موضوع موصولی‌شده**[9] در بند اسنادی‌شده هم‌نمایه[10] است. دکلرک[11] (۱۹۸۸) جمله‌های اسنادی‌ساز را از سری **جمله‌های تخصیصی**[12] می‌داند که نقش معناشناختی آنها اختصاص یک **ارزش**[13] به یک **متغیر**[14] است.

۲-۱ اسنادی‌سازی در آثار پژوهشگران ایرانی

۲-۱-۱ ماهوتیان (۱۳۷۸)

ماهوتیان اسنادی‌سازی و شبه‌اسنادی‌سازی را فرایندهایی می‌داند که تأکید جمله را با جابه‌جایی سازه‌ها نشان می‌دهند.[15] وی اسنادی‌سازی را حرکت عنصر مؤکد از جایگاه

1. O. Jespersen
2. cleft pronoun
3. cleft constituent
4. copula
5. relative clause
6. N. A. Hedberg
7. K. Lambrecht
8. predicative argument
9. relativized argument
10. coindexed
11. R. Declerck
12. specificational
13. value
14. variable

۱۵. این دو فرایند در منبع مذکور به ترتیب تحت عناوین «اسنادی‌شدگی» و «اسنادی‌شدگی ضمیرگذار» معرفی شده‌اند.

اصلی و بی‌نشان به آغاز جمله می‌داند که در جایگاه پیش از فعل ربطی قرار می‌گیرد (ماهوتیان ۱۳۷۸: ۱۱۱-۱۱۳):

(۲) **ساعته** که زهره خرید.
(۳) به **زهره** بود که سیما ساعتُ داد.

۲-۱-۲ احمدخانی (۲۰۰۱)

احمدخانی در پایان‌نامهٔ خود نقش‌های گفتمانی و کاربردشناختی و ویژگی‌های نحوی و معنایی جمله‌های اسنادی‌ساز و شبه‌اسنادی‌ساز را بررسی کرده است. ایشان ساخت نحوی اسنادی‌سازی را بر اساس تحلیل دِلُنتی[1] (۱۹۸۴) بررسی کرده است که در اینجا به دلیل وجود نارسایی در تحلیل ارائه‌شده از بیان آن چشم‌پوشی می‌کنیم. احمدخانی (۲۰۰۱) نقش گفتمانی جمله‌های مذکور را بر اساس مقاله‌های دلین و ابرلندر[2] (۱۹۹۵: ۴۷۰) و پرینس[3] (۱۹۷۸) به صورت «پرسش و پاسخ»، «تقابل» و **واقعیت مفروض**[4] بیان می‌کند که در زیر نمونه‌ای از هر کدام به ترتیب در جمله‌های (۴ الف)، (۴ ب) و (۴ ج) آورده شده است.

(۴) الف) چه کسی بود که شیشه را شکست؟
علی بود که شیشه را شکست.
ب) شهرت بیخودی است که اصفهان پیدا کرده، از نظر فراوانیِ دوچرخه این یزد است که شهر دوچرخه‌هاست.
ج) این به معنای آن است که سیاست خارجی تحت تأثیر سیاست اقتصادی است و اقتصاد است که حرف اول را می‌زند.

احمدخانی (۲۰۰۱) در نهایت جمله‌های اسنادی‌ساز زبان فارسی را بر پایهٔ داده‌های خود به چهار گروه تقسیم می‌کند. گروه اول، جمله‌های اسنادی‌ساز بی‌نشان که در آنها سازهٔ اسنادی‌شده، اطلاع نو و بند موصولی حاوی اطلاع کهنه است، مانند جملهٔ (۵ الف). در گروه دوم، سازهٔ اسنادی‌شده، یک گروه اسمیِ حاوی اطلاع کهنه است، در صورتی که بند موصولی اطلاع نو است، مانند جملهٔ (۵ ب). در گروه سوم، سازهٔ اسنادی‌شده، گروه حرف‌اضافه‌ای

1. G. P. Delahunty 2. J. Delin & J. Oberlander 3. E. F. Prince 4. known fact

حاوی اطلاع کهنه است و بند موصولی نیز حاوی اطلاع کهنه است، مانند جملهٔ (۵ ج). در گروه چهارم، هم سازهٔ اسنادی‌شده و هم بند موصولی اطلاع نو هستند، مانند جملهٔ (۵ د). سه گروه آخر را باید به عنوان جمله‌های اسنادی‌ساز نشان‌دار در نظر گرفت.

(۵) الف) نباید به خودمان مغرور شویم و حسن ظن به خودمان داشته باشیم. این ماییم که چه هستیم و دیگران نیستند.
ب) اطراف آن بیشه‌های مصنوعی قشنگی درست کرده و در آن رودخانه، مرداب‌های کوچکی دیده می‌شود که در آن خزه روییده. همین مرداب‌ها است که در موقع کمیِ آب کنار آنها قلمکار می‌شویند.
ج) هر انسانی جرقه‌ای از شرارت را با خود دارد. با همین جرقه بود که حرف آخر را زدم.
د) ساعت نه ونیم بود که در شاه عبدالعظیم برای مرتبهٔ دوم از ما جدا شدند.

۲-۱-۳ رهبرنیا (۱۹۹۶)

رهبرنیا در مقاله‌ای به بررسی مقابله‌ای جمله‌های اسنادی‌ساز و شبه‌اسنادی‌ساز انگلیسی و فارسی پرداخته است. از جمله نتایج این پژوهش این است که جمله‌های اسنادی‌ساز در انگلیسی و فارسی به لحاظ ساختی و کارکردی بسیار شبیه به هم هستند و قابلیت‌های یکسانی برای انتقال محتوای معنایی دارند، اما در مورد شبه‌اسنادی‌سازها تفاوت‌های قابل توجهی بین انگلیسی و فارسی وجود دارد.

۲-۱-۴ معزی‌پور (۱۳۸۸)

معزی‌پور در پایان‌نامهٔ خود به تحلیل جمله‌های اسنادی‌ساز زبان فارسی از منظر **دستور نقش و ارجاع**[1] پرداخته است. وی ابتدا ساخت نحوی این جمله‌ها را بررسی می‌کند و نتیجه می‌گیرد که وجود ضمیر اسنادی‌ساز و فعل ربطی‌ساز در بندِ پایه ابزاری است نحوی که موضوع معناییِ بند اسنادی‌شده را در موقعیت کانون محدود قرار می‌دهد. در بند پایه، سازهٔ اسنادی‌شده می‌تواند گروه اسمی، گروه حرف‌اضافه‌ای و قیدی باشد، البته چنانچه گروه حرف‌اضافه‌ای یا

1. role and reference grammar (RRG)

قیدی در جایگاه پیش از فعل ربطی‌ساز قرار بگیرند، ضمیر اسنادی‌ساز حذف می‌شود و مطابقه به صورت پیش‌فرض سوم شخص مفرد مشخص است. ساخت‌های اسنادی‌ساز از منظر اطلاعی، توانش کاربردشناختی سخن‌گویان زبان را برای نشان‌دار کردن گزاره‌هایی که تنها به صورت بی‌نشان مبتدا ـ خبر بیان می‌شوند، نشان می‌دهند (معزی‌پور ۱۳۸۸: ۲۰۵).

۲-۱-۵ خرمایی و طباطبایی (۱۳۹۱)

خرمایی و طباطبایی در مقاله‌ای به بررسی تفاوت‌های گفتمانی و نحوی جمله‌های اسنادی‌ساز و شبه‌اسنادی‌ساز در زبان فارسی پرداخته‌اند[۱] و تلاش کرده‌اند تا با اتکا بر داده‌های زبان فارسی که از متون ادبی، علمی، تاریخی و روزنامه‌ای گردآوری شده‌اند، به تفاوت‌های گفتمانی این جمله‌ها برحسب **وزن**،[۲] **زنجیرهٔ ارجاع**[۳] و **نقش گفتمانی**[۴] آنها بپردازند و همچنین تفاوت‌های نحوی آنها را با توجه به اینکه کدام سازهٔ نحوی می‌تواند در جایگاه سازهٔ اسنادی‌شده ظاهر شود، بررسی کنند.

۳ دستور ساختاری گلدبرگی

در دههٔ ۱۹۸۰ رویکردی نظری به مطالعهٔ زبان شکل گرفت که توجه به ساختار را در کانون توجه خود قرار داد. زبان‌شناسان بسیاری با سوابق و تعلق خاطر به نظریه‌های مختلف زبانی، حول چندین محور کلیدی گرد هم آمدند که منجر به پیدایش خانواده‌ای از رویکردها به مطالعهٔ زبان شد که از آن به «نگرش‌های ساختارگرا» یاد می‌شود (Croft 2001).

نقش‌آفرینی افرادی مانند فیلمور و کِی در بسط دستور ساختاری، باعث شکل‌گیری چارچوبی نمادین از اصول ابتدایی شد. این پژوهشگران دریافتند که **رویکرد واژه‌ها و قواعد**[۵] به مطالعهٔ دستور، مادامی‌که به موارد قاعده‌مند زبان می‌پردازد، در تبیین موارد بی‌قاعدهٔ زبان ناموفق خواهد بود. آنها بر اساس این فرض که هرگاه اصلی قادر به تبیین موارد بی‌قاعده باشد، آنگاه به‌راحتی از عهدهٔ تبیین موارد قاعده‌مند برخواهد آمد، روش خود را به‌گونه‌ای ترتیب دادند که

---

۱. نگارندگان مقالهٔ مورد نظر از برابرنهاد «گسسته» برای «اسنادی‌ساز» و «شبه‌گسسته» برای «شبه‌اسنادی‌ساز» استفاده کرده‌اند.
2. weight 3. chain of reference 4. discourse function
5. words and rules approach

بتواند به تبیین موارد بی‌قاعدهٔ زبان بپردازد. مرحلهٔ بعد در بسط نگرش ساختاری، به کار بستن اصول این نگاه بر آن دسته از مواردی بود که در دستور قاعده‌مند به شمار می‌آمدند. به‌جرئت می‌توان ادعا کرد که برجسته‌ترین تلاش در این راستا را در آثار گلدبرگ، به‌ویژه اثر برجستهٔ ایشان تحت عنوان ساختارها: رویکردی ساختاری به ساخت موضوعی می‌توان یافت که در سال ۱۹۹۵ منتشر شد. گلدبرگ به توسعهٔ گونه‌ای از دستور ساختاری پرداخت که به دنبال بسط نگرش ساختاری از مطالعهٔ ساختارهای بی‌قاعدهٔ اصطلاحی در زبان به ساختارهای قاعده‌مند بود. برای نیل به این هدف، گلدبرگ بر مطالعهٔ «ساخت موضوعی فعل» متمرکز شد. به بیان دیگر، او جمله‌های معمول و رایج زبان، مانند جمله‌های گذرا و دومفعولی را مورد مطالعه قرار داد و دستوری ساختاری را بر مبنای الگوهایی که از این رهگذر به دست آورد، بنیان نهاد. در ادامه به شرح مبانی نظریهٔ ساختاری گلدبرگ می‌پردازیم.

فرضیهٔ اصلی نظریهٔ گلدبرگ این است که ساختارهای جمله‌ای به خودی خود و مستقل از واژه‌های به‌کاررفته در آنها دارای معنی هستند (Goldberg 1995: 1). بر طبق این نظر، ساختارها خود **نخستی‌های نظری**[1] محسوب می‌شوند و صرفاً ابزارهای طبقه‌بندی[2] به شمار نمی‌آیند (Chomsky 1991: 417). اگرچه گلدبرگ منکر این حقیقت نیست که واژه‌ها نقش و سهم عمده‌ای در معنا و ساختار جمله‌ها دارند، لیکن وی معتقد است که یک انگارهٔ دستوری واژگانی[3] در ارائه تصویری کلی از معنای جمله ناکارآمد است.

قبل از ادامهٔ معرفی نظریهٔ گلدبرگ به معرفی مفهوم **ساختار** به عنوان کلیدی‌ترین مفهوم در نظریه‌های ساختاری می‌پردازیم. از نظر گلدبرگ:

> C یک ساختار است اگر و فقط اگر C یک جفت صورت و معنا $<F_i, S_i>$ باشد، به‌طوری‌که برخی جنبه‌های F_i و یا برخی جنبه‌های S_i به‌طور کامل از اجزای ساختار C یا دیگر ساختارهای پیش‌تر تثبیت‌شده قابل پیش‌بینی نباشد (Goldberg 1995: 4).[4]

بنابراین $<F, S>$ نشان‌دهندهٔ یک واحد نمادین است. نمایه‌ها نشان‌دهندهٔ رابطهٔ نمادین بین صورت و معنا هستند. اگر هر جنبه‌ای از معنا یا صورت یک واحد زبانی از ویژگی‌های

1. theoretical primitives 2. taxonomic epiphenomena 3. lexical grammatical model
۴. در این تعریف حرف‌های F و S به ترتیب حرف نخست واژه‌های form و semantic هستند.

اجزاء آن قابل پیش‌بینی نباشد، آن واحد در انگارهٔ مورد حمایت گلدبرگ یک ساختار به شمار می‌آید. این نوع نگاه به این منتهی می‌شود که تکواژهای مقید (مانند s جمع) و آزاد (واژه‌های بسیط مانند cat) در نظریهٔ گلدبرگ ساختار محسوب می‌شوند و یک واژهٔ مرکّب، گروه و یا یک جمله، تنها در صورتی ساختار به شمار می‌آیند که برخی جنبه‌های معنایی آنها را نتوان از اجزاء تشکیل‌دهنده‌شان پیش‌بینی نمود.

از نظر گلدبرگ، الگوهای بنیادی ساخت جمله در یک زبان را نیز می‌توان در قالب مفهوم ساختار مورد بحث و بررسی قرار داد. به این شکل که فعل اصلی را می‌توان در ترکیب با یک ساختار ساخت موضوعی مطالعه کرد (به‌عنوان مثال، ساختارهای ناگذرا، تک‌مفعولی و دومفعولی). صورت و تعبیر کلی الگوهای بنیادی جمله در یک زبان، به‌وسیلهٔ اطلاعات نحوی یا معنایی تعیین‌شده توسط فعل اصلی مشخص می‌شوند. به عنوان مثال، الگوی جملهٔ ارائه‌شده در مثال (۶)، توسط ویژگی‌های فعل give مشخص می‌شوند:

(6) Mike gave her a book.

فعل give (دادن) یک فعل سه موضوعی است. عمل «دادن» نیازمند سه عنصر است: دهنده؛ «عامل»، «دریافت‌کننده» و چیزی که داده می‌شود؛ «پذیرنده».[1] بنابراین انتظار می‌رود که این سه نقش در قالب سه عبارت ظاهر شوند؛ در مثال (6)، Mike عامل، she دریافت‌کننده و a book پذیرنده هستند. گلدبرگ معتقد است که معنا و صورت الگوهای جمله در یک زبان تنها توسط ویژگی‌های مستقل فعل اصلی تعیین نمی‌شوند. به عنوان نمونه، نمی‌توان ادعا کرد که فعل «عطسه کردن» (sneez) محمولی سه‌ظرفیتی است، اما آن‌گونه که در جملهٔ (7)، برگرفته از گلدبرگ (۲۰۰۶)، مشاهده می‌شود، دارای یک معنای سه موضوعی است.

(7) He sneezed his tooth right across town.

قائل شدن به یک نقش و جایگاه مرکزی برای ساختارها در تحلیل‌ها باعث کم‌رنگ شدن مرز بین واژگان و نحو شده است. گلدبرگ همانند سایر زبان‌شناسان شناختی به یک **پیوستار**

1. theme

واژگان ـ دستور[1] قائل است. گلدبرگ (۱۹۹۵: ۵) همچنین فرض می‌کند که دانش زبانی به صورت «شبکه‌ای ساختمند از اطلاعات به هم مرتبط» نمایانده می‌شود. این نظر بسیار هماهنگ با توصیف لانگاکر[2] (۱۹۸۷) از **دانش**،[3] به صورت **فهرستی ساختمند**[4] است. به‌علاوه، فرض دیگر گلدبرگ (همان‌جا) این است که «زبان، دانش است». به عبارت دیگر، او در همراهی با جریان شناختی، این ادعا را که دانش زبانی ماهیتی مستقل و متمایز از دیگر انواع دانش و تجربه دارد، رد می‌کند. در عوض، گلدبرگ مانند دیگر زبان‌شناسان شناختی، معتقد است که ویژگی‌های یک زبان مستقیماً بازتاب‌دهندهٔ **تجارب بشری**،[5] **سازمان‌دهی مفهومی**[6] و **تعبیر صحنه**[7] هستند.

نظریهٔ ساختاری گلدبرگ و به‌طور کلی نظریه‌های ساختارگرا برای پی بردن به تفاوت‌های معنایی بین صورت‌های روساختی و ویژگی‌های گفتمانی آنها، آن‌گونه که نوعاً در جریان اصلی نظریهٔ زایشی بر آن تأکید می‌شود، ساختاری را از ساختار دیگر مشتق نمی‌کنند. در این نظریه‌ها یک پاره‌گفتار معمولاً شامل ترکیبی از چند ساختار متفاوت است و ساختارها تا زمانی که در تضاد و تعارض باهم قرار نگیرند، برای تشکیل عبارت‌های زبانی «پذیرفتنی»، آزادانه با هم ترکیب می‌شوند. به عنوان مثال، این مشخصهٔ ساختار دومفعولی که نیازمند یک موضوع پذیرندهٔ جاندار است، با معنای «انبار» (storage) در جملهٔ (8) در تعارض است که همین منجر به **پذیرفتنی نبودن**[8] جملهٔ مذکور می‌شود.

(8) ?? Liza gave storage a book.

در این رویکرد، تحقق این ادعا که زبان بی‌نهایت خلاق است، با ترکیب آزادانهٔ ساختارها محقق می‌شود.

گلدبرگ بر این باور است که قائل شدن به نگرشی ساختاری در مطالعهٔ ساخت موضوعی فعل، دارای مزایای متعددی است که در ادامه به آنها اشاره می‌شود.

نخست، اینکه رویکرد ساختاری از ضرورت قائل شدن به معانی غیرمحتمل برای یک

1. lexicon-grammar continuum
2. R. W. Langacker
3. knowledge
4. structured inventory
5. human experiences
6. conceptual organizing
7. construal
8. unacceptability

فعل اجتناب می‌کند. این امر به منظور مورد توجه قرار دادن تمامی ساختارهایی است که فعل می‌تواند در آنها تظاهر یابد که البته برخی از آنها ممکن است دارای معانی غیرمحتملی باشند.

دوم، اینکه نگرش‌های ساختاری دارای مزیت **اجتناب از چرخش**[1] (دوری بودن) هستند که به شکلی بسیار قوی در رویکردهایی که نحو را **فرافکنی**[2] الزامات واژگانی می‌دانند، به چشم می‌خورد. نگاهی که در قالب **اصل فرافکنی**[3] در **نظریهٔ حاکمیت و مرجع‌گزینی**[4] به‌وضوح قابل مشاهده است و تمامی جریان‌هایی که سعی در تبیین صورت‌های نحوی با استفاده از نقش‌های معنایی یا **نقش‌های تتا**[5] دارند، در عمل آن را پذیرفته‌اند. اگر فعل را مسئول هر آنچه در یک جمله اتفاق می‌افتد (برای مثال، اینکه به چه تعداد موضوع و با چه چینشی در جمله نیاز است) بدانیم، بایستی برای هر فعل به تعداد ساختارهایی که در قالب آنها تبلور می‌یابد، معانی مختلف در نظر بگیریم: فعل زدن (kick) از آنجا که به همراه n متمم رخ می‌دهد، فعلی با n موضوع معنایی به شمار می‌آید. هم‌زمان می‌توان این‌گونه استدلال کرد که فعل «زدن» می‌تواند با n متمم در سطح جمله ظاهر شود، چرا که دارای n موضوع معنایی است. اینجا جایی است که مفهوم «چرخش» (دوری بودن) مطرح می‌شود (Goldberg 1995: 11). گلدبرگ معتقد است که اگر ویژگی‌های ساختارهای مختلفی که یک فعل می‌تواند درون آنها رخ دهد، به عنوان وجه ممیز ساختارها و نه مختصه‌های فعل دیده شوند، این مشکل قابل اجتناب است.

سومین مزیتی که گلدبرگ برای قائل شدن به یک رویکرد ساختاری برمی‌شمارد، این است که این رویکرد باعث **ایجاز معنایی**[6] می‌شود. به عبارت دیگر، اگر طیف و تنوع ساختارهایی را که یک فعل می‌تواند در ساختمان آنها به کار رود، همچنین تفاوت‌های ظریف معنایی مرتبط با شرایط و امکانات مختلف را بتوان مستقیماً در ارتباط با خود ساختارها تبیین کرد تا اینکه فهرستی از معانی مختلف را برای آن فعل برشمرد، تبیین حاصل

1. circularity 2. projection 3. projection principle
4. government and binding theory (GB) 5. T-roles 6. semantic parsimony

بسیار اقتصادی‌تر خواهد بود. به عنوان مثال، از آنجا که فعل «زدن» (kick) می‌تواند در هشت ساختار ساخت موضوعیِ مختلف ارائه‌شده در مثال‌های (9) تبلور یابد، یک رویکرد واژگانی مجبور به ارائهٔ هشت معنای مختلف یا هشت مدخل واژگانی متفاوت برای این فعل است. برعکس، یک رویکرد ساختاری بار مسئولیت تبیین این موضوع را بر دوش ساختار قرار می‌دهد نه فعل.

(9) a. George kicked the car.
b. George kicked the bin over.
c. George kicked Lily's slippers under the sofa.
d. George kicked at the car.
e. George kicked his foot against the wall.
f. George kicked Lily her slippers.
g. George's mum's horse kicks.
h. George kicked his way out of the dentist's surgery.

مزیت چهارم این رویکرد از نظر گلدبرگ این است که رویکرد ساختاری ویژگی **ترکیب‌پذیری**[1] را ولو به شکل تضعیف‌شده حفظ می‌کند. به عبارت دیگر، تمامی زبان‌شناسان بر این موضوع که واژه‌ها در شکل‌دهی معنای جمله‌ها مشارکت دارند، باهم اتفاق نظر دارند، اما بر سر میزان و چگونگی این مشارکت بین آنها اختلاف نظرهایی گاه عمیق به چشم می‌خورد. در رویکردهای واژگانی، فرض بر این است که واژه‌ها (به‌ویژه فعل‌ها) نه‌تنها به‌واسطهٔ معنایشان معنای جمله را تحت تأثیر قرار می‌دهند، بلکه الزامات (نحوی) آنها ساخت نحوی جمله را نیز متأثر می‌سازد. گلدبرگ معتقد است که در یک رویکرد ساختاری اجتناب از مشکلات موجود در رویکردهای واژگانی با دادن وزنی کمتر به میزان دخالت واژه در معنای جمله ممکن می‌شود. به این صورت که واژه‌ها در شکل دادن به معنای جمله‌ها مشارکت می‌کنند، ولی معنای کلی جمله تنها برگرفته از واژه‌های شرکت‌کننده در ساختمان آن نیست. به بیانی دیگر، ساختارهای جمله‌ای به خودی خود و مستقل از عناصر واژگانی به‌کاررفته در آنها، دارای «معنای قراردادی» هستند.

ساختارها معمولاً خانواده‌ای از معانی نزدیک به هم را پوشش می‌دهند و تنها دارای یک

1. compositionality

معنای ثابت و انتزاعی نیستند. از آنجا که در مطالعات زبانی ساختارها را همانند تکواژها واحدهایی بنیادی و پایه در نظر گرفته‌اند، فرض بر این است که همانند تکواژها می‌توانند دارای معانی چندگانه باشند. به عنوان مثال، جمله‌های دومفعولی در زبان انگلیسی معمولاً این مفهوم را منتقل می‌کنند که «عامل» باعث انتقال چیزی به «دریافت‌کننده» می‌شود. در واقع «یک انتقال موفق» معنای بنیادی و بی‌نشان این ساختار است (Goldberg 1995: 32-33). هم‌زمان برخی جمله‌های دومفعولی وجود دارند که به‌هیچ‌وجه مفهوم مذکور را منتقل نمی‌کنند، مانند مثال‌های (10) تا (13):

(10) Chris baked Jan a cake.
(11) Bill promised his son a car.
(12) Joe allowed Billy a Popsicle.
(13) Joe refused Bob a raise in salary.

با توجه به نمونه‌های فوق صورت ساختار دومفعولی را می‌توان به عنوان نمونه‌ای از «چندمعنایی[1] ساختاری» در نظر گرفت که در آن یک صورت واحد با دسته‌ای از معانی مختلف، اما مرتبط به هم جفت می‌شود.

هر **ساختارِ بندی**[2] بی‌نشان را می‌توان به یک **صحنهٔ مرتبط با تجارب بشری**[3] نسبت داد. به عنوان مثال، عاملی محرک باعث تغییر وضعیت چیزی می‌شود (ساختار نتیجه‌ای)، عاملی با وجود دشواری به حرکت خود ادامه می‌دهد (ساختار way). گلدبرگ معتقد است که با توجه به مشاهداتی از این دست می‌توان فرضیه‌ای را تحت عنوان **فرضیهٔ رمزگذاری صحنه**[4] بدین‌صورت طرح نمود: ساختارهای متناظر با انواع اصلی جمله، رخدادهایی را به عنوان معنای اصلی خود رمزگذاری می‌کنند که اساس تجارب بشری هستند (ibid: 39). در تأیید این فرضیه می‌توان از داده‌ها و واقعیت‌های زبان‌آموزی کودک، شواهدی را به گواه آورد. فعل‌هایی که معنای واژگانی مرتبط با ساختارهای ساخت موضوعی دارند، در مراحل ابتدایی‌تر زبان‌آموزی فراگرفته می‌شوند و مکرر استفاده می‌شوند. فعل‌های عام، مانند «رفتن» (go)، «گذاشتن» (put)، «ساختن» (make)، «انجام دادن» (do) و «گرفتن»

1. polysemy 2. clause-level construction 3. humanly relevant scenes
4. scene encoding hypothesis

(get) معمولاً در میان نخستین فعل‌هایی هستند که کودکان به کار می‌برند. معنای این فعل‌ها به میزان قابل توجهی شبیه به معنای ساختارهای ساخت موضوعی‌اند. به عنوان مثال، فعل «رفتن» دارای معنایی مرتبط با **ساختار حرکت ناگذرا**[1] است (ibid: 41).

در این بین افرادی مانند لمبرکت (۱۹۸۶، ۱۹۹۴) باور دارند که تمامی ساختارهای بندی لزوماً صحنه‌های مرتبط با تجارب بشری را رمزگذاری نمی‌کنند. **ساختارهای بندی غیربنیادی**[2] (نشان‌دار) مانند ساختارهای «اسنادی‌ساز»، «پرسشی» و «مبتداساز» (و تا حدودی مجهول) از سوی اهل زبان برای بیان ساخت‌های اطلاعی متفاوت یک بند، از طریق «مبتداسازی» یا «کانونی‌سازی» موضوع‌های مختلف طراحی شده‌اند؛ بنابراین کودک در مراحل زبان‌آموزی می‌بایست به **ساخت اطلاع کاربردشناختی**[3] بند نیز حساسیت نشان دهد (Halliday 1967) و ساختارهایی را بیاموزد که وی را قادر به رمزگذاری ساخت اطلاع کاربردشناختی پیامی نماید که توسط بند به مخاطب منتقل می‌شود.

۳-۱ حضور فعل در ساختار

از نظر گلدبرگ، همان‌گونه که فعل‌ها دارای **نقش‌های مشارک**‌اند،[4] ساختارها نیز دارای **نقش‌های موضوع**[5] هستند. **معناشناسی قالبی**[6] یک فعل به این معنا است که هر فعل مرتبط با یک یا چند **مشارک قالب ـ ویژه**[7] است. به عنوان مثال، فعل «آواز خواندن» (sing) مرتبط با نقش‌های مشارک «خواننده» (SINGER) و «آواز» (SONG) است. همان‌طور که این نمونه نشان می‌دهد، نقش‌های مشارک یک فعل، آن دسته از معانی خاصی را در برمی‌گیرند که با قالب زیرساختی یا دامنهٔ تجربهٔ آن فعل مرتبط باشند. در انگارهٔ گلدبرگ نقش‌های موضوع از نوع مقوله‌های کلی معنایی بوده و در واقع همان نقش‌های معنایی هستند که در بسیاری از نظریه‌های معنایی به آنها پرداخته شده است. این رویکرد بخش معنایی بند را به «محمول» و «موضوع‌ها» می‌شکند. هر محمول بسته به ویژگی‌های معناشناختی آن، تعداد

1. intransitive motion construction
2. nonbasic clause-level
3. pragmatic information structure
4. participant roles
5. argument roles
6. frame semantics
7. frame-specific participant

مشخصی موضوع را برمی‌گزینند که در واقع مشارک‌هایی هستند که محمول برای تحقق معنای خود به آنها نیازمند است. به عنوان مثال، فعلی مانند «مردن» برای تحقق معنای خود نیازمند یک مشارک است، در حالی که فعلی مانند «دوست داشتن» نیازمند دو و «گذاشتن» نیازمند سه مشارک است.

۳-۲ ساخت موضوعی

در نظریه‌های مسلط نحو و معناشناسی تصور بر این است که این فعل جمله است که تعیین‌کنندهٔ تعداد و نوع متمم‌هایی است که می‌توانند در ساختمان جمله به کار روند. در حالی که در رویکرد ساختارگرا هر فعل دارای **معانی**[1] متعددی است که می‌بایست در معنا یا معانی مختلف یک ساختار ادغام گردند (Goldberg 1995: 11). فعل‌ها تعیین می‌کنند که کدامین جنبه‌ها از دانش معناشناختیِ قالب آنها می‌بایست به‌اجبار بازنمایانده شود. نقش‌های بازنمایی‌شده به عنوان نقاط کانونی در صحنه ایفای نقش کرده و درجه‌ای خاص از **برجستگی**[2] را کسب می‌کنند (ibid: 44).

اصطلاح ساخت موضوعی در رویکردهای نوین، اصطلاح ظرفیت را نیز شامل می‌شود. فعل‌ها بر اساس ظرفیت بالقوه‌شان و بسته به تعداد مشارک‌هایشان به محمول‌های **تک‌ظرفیتی**،[3] محمول‌های **دوظرفیتی**[4] و غیره تقسیم می‌شوند (Langacker 1987: 284). وَن‌ویلین و لاپولا معتقدند که تعداد موضوع‌های یک فعل که آشکارا به‌صورت صرفی ـ نحوی کدگذاری شده‌اند، **ظرفیت نحوی**[5] آن فعل قلمداد می‌شوند. همچنین نوعی دیگر از ظرفیت وجود دارد که **ظرفیت معنایی**[6] فعل است و به تعدادِ موضوع‌های معنایی اشاره دارد که آن فعل می‌تواند اتخاذ کند. ظرفیت نحوی و ظرفیت معنایی هرچند در اکثر موارد یکی هستند، اما لزوماً همواره بر هم انطباق کامل ندارند. در زبان انگلیسی ظرفیت نحوی حداقل یک است، به‌طوری‌که در بندهای انگلیسی، همواره باید فاعل حضور داشته باشد، اما

1. senses 2. prominence 3. one-place predicate 4. two-place predicate
5. syntactic valence 6. semantic valence

جمله‌هایی که از نظر معنایی فاقد فاعل هستند، ظرفیت معناییِ صفر دارند. به عنوان مثال، مادامی‌که فعل «باریدن» (rain) فاقد هرگونه موضوع معنایی است و ظرفیت معنایی آن صفر است، دارای فاعلی است که از نظر صرفی ـ نحوی کدگذاری شده است، بنابراین ظرفیت نحوی آن، یک است (Van Valin & LaPolla 1997: 147).

تأکید بر تمایز بین نگاه متداول به ساخت موضوعی و نگاه گلدبرگ بسیار حائز اهمیت است. اغلب چارچوب‌هایی که نقش‌های معنایی را مفروض می‌دانند، این نقش‌ها را مستقیماً با عناصر واژگانی خاص (اغلب فعل) ارتباط می‌دهند. در انگارهٔ گلدبرگ نقش‌های معنایی یا نقش‌های موضوع با ساختارهای جمله‌ای مرتبط‌اند؛ بنابراین، در حالی که یک فعل به‌طور قراردادی با نقش‌های مشارک خود مرتبط است، یک ساختار جمله‌ای به‌طور مستقل دارای نقش‌های موضوع خاص خود است. این موضوع در شکل (۱) به تصویر کشیده شده است.

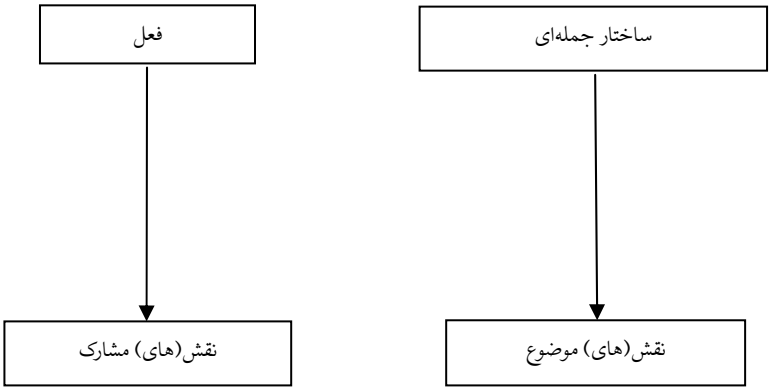

شکل ۱ ـ نقش‌های مشارک و نقش‌های موضوع

علاوه بر امکان ادغام شدن نقش‌های موضوعِ ساختار با نقش‌های مشارک فعل، ساختار باید قادر به تعیین نوع فعلی باشد که می‌تواند با آن به کار رفته و ترکیب شود. همچنین می‌بایست روش ادغام شدن نوع رویداد تعیین‌شده توسط فعل، با نوع رویداد تعیین‌شده توسط ساختار مشخص شود (Goldberg 1995: 49).

به عنوان نمونه، مواردی وجود دارند که در آنها فعل تنها یک نقش مشارک دارد، مانند

فعل «عطسه کردن» (sneez) که تنها دارای مشارک «عطسه‌کننده» (SNEEZER) است. این فعل ممکن است در جمله‌هایی مانند جملهٔ (14) به کار رود که از **ساختار حرکت سببی**[1] با سه نقش موضوع بهره می‌برد (ibid: 55).

(14) He sneezed the napkin off the table.

۴ تحلیل ساختار اسنادی‌ساز

۴-۱ رویکردهای غیرساختاری

پیش از تحلیل اسنادی‌سازی در چارچوب دستور ساختاری به دو رویکرد اشتقاقی **حرکت بند**[2] و **ضمیر فرضی**[3] که بیش از هر رویکردی در تحلیل این نوع جمله‌ها استفاده شده‌اند، اشاره می‌کنیم تا از این رهگذر بتوانیم به درک بهتری از ضرورت تحلیل ساز و کار نحوی مورد نظر در چارچوب نظری مقالهٔ حاضر دست یابیم.

رویکرد حرکت بند با کارهای یسپرسن (۱۹۲۷) آغاز شد و کامل‌ترین نمود آن را می‌توان در آکماجیان[4] (۱۹۷۰) و گوندل[5] (۱۹۷۷) دید. آکماجیان جمله‌های اسنادی‌ساز را حاصل عملکرد **قاعدهٔ حرکت بند اسنادی‌ساز**[6] بر جمله‌های شبه‌اسنادی‌ساز می‌داند. وی جمله‌های اسنادی‌ساز و شبه‌اسنادی‌ساز را مترادف فرض می‌کند، چرا که هر دو جمله حاوی یک پیش‌انگارهٔ مشترک بوده و می‌توانند پاسخ‌هایی برای یک پرسش باشند (Akmajian 1970: 149).

غلامعلی‌زاده (۱۳۸۲: ۲۳۲) به پیروی از آکماجیان استدلال می‌کند که جمله‌های اسنادی‌ساز زبان فارسی از صورت شبه‌اسنادی‌ساز متناظرشان، به ترتیبی که در مثال (۱۵) آمده است، مشتق می‌شوند.

(۱۵) الف ـ کسی که دیروز شیشه را با سنگ شکست، داوود بود. +(گشتار خروج جمله‌وارهٔ موصولی) ←
ب ـ کسی ـ داوود بود که دیروز شیشه را با سنگ شکست. +(گشتار حذف هستهٔ خنثی) ←
ج ـ Ø داوود بود که دیروز شیشه را با سنگ شکست. +(گشتار درج این) ←
د ـ این داوود بود که دیروز شیشه را با سنگ شکست.

1. caused motion construction
2. extrapositional approach
3. expletive approach
4. A. Akmajian
5. J. K. Gundel
6. cleft-extraposition rule

در این رویکرد، همان‌طور که در مراحل اشتقاق مثال (۱۵) مشاهده می‌کنید، چند نکته قابل تأمل است؛ نخست اینکه ساخت اسنادی‌ساز، یک ساخت نحوی مستقل نیست و از ساختی دیگر در اثر به کار بستن چند گشتار مشتق شده است. دوم اینکه رویکرد حرکت بند مواردی چون عدم مطابقهٔ ضمیر «این» با فعل ربطی‌ساز و همچنین حضور اختیاری آن در بند پایه را، دال بر غیرضمیری بودن آن می‌داند و تبیین حضور آن را به حوزه‌های زبانی دیگر، مانند حوزهٔ کاربردشناسی، واگذار می‌کند.

۴-۲ تحلیل اسنادی‌سازی در چارچوب دستور ساختاری گلدبرگ

۴-۲-۱ ساخت موضوعی

نخستین گام در تحلیل اسنادی‌سازی از منظر دستور ساختاری، تحلیل ساخت موضوعی این ساخت نحوی است. «گروه اسمی»، «گروه حرف‌اضافه» و «قید» آن‌گونه که به ترتیب در جمله‌های (۱۶)، (۱۷) و (۱۸) برای نمونه آورده شده‌اند، از مقوله‌هایی هستند که می‌توانند به عنوان سازهٔ اسنادی‌شده (مشخص‌شده با قلم پررنگ) در ساختمان ساختار اسنادی‌ساز قرار گیرند.

(۱۶) این **مادر** است که از جان گذشت می‌کند.
(۱۷) **به علی** بود که کتاب را دادم.
(۱۸) **صبح خیلی زود** بود که از خانه خارج شدیم.

جمله‌های اسنادی‌ساز را لمبرکت (۲۰۰۱: ۴۹۶) زیرمجموعه‌ای از «ساخت‌های تخصیصی» می‌داند که نقش آنها اختصاص یک «ارزش» به یک «متغیر مفروض» است. از نظر او (همان: ۴۷۱) حضور فعل ربطی‌ساز و ضمیر اسنادی‌ساز در بند پایه، تأثیری در ساخت معنایی این صورت‌های نحوی ندارند، بلکه توالی ضمیر اسنادی‌ساز و فعل ربطی‌ساز در زبانی مانند انگلیسی، که زبانی ضمیرانداز نیست، به منزلهٔ یک نقش‌نمای کانونی‌ساز عمل می‌کند که تنها ساخت اطلاع جمله را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به بیان دیگر، سازهٔ اسنادی‌شده در نقش موضوع معنایی در ساخت معنایی محمولِ بند پیرو وارد می‌شود و نقش معنایی خود را از این محمول

دریافت می‌کند. همین سازه به عنوان نقش موضوع ساختار اسنادی‌ساز در جایگاه کانون که جایگاه خالی زنجیرهٔ [(ضمیر اسنادی‌ساز) + ... + فعل ربطی‌ساز] بند پایه است، قرار می‌گیرد و در این زنجیره که یک گزارهٔ کاربردشناختی است، نقش کانون را ایفا می‌کند؛ بنابراین زنجیرهٔ مذکور که با ضمیر اسنادی‌ساز آغاز و به فعل ربطی‌ساز ختم می‌شود، در حقیقت به عنوان یک کل، نقش کاربردشناختی کانون را به سازهٔ اسنادی‌شده اعطا می‌کند و برخلاف رویکردهایی که گاه حضور یکی از این دو (ضمیر اسنادی‌ساز در رویکرد حرکت بند و فعل ربطی‌ساز در رویکرد ضمیر فرضی) را اضافه می‌دانستند، در اینجا هیچ‌کدام حضورشان حشو تلقی نمی‌شود. دو سازهٔ مذکور با هم و با چینشی که در ساختار اسنادی‌ساز برمی‌گزینند، به سازهٔ اسنادی‌شده نقش کانون را می‌دهند؛ بنابراین این زنجیره نقش «کانونی‌ساز» را ایفا می‌کند و همان کاری را انجام می‌دهد که ساز و کاری مانند «تکیه» در سطح واجی انجام می‌دهد. به همین خاطر است که دو جملهٔ (۱۹ الف) و (۱۹ ب) مترادف‌اند و کارکرد یکسان دارند. در هر دو، سازه‌ای (شیشه) در کانون توجه قرار گرفته است، منتها در اولی با استفاده از عنصر زبرزنجیری تکیه (نشان‌داده‌شده با قلم پررنگ) و در دومی با استفاده از یک ابزار کانونی‌ساز نحوی که اسنادی‌سازی است.

(۱۹) الف ـ **شیشه** شکست.

ب ـ این شیشه بود که شکست.

تا به اینجا می‌توان چنین نتیجه گرفت که ساختار اسنادی‌ساز به عنوان یک ساختار مرکّب نحوی، ساختاری تک‌ظرفیتی است و مشارک معنایی محمول بند پیرو را به عنوان سازهٔ اسنادی‌شده به جایگاه کانون در بند پایه، اسنادی‌سازی می‌کند. لمبرکت ادعا می‌کند که تمایز قائل شدن میان دو مفهوم **گزارهٔ معناشناختی**[1] و «گزارهٔ کاربردشناختی» در ساختار اسنادی‌ساز ضروری است (Lambrecht 1994: 231). گزارهٔ کاربردشناختی در جملهٔ (۱۹ ب) به صورت «ضمیر اسنادی‌ساز + شیشه + فعل ربطی‌ساز» و گزارهٔ معناشناختی در جملهٔ مذکور، گروه فعلی «شکست» است؛ بنابراین در ساختار اسنادی‌ساز محتوای معنایی ساختار را «بند پیرو» و نقش کاربردشناختی کانونی‌سازی را «بند پایه» به ساختار اعطا

1. semantic predicate

می‌کنند. محتوای معنایی و کاربردی ساختار در قطب معنایی ساختار، به عنوان یک نشانهٔ زبانی در هم ادغام می‌شوند و در قالب صورت نحوی جملهٔ اسنادی‌ساز در نظام زبان ظاهر می‌شوند. با توجه به ملاحظاتی از این دست، امتیاز داشتن نگاهی ساختاری بر هر یک از رویکردهای صرفاً صوری یا نقشی قابل مشاهده است.

گفته شد که گروه حرف اضافه، مانند گروه اسمی و قید از جمله ساختارهای نحوی است که می‌تواند جایگاه کانون (سازهٔ اسنادی‌شده) را در جمله‌های اسنادی‌ساز اشغال کند. حروف اضافه بر اساس تقسیم‌بندی جولی[1] (۱۹۹۱، ۱۹۹۳) می‌توانند **افزوده‌ای**،[2] **موضوع ـ افزوده**[3] و یا **موضوع ـ نشان**[4] باشند. حروف اضافهٔ موضوع ـ افزوده (از میان دسته‌ای از حروف اضافه که به «مبدأ»، «مقصد» یا «مسیر» اشاره می‌کنند، انتخاب می‌شوند و بنابراین می‌توانند به عنوان گزاره در جمله ایفای نقش کنند) و افزوده‌ای، محمولی بوده و می‌توانند به همراه یک گروه اسمی به عنوان یکی از موضوع‌های محمول در سطح گزاره ایفای نقش نمایند، در حالی که حروف اضافه موضوع ـ نشان غیرمحمولی هستند و تنها نقش **حالت‌نمائی**[5] دارند. مجموعهٔ جمله‌های (۲۰) نمونه‌هایی از گروه‌های حرف‌اضافه‌ای کانونی هستند که دستوری بودن آنها مورد تأیید گویشوران فارسی‌زبان است. در مثال (۲۰ الف)، گروه حرف‌اضافه‌ای، موضوع متممی بند اسنادی‌شده است که در جایگاه کانونِ بند پایه قرار گرفته است. در مثال (۲۰ ب)، گروه حرف‌اضافه‌ای افزوده‌ای در نقش سازهٔ اسنادی‌شده ظاهر شده است. هستهٔ این گروه حرف اضافه محمولی است. در مثال (۲۰ ج)، گروه حرف‌اضافه‌ای کانونی از نوع موضوع ـ افزوده است؛ بنابراین محمولی است.

(۲۰) الف ـ **به علی** بود که کتابُ دادم.
ب ـ **تو دانشگاه** بود که امیدُ دیدم.
ج ـ **روی میز** بود که کتابُ گذاشتم.

کریمی بر این باور است که در صورتی که سازهٔ اسنادی‌شده گروه حرف اضافه و یا قید باشد،

1. J. Jolly
2. adjunct prepositions
3. argument-adjunct prepositions
4. argument-marking prepositions
5. case-marking

ضمیر اشاره نمی‌تواند در بند پایه تظاهر یابد؛ یعنی آمدن ضمیر اسنادی‌ساز در جمله‌های یادشده صورت نادستوری به دست می‌دهد. او همچنین اضافه می‌کند که زبان فارسی به عنوان زبانی ضمیرانداز، **پوچ‌واژهٔ آشکار**[1] ندارد و از این رو ضمیر اختیاری اسنادی‌سازِ موجود در ساختار اسنادی‌ساز، یک «ضمیر اشاره» است. از نظر کریمی اینکه ضمیر اسنادی‌ساز فقط در آن دسته از جمله‌هایی تظاهر می‌یابد که سازهٔ اسنادی‌شده در آنها یک گروه اسمی است، می‌توان این امر را تأییدی بر اشاری بودن این ضمیر دانست (Karimi 2005: 93).

ون‌ویلین و لاپولا (۱۹۹۷: ۳۳۱) نشان می‌دهند که در زبان‌های **وابسته ـ نما**[2] مانند ایتالیایی و اسپانیایی، **گروه‌های اسمی مستقل**[3] در صورتی که آشکار باشند، به عنوان موضوع نحوی در نظر گرفته می‌شوند، مانند مثال (۲۱ الف)، ولی در صورت غیاب آنها، این تکواژهای وابسته هستند که نقش موضوع نحوی را ایفا می‌کنند، مانند مثال (۲۱ ب). این مطلب در مورد زبان فارسی هم صادق است؛ در صورت حضور گروه‌های اسمی مستقل، تکواژهای وابسته تنها نقش‌نماهای مطابقه محسوب می‌شوند (Rezaei 2003: 58; Roberts 2005: 20).

(۲۱) الف ـ بچه‌ها شیشه را شکستند (بچه‌ها: موضوع نحوی، - ند: نقش‌نمای مطابقه).
ب ـ شیشه را شکستند (- ند: موضوع نحوی).

بر اساس داده‌های فوق، در صورتی که سازهٔ اسنادی‌شده گروه اسمی باشد، فعل بند پایه (فعل ربطی‌ساز) با سازهٔ اسنادی‌شده به لحاظ شخص و شمار مطابقت می‌کند. همچنین تنها در صورتی که سازهٔ اسنادی‌شده گروه اسمی باشد، حضور ضمیر اسنادی‌ساز «این» اختیاری است، اما در صورتی که سازهٔ اسنادی‌شده گروه حرف‌اضافه یا قید باشد، حضور ضمیر اسنادی‌ساز جملهٔ نادستوری به دست می‌دهد. در تأیید این گفته به شواهد (۲۲) تا (۲۶) توجه کنید:

(۲۲) این او است که به تو نهیب می‌زند و با دهان همیشه بازش لقمه می‌خواهد (افغانی ۱۳۶۷: ۳۷۰).

(۲۳) این شاحسین بود [که] سر رحمان را به دامن گرفته بود و سنگین و پدرانه زمزمه می‌کرد (آل احمد ۱۳۵۷: ۵۴).

1. overt expletive 2. dependent-marking 3. independent NP

(۲۴) (*این) دم ظهر بود که پنج دزد را از خانه بیرون آوردند (دولت‌آبادی ۱۳۵۱: ۴۲).
(۲۵) او که به حرف نیامد که، بدتر ساکت شد. (*این) نزدیک بود که دیگر نفسش هم درنیاید (آل احمد ۱۳۵۷: ۵۲)
(۲۶) [*این] با اشتیاق تمام بود که فریبرز به ایران برگشت (Mahootian 1997: 119).

از آنجا که مطابقهٔ فعل در بند پایه با سازهٔ اسنادی‌شده که همان کانون است، انجام می‌گیرد، می‌توان «این» را در جمله‌های اسنادی‌سازی که سازهٔ کانونی در آنها یک گروه اسمی است، هم به لحاظ معنایی و هم به لحاظ نحوی، غیرضمیری (پوچ‌واژه) دانست. به بیان دیگر، «این» به دلیل عدم مطابقه با فعل، موضوع فعل ربطی‌ساز بند پایه یا به عبارتی فاعل بند پایه نیست، چرا که اگر فاعل بند پایه بود، فعل بند پایه می‌بایست با آن مطابقت می‌کرد، نه با سازهٔ اسنادی‌شده. پس حضور ضمیر اسنادی‌ساز را در جمله‌های اسنادی‌ساز چگونه می‌توان تبیین کرد؟

همان‌طور که در آغاز این بخش هم اشاره شد و لمبرکت (۲۰۰۱: ۴۷۰) هم بر آن تأکید کرده است، پوچ‌واژه (عنصر غیرضمیری) و فعل ربطی‌ساز در ساختار اسنادی‌ساز تنها نقش‌نماهای کانونی‌ساز هستند؛ به این ترتیب که توالی آنها (در زبان انگلیسی) به سازهٔ اسنادی‌شده، نقش گزارهٔ کاربردشناختی می‌دهد. در مورد زبان فارسی نیز این نقش با لحاظ کردن چند نکته قابل تصور است؛ نخست اینکه چینش نحوی سازه‌های جمله در زبان فارسی متفاوت از زبان انگلیسی است. در فارسی زنجیرهٔ نحوی [پوچ‌واژه + ... + فعل ربطی‌ساز] به‌عنوان نقش‌نمای کانونی‌ساز عمل می‌کند و سازهٔ اسنادی‌شده را، که در زنجیرهٔ مذکور در جایگاه خالی پس از پوچ‌واژه و پیش از فعل ربطی‌ساز می‌آید، در کانون توجه مخاطب قرار می‌دهد. دوم اینکه چون فارسی ضمیرانداز است، ضمیر اسنادی‌ساز را می‌توان از ابتدای ساختار حذف کرد. از این رو، عدم مطابقهٔ ضمیر اسنادی‌ساز با تکواژ وابستهٔ فعل ربطی‌ساز و همچنین حضور اختیاری آن در بند پایه را البته در صورتی که سازهٔ اسنادی‌شده گروه اسمی باشد، می‌توان دالی بر پوچ‌واژه‌ای بودن آن، به لحاظ نحوی، دانست و تبیین زبان‌شناختی آن را به حوزهٔ کاربردشناسی واگذار کرد.

از دیگر مباحثی که دستور ساختاری می‌تواند در تبیین آن فائق آید، تمایز میان ساختار نحوی حرکت بند و ساختار اسنادی‌ساز در زبان فارسی است. مثال (۲۷) ساخت نحوی مشابه با جمله‌های اسنادی‌ساز دارد، اما در واقع همچون ساختار حرکت بند تولید شده است.

(۲۷) این مهم نبود که تیم نتیجه نمی‌گرفت. [این مهم بود که بچه‌ها همیشه با هم خوب و خوش بودند].

جملهٔ (۲۷) قبل از اینکه در پیوند با ساختار حرکت بند قرار گیرد، به صورت جملهٔ (۲۸) بوده است:

(۲۸) اینکه بچه‌ها همیشه باهم خوب و خوش بودند، مهم بود.

پیش از تبیین ساختار نحوی مورد بحث به نظر می‌رسد که می‌بایست اطلاق مناسب‌تری را برای اشاره به این ساختار برگزینیم و به‌جای استفاده از ساختار بسیار عام و انتزاعی حرکت بند که می‌تواند به هر نوع حرکت بندی به آغاز یا انتهای جمله ارجاع دهد، از «ساختار پسایندساز بند» استفاده نماییم؛ ساختاری که بند را به پایان جمله منتقل می‌کند. الگوی اطلاعی ساختار پسایندساز بند در زبان، منطبق با الگوی اطلاع کهنه قبل از اطلاع نو (الگوی مبتدا ـ خبری) است که از طریق قرار دادن سازه‌های زبانی حاوی اطلاع نو در جایگاه بعد از فعل، انجام می‌پذیرد. نقش گفتمانی ساختار مذکور، کاستن از بار اطلاعی بند فاعلی از طریق منفک به چپ نمودن آن از جایگاه فاعل به جایگاه بعد از فعل است که در جهت رعایت دو اصل ارتباطی **کانون ـ مؤخر**[1] و **ثقل ـ مؤخر**[2] انجام می‌گیرد.

این مطلب که محدودهٔ کانون بالقوه در بندهای پسایندشده خود آنها را در برمی‌گیرد، انطباق کاملی با توانش ارتباطی گویندگان زبان در انتقال ثقل اطلاعی گفتمان به بند پیرو را در فرایند پسایندسازی بند نشان می‌دهد. آن‌چنان که در مثال (۲۷) نشان داده شد، بند پسایندشده حاوی اطلاع نو است و در محدودهٔ کانون بالفعل قرار می‌گیرد. این واقعیت گفتمانی ـ کاربردشناختی را می‌توان با الگوی پرسش و پاسخ جملهٔ (۲۹) نشان داد:

1. end-focus
2. end-weight

(۲۹) الف ـ چه چیزی مهم است؟
ب ـ اینکه بچه‌های تیم همیشه باهم خوب و خوش بودند.

ون‌ویلین و لاپولا (۱۹۹۷: ۵۲۷) نشان می‌دهند که در ساختار پسایندساز بند، پوچ‌واژهٔ it فقط به این خاطر که زبان انگلیسی ضمیرانداز نیست، جایگاه فاعل را در ابتدای جمله اشغال نمی‌کند، بلکه it در ساخت منطقی این جمله‌ها وارد شده و با بند پسایندشده هم‌نمایه می‌شود. همچنین حضور it در ساخت منطقی نشان‌دهندهٔ نقش بند پسایندشده به‌عنوان **کنشگر**[1] یا **کنش‌پذیر**[2] است. این در حالی است که ضمیر اسنادی‌ساز در ساخت منطقی ساختار اسنادی‌ساز وارد نمی‌شود و تنها در قالب نحوی به صورت یک عنصر غیرضمیری اختیاری و تأکیدی (در صورت گروه اسمی بودن سازهٔ اسنادی‌شده) نشان داده می‌شود.

ضمیر اسنادی‌ساز برخلاف ضمایر اشاره به چیزی در جهان خارج ارجاع نمی‌دهد؛ یعنی فاقد محتوای معنایی است و بنابراین موضوع محمول بند پایه به شمار نمی‌آید و از این رو فعل بند پایه از لحاظ شخص و شمار با آن مطابقه نمی‌کند؛ یعنی موضوع نحوی ساختار نیز به شمار نمی‌آید که البته اختیاری بودن و حذف‌پذیری آن نیز دلیلی بر موضوع نحوی نبودن آن است. هر گروه اسمی غیرارجاعی که موضوع محمول ساختار محسوب نشود، نمی‌تواند دارای تخصیص **کلان‌نقش**[3] باشد؛ یعنی نه کنشگر است و نه کنش‌پذیر. برعکس، تکواژ «این» در ساختار پسایندساز بند به سازهٔ منفک‌شده به جایگاه بعد از فعل اصلی ارجاع می‌دهد و در حقیقت جایگزین سازهٔ پسایندشده است و در ساخت منطقی ساختار با آن هم‌نمایه می‌شود، مانند مثال (۳۰) و همان‌طور که می‌دانیم سازه‌های هم‌نمایه دارای نقش معنایی واحد در ساخت موضوعی یک محمول هستند و در نتیجه در ساخت منطقی یک گزاره نیز دارای نقش معنایی یکسان‌اند. پس «این» در ساختار پسایندساز بند، یک موضوع معنایی محمول نیز تلقی می‌شود و از این رو دارای تخصیص معنایی کلان‌نقش، کنشگر یا کنش‌پذیر است.

(۳۰) این مهم نبود که تیم نتیجه نمی‌گرفت. [این$_i$ مهم بود که [بچه‌ها همیشه باهم خوب و خوش بودند]]$_i$.

1. actor 2. undergoer 3. macrorole

ضمایر اشاره را می‌توان سؤالی کرد، در حالی که در مورد پوچ‌واژه‌ها چنین امکانی وجود ندارد. ضمیر «این» را در ساختار پسایندساز بند می‌توان آن‌گونه که پیش‌تر در مثال (۲۹) نشان داده شد، مورد پرسش قرار داد، بنابراین ارجاعی و اشاری بودن سازهٔ مذکور از این طریق نیز قابل اثبات است.

به‌علاوه، «این» در ساختار پسایندساز بند برخلاف «این» در ساختار اسنادی‌ساز اختیاری و حذف‌پذیر نیست و حذف آن، آن‌گونه که در مثال (۳۱) مشاهده می‌کنید، صورت زبانی نادستوری به دست می‌دهد. همچنین مطابقهٔ فعل بند پایه با ضمیر «این» صورت می‌پذیرد و فعل بند پایه از لحاظ شخص و شمار با آن مطابقه می‌کند، درحالی‌که همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، فعل بند پایه در ساختار اسنادی‌ساز نه با ضمیر اسنادی‌ساز که با سازهٔ اسنادی‌شده مطابقه می‌کند. بر این اساس «این» در ساختار پسایندساز بند ظرفیت نحوی ساختار نیز به شمار می‌آید.

(۳۱) این مهم نبود که تیم نتیجه نمی‌گرفت. *Ø مهم بود که بچه‌ها همیشه با هم خوب و خوش بودند.

افراد دیگری نیز در مورد «این» در ساختار پسایندساز بند سخن گفته‌اند که از آن میان می‌توان به آقایی (۲۰۰۶: ۳۷) اشاره کرد. وی «این» را در ساختار یادشده یک **گروه حرف تعریف فرضی**[1] در نظر گرفته است. او گروه حرف تعریف فرضی را، یک گروه حرف تعریف اختیاری می‌داند که با **گروه متمم‌نما**[2] در جایگاه بعد از فعل هم‌نمایه می‌شود، مثال (۳۲).

(۳۲) پسره [اینُ]ᵢ می‌دونه که [باباش بیکار شده]ᵢ.

داده‌های فوق نشان می‌دهند که می‌بایست میان «این» نحوی و «این» گفتمانی که به‌ترتیب در ساختارهای پسایندساز بند و اسنادی‌ساز به کار می‌روند، تمایز قائل شد.

معزی‌پور (۱۳۸۸: ۱۸۴) به نقل از کالود[3] (۲۰۰۸) از یک آزمون گشتار ـ محور برای تمایز قائل شدن بین جمله‌های تولیدشده در ارتباط با دو ساختار اسنادی‌ساز و پسایندساز بند

1 dummy DP (determiner phrase) 2. complementizer phrase (CP) 3. A. Calude

استفاده می‌کند. در این آزمون، چنانچه سازهٔ پسایندشده به ابتدای جمله منتقل شود و جمله همچنان دستوری باقی بماند، آن جمله پسایندشده و چنانچه جمله نادستوری شود، جمله اسنادی‌ساز خواهد بود.

(۳۳) الف ـ این ارشیا بود که در را باز کرد.
ب ـ *این‌که در را باز کرد، ارشیا بود.

در جمله‌های اسنادی‌ساز، انتقال بند اسنادی‌شده به جایگاه بعد از ضمیر اسنادی‌ساز منجر به نادستوری شدن جمله می‌شود. در نگاه اول ممکن است که خواننده جملهٔ (۳۳ ب) را پذیرفتنی تشخیص دهد، اما با نگاه دقیق‌تر متوجه خواهیم شد که در جملهٔ مذکور ضمیر «این» در حقیقت جانشین عبارتی مانند «این کسی» شده است و شکل دستوری جملهٔ مذکور به صورت مثال (۳۴) است که دیگر یک جملهٔ اسنادی‌ساز نیست، بلکه یک جملهٔ شبه‌اسنادی‌ساز است.

(۳۴) این کسی که در را باز کرد، ارشیا بود.

اگر همین اتفاق در مورد ساختار پسایندساز بند رخ دهد، جملهٔ حاصل برخلاف جملهٔ (۳۳ ب) دستوری خواهد بود، مانند مثال (۳۵ ب):

(۳۵) الف ـ این مهم بود که بچه‌ها همیشه با هم خوب و خوش بودند.
ب ـ اینکه بچه‌ها همیشه با هم خوب و خوش بودند، مهم بود.

سازهٔ دیگری که در ساختار اسنادی‌ساز مشاهده می‌شود، عنصر «که» است که در آغاز بند پیرو قرار می‌گیرد. افراد مختلفی با توجه به تعلق خاطر به رویکردهای مختلف، نظرات گوناگونی در مورد این عنصر زبانی در زبان فارسی ارائه کرده‌اند. آقایی (همان‌جا) معتقد است که «که» در زبان فارسی بر دو نوع است. نوع اول، «متمم‌نما» محسوب می‌شود و به دنبال آن، یک بند وابسته که حاوی گزارهٔ معنایی است، می‌آید و نوع دوم، «ضمیر موصولی» است و نقش توصیف گروه اسمی قبل از خود را بر عهده دارد. معزی‌پور (۱۳۸۸: ۲۰۸) به تبعیت از «دستور نقش و ارجاع» تمایزی بین این دو قائل نیست و «که» را فقط عنصری

می‌داند که به عنوان «نقش‌نمای پیوندی بند» انجام وظیفه می‌کند. در ساختار اسنادی‌ساز «که» نقش متمم‌نما را ایفا می‌کند. این عنصر را می‌توان در برخی جمله‌ها که در ارتباط با ساختار اسنادی‌ساز تولید شده‌اند، به اختیار حذف نمود، مانند جمله‌های (۳۶) تا (۳۸):

(۳۶) ارشیا بود (که) درُ باز کرد.
(۳۷) دیروز عصر بود (که) رضا رُ دیدم.
(۳۸) به شیدا بود (که) کتابُ دادم.

به نظر می‌رسد که هیچ قاعدهٔ خاصی ناظر بر حذف یا نگه داشتن متمم‌نمای «که» در ساختار اسنادی‌ساز نیست و تنها عامل تعیین‌کننده تمایزات سبکی و به کانون بردن یا نبردن بند پایه با حفظ یا حذف «که» باشد.

تا به اینجا بر اساس مطالب ارائه‌شده، می‌توان دو ساخت نحوی مختلف را برای ساختار اسنادی‌ساز در زبان فارسی به شرح زیر ارائه نمود:

الف) [(این) + گروه اسمی (سازهٔ اسنادی‌شده) + فعل ربطی‌ساز] + [(متمم‌نما)+بند اسنادی‌شده]

مطابقه به لحاظ شخص و شمار

ب)[Ø + گروه قیدی/گروه حرف‌اضافه‌ای (سازهٔ اسنادی‌شده) + فعل ربطی‌ساز] + [(متمم‌نما)+بند اسنادی‌شده]

مطابقهٔ پیش‌فرض: سوم شخص مفرد (Ø)

ساختار اسنادی‌ساز ارائه‌شده در (الف) دارای خصوصیاتی کاملاً متفاوت با ساختار (ب) است که همین تفاوت‌ها ما را بر آن می‌دارد تا بر اساس آموزه‌های دستور ساختاری که صورت‌های نحوی مختلف را حتی در صورت داشتن کارکرد مشابه ساختارهای مختلفی می‌داند، دو ساختار مستقل از هم بدانیم.

نخستین تفاوت فاحش بین دو ساختار (الف و ب) این است که در ساختار (الف) می‌توان پوچ‌واژهٔ «این» را به صورت اختیاری در آغاز ساختار مورد استفاده قرار داد. همان‌طور که اشاره شد، این عنصر سازه‌ای نه نحوی که صرفاً دارای نقش کاربردشناختی است و برای گذاشتن تأکید بر روی سازهٔ بلافصل خود که گروه اسمی اسنادی‌شده است،

به کار می‌رود؛ در حالی که به کار بردن عنصر یادشده در ساختار دوم جملهٔ نادستوری به دست خواهد داد.

سازهٔ اسنادی‌شده در (الف) یک گروه اسمی است که موضوع معنایی محمول بند پیرو ساختار است، در حالی که سازهٔ اسنادی‌شده در ساختار (ب) موضوع معنایی محمول بند پیرو نبوده و تنها نقش متمم فعل ربطی‌ساز بند پایه در ساختار اسنادی‌ساز را بر عهده دارد؛ بنابراین سازهٔ اسنادی‌شده در (الف) دارای تخصیص کلان‌نقش است؛ می‌تواند کنشگر یا کنش‌پذیر باشد، در حالی که این سازه در ساختار (ب) معمولاً فاقد چنین تخصیصی است، مگر در شرایطی خاص که در جای مقتضی به آنها پرداخته می‌شود. بنابراین تا به اینجا می‌توان به دو نوع ساختار اسنادی‌ساز در زبان فارسی قائل بود.

هر ساختار نحوی می‌بایست نوع محمول، نقش‌های مشارک آن و نقش‌های موضوع ساختار را تعیین نماید. ساختار اسنادی‌ساز یک ساختار نحوی مرکّب، متشکل از یک بند پایه و یک بند پیرو است که این دو بند باهم یک گزارهٔ معنایی را شامل می‌شوند. این ساختار در حقیقت ساختاری تک‌ظرفیتی است که در آن موضوع محمول بند پیرو به عنوان سازهٔ اسنادی‌شده (درصورتی‌که سازهٔ اسنادی‌شده گروه اسمی باشد) به بند پایه که گزاره‌ای کاربردشناختی است، منتقل می‌شود. در این نوع از ساختار گروه اسمی اسنادی‌شده از آنجا که در حالت بنیادی فاعل بند پیرو است، دارای تخصیص معنایی کلان‌نقش کنشگر و هریک از نقش‌های معنایی زیرمجموعهٔ این کلان‌نقش؛ یعنی «عامل»، «تجربه‌گر» و «مالک» است.

(۳۹) ارشیا بود که درُ باز کرد. (عامل)
(۴۰) سرآشپز بود که از غذا چشید. (تجربه‌گر)
(۴۱) این **سامان** بود که ماشینشُ به من امانت داد. (مالک)

البته زمانی که جمله‌ای دومفعولی در پیوند با ساختار اسنادی‌ساز قرار گیرد، گروه اسمی اسنادی‌شده می‌تواند دارای تخصیص کلان‌نقش کنش‌پذیر نیز باشد. به عنوان مثال، در جملهٔ (۴۲) گروه اسمی پذیرنده به عنوان سازهٔ اسنادی‌شده به جایگاه کانون بند پایه منتقل شده است.

(۴۲) کتاب بود که از علی گرفتم.

اسنادی‌سازی گروه‌های اسمی کنش‌پذیر معمولاً زمانی اتفاق می‌افتد که ساختاری با بیش از یک مشارک معنایی، مانند ساختار دومفعولی در پیوند با ساختار اسنادی‌ساز قرار گیرند. به این بحث به هنگام بحث پیوند بین ساختارها پرداخته خواهد شد.

ساختارها باید طریقهٔ یکی شدن و آمیزش نوع رویداد تعیین‌شده توسط فعل در نوع رویداد تعیین‌شده توسط ساختار را نیز مشخص کنند (Goldberg 1995: 49)؛ یعنی علاوه بر داشتن توانایی در مشخص کردن نوع نقش‌های مشارک، باید قادر به تشخیص نوع فعلی باشند که در ساختمان آنها به کار می‌رود.

در ساختار اسنادی‌ساز به عنوان یک ساختار مرکّب، دو محمول شرکت دارند؛ یکی محمول بند پایه که همواره فعلی ربطی‌ساز است و دیگری فعل بند پیرو یا محمول اصلی ساختار که می‌تواند فعلی متعلق به هر **نوع عمل**[1] باشد. افعال ربطی، فعل‌های **ایستایی (حالت)**[2] هستند. پس نوع عمل محمول بند پایه در ساختار اسنادی‌ساز از نوع حالت است و فعل‌های متعلق به هر نوع عملی غیر از نوع عمل مذکور نمی‌توانند به عنوان محمول بند پایه استفاده شوند و اگر در جمله‌ای که ظاهراً در پیوند با ساختار اسنادی‌ساز تولید شده است، محمول بند پایه فعل ربطی‌ساز نباشد، آن جمله در پیوند با ساختاری غیر از ساختار اسنادی‌ساز صورت‌بندی شده است؛ بنابراین ساختار اسنادی‌ساز محدودیت مذکور را بر انتخاب محمول بند پایه اِعمال می‌کند و انتخاب آن را تنها به افعال ربطی‌ساز محدود می‌نماید.

تعلق محمول یا محمول‌های یک ساختار به نوع عملی خاص، می‌تواند ابزاری برای تمایز بین دو ساختار با صورت‌بندی نحوی شبیه به هم، مانند ساختارهای اسنادی‌ساز و پسایندساز بند باشد.

پیش‌تر به هنگام بحث در مورد ضمیر اسنادی‌ساز «این» در ساختار اسنادی‌ساز و ضمیر اشاری «این» در ساختار پسایندساز بند به جنبه‌ای از تفاوت‌های بین این دو ساختار اشاره

1. aktionsart
2. states

شد. محدودیت یادشده بر انتخاب محمول بند پایه در ساختار اسنادی‌ساز را می‌توان ابزاری دیگر در تمایز بین دو ساختار مذکور دانست. داده‌های زبان فارسی نشان می‌دهند که در جمله‌های تولیدشده در پیوند با ساختار پسایندساز بند، می‌توان محمول‌هایی متعلق به گروه‌های فعلی مختلف را در بند پایهٔ این جمله‌ها به کار برد. به عنوان مثال، در جمله‌های (۴۳) و (۴۴) که در پیوند با ساختار پسایندساز بند تولید شده‌اند، محمول بند پایه فعل‌های «کمک کردن» و «شگفت‌زده کردن» هستند که به ترتیب محمول‌هایی **تحققی سببی**[1] و **لحظه‌ای سببی**[2] هستند.

(۴۳) این به ما خیلی کمک می‌کنه که از موقعیت پیش‌اومده بهترین استفاده رُ بکنیم.
(۴۴) این منُ شگفت‌زده کرد که کیانا چطور با این سرعت مسئله‌ای به اون سختیُ حل کرد.

۴-۲-۲ بازنمایی معنایی

ساختار اسنادی‌ساز ساختاری تخصیصی است. هدف گوینده از به‌کارگیری جمله‌های تخصیصی، در اختیار گذاشتن اطلاعاتی است که در ذهن خود داشته و تمایل دارد آنها را با مخاطب به اشتراک بگذارد تا از این رهگذر به مخاطب در تشخیص کامل مرجع یک عبارت ارجاعی کمک کند (Pavey 2004: 312).

در بازنمایی معنایی ساختار اسنادی‌ساز ناگزیر به بازنمایی ساخت منطقی جمله‌های اسنادی‌ساز هستیم. ساخت منطقی این جمله‌ها باید به گونه‌ای باشد که نقش تخصیص ارزش به متغیر در آنها به‌وضوح دیده شود.

پیوی (۲۰۰۴) برای نمایش ساخت منطقی جمله‌های اسنادی‌ساز از محمول be´ استفاده می‌کند، چرا که جزء ساخت‌های تخصیصی به شمار می‌آید. محمول be´ دو موضوع دارد که به صورت x و y نشان داده می‌شوند. در ساختار اسنادی‌ساز، x بند اسنادی‌شده و y سازهٔ اسنادی‌شده است. البته به جهت اینکه نقش تخصیص در جمله‌های اسنادی‌ساز باید در نحو، معناشناسی و کاربردشناسی جلوه نماید، باید تمهیداتی اندیشید

1. causative accomplishments
2. causative states

که این نقش در هر بخش نمایانده شود. توالی ضمیر اسنادی‌ساز و فعل ربطی‌ساز، ابزار نحوی لازم را در نمود نحوی فراهم می‌آورد. در نمود معنایی، این نقش از طریق هم‌نمایگی در ساخت منطقی نشان داده می‌شود. x به‌عنوان بند اسنادی‌شده (بند پیرو) در ساخت منطقی درونی خود متغیری دارد که جای آن خالی مانده و سپس از طریق i با موضوع دوم be´، یعنی y که همان ارزش، سازهٔ اسنادی‌شده است، هم‌نمایه می‌شود. به عبارتی، ساخت منطقی جمله‌های اسنادی را می‌توان به صورت زیر نشان داد:

$be´([PRED\ (x_i, y)], x_i)$

بنابراین می‌توان معنای جمله‌ای مانند (۴۵ الف) را که در پیوند با ساختار اسنادی‌ساز تولید شده است، به صورت (۴۵ ب) بیان نمود.

(۴۵) الف ـ این ارشیا بود که در را باز کرد.

ب ـ $be´([Open´(x_i$ ،در)، [(ارشیا

آنچه در بیان جملهٔ (۴۵) در ارتباط با ساختار اسنادی‌ساز مهم است، این نیست که «کسی در را باز کرده است»، بلکه هدف از بیان این جمله، اختصاص یک ارزش به یک متغیر است؛ یعنی «آن کسی که در را باز کرد، ارشیا بود». آشکارا می‌توان دید که ساخت منطقی جمله‌های تولیدشده در ارتباط با ساختار اسنادی‌ساز، بازتاب نقش معناشناختی آنهاست. ساخت منطقی مثال (۴۵) توجه ما را به نکتهٔ دیگری جلب می‌کند و آن عدم حضور ضمیر اسنادی‌ساز در ساخت منطقی جمله است. دلیل این عدم حضور، این است که ضمیر اسنادی‌ساز هم به لحاظ نحوی و هم به لحاظ معنایی عنصری غیرضمیری (پوچ‌واژه‌ای) است؛ از این رو در ساخت منطقی جمله تظاهر نمی‌یابد. این سازه تنها می‌تواند کارکرد گفتمانی داشته باشد و ساخت اطلاع جمله را تحت تأثیر قرار دهد.

در ساخت نحوی جمله‌های اسنادی‌ساز اشاره شد که گروه حرف‌اضافه‌ای نیز که خود مشتمل بر سه نوع موضوع ـ نشان، افزوده‌ای و افزوده ـ موضوع است، از جمله سازه‌هایی است که می‌تواند جایگاه کانون را در ساخت اسنادی‌ساز به خود اختصاص دهد.

۴-۲-۳ ویژگی‌های نقشی

نقش گفتمانی جمله‌های تولیدشده در ارتباط با ساختار اسنادی‌ساز را «بیان تقابل» دانسته‌اند (Calude 2008; Weinert & Miller 1996). در بخش قبل اشاره شد که بند پایه در ساختار اسنادی‌ساز، نقش کانونی‌سازی را بر عهده دارد و در حقیقت جایگاه خالی موجود در زنجیرهٔ [(ضمیر اسنادی‌ساز) + ... + فعل ربطی‌ساز] جایگاهی است که ساختار اسنادی‌ساز، سازه‌ای را با قرار دادن در آن، به کانون توجه مخاطب می‌برد. به مثال (۴۶) توجه کنید:

(۴۶) خوب می‌دانم. من هم عاقبت بهتری از تو ندارم. اگر هم بگذارند بروم مریض‌خانه خیال می‌کنید چه چیزم را درمان می‌کنند؟ کاشکی این من بودم که به این روز می‌افتادم. خیالم راحت می‌شد (آل احمد ۱۳۵۷: ۵۴).

کانونی‌سازی در جملهٔ فوق در جهت بیان تقابل صورت گرفته است. این جمله دارای یک مجموعهٔ (من- تو) است. ساختار اسنادی‌ساز یک عضو از این مجموعه (من) را در تقابل با عضو دیگر (تو) قرار می‌دهد و بیان می‌کند که «ای‌کاش من به‌جای تو به این روز می‌افتادم».

کالینز[1] (۱۹۹۱: ۴۸۹) معتقد است که برخلاف آنچه انتظار می‌رود، در جمله‌های اسنادی‌ساز، سازهٔ اسنادی‌شده همیشه نشان‌دهندهٔ کانون تقابلی نیست، بلکه ضمایر شخصی و اشاره هم می‌توانند به عنوان ضمایر ارجاعی غیرتقابلی در این جمله‌ها به کار برده شوند. در مثال (۴۷)، ضمیر شخصی «او» که یک ضمیر اشارهٔ ارجاعی است، فقط در جایگاه کانون ساختار قرار گرفته است و در تقابل با چیزی نیست؛ از این رو سازه‌های اسنادی‌شده همواره کارکرد تقابلی ندارند.

(۴۷) ولی ماشین این چیزها سرش نمی‌شود. گاو نیست که با شعر خواندن و گولو گولو نازی، گولو گفتن و این حرف‌ها مطیع شود و صاف‌تر کار کند. اسب و الاغ و قاطر نیست که با فحش و نهیب بترسد و آرام‌تر شود. او کار خودش را می‌کند. این او است که به تو نهیب می‌زند و با دهان همیشه بازش از تو لقمه می‌خواهد (افغانی ۱۳۶۷: ۳۷۰).

در اینجا نیز می‌توان به یکی دیگر از تفاوت‌های دو ساختار اسنادی‌ساز و ساختار

1. P. C. Collins

پسایندساز بند اشاره کرد؛ به این ترتیب که جمله‌های تولیدشده در ارتباط با ساختار پسایندساز بند، برخلاف جمله‌های اسنادی‌ساز که برای به کانون نهادن یک سازه و یا بیان تقابل به کار می‌روند، دارای نقش گفتمانی «کاهش بار اطلاعیِ بند فاعلی» از طریق **تنزل**[1] آن از جایگاه فاعل و یا مفعول به انتهای جمله هستند که این امر در جهت رعایت دو اصل ارتباطی «کانون ـ مؤخر» و «ثقل ـ مؤخر» (Quirk et al 1985: 1356-1357) انجام می‌پذیرد که به موجب آن، حضور کانون که حاوی اطلاع نو است و نیز سازه‌های دستوری سنگین‌تر در انتهای جمله امری بدیهی است. این اصول منطبق با اصل **پویایی ارتباطی**[2] است که نخستین بار ویلم متسیوس[3] در مکتب پراگ مطرح کرد. به مثال (۴۸) توجه کنید.

(۴۸) پیدا بود که راضی نیست با تفنگ ادارهٔ ژاندارمری دنبال یاغیان و گردنکشان برود و در این‌گونه راه‌های پرخطر قدم بگذارد (آل احمد ۱۳۵۷: ۴۷).

در مثال فوق، بند پسایندشده کانون جمله بوده و حاوی اطلاع نو است. این سازهٔ نحوی همچنین سازه‌ای سنگین تلقی می‌شود که بر اساس دو اصل ارتباطی یادشده می‌بایست به پایان جمله منتقل شود. در صورتی که بند پسایندشده در جایگاه اصلی خود، یعنی در جایگاه فاعل جمله، قرار گیرد، از دو اصل ذکرشده تخطی می‌شود که همین امر سبب سخت‌تر شدن پردازش جملهٔ حاصل نزد شنونده می‌گردد.

(۴۹) [این] که راضی نیست با تفنگ ادارهٔ ژاندارمری دنبال یاغیان و گردنکشان برود و در این‌گونه راه‌های پرخطر قدم بگذارد، پیدا بود.

با توجه به داده‌های فوق، نقش اصلی ساختار اسنادی‌ساز را می‌توان «کانونی‌سازی» دانست که یا در جهت «بیان تقابل» صورت می‌پذیرد، مانند جملهٔ (۴۶) و یا صرفاً جهت «تأکید» بر سازه‌ای اتفاق می‌افتد و سازهٔ اسنادی‌شده در تقابل با سازه‌ای دیگر قرار نمی‌گیرد، مانند مثال (۴۷). در ادامهٔ بررسی ویژگی‌های نقشی ساختار اسنادی‌ساز، به تحلیل ساخت اطلاع این ساختار می‌پردازیم.

1. demotion 2. communicative dynamism 3. Vilém Mathesius

۴-۲-۴ ساخت اطلاع

در مطالعهٔ ساخت موضوعی ساختار اسنادی‌ساز اشاره شد که جمله‌هایی را که گویشوران فارسی‌زبان در ارتباط با این ساختار تولید می‌کنند، صرفاً دارای خوانش تخصیصی هستند؛ یعنی ارزشی را به متغیری تخصیص می‌دهند و همین باعث می‌شود که گزارهٔ معنایی موجود در این جمله‌ها عاری از هرگونه ابهام باشد. بند پایه این ساختار حاوی پیش‌انگارهٔ کاربردشناختی است و سازهٔ اسنادی‌شده در محدودهٔ کانون ساختار قرار دارد. تحلیل نقش ضمیر اسنادی‌ساز نشان داد که این ضمیر عنصری غیرضمیری یا یک پوچ‌واژه است که فاقد محتوای معنایی و نقش نحوی است و از این رو حذف‌پذیر است و تبیین وجود آن را تنها می‌توان به حوزه‌های تحلیل گفتمان و کاربردشناسی سپرد. به نظر می‌رسد که توالی عنصر غیرضمیری «این» در ساختار اسنادی‌ساز و فعل ربطی‌ساز به عنوان کانونی‌ساز عمل می‌کند و ساخت اطلاع جمله را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ از این رو، کانون در جمله‌های اسنادی‌ساز از نوع محدود است و نمی‌توان اطلاعاتی را که در بند اسنادی‌شده وجود دارند، مورد پرسش قرار داد (Pavey 2004: 233). به مثال (۵۰) که برگرفته از معزی‌پور (۱۳۸۸: ۱۹۰) است، توجه کنید.

(۵۰) **پرسش**: مهدی بود که فرهاد دیروز پارک بردش؟
پاسخ: *نه، مانی/ *نه، دیشب / *نه، سینما.

بود یا نبود ضمیر اسنادی‌ساز، تنها می‌تواند تأکید جمله را دستخوش تغییر کند؛ به این ترتیب که حضور آن در جمله به معنای تأکید بیشتر بر سازهٔ اسنادی‌شده و نبود آن به معنای تأکید کمتر است که از اهمیت کمتر آن نزد گوینده خبر می‌دهد. آنچه سازهٔ اسنادی‌شده را در موقعیت کانون قرار می‌دهد، رابطه‌ای است که میان این سازه و پیش‌انگاره برقرار می‌شود. در مثال (۵۱)، «اقتصاد» سازهٔ اسنادی‌شده‌ای است که در جایگاه کانون قرار گرفته است. بر اساس مفروضات ارجاعی و ارتباطی (Gundel & Fretheim 2004; Gundel 2008)، به لحاظ ارجاعی، پیش‌تر در بافت زبانی به آن اشاره شده است و وضعیت شناختی آن فعال شده است، ولی به لحاظ رابطهٔ جدیدی که با پیش‌انگارهٔ x «حرف اول را می‌زند»

برقرار می‌کند، در جایگاه کانون قرار گرفته است؛ یعنی به لحاظ ارجاعی کهنه و به لحاظ ارتباطی نو است. پس رابطهٔ کانون در بند پایه با پیش‌انگاره در بند پیرو از نوع ساخت مبتدا ـ خبر نیست، بلکه یک رابطهٔ تشخیصی است (Lambrecht 2001: 477). به عبارت دیگر، نقش ساختار اسنادی‌ساز در این مثال تشخیص و شناسایی هویت متغیری است که در پیش‌انگاره واقع است. پس ساختار اسنادی‌ساز، ابزاری نحوی است که بازنمایی مفروضات ارجاعی و ارتباطی را بر عهده می‌گیرد؛ یعنی با توجه به اینکه بند اسنادی‌شده در جمله‌های اسنادی‌ساز همیشه به لحاظ ارجاعی حاوی اطلاع کهنه است، ساخت اطلاع در این جمله‌ها می‌تواند به‌گونه‌ای باشد که بند اسنادی‌شده و سازهٔ اسنادی‌شده هر دو به لحاظ ارتباطی حاوی اطلاع نو باشند (Gundel 2008: 73).

(۵۱) سیاست خارجی همواره تحت تأثیر اقتصاد است و در حقیقت این **اقتصاد** است که حرف اول را می‌زند (Ahmadkahni 2001).

در مثال **(۵۲)** گروه اسمی «یزد» به عنوان سازهٔ اسنادی‌شده در جایگاه کانون قرار گرفته است و هم به لحاظ ارجاعی و هم به لحاظ ارتباطی دارای اطلاع نو است؛ یعنی در بافت زبانی قبلی نیامده است و همچنین به خاطر رابطهٔ جدیدی که با پیش‌انگارهٔ x «شهر دوچرخه‌هاست» برقرار می‌کند، در جایگاه کانون قرار گرفته است و به عنوان اطلاع نو در گفتمان مطرح شده است.

(۵۲) شهرت بیخودی است که اصفهان پیدا کرده، از نظر فراوانی دوچرخه این **یزد** است که شهر دوچرخه‌هاست (ibid).

در مثال **(۵۳)**، بند اسنادی‌شده هم به لحاظ ارجاعی و هم به لحاظ ارتباطی کهنه است. سازهٔ اسنادی‌شده به لحاظ ارجاعی کهنه ولی به خاطر برقراری رابطه‌ای جدید با پیش‌انگارهٔ «xها که متعلق به گوینده هستند، او را به یاد پدرش می‌انداختند»، نو است.

(۵۳) هر دوتایشان برادرهایم بودند، پارهٔ تنم بودند، هم عبدوس را دوست داشتم و هم یادگار را که بعد از آن شب ناخوش شد، بعد از آن ناخوشی هم ناکار شد که شد. بعد از مرگ پدرم، **برادرهایم** بودند که من را یاد او می‌انداختند (دولت‌آبادی ۱۳۷۷: ۳۱).

مثال (۵۳) نمونهٔ اعلای جمله‌های اسنادی‌ساز است که در آنها بند اسنادی‌شده به لحاظ ارجاعی و ارتباطی، کهنه و سازهٔ اسنادی‌شده به لحاظ ارتباطی نو است (Gundel 2008: 73). مثال‌های (۵۱)، (۵۲) و (۵۳) این ادعای لمبرکت را به اثبات می‌رسانند که کانون، پیوندی است که میان یک مصداق زبانی و پیش‌انگاره برقرار می‌شود، نه یک ویژگی منتسب به آن مصداق (Lambrecht 2001: 477).

عامل دیگری که در تعیین کهنه و نو بودن بار اطلاعی یک سازه در یک ساختار نحوی می‌تواند بسیار مؤثر باشد، «وزن» است. وزن همان طول و پیچیدگی‌های دستوری سازه‌های زبانی است. هادلستون و پولام در این باره چنین می‌گویند:

> واحدهای زبانی که به آنها از پیش در گفتمان اشاره شده است و به عبارتی حاوی اطلاع کهنه هستند، عباراتی نسبتاً کوتاه و ساده‌اند (Huddleston & Pullum 2002: 1371).

بنابراین، نسبت وزن سازهٔ مورد نظر به سایر سازه‌های موجود در ساختار، بسیار می‌تواند در تعیین نو یا کهنه بودن بار اطلاعی آن سازه مهم باشد. وزن یک سازه در حقیقت تعداد واژه‌های به‌کاررفته در ساختمان آن سازه است. پرینس (۱۹۷۸) با بررسی ۱۸۶ جملهٔ اسنادی‌ساز در زبان انگلیسی به این نتیجه رسید که طول بند اسنادی‌شده در این جمله‌ها تقریباً دو برابر طول سازهٔ اسنادی‌شده است. از آنجا که طول سازه در اغلب زبان‌های دنیا ارتباط مستقیم با نو بودن بار اطلاعی آن دارد؛ به این معنا که معرفی یک پدیدهٔ نو معمولاً نیازمند ارائهٔ توضیح بیشتر است، سازهٔ اسنادی‌شده که در جایگاه کانون ساختار اسنادی‌ساز قرار می‌گیرد، معمولاً دارای بار اطلاعی کهنه است و بند اسنادی‌شده، اطلاع نو را به گفتمان عرضه می‌کند. خرمایی و طباطبایی (۱۳۹۱: ۴۰) نیز با انجام پژوهشی مشابه بر روی زبان فارسی، با مطالعهٔ ۱۰۵ جملهٔ اسنادی‌ساز به نتایجی مشابه با نتایج پرینس (۱۹۷۸) دست یافتند. آنها دریافتند که در جمله‌های بررسی‌شده، میانگین وزن سازهٔ اسنادی‌شده ۳ واژه و بند اسنادی‌شده ۱۶/۲۷ واژه است. نتایج این پژوهش به‌صراحت نشان می‌دهد که در ساختار اسنادی‌ساز، بار اطلاعی سازهٔ اسنادی‌شده معمولاً کهنه و بند اسنادی‌شده نو است.

۴-۲-۵ پیوند با دیگر ساختارهای نحوی

ساختارهای نحوی مختلفی می‌توانند در پیوند با ساختار اسنادی‌ساز قرار گرفته و سازه‌ای را اسنادی‌سازی نمایند. در ادامه به دو نمونه از این ساختارها پرداخته می‌شود.

۴-۲-۵-۱ ساختار اسنادی‌ساز مرخم

از نگاه سنتی گاه در جمله‌های اسنادی‌ساز ممکن است بند اسنادی‌شده حذف شود و این در صورتی است که به اطلاع موجود در آن پیش‌تر در بافت زبانی و یا بافت موقعیتی اشاره شده باشد. حذف بند اسنادی‌شده در جمله‌های اسنادی‌ساز با در نظر گرفتن شرط ذکرشده منجر به پیدایش دسته‌ای از جمله‌های اسنادی‌ساز تحت عنوان جمله‌های «اسنادی‌ساز مرخم» می‌شود (Huddleston 1984: 465)، مانند جملهٔ (۵۴ ج).

(۵۴) الف ـ چه کسی شیشه رُ شکست؟
ب ـ (این) ارشیا بود که شیشه رُ شکست.
ج ـ نمی‌دونم، اما (این) من نبودم (که شیشه رُ شکستم).

تبیین شکل‌گیری جمله‌ای مانند (۵۴ ج) را که در دستورهای سنتی از آن به عنوان اسنادی‌ساز مرخم یاد می‌کنند، در دستور ساختاری به این شکل است که جملهٔ مذکور در واقع ساختار نحوی مستقلی است که در پیوند با ساختار اسنادی‌ساز قرار گرفته است و تنها ویژگی‌های بند پایه آن را، به دلیل رعایت اصل اقتصاد زبانی و جلوگیری از حشو، از ساختار اسنادی‌ساز به ارث برده است.

۴-۲-۵-۲ ساختار دومفعولی

انواع مختلف ساختار دومفعولی ازجمله ساختارهایی هستند که می‌توانند در پیوند با ساختار اسنادی‌ساز قرار گیرند و جمله‌هایی مانند (۵۵)، (۵۶) و (۵۷) را به دست دهند که به ترتیب حاصل پیوند ساختارهای «مفعول غیرمستقیم»، «مفعول غیرمستقیم انضمامی» و «مفعول مستقیم انضمامی» با ساختار اسنادی‌ساز هستند.

(۵۵) الف ـ (این) سعید بود که یه جلد کتاب به سامان داد.
ب ـ یه جلد کتاب بود که سعید به سامان داد.
ج ـ به سامان بود که سعید یه جلد کتاب داد.

(۵۶) الف ـ (این) مادر بود که به بچه غذا می‌داد.
ب ـ به بچه بود که مادر غذا می‌داد.
ج ـ (این) غذا بود که مادر به بچه می‌داد.

(۵۷) الف ـ (این) مریم بود که گلا رُ آب داد.
ب ـ (این) گلا بودند که مریم آب داد.
ج ـ ؟(این) آب بود که مریم گلا رُ داد.

۵ نتیجه

بررسی فرایند نحوی اسنادی‌سازی در چارچوب دستور ساختاری مورد حمایت گلدبرگ (۱۹۹۵) نشان داد که این ساختار نحوی به عنوان یک واحد نمادین، فارغ از واژه‌هایی که در ساختمان آن به کار می‌رود، معنایی را به ذهن مخاطب منتقل می‌کند که همانا تخصیص یک ارزش به یک متغیر است. این معنا با معنای گزاره‌ای جمله که از طریق محمول بند پیرو به ساختار القا می‌شود، ترکیب شده و معنای کلی یک جملهٔ تولیدشده در پیوند با ساختار اسنادی‌ساز را به شنونده منتقل می‌کند. این ساختار ساز و کاری نحوی برای کانونی‌سازی یک سازه به شمار می‌رود. ساختاری که گوینده با استفاده از آن ساخت اطلاع و تأکید جمله را دستخوش تغییر می‌کند. تحلیل فرایند نحوی اسنادی‌سازی در چارچوب دستور ساختاری نشان داد که هیچ‌یک از اجزای این ساختار را که برخی از رویکردهای صوری و نقشی برای حضور آنها تبیینی درخور نمی‌یافتند، اضافی و حشو نیستند و هر جزء از این ساختار مانند فعل ربطی‌ساز یا ضمیر اسنادی «این» در ساختار دارای نقش و کارکردی خاص هستند که باعث تظاهر آنها در قطب صورت ساختار که یک نشانهٔ زبانی است، می‌شود. رویکرد ساختاری نشان داد که برخلاف تصور نگرش‌های صورت‌گرای غالباً گشتاری که جمله‌های اسنادی‌ساز را حاصل اِعمال یک یا چند گشتار بر جمله‌های متناظر شبه‌اسنادی‌ساز

می‌دانستند، ساختار اسنادی‌ساز ساختاری مستقل است که ویژگی‌های صوری و نقشی بسیار متمایزی با ساختار شبه‌اسنادی‌ساز دارد و از سوی اهل زبان برای قصد و هدفی متمایز استفاده می‌شود.

دستور ساختاری به‌خوبی ابزار لازم برای تمایز گذاشتن میان دو ساختار مشابه پسایندساز بند (حرکت بند) و اسنادی‌ساز را به دست می‌دهد. این دستور بین ضمیر «این» در ساختار اسنادی‌ساز که ضمیری ماهیتاً تأکیدی است و ضمیر «این» در ساختار پسایندساز که ضمیری اشاری است و دارای محتوای معنایی است، تمایز گذاشته و حضور هریک را در ساختار نحوی مطلوبشان تبیین می‌کند.

یافته‌های این مقاله همچنین نشان داد که آنچه در رفتار نحوی سازه‌ها در ساختار بررسی‌شده مهم است، «نقش معنایی» سازه‌ها و نه صرفاً «نقش نحوی» آنهاست. در مورد ساختار اسنادی‌ساز تنها سازه‌هایی را می‌توان اسنادی‌سازی نمود که مشارک معنایی محمول باشند یا به عبارتی «موضوع» تلقی شوند. نقش‌های زیرمجموعهٔ کلان‌نقش «کنشگر»، یعنی «عامل»، «تجربه‌گر» و «مالک» را می‌توان همواره به عنوان سازهٔ اسنادی‌شده در جایگاه «کانون» ساختار قرار دارد، در حالی که اسنادی‌سازی نقش‌های زیرمجموعهٔ کلان‌نقش «کنش‌پذیر»، مانند «پذیرنده»، «وسیله» و «مقصد» را تنها می‌توان به شرطی که سازهٔ مورد نظر موضوع محمول بند پیرو باشد، با رعایت محدودیت‌هایی ساختار ـ ویژه در ارتباط با ساختار اسنادی‌ساز، اسنادی نمود. محمول بند پایهٔ ساختار تنها می‌تواند یک فعل ربطی‌ساز باشد که به بیان «وضعیتی» می‌پردازد، در حالی که محمول بند پیرو می‌تواند بیان‌کنندهٔ هر نوع عملی باشد.

«بیان تقابل» با به کانون نهادن یک مشارک از میان مجموعهٔ مشارک‌های یک محمول را می‌توان نقش گفتمانی ساختار اسنادی‌ساز دانست. هرچند که به نظر می‌رسد، نمونه‌هایی نیز وجود دارند که در آنها سازهٔ اسنادی‌شده تنها کانونی‌سازی شده است و در تقابل با چیزی دیگر قرار ندارد. همچنین صورت‌بندی بی‌نشان ساخت اطلاعی سازه‌های این ساختار به صورت «مبتدا ـ خبری» است؛ یعنی سازهٔ اسنادی‌شده معمولاً دارای «بار اطلاعی کهنه» است.

چگونگی پیوند ساختارهای مختلف با ساختار اسنادی‌ساز تبیین‌کنندهٔ این واقعیت است که برخلاف بسیاری از رویکردهای نحوی که دو نوع ساخت نحوی (الف) و (ب) را برای فرایند اسنادی‌سازی متصورند، می‌توان تنها به یک نوع ساختار برای این فرایند نحوی در زبان فارسی قائل بود و این، چگونگی پیوند ساختارهای نحوی مختلف با ساختار اسنادی‌ساز است که شکل نهایی جمله‌های تولیدشده در پیوند با این ساختار را تعیین می‌کند.

منابع

آل احمد، جلال (۱۳۵۷)، از رنجی که می‌بریم، تهران: امیرکبیر.

افغانی، علی‌محمد (۱۳۶۷)، بافته‌های رنج، تهران: نگاه و زرین.

خرمایی، علیرضا و نازنین طباطبائی (۱۳۹۱)، «تفاوت‌های گفتمانی و نحوی جملات گسسته و شبه‌گسسته در زبان فارسی»، پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، س ۱، ش ۱، ص۳۳-۶۳.

دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۳)، زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی، ویراست سوم، تهران: سمت.

دولت‌آبادی، محمود (۱۳۵۱)، هجرت سلیمان، تهران: کتیبه.

ـــــــ (۱۳۷۷)، روزگار سپری‌شدهٔ مردم سالخورده، ج ۱، تهران: چشمه.

غلامعلی‌زاده، خسرو (۱۳۸۲)، ساخت زبان فارسی، چاپ چهارم، تهران: احیاء کتاب.

ماهوتیان، شهرزاد (۱۳۷۸)، دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی، ترجمهٔ مهدی سمائی، تهران: نشر مرکز.

معزی‌پور، فرهاد (۱۳۸۸)، بررسی ساخت اسنادی‌ساز در زبان فارسی بر پایهٔ دستور نقش و ارجاع، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

Aqhaei, Behrad, (2006), *The Syntax of Ke-Clause and Clausal Extraposition in Modern Persian*, Ph.D dissertation, University of Texas at Austin.

AhmadKhani, M. (2001), *The Cleft and Pseudo-Cleft Constructions in Standard Persian*, MA thesis, Tarbiyat Modarres University.

Akmajian, A. (1970), *Aspects of the Grammar of Focus in English*, New York: Garland.

Calude, A. S. (2008), "Clefting and Extraposition in English". *ICAME Journal*, 32, pp. 7-33.

Chomsky, N. (1957), *Syntactic Structures*, The Hague: Mouton and Co.

———— (1991), "Some Notes on Economy of Derivation and Representation", In Robert Freidin (ed.), *Principles and Parameters in Comparative Grammar*,

Current Studies in Linguistics No. 20, Cambridge, MA: MIT Press, pp. 417-454.
Clark, Eve V. (1978), " Discovering What Words Can Do", in Donka Farkas, Wesley M. Jacobsen, and Karol W. Todrys (eds.*), Papers from the Parasession on the Lexicon*, *Chicago Linguistics Society*, April 14-15, 1978, Chicago: Chicago Linguistics Society, pp. 34-57.
Collins, P. C. (1991), "Pseudocleft and Cleft Constructions: A Thematic and Informational Interpretation'', *Linguistics*, 29(3), pp. 481-520.
Croft, W. (2001), *Radical Construction Grammar: Syntactic Theory in Typological Perspective*, Oxford: Oxford University Press.
———— (2007), "Construction Grammar", *Handbook of Cognitive Linguistics,* (ed.) Dirk Geeraerts and Hubert Cuyckens, Oxford: Oxford University Press, pp. 463-508..
———— and Cruse D. A. (2004), *Cognitive Linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.
Declerck, R. (1988), *Studies on Copular Sentences, Clefts and Pseudo-Clefts* (Vol. 5): Walter de Gruyter.
Delahunty, G. P. (1984), "The Analysis of English Cleft Sentences", *Linguistic Analysis*,13, pp. 63-113.
Delin, J., & Oberlander, J. (1995), "Syntactic Constraints on Discourse Structure: the Case of It-Clefts", *Linguistics,* 33(3), pp. 465-500.
Evans, V. and M. Green (2006), *Cognitive Linguistics: An Introduction*, Edinburgh University Press Edinburgh.
Fillmore, C. (1998), "Inversion and Constructional Inheritance", *Lexical and Constructional Aspects of Linguistic Explanation,* 1, pp. 113-128.
Goldberg, A. E. (1995), *Constructions: A Construction Grammar Approach to Argument Structure*. Chicago, IL: Univ. of Chicago Press.
———— (2006), "Syntactic Constructions", In Keith Brown (ed.) *Encyclopedia of Language and Linguistics*, Second Edition, Oxford, Vol. 12, pp. 379-383..
Gundel, J. K. (1977), "Where Do Cleft Sentences Come From? " *Language*, pp. 543-559.
———— (2008), "Contrastive Perspectives on Cleft Sentences", *Languages and Cultures in Contrast and Comparison,* pp. 69-175.
———— & Fretheim, T. (2004), "Topic and Focus", *The Handbook of Pragmatics,* 175, p. 196.
Halliday, M. A. (1967), " Notes on Transitivity and Theme in English", Part 2, *Journal of Linguistics* 3, pp. 199-244.
Hedberg, N. A. (1990), *Discourse Pragmatics and Cleft Sentences in English.* University of Minnesota.
Huddleston, R. (1984), *Introduction to the Grammar of English*, Cambridge University Press.
———— and Pullum, G. K. (2002), "The Cambridge Grammar of English", *Language,* Cambridge: Cambridge University Press, pp. 1-23.
Jespersen, O. (1909), *A Modern English Grammar on Historical Principles*, George Allan and Unwin/Munksgaard, London/Copenhagen.
———— (1927), *A Modern English Grammar on Historical Principles*, Part III:

Syntax. C. Winter, Heidelberg.
Jolly, J. (1991), *Prepositional Analysis within the Framework of Role and Reference Grammar*, New York: Peter Lang.
———— (1993), *Preposition Assignment in English*. In Van Valin,(ed.), pp. 275-310.
Karimi, S. (2005), *A Minimalist Approach to Scrambling: Evidence from Persian*, Mouton de Gruyter.
Kay, P., Fillmore, C. J. (1999), "Grammatical Constructions and Linguistic Generalizations: the What's X Doing Y? Construction", *Language*, pp. 1-33.
Lakoff, G. (1984),"There-Constructions: A Case Study in Grammatical Construction Theory and Prototype Theory", *Cognitive Science Technical Report* 18, University of California, Berkeley. Revised Version Published as "Case Study" In Lakoff 1987.
———— (1987), *Women, Fire, and Dangerous Things: What Categories Reveal About the Mind*, Chicago: University of Chicago Press.
Lambrecht, K. (1986), *Pragmatically Motivated Syntax: Presentational Cleft Constructions in Spoken French,* Paper presented at the Papers from the Parasession on Pragmatics and Grammatical Theory at the 22nd Regional Meeting. CLS.
———— (1994), *Information Structure and Sentence Form*, Cambridge (Mas): Cambridge University Press.
———— (2001), "A Framework for the Analysis of Cleft Constructions", *Linguistics,* 39 (3; ISSU 373), pp. 463-516.
Langacker, R. W. (1987), *Foundations of Cognitive Grammar: Theoretical Prerequisites*, (Vol. 1), Stanford University Press.
Mahootian, Sh. (1997), *Persian*, New York: Routledge.
Pavey, E. (2004), *The English It-cleft Construction: A Role and Reference Grammar Analysis*, Ph.D Dissertation, University of Sussex.
Prince, E. F. (1978), "A Comparison of Wh-Clefts and It-Clefts in Discourse", *Language*, pp. 883-906.
Quirk, R., Greenbaum, S., Leech, G., & Svartvik, J. (1985), *A Contemporary Grammar of the English Language*: London: Longman.
Rahbarnia, S. (1996), "A Contrastive Study of English and Persian Cleft Structures'', *Indian Journal of Applied Linguistics*, 22(2), pp. 19-28.
Rezai, V. (2003), *A Role and Reference Grammar Analysis of Simple Sentences in Modern Persian (Farsi)*, Ph.D dissertation, Isfahan University Press.
Roberts, J. (2005), *Rā in Persian and Information Structure*. [Available on RRG Website].
Trask, R. L. and P. Stockwell (2007), *Language and Linguistics: the Key Concepts*, Taylor & Francis.
Van Valin Jr, R. D. & Randy J. LaPolla. (1997), *Syntax: Structure, Meaning and Function*, New York: Cambridge University Press.
Weinert, R., Miller, J. (1996), "Cleft Constructions in Spoken Language", *Journal of Pragmatics,* 25(2), pp. 173-206.

مقاله

دستور

ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان، سال ۱۳۹۸، شمارهٔ ۱۵، صفحهٔ ۸۱-۱۲۹

تحلیلی‌شدگی زبان فارسی: بررسی کمّی متون موازی

محمد راسخ‌مهند (عضو هیئت علمی گروه زبان‌شناسی دانشگاه بوعلی‌سینا، همدان)
مهدی پری‌زاده (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه بوعلی‌سینا، همدان)

چکیده: زبان فارسی تاکنون دوره‌های تاریخی مختلفی از سر گذرانده است. در هر یک از این دوره‌ها شماری از ویژگی‌های صرفی ـ نحوی، آوایی و واژگانی زبان دچار تغییراتی شده‌اند. در مواردی این تغییر به اندازه‌ای بوده که زبان را به سمت تغییر رده پیش برده است. برای بررسی این تحولات، دیدگاهی لازم است که هم نگاهی به تغییرات درزمانی این زبان داشته باشد و هم آن را به دید هم‌زمانی بنگرد. در مطالعات پیشین، استدلال‌هایی ارائه شده که نشان می‌دهد زبان فارسی از دورهٔ باستان به میانه و نو تحلیلی‌تر شده است. اما سؤال این است که آیا این تحلیلی‌تر شدن در فارسی نو هم ادامه داشته است؟ در این مقاله برای پاسخ به این پرسش از دو ترجمه از یک متن واحد، به مثابهٔ دو متن موازی استفاده شده است. ترجمهٔ تفسیر طبری از **قرآن کریم** که در قرن چهارم به رشتهٔ تحریر درآمده، با ترجمه‌ای معاصر مقایسه شده است. از آنجایی‌که نوع تحلیل این مقاله بر پایهٔ داده‌های آماری و کمّی است، در مرحلهٔ اول تک تک واژه‌های هر یک از دو متن شمارش و بر اساس بسامد وقوع در نمایهٔ بسامد و رتبه طبقه‌بندی شده‌اند. هم‌زمان در فهرست دیگری همین واژه‌ها به تفکیک اینکه جزء کدام قسم از اجزای کلام هستند، مرتب شدند. در مرحلهٔ دوم هر جمله از متن اول با جملهٔ متناظر از متن دوم مقایسه و تغییرات آنها ثبت شده است. چون از نظر زمانی بین دو متن فاصله‌ای بیش از هزار سال وجود دارد و فرض بر این است که زبان فارسی در این مدت به سمت تحلیلی‌تر شدن پیش رفته است، بنابراین برای اثبات کمّی این دگردیسی زبانی، نیاز به استفاده از یک ابزار و معیار عینی و معتبر است. قانون زیف[1] ابزاری است که فرض تحلیلی‌تر شدن زبان فارسی را می‌توان

1. Zipf's Law

به کمک آن محک زد. در طی این پژوهش با استفاده از این قانون به نتایجی رسیدیم که مؤید فرض تحلیلی‌تر شدن زبان فارسی در طی حدود هزار سال گذشته است.

کلیدواژه‌ها: تحلیلی‌شدگی، بررسی کمّی، متون موازی، قانون زیف، رده‌شناسی.

۱ مقدمه

در بحث تحلیلی شدن زبان، صورت‌های تصریفی به‌مرور جای خود را به ساخت‌های تحلیلی می‌دهند؛ بنابراین ممکن است حالتی که با یک واژه‌بست در انتهای یک فعل بیان می‌شده، با چند واژه بیان شود. زبان فارسی یکی از زبان‌هایی است که در حال گذار از چنین سیر تاریخی است (دبیرمقدم و همکاران ۱۳۹۶)، اما تا به حال این تغییر و دگردیسی به زبان آماری و به شکل کمّی بیان نشده است. این مقاله در پی آزمودن چنین فرضیه‌ای است. منظور این است که زبان فارسی، برخی از پایانه‌های افعال، وندها و واژگان بسیط خود را از دست داده و به‌جای آن واژه‌های ساده یا مرکّب جایگزین شده است. یکی از مشهورترین این رویدادها جایگزینی افعال ساده با افعال مرکّب است. به عنوان نمونهٔ دیگر، از بین رفتن افعالی با پیش‌فعل (مثلاً فروغلتیدن) و جایگزینی افعال مرکّب همراه با قید به‌جای آن است. این تحولات درونی سالیان سال طول می‌کشد. تغییرات این‌چنینی گاه ردهٔ زبان را می‌تواند تغییر دهد. مثلاً دبیرمقدم (۱۳۹۲: ۱۴۳) پس از بررسی رده‌شناختی ترتیب واژه در زبان فارسی، با استفاده از داده‌های تاریخی دوره‌های مختلف این زبان، نتیجه می‌گیرد که زبان فارسی در حال تغییر رده از فعل‌پایانی به فعل‌میانی است. او بر اساس هفت استدلال زیر معتقد است زبان فارسی به سمت گرایش غالب تحلیلی[1] می‌رود:

۱) استفاده از حروف اضافه به عنوان آزمونی برای تعیین وضعیت رده‌شناختی هم‌زمانی و نیز گذشتهٔ نزدیک زبان‌ها.

۲) تحول تاریخی ساخت مجهول در زبان فارسی از دورهٔ باستان تا دورهٔ نو.

۳) از میان رفتن زایایی تکواژ سببی ēn- فارسی میانه در فارسی امروز.

۴) کم شدن تعداد فعل‌های ساده در زبان فارسی نو (نوشتاری و گفتاری).

1. analytic

۵) کاربرد فعل کمکی آینده‌ساز «خواستن» در فارسی امروز.
۶) دستوری شدن فعل اصلی «داشتن» به عنوان فعل کمکی نمود ناقص.
۷) استفاده از معیار کمّی پیشنهادی گرینبرگ برای بررسی تحلیلی شدن زبان.

نکتهٔ مورد نظر دبیرمقدم این است که بر اساس استدلال‌های فوق، زبان فارسی در گذار از دورهٔ باستان به میانه و سپس نو، تحلیلی‌تر شده است. با اینکه در مورد تحلیلی شدن زبان فارسی بحث‌هایی صورت گرفته است، اما در مورد این نکته هیچ‌گاه پژوهش جدّی انجام نشده است و به‌خصوص تحلیلی کمّی در مورد میزان تحلیلی‌شدگی در فارسی نو صورت نگرفته است. در این مقاله سؤال این است که آیا زبان فارسی نو نیز، که بیش از هزار سال سابقه دارد، رفته‌رفته تحلیلی‌تر شده است؟ به بیان ساده، آیا فارسی امروز در مقایسه با فارسی هزار سال پیش تحلیلی‌تر شده است؟ آیا روند تحلیلی‌تر شدن زبان فارسی ادامه داشته است؟

در مطالعه‌ای مشابه، بنتز و همکاران[1] (۲۰۱۴) در یک بررسی کمّی و آماری برای مطالعهٔ رابطه بین توزیع بسامد کلمات و ویژگی‌های صرفی آنها متون موازی را تحلیل کردند. برای این کار آنها دو ترجمه از انجیل که یکی ترجمهٔ انگلیسی کهن و دیگری معاصر است، انتخاب کرده و به شکل موازی با هم مطالعه کردند. حرکت از ساختارهای تصریفی در انگلیسی کهن به ساختارهای تحلیلی در انگلیسی نو نشان‌دهندهٔ دو تغییر است:

۱) در انگلیسی کهن کلمات دارای نشانهٔ حالت بوده‌اند که در انگلیسی نو با ساخت‌های گروه‌سانی[2] همراه با حروف اضافه جایگزین شده‌اند.

۲) فعل‌های التزامی نشان‌دار در انگلیسی کهن با ساخت‌های تحلیلی همراه با افعال کمکی در انگلیسی نو جایگزین شده‌اند.

آنها به صورت آماری نشان داده‌اند، به چه میزان صورت‌های تصریفی از بین رفته‌اند و به‌جای آنها ساخت‌های تحلیلی ایجاد شده‌اند.

در تقسیم‌بندی هومبولت[3] (۱۸۳۶)، زبان تصریفی به زبانی اطلاق می‌شود که در آن تکواژها تمایل دارند در هم ادغام شوند. به عبارتی، هر وند چند مقولهٔ دستوری را به شکل

1. C. Bentz et al 2. periphrastic 3. W. Von. Humboldt

هم‌زمان نشان می‌دهد. از سوی دیگر، بر اساس همین تقسیم‌بندی، زبانی که از تصریف برای نشان دادن روابط نحوی بهره نمی‌گیرد و به‌جای آن از واحدهای دستوری مستقل یا توالی کلمات استفاده می‌کند، زبان تحلیلی نامیده می‌شود. سیر حرکت از زبان تصریفی به تحلیلی را تحلیلی‌شدگی می‌نامند. ساخت دستوری فارسی باستان، آشکارا جنبهٔ تصریفی داشته است. نظام اسم بسته به اینکه آوای پایان ستاک چیست، اشکال دستوری متعدد دارد. جنس دستوری مذکر، مؤنث و خنثی، شمار مفرد، مثنی و جمع، حالت دستوری فاعلی، ندایی، مفعولی صریح، اضافه، مفعولی غیرصریح، ازی، ابزاری و مکانی دارای پایانه‌های متفاوتی هستند. نظام فعلی برحسب شخص، شمار، وجه، جهت و نمود پایانه‌های صرفی متعدد دارد.

فارسی باستان ساخت تصریفی داشت، اما در فارسی دورهٔ میانه بعضی از بخش‌های کلام، به‌ویژه اسم‌ها، نظام تصریفی ندارند (ارانسکی ۱۳۷۸: ۶۰). همچنین مقولهٔ دستوری جنس و نظام تصریفی اسم، که با توجه به جنس، شمار و حالت پایانه‌های متفاوت می‌گرفت، از بین رفته است. نظام تصریف ضمایر، که در فارسی باستان صورت تکمیلی[1] دارد، و مقولهٔ مثنی از بین رفته‌اند. دستگاه فعل ساده شده و تعداد صیغه‌های فعل، که در فارسی باستان بسته به جهت،[2] نمود[3] و زمان دارای شناسه‌های متعدد بود، کاهش یافته است.

زبان فارسی جزء معدود زبان‌هایی است که از هر سه دورهٔ تاریخی‌اش متونی برجای مانده است، اما با توجه به موارد گفته‌شده می‌توان نتیجه گرفت که مهم‌ترین تغییر این زبان، که در واقع یک تغییر ردهٔ تمام‌عیار است و فارسی را از یک زبان تصریفی در زمان باستان به یک زبان تحلیلی در دورهٔ میانه تبدیل کرده است، تغییری است که زبان فارسی از دورهٔ باستان به دورهٔ میانه داشته است.

در این پژوهش دو ترجمه از **قرآن کریم** به عنوان پیکره انتخاب شده است. دلیل استفاده از متون موازی این است که ببینیم یک متن واحد در دو دورهٔ تاریخی از یک زبان چه تفاوتی با هم دارند. ترجمهٔ طبری که متعلق به اوایل قرن چهارم است و ترجمهٔ بهاءالدین خرمشاهی که اولین چاپ آن در سال ۱۳۷۶ منتشر شده است. دلیل انتخاب ترجمهٔ طبری این است که این ترجمه

1. suppletive 2. voice 3. aspect

قدیمی‌ترین ترجمهٔ فارسی نو از **قرآن کریم** است و ترجمهٔ خرمشاهی نیز از آن رو انتخاب شده است که به زبان عصر حاضر است. بیش از هشت جزء **قرآن کریم** در این دو ترجمه به شکل موازی بررسی شده است. به عبارت دیگر، متن دو ترجمه تا انتهای سورهٔ انعام، یعنی بیش از یک‌چهارم کل **قرآن کریم**، به عنوان پیکرهٔ این پژوهش در نظر گرفته شد، که در مجموع بالغ بر ۶۰۰۰۰ واژه است. در مرحلهٔ اول تمامی واژه‌های این دو متن شمارش و بر اساس اینکه جزء کدام دسته از اجزای کلام هستند، طبقه‌بندی شد. سپس در مرحلهٔ دوم تطبیق جمله به جملهٔ این دو متن صورت گرفت و داده‌های آماری لازم استخراج شد تا در نهایت با استفاده از روش‌های آماری مشخص شود، آیا زبان فارسی نو در طی هزار سال تحلیلی‌تر شده است؟

۲ چارچوب نظری

در این قسمت، چارچوب نظریِ پژوهش حاضر که بر اساس مقالهٔ بنتز و همکاران (۲۰۱۴) انتخاب شده است، معرفی می‌شود. در این چارچوب نظری یکی از فرایندهای مشاهده‌شده در تغییرات تاریخی زبان بررسی شده است. فرایند مذکور، تبدیل تدریجی صورت‌های تصریفی به صورت‌های تحلیلی در زبان انگلیسی است؛ یعنی در طول زمان صورت‌های تصریفی به نفع صورت‌های تحلیلی کنار می‌روند. در پژوهش بنتز و همکارانش برای نشان دادن این تغییر به بررسی ترجمه‌های موازی کتاب مقدس در انگلیسی کهن و انگلیسی نو پرداخته شده است. تفاوت‌های معناداری در توزیع بسامدی این دو متن دیده می‌شود. بخشی از این تفاوت‌ها مربوط به تعداد کلمات، سبک ترجمه، رسم‌الخط یا محتواست و بخشی دیگر مستقل از آنهاست؛ به طوری‌که نشان‌دهندهٔ یک مصالحه[1] و موازنه یا بده‌بستان بین صورت‌های تصریفی در انگلیسی کهن و ساخت‌های تحلیلی در انگلیسی نو است. در ادامه برای نشان دادن کمّی این تغییر از قانون زیف استفاده شده است. استفاده از روش‌های داده ـ بنیاد[2] در مطالعات تاریخی مزایای بسیاری دارد، چرا که گاه همین تفاوت‌های اندک در به کار بردن یک الگوی رایج، منجر به تولید موارد مشابه با همان الگو می‌شود و این

1. trade-off
2. data-driven approach

فرایند سبب می‌شود که یک پارادایم صرفی کمتر به کار رود و الگوی دیگری فراگیر شود.

یادآوری این نکته ضروری است که زبان‌ها از نظر تحلیلی یا تصریفی بودن در یک پیوستار قرار دارند. گاه یک زبان در بازه‌ای از طول عمر خود بیشتر به سمت تحلیلی این پیوستار تمایل دارد، ولی در عین حال صورت‌های تصریفی نیز دارد و برعکس. پس وقتی زبانی را در بستر تاریخی آن بررسی می‌کنیم، می‌توانیم اصطلاحاتی چون تحلیلی‌تر شدن یا تصریفی‌تر شدن را دربارهٔ آن به کار ببریم، از همین رو هدف از مقایسهٔ پژوهش انجام‌شده با مقالهٔ بنتز و همکاران (۲۰۱۴)، مقایسهٔ صرف بین فارسی و انگلیسی نیست، چرا که می‌دانیم زبان فارسی در دورهٔ نگارش ترجمهٔ تفسیر طبری، بیشتر به سمت تحلیلیِ پیوستار تحلیلی ـ تصریفی زبان‌ها متمایل بوده است و زبان انگلیسی میانه به سمت تصریفی آن پیوستار تعلق داشته است. بنابراین هدف ما مقایسهٔ این دو زبان نیست، بلکه چنانچه خواهیم دید، زبان‌ها به هر سوی این پیوستار که گرایش داشته باشند، باز هم صورت‌هایی از سمت مقابل را در خود دارند و نمی‌توان خط مشخصی بین آنها کشید، اما می‌توان از تحلیلی‌تر شدن یا تصریفی‌تر شدن آنها سخن گفت.

یک فرض کلی این است که صورت‌های تصریفی از انگلیسی کهن تا انگلیسی نو کاهش یافته‌اند. بنتز و همکارانش یک روش تعیین کمیّت پیشنهاد می‌کنند که تفاوت‌ها را در توزیع فراوانی یا بسامد عناصر واژگانی در متون موازی می‌داند. فرض اولیه این است که نشانگرهای صرفی در اسامی، افعال و صفات انگلیسی کهن به فراوانی دیده می‌شود. از سوی دیگر، در انگلیسی نو گرایش به استفاده از ساخت‌های تحلیلی و گروه‌سانی و محدود کردن وجود اطلاعات مشابه، در ساخت‌ها مشهود است. مثال (۱) که توسط بنتز و همکاران انتخاب شده است، برگرفته از ترجمهٔ انگلیسی کهن کتاب مقدس (کتاب پیدایش) است و تأثیر نشانگرهای حالت را نشان می‌دهد.

(1)

Gen. 1:2				
God-es	gast	wæs	geferod	Ofer
god-GEN.SG	spirit.NOM.SG	be.PRF.3SG	move.PST.PTCP	Over
water-u				
water-ACC.PL				

‘The spirit of god had moved over the waters’

در معادل انگلیسی نو از همین جمله یک تفاوت قابل توجه است. اضافهٔ تصریفی godesgast با ساخت گروه‌سانی spirit of god جایگزین شده است. این الگو در بسیاری جملات دیده می‌شود. در زبان انگلیسی تکواژهای تصریفی نشان‌دهندهٔ حالت‌های اضافی،[1] برایی[2] و مفعولی[3] در انگلیسی کهن به عبارت‌های حرف‌اضافه‌ای تبدیل شده‌اند که با مواردی چون of، for، from و غیره آغاز می‌شوند. مثال‌های زیر همگی از بنتز و همکاران است.

Gen. 2:12

(2) […] þæs land-es gold
That.GEN.SG land-GEN.SG gold.NOM.SG
'[…] the gold of that land.'

Gen.35:12

(3) þæt land þæt ic Sealed
That.ACC.SG land.ACC.SG that.ACC.SG I give.PRF
Abraham-e ond Isaac-e […]
Abraham-DAT.SG and Isaac-DAT.SG
'The land (that) I gave to Abraham and Isaac […]'

Gen.3:21

(4) God worhte eac Adam-e ond His wif-e
God.NOM.SG make.PERF also Adam-DAT.SG and His wife-DAT.SG
fellen-e reaf […]
made of skins-ACC.PL garment.ACC.PL
'The Lord God made garments from skin for Adam and his wife […]'

این نوع تغییرات فقط به اسامی محدود نمی‌شود. افعال تصریفی، قیدها، ضمیرها و سایر طبقات واژگانی نیز شامل چنین فرایندی هستند. بنتز و همکاران در دو مثال زیر نشان می‌دهند که در انگلیسی کهن زمان‌های آینده و وجه التزامی نیز به شکل ساخت‌های تصریفی بوده‌اند.

1. genitive 2. dative 3. accusative

Gen.3:5

(5) eowre eag-an beo-ð geopenode

Your.GEN.PL eye-NOM.PL be-PRS.IND.PL open.PST.PTCP

'Your eyes shall be opened.'

Gen.3:1

(6) ge ne æt-en

You.NOM.PL not eat-PRF-SBJV.PL

'you must not eat.'

مقایسهٔ جملات ترجمه‌شده از کتاب مقدس به انگلیسی کهن و انگلیسی نو نشان‌دهندهٔ تفاوت راهبرد رمزگذاری حالات دستوری مختلف است. به عنوان مثال، در حالی که انگلیسی کهن از نشانه‌گذاری تصریفی استفاده می‌کند، انگلیسی نو افعال کمکی نظیر should، shall، will و غیره را به کار می‌گیرد.

این اندیشه که تفاوت‌های دستوری را بتوان به شکل کمّی نشان داد، ابتکار زیف است. زیف به تعداد و توزیع کلمات منحصر به فرد در زبان‌های مختلف پرداخت. او معتقد بود می‌توان معیاری به نام درجهٔ تصریف[1] برای هر زبان تعریف کرد. تمرکز زیف بر تحلیل تفاوت‌های ظریفِ توزیع فراوانی در زبان‌هاست که آن را توزیع زیف نامید. این توزیع بر میزان تصریفی بودن زبان‌ها توجه دارد. خواهیم دید که میزان تصریفی بودن یک زبان توسط راهبردهای نشانه‌گذاری صرفی بازنموده می‌شود و در توزیع فراوانی بازتاب خود را نشان می‌دهد. بنابراین تحلیل‌هایی که بر پایهٔ بسامد شکل می‌گیرند، می‌توانند ابزار سودمندی برای طبقه‌بندی زبان‌ها و نشان دادن تفاوت‌های دستوری مورد نظر باشند.

۲-۱ تأثیر تصریفی یا تحلیلی بودن ساخت‌های زبان بر توزیع فراوانی

ارتباط بین راهبردهای رمزگذاری صرفی و توزیع فراوانی دو مرحله دارد. اول، باید این مسئله

1. degree of inflection

را نشان داد که چگونه الگوهای صرفی به شمارش فراوانی مربوط هستند. با روشن شدن این مسئله مشخص می‌شود که چرا داده‌های آماری در مطالعات بینازبانی اهمیت دارند. دوم، از این نوع تحلیل‌ها برای تأثیر بقیهٔ عوامل نیز استفاده می‌شود.

توسعهٔ ساختارهای تصریفی موجود در انگلیسی کهن به ساختارهای تحلیلی در انگلیسی نو به‌طور کلی شامل دو تغییر است:

۱) جایگزینی واژه‌های محتوایی[1] در انگلیسی کهن با ساخت‌های گروه‌سانی پیش‌اضافه در انگلیسی نو.

۲) جایگزینی افعال التزامی در انگلیسی کهن با ساخت‌های گروه‌سانی همراه افعال کمکی در انگلیسی نو.

منظور از واژه‌های محتوایی، مجموعهٔ بازی از عناصر واژگانی شامل اسامی، اسامی خاص، قیدها، صفات و افعال گذشته و مصدر است. در انگلیسی کهن بیشتر واژه‌های محتوایی می‌توانند مشخصه‌های هر حالت باشند؛ یعنی حداقل دو صورت تصریفی جداگانه دارند که به شکل مجزا و بدون همتابینی[2] به کار می‌روند. مثلاً در انگلیسی کهن land یک مثال برای همتابینی است، چرا که هم اسمی است و هم حالت مفعولی دارد، اما در عین حال می‌تواند برای حالت برایی به شکل land<u>e</u> و برای حالت اضافی به صورت land<u>es</u> دربیاید. اما در انگلیسی نو در مورد این واژه چنین وضعیتی وجود ندارد. تغییر دوم به سایر پارادایم‌های تصریفی اشاره دارد. مثلاً حالتی که فرم ترکیبی æten در انگلیسی کهن، با فعل کمکی در انگلیسی نو به صورت must eat به کار می‌رود. فراوانی‌های انواع واژه‌های متفاوت برای land در ترجمهٔ انگلیسی کهن کتاب مقدس و ترجمهٔ جدید آن در جدول (۱) آمده است. مشاهده می‌شود که در ترجمهٔ انگلیسی کهن کتاب مقدس تعداد کل مواردی که دیده شده، به سه دسته تقسیم شده است؛ در نتیجه فراوانی هر یک کمتر است، اما جمع کل آنها به تعدادی که در ترجمهٔ جدید هست، نزدیک است. نکتهٔ مهم اینکه برای هر جمله‌ای که صورت‌هایی مانند lande یا landes را در انگلیسی کهن پیدا کردیم، باید

1. content words
2. syncretism

یک جملهٔ موازی نیز از انگلیسی نو باشد که یا ساخت گروه‌سانی مثل to the land یا of the land است، یا ترتیب واژگان ثابتی که برای رمزگذاری همان اطلاعات به کار می‌رود. هر دو مورد تعداد حرف‌ها و واژه‌ها را افزایش می‌دهد.

جدول ۱ـ فراوانی‌های انگلیسی کهن و نو برای یک واژه

	Word	Freq.	POS*
OE Genesis	*lande*	79	[79 N^D]
	land	49	[43 N^A] [6 N^N]
	landes	11	[11 N^G]
	Total	**139**	
MnE Genesis	*land*	**151**	[151 NH]

* part-of-speech: N^N (nominative noun), N^D (dative noun), N^A (accusative noun), N^G (genitive noun)

بر اساس این دو تغییر مشاهده می‌شود که دستور انگلیسی کهن، که از تکواژهای مقید استفاده می‌کند، گرایش دارد که عناصر کم‌بسامد را به کار ببرد، در حالی که ساختار تحلیلی انگلیسی نو تمایل به افزایش بسامد عناصر واژگانی متداول، مانند کلمات نقشی (پیش‌اضافه، حرف تعریف، سور و غیره) دارد.

۲-۲ روش و مواد اولیه

گام اول برای تحلیل نظام‌مند تفاوت‌های موجود در توزیع بسامد یا فراوانی، ساخت نمایهٔ بسامد و رتبه[1] برای کلمات متن مورد نظر است؛ یعنی هر واژه بر اساس بسامدش یک رتبه دارد. هرچه بسامد بیشتر باشد، رتبهٔ بالاتری (عدد کوچک‌تری) به آن اختصاص می‌یابد. ده رتبهٔ برتر نمایه‌ها برای ترجمه‌های انگلیسی کهن و نو از کتاب مقدس در جدول (۲) آمده است. جای شگفتی نیست که در پژوهش بنتز و همکاران (۲۰۱۴) نیز دیده می‌شود که کلمات نقشی، نظیر حروف ربط و حروف اضافه در هر دو متن بسامد بالایی دارند.

1. rank/frequency profile

۲-۲-۱ توزیع فراوانی

بسامدها نیز در توزیع از قانون زیف پیروی می‌کنند. قانون زیف می‌گوید ارتباط نظام‌مندی بین بسامد واژگان در یک پیکره و رتبهٔ آنها در فهرست مرتب‌شدهٔ کلمات بر اساس تکرار آنها وجود دارد. معمولاً در همهٔ متون فقط تعداد کمی واژه با بسامد خیلی بالا وجود دارد و در مقابل دنبالهٔ مفصلی از واژگانی که فقط یک بار در متن آمده،[1] دیده می‌شود. در نتیجه بسامد یک واژه می‌تواند توسط رتبه‌اش در نمایهٔ بسامد و رتبه پیش‌بینی شود. پس برای ارزیابی دقیق‌تر توزیع‌ها نیاز به یک مفهوم جدید هست: نمودار تجمعی نوع کلمه.

جدول ۲ـ رتبهٔ بسامدها در انگلیسی کهن و نو

Word	Freq.	Rank	Word	Freq.	Rank
OE Genesis			**MnE Genesis**		
and	1731	1	*the*	1775	1
he	535	2	*and*	1024	2
to	497	3	*of*	821	3
ðа	468	4	*to*	808	4
on	439	5	*you*	521	5
þæt	352	6	*he*	479	6
ic	342	7	*his*	420	7
þa	326	8	*in*	366	8
ðe	282	9	*i*	359	9
hi	278	10	*will*	300	10

۲-۲-۲ منحنی تجمعی نوع کلمه

برای به دست آوردن نمودار تجمعی به‌جای آنکه بسامد نقطه‌ای را که بر پایهٔ رتبهٔ واژگان است به کار ببریم، داده‌ها را در بسته‌هایی[2] قرار می‌دهیم. مثلاً در هر بسته ۱۰۰۰ واژه را که به ترتیب در رتبه‌بندی ما هستند، قرار می‌دهیم؛ یعنی بسامد واژگان رتبهٔ ۱ تا ۱۰۰۰ در بستهٔ اول جای می‌گیرند. سپس در ادامه و در بستهٔ دوم، بسامد واژگان رتبهٔ ۱ تا ۲۰۰۰ قرار می‌گیرند؛ یعنی مجموع بسته‌های هزارتایی اول و دوم (عبارت تجمعی به همین مفهوم

1. hapax legomena
2. chunk

دلالت دارد). در بستهٔ سوم، بسامد واژگان رتبهٔ ۱ تا ۳۰۰۰ و الی آخر. از آنجایی که رتبه‌بندی بسامد واژگان نزولی است؛ یعنی از بیشترین بسامد به کمترین است، پس هرچقدر در راستای محور افقی نمودار پیش برویم، شیب آن ملایم‌تر می‌شود، چرا که در اواخرِ فهرست رتبه‌بندی بسامدِ واژگان، واژگان بسیاری با بسامد ۱ وجود دارند و مجموع ۱۰۰۰ تا از آنها در یک بسته، تنها عدد ۱۰۰۰ را به مجموع قبلی اضافه می‌کند، در حالی که مجموع بسامد رتبه‌های اول فهرست، چندده‌هزار اختلاف ایجاد می‌کند. پس معمولاً منحنی تجمعی دارای افت شیب می‌گردد، چرا که هرچه بیشتر در متن پیشروی صورت گیرد، احتمال روبه‌رو شدن با انواع جدید کاهش می‌یابد. اکنون با استفاده از توزیع بسامدها و منحنی‌های تجمعی می‌توان شباهت‌ها و تفاوت‌های دو متن موازی مورد نظر را به شکل کمّی مقایسه کرد. نمودار (۱) یک نمای کلی به دست می‌دهد. تعداد زیادی انواع کلمه در انگلیسی کهن هست. منحنی تجمعی در نمودار (۱) با خط نقطه‌چین مشخص شده است. در این منحنی اگرچه برای دو بستهٔ اول متن، تعداد انواع در انگلیسی نو هنوز از انگلیسی کهن پایین‌تر است، اما از بستهٔ سوم به بعد واگرایی در منحنی‌ها کاملاً مشهود است. علت این است که در کل، انگلیسی کهن، واژگان و انواع کلمات بیشتری برای انتقال اطلاعات یک مفهوم مشابه به کار می‌گیرد. در ادامه مشخص می‌گردد که این تفاوت‌های معنادار در توزیع بسامدهای انگلیسی کهن و نو از راهبردهای رمزگذاری صرفی متفاوت سرچشمه می‌گیرد.

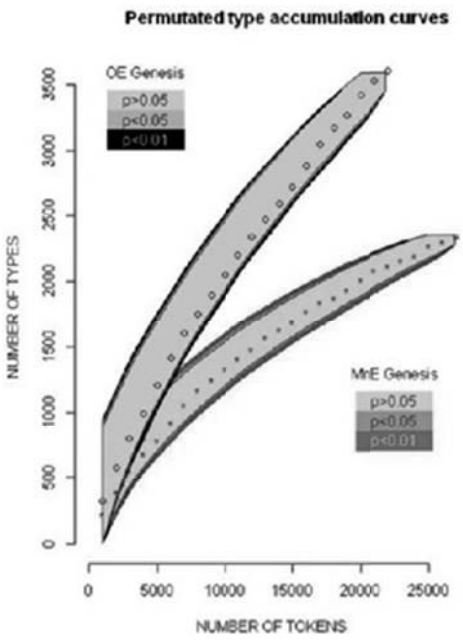

نمودار ۱ـ توزیع فراوانی برای ترجمه‌های انگلیسی کهن و نو

۲-۲-۳ فراوانی بالاتر پیش‌اضافه‌ها و افعال کمکی در انگلیسی نو

باید بررسی کرد که آیا کاهش تصریفی‌ها، افزایش بسامد دیگر طبقات واژگانی مثل پیش‌اضافه‌ها و افعال کمکی را در پی دارد یا خیر. هدف، بررسی این نکته است که آیا بسامد بیشتر رتبه‌های بالاتر در انگلیسی نو به دلیل بسامد بالای عناصری مثل پیش‌اضافه‌ها (of، to، for، from، ...) و افعال کمکی (will، can، should، ...) است؟ نتیجه در نمودار (۲) آمده است. بخش اول نمودار (۲) پیش‌اضافه‌ها و حروف ربط را که جزء ۱۰۰ رتبهٔ برتر هستند، نشان می‌دهد. همان‌گونه که از نمودار برمی‌آید، در انگلیسی نو تعداد پیش‌اضافه‌ها به شکل نظام‌مندی بیشتر است. برای مثال of و to هر کدام بیش از ۸۰۰ بار در انگلیسی نو تکرار شده‌اند، در حالی که در انگلیسی کهن به ترتیب ۱۴۹ و ۴۹۷ بار آمده‌اند.

در مورد افعال کمکی، مقایسهٔ یک به یک کار راحتی نیست، چرا که آنها بیشتر درگیر تغییر معنایی هستند. مثلاً معنای فعل will در انگلیسی کهن و نو متفاوت است. با این حال قسمت دوم نمودار (۲) تفاوت فراوانی آنها را نیز نشان می‌دهد، اما باید در نظر داشت که در انگلیسی کهن افعال کمکی خودشان نیز صرف می‌شدند.

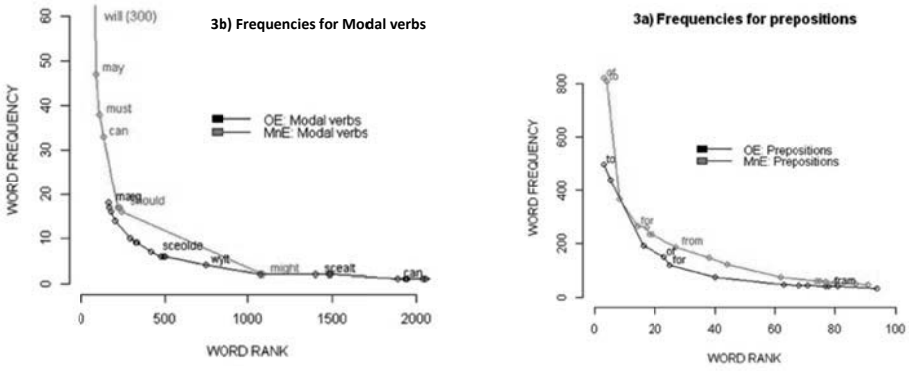

نمودار ۲ـ مقایسهٔ فراوانی پیش‌اضافه‌ها و افعال کمکی

با بررسی فراوانی‌های انواع در دو متن مورد نظر، دو پدیده قابل مشاهده است. اول، آن دسته از اسامی که نشانهٔ حالت مشخصی دارند، همانند افعال التزامی، بسامد کمی دارند.

دوم، تفاوت در توزیع فراوانی پیش‌اضافه‌ها و افعال کمکی است. این یافته‌ها این نکته را تأیید می‌کند که این نوع بده‌بستان‌ها در جهت این گرایش کلی است که راهبرد نشانه‌گذاری از تصریفی به تحلیلی تبدیل شود. علاوه بر این، این یافته‌ها یک تبیین عددی و کمّی برای مشاهدهٔ تفاوت‌ها در توزیع فراوانی‌هاست.

۲-۳ رد پای دستوری

ارزیابی نظام‌مند بنتز و همکاران (۲۰۱۴) نشان می‌دهد، یک زبان تصریفی مثل انگلیسی کهن دنبالهٔ طولانی‌تری از واژه‌های تک‌بسامدی دارد، در حالی که یک زبان تحلیلی مثل انگلیسی نو با بسامدهای بالای واژگان با رتبهٔ بالا در رتبه‌بندی همراه است. پس شاید بتوان میزان تصریفی بودن یک زبان را در یک نقطهٔ زمانی مشخص و با استفاده از ترجمه‌های موازی به شکل کمّی نیز نشان داد. چنین تحلیلی می‌تواند برای یافتن گرایش‌های تغییرات تاریخی زبان و مقایسه‌های بین زبانی به کار رود. در بخش قبل ملاحظه شد که تغییرات دستوری تحت تأثیر رفتارهای آماری عناصر با بسامد بالا یا پایین در متون موازی است. در این بخش یک معیار کمّی برای بررسی موارد گفته‌شده معرفی می‌گردد. این معیار بر پایهٔ قانون زیف ـ مندلبرات است.

اگر رتبهٔ یک واژه r_i باشد و بسامدش را $f(r_i)$ در نظر بگیریم، آنگاه توزیع بسامد را می‌توان از معادلهٔ زیر به دست آورد:

$$f(r_i) = \frac{c}{(\beta+r_i)^{\alpha}}, \quad C>0, \alpha>1, \beta>-1, i=1, 2, \ldots, n$$

که α و β پارامتر هستند و C ثابت نرمالسازی است. این پارامترها و ثابت برای تعدیل قانون زیف اصلی است. اگر مقادیر پارامتر α را برابر ۱ و پارامتر β را مساوی صفر بگیریم، به فرمول اصلی زیف می‌رسیم:

$$f(r_i) = \frac{c}{r_i}$$

در نمودار (۳) توزیع مورد انتظار زیف برای ده رتبهٔ برتر از انگلیسی کهن و نو آورده شده

است. این توزیع با رنگ سیاه مشخص شده است.

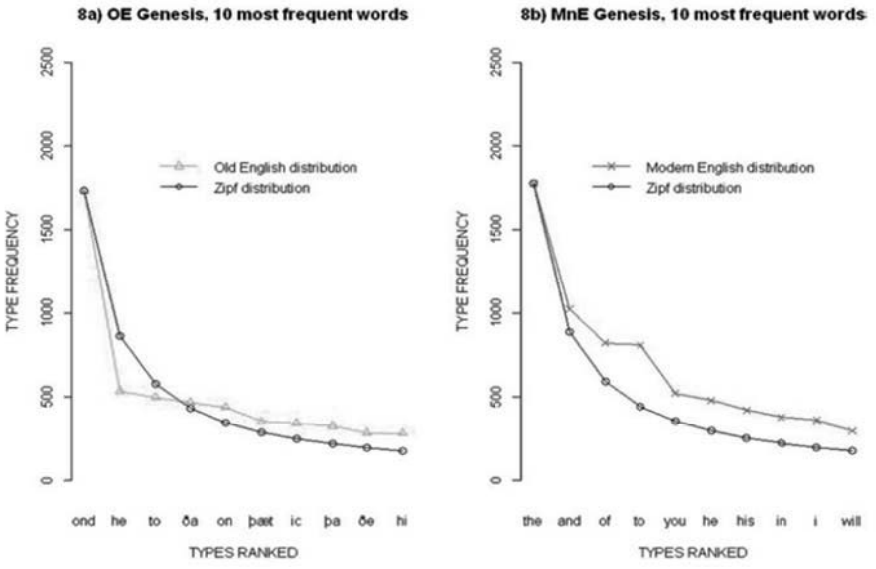

نمودار ۳ـ مقایسهٔ توزیع فراوانی زیف با توزیع‌های به‌دست‌آمده

با تبدیل لگاریتمی قانون زیف منحنی نمودارها به خط مستقیم تبدیل می‌شود. اگر از دو طرف معادلهٔ لگاریتم گرفته شود، معادلهٔ زیر به دست می‌آید:

$$\text{Log } f(r) = \log (C) - \alpha * \log (\beta + r)$$

در این معادله α، β و C قابل تنظیم هستند. اگر C افزایش یابد و دو پارامتر دیگر ثابت باشند، منحنی به سمت بالا می‌رود (قسمت نقطه‌چین در بالای نمودار ۴). اگر α افزایش یابد شیب منحنی را تندتر می‌کند (بخش نقطه‌چین در پایین نمودار ۴). و افزایش β نیز بسامدهای انتهایی را به سمت پایین خم می‌کند.

جالب این است که تغییر این سه پارامتر در تابع توزیع زیف ـ مندلبرات بر جنبه‌هایی از منحنی‌ها اثر می‌گذارد که متناظر با اثرات تفاوت‌های دستوری است که بحث شد. برای نشان دادن این مسئله در مورد نسخه‌های انگلیسی کهن و نو، تبدیل لگاریتمی توزیع‌های مورد نظر را به دست آورده و نتیجه را در نمودار (۵) نشان داده است.

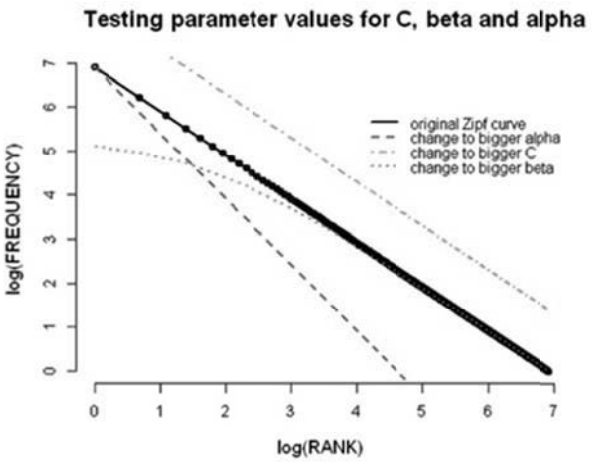

نمودار ۴ـ توزیع زیف بعد از تبدیل لگاریتمی

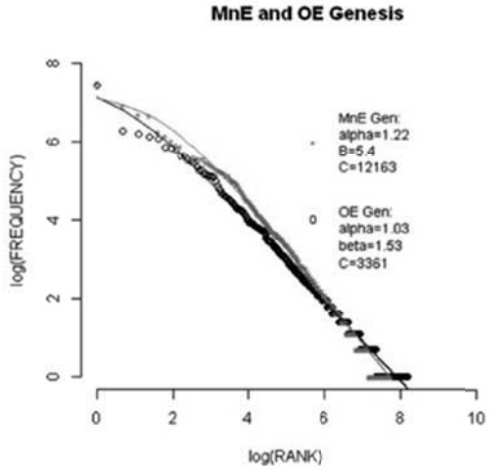

نمودار ۵ـ مقایسه بعد از اعمال لگاریتم

۲-۳-۱ مقدار α

در نمودار (۵) مشخص است که مقدار α برای انگلیسی کهن و نو متفاوت است. علت این مسئله این است که در گوشهٔ پایین سمت راست این نمودار تعداد بیشتر واژه‌های

تک‌بسامدی در انگلیسی کهن، یعنی دنبالهٔ پررنگ از مورد مشابه آن در انگلیسی نو، یعنی دنبالهٔ کم‌رنگ بیشتر است که این مسئله باعث می‌شود، توزیع انگلیسی نو شیب تندتری داشته باشد. به عبارت دیگر، مقدار α برای انگلیسی نو بیشتر است. پیش‌تر دیدیم که نشانه‌گذاری صرفی یکی از مهم‌ترین دلایل این اختلاف طول است. بنابراین شیب تندتر α برای انگلیسی نو نشان‌دهندهٔ این بده‌بستان تاریخیِ نشانه‌های صرفی است. به این ترتیب که فرم‌های با بسامد پایین در انگلیسی کهن در انگلیسی نو وجود ندارند.

۲-۳-۲ مقدار β

در نمودار (۵) ملاحظه می‌شود که خط مربوط به منحنی انگلیسی نو از بالا شروع می‌شود و به سمت پایین می‌رود و حتی منحنی مربوط به انگلیسی کهن را نیز قطع می‌کند. برای رتبه‌های بالاتر، منحنی انگلیسی نو بالای منحنی انگلیسی کهن است. علت این مسئله مقدار بیشتر β مربوط به انگلیسی نو نسبت به انگلیسی کهن است. در واقع مقدار بیشتر β، یعنی فراوانی‌های بیشتر انگلیسی نو، انحراف بیشتری از شیب پیش‌بینی‌شده دارند. در واقع این تفاوت به دلیل بسامد بالای عناصری چون پیش‌اضافه، حروف ربط، حروف تعریف و... است. پس کارکرد β نشان دادن افزایش فراوانی‌های بالاتر کلمات نقشی است.

۲-۳-۳ مقدار C

مقدار C برای انگلیسی نو (۱۲۱۶۳) بیشتر از انگلیسی کهن (۳۳۶۱) است. این مسئله نشان می‌دهد که انگلیسی نو از نظر تعداد مورد، فهرست طولانی‌تری از انگلیسی کهن دارد. ملاحظه می‌شود که طبق نمودار (۵) این ایده تأیید می‌شود که پارامترهای قانون زیف ـ مندلبرات به شکل نظام‌مند و طبق راهبردهای رمزگذاری دستوری تغییر می‌کنند. با توجه به آنها می‌توان تعیین کرد که یک زبان تصریفی یا تحلیلی است؛ یعنی با قانون زیف می‌توان یک معیار برای میزان تصریفی بودن زبان ارائه داد. بنتز این معیار را «رد پای دستوری» می‌نامد. توجه به رفتارهای این سه پارامتر در متون موازی از دوره‌های

زمانی و گروه‌های زبانی مختلف، دیدگاه ارزشمندی در مورد تغییرات راهبردهای نشانه‌گذاری دستوری می‌دهد.

این ابزار، به‌ویژه وقتی با داده‌های زبانی بزرگ سر و کار داریم، مفید است. بر اساس تحلیل انجام‌شده، ایدهٔ زیف یک معیار کمّی از میزان تصریفی بودن یک زبان بر اساس توزیع فراوانی ارائه می‌دهد که یک ساخت زبان‌شناختی باارزش است. در آخر یادآوری این نکته اهمیت دارد که روش‌هایی مانند توزیع زیف و سایر الگوهای آماری راه‌هایی هستند که استفاده از آنها هنوز از دید برخی پژوهشگران مناقشه‌برانگیز است. عده‌ای از محققان معتقدند تفاسیر عمیقی برای منحنی‌های زیف وجود دارد که در درک شباهت‌ها و تفاوت‌های سازماندهی زبان‌ها و رمزگذاری اطلاعات در آنها سودمند است، در حالی که گروه دیگری از پژوهشگران می‌گویند منحنی‌های زیف چیزی بیش از داده‌های ساختگی آماری نیستند.

یکی از پژوهش‌هایی که در مورد زبان فارسی از این ابزار استفاده کرده است، تحقیقی است که در آن بی‌جن‌خان (۱۳۹۳) توزیع فراوانی کلمات فارسی محاوره‌ای و رسمی را نسبت به رتبهٔ آنها بررسی کرده است. او دو پیکره، یکی فارسی محاوره‌ای و دیگری فارسی رسمی را به شکل موازی بررسی کرده است و قانون زیف ـ مندلبرات را در مورد آنها به کار برده است. در نهایت به نمودارهای (۶) و (۷) رسیده است.

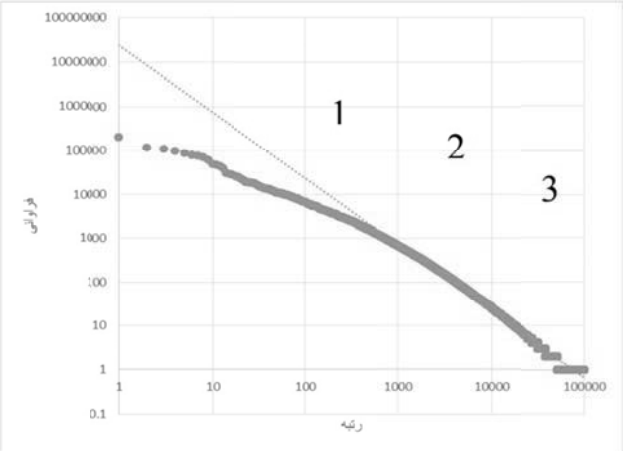

نمودار ۶ـ منحنی مندلبرات برای توزیع فراوانی کلمات فارسی محاوره‌ای

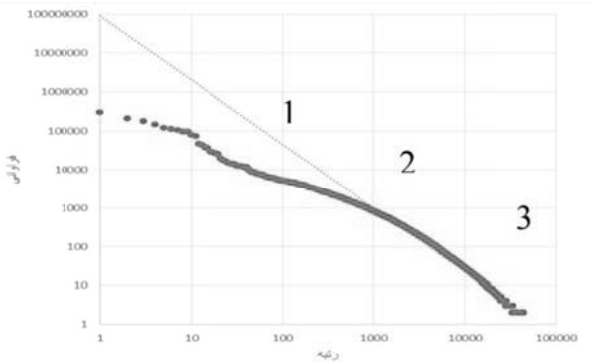

نمودار ۷ـ منحنی مندلبرات برای توزیع فراوانی کلمات فارسی رسمی

مشاهده می‌شود که هیچ‌کدام از منحنی‌ها توزیع نرمال ندارند، اما یک الگوی واحد در هر دو نمودار دیده می‌شود. بی‌جن‌خان بر روی هر یک از این نمودارها سه ناحیه را مشخص کرده است. ناحیهٔ کلمات پربسامد که تعداد بسیار کمی از کلمات را پوشش می‌دهد، ناحیهٔ کلمات با بسامد متوسط که تعداد بیشتری از کلمات را در مقایسه با کلمات پربسامد شامل می‌شود و ناحیهٔ کلمات کم‌بسامد که تعداد بسیار زیادی از کلمات را پوشش می‌دهد. زیف این پدیده را «اصل کم‌کوشی» نامید، چرا که در یک ارتباط زبانی، گوینده تلاش می‌کند تا با کمترین کلمات پیام خود را منتقل کند. به عبارت دیگر، گوینده ترجیح می‌دهد به‌جای استفاده از تعداد بیشتری کلمات کم‌بسامد از تعداد کمتری کلمات پربسامد برای بیان منظور خود استفاده کند. بی‌جن‌خان در ادامه و با استفاده از شاخص‌های آماری زیف ـ مندلبرات به نتایجی در مورد الگوی توزیع فراوانی کلمات در فارسی اشاره می‌کند، از جمله:

- در هر دو پیکره، بسامد نصف کلمات کمتر از ۲ است.
- بسامد ۹۰ درصد کلمات در هر دو پیکره به‌ترتیب کمتر از ۴۱ و ۲۵ است.
- بسامد ۹۹ درصد کلمات در هر دو پیکره به‌ترتیب کمتر از ۱۰۰۴ و ۶۸۳ است.
- کلمات دستوری، مانند حروف اضافه و ربط، ضمایر و افعال کمکی و همکرد در هر دو پیکره به‌ترتیب ۳۲ و ۴۹ درصد است. این کلمات ۱۰۰ کلمهٔ پربسامد را تشکیل می‌دهند.

فرض این پژوهش این است که زبان فارسی تحلیلی شده است. اما سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا این تحلیلی‌شدگی که از فارسی باستان به فارسی میانه صورت گرفته است، در دورهٔ هزارسالهٔ فارسی نو هم ادامه داشته است؟ در واقع این یکی از سؤالاتی است که این مقاله در صدد رسیدن به پاسخ آن است. برای اثبات این مدعا، دو ترجمه از یک متن واحد، **قرآن کریم**، را به عنوان دو متن موازی در نظر گرفته‌ایم. اگر زبان فارسی تحلیلی‌تر شده باشد، یکی از نشانه‌های آن این است که ترجمهٔ یک آیهٔ واحد در زمان معاصر باید از ترجمهٔ همان آیه در قرن چهارم جملهٔ بلندتر و کلمات بیشتری داشته باشد. در ادامهٔ این پژوهش به بررسی این مسئله پرداخته شده است.

۳ بررسی تحلیلی‌شدگی زبان فارسی

هدف این پژوهش اثبات آماری این دگردیسی تاریخی زبان فارسی در دورهٔ فارسی نو است. برای این کار نیاز به بررسی یک متن واحد در دو دورهٔ تاریخی است؛ یعنی باید یک متن در اختیار داشته باشیم که یک مضمون داشته، اما این مضمون در دو دورهٔ زمانی متفاوت و هر کدام به زبان همان دوره نوشته شده باشد. بنابراین ترجمهٔ **قرآن کریم** از دو دورهٔ زمانی جداگانه به عنوان متن موازی این پژوهش برگزیده شد. بررسی‌هایی که در ادامه می‌آید، حاصل پژوهش در این متن است.

۳-۱ پیکرهٔ پژوهش

همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، متن انتخابی برای این پژوهش دو ترجمه از **قرآن کریم** است. اولین ترجمه مربوط به تفسیر طبری است. ترجمهٔ تفسیر طبری در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری نگاشته شده است. نام اصلی این تفسیر جامع‌البیان عن تأویل آی القران است که معمولاً فقط به نام مؤلف آن، یعنی طبری، شناخته می‌شود. این تفسیر به فارسی نیز ترجمه شده که فقط بخش ترجمهٔ آیات آن در این پژوهش مدّ نظر است. ترجمهٔ فارسی طبری برجای‌مانده از روزگار حکومت منصور نوح سامانی (حکومت ۳۵۰- ۳۶۶ق) است. امیر

سامانی وقتی تفسیر چهل جلدی طبری را دید که از بغداد برایش آورده بودند، خواندن آن را دشوار یافت و از علما اجازهٔ ترجمهٔ آن را استفتا کرد. آنان نیز خواندن و نوشتن تفسیر **قرآن** به فارسی را برای کسانی که عربی نمی‌دانند، بدون اشکال دانستند. دومین ترجمه از **قرآن کریم** که به شکل موازی برای این پژوهش انتخاب شده است، ترجمهٔ بهاءالدین خرمشاهی است که اولین چاپ آن در سال ۱۳۷۶ منتشر شده است و به زبان امروزی است. متن اصلی، یعنی **قرآن**، یک متن واحد است و دو ترجمهٔ منتخب از آن در حدود ۱۱ قرن با هم فاصله دارند. برای کار، باید ابتدا تمامی واژه‌های این دو متن شمارش شده و بر اساس اینکه جزء کدام قسم کلام هستند، طبقه‌بندی شوند. هر یک از این دو متن تا پس از جزء هشتم، یعنی دقیقاً تا انتهای سورهٔ انعام، از این حیث بررسی شد. به عبارت دیگر، پیکرهٔ این پژوهش بیش از یک چهارم کل **قرآن** است. هر یک از دو متن در دو مرحلهٔ جداگانه بررسی شده است. در مرحلهٔ اول، فراوانی تک‌تک واژه‌های هر متن استخراج شده است؛ به‌طوری‌که می‌توان واژه‌ها را بر اساس بسامدشان رتبه‌بندی کرد. سپس بر اساس اینکه آن واژه‌ها اسم، فعل یا حرف هستند، در گروه مخصوص خود قرار داده شد. در مرحلهٔ دوم، هر جمله از متن اول با جملهٔ متناظر از متن موازی بررسی تطبیقی شده است تا تغییرات جملات به‌دقت ثبت و مشخص شود تحلیلی شدن چه تأثیری بر طول جملات و فراوانی نسبی واژه‌ها دارد. داده‌های به‌دست‌آمده از اجرای مرحلهٔ اول در جدول (۳) آمده است. در جدول (۳) منظور از نمونه یک واژه است، مانند «از» و منظور از بسامد تعداد تکرار آن است.

جدول ۳ـ داده‌های خام آماری پیکرهٔ پژوهش

	داده‌های ترجمهٔ طبری				داده‌های ترجمهٔ خرمشاهی			
	اسم	فعل	حرف	مجموع	اسم	فعل	حرف	مجموع
نمونه	۱۳۹۴	۲۲۵۰	۷۸	۳۵۵۴	۱۹۴۶	۲۵۸۳	۶۶	۴۴۷۴
بسامد	۱۳۰۹۳	۵۹۲۶	۱۰۵۶۱	۲۷۷۹۷	۱۳۶۵۶	۵۷۵۶	۱۰۳۰۷	۲۹۳۰۹

منظور از حرف در این جدول همهٔ حروف ربط، اضافه و... است. از این جدول اطلاعاتی چون بسامد هر یک از اجزای کلام و مجموع کل آنها را می‌توان به دست آورد. اما

یادآوری یک نکتهٔ مهم ضروری است. در مورد هر دو متن مجموع تعداد نمونه‌های اسم، فعل و حرف و همچنین مجموع فراوانی آنها از تعداد کل بیشتر است. دلیل این مسئله وجود نمونه‌هایی است که به دو یا سه دسته تعلق دارند. به عنوان مثال، در شمارش واژه‌ها، نمونه‌ای مانند «کافرند» از آنجایی‌که حالت مخفف «کافر هستند» می‌باشد، هم با اسامی شمارش شده و هم با افعال. بنابراین مجموع کل در هیچ نمونه‌ای برابر با جمع تک‌تک اعداد نیست و همواره مجموع، عدد بزرگ‌تری را نشان می‌دهد. همچنین در مواردی که واژه‌ای از دو جزء تشکیل شده که متعلق به دو طبقهٔ واژگانی جداست، یک بار بر اساس طبقهٔ واژگانی جزء اول شمارش شده و بار دیگر با طبقهٔ واژگانی جزء دوم، برای مثال واژهٔ «آنچه» که اتفاقاً جزء واژه‌های پربسامد نیز هست، به خاطر وجود «آن» که ضمیر است، جزء اسامی شمارش شده و به خاطر «چه» جزء حروف نیز محسوب شده است.

وقتی متن اصلی، یعنی متن عربی **قرآن** تغییری نکرده، اما ترجمهٔ امروزی از ترجمهٔ همان متن در قرن چهارم تعداد کلمات بیشتری دارد، یعنی زبان فارسی در دورهٔ معاصر برای بیان یک مفهوم نسبت به قرن چهارم باید تعداد کلمات بیشتری را به کار ببرد. به عبارت دیگر، جملات زبان فارسی نسبت به قرن چهارم طولانی‌تر شده‌اند. هدف ما در این پژوهش یافتن علت این افزایش طول جمله‌هاست. در ادامه برای نشان دادن کمّی این تغییر از قانون زیف بهره می‌بریم.

۳-۲ بررسی تغییرات درزمانی اجزای کلام در زبان فارسی

بر اساس چارچوب نظری انتخاب‌شده نیز در زبان انگلیسی این اتفاق افتاده است. در پژوهش بنتز و همکاران (۲۰۱۴)، بررسی این مسئله با مطالعهٔ واژه‌های تک‌بسامدی آغاز شده است. اما این کار در پژوهش ما به دلیل آنکه حجم پیکره در مقایسه با پیکرهٔ چارچوب نظری کوچک‌تر است، تفاوت معناداری ایجاد نمی‌کند. در ترجمهٔ طبری ۲۰۹۸ واژهٔ تک‌بسامدی هست و در ترجمهٔ معاصر ۲۷۱۱ واژه با بسامد یک وجود دارد. در ظاهر تعداد واژه‌های تک‌بسامدی بیشتر شده است، اما اگر نسبت هر یک از این تعداد را به تعداد کل

واژه‌های به‌کاررفته در متن (مورد) به دست آوریم، در مورد طبری عددی در حدود ۵۹٪ و در مورد ترجمهٔ خرمشاهی عدد ۶۰٪ درصد به دست می‌آید که تفاوت معناداری را نشان نمی‌دهد. ممکن است با بزرگ شدن حجم پیکره این تفاوت حالت معناداری پیدا کند، اما در حال حاضر این‌گونه نیست و آن را در نظر نمی‌گیریم.

حال به بررسی تأثیر سایر عواملی می‌پردازیم که سبب افزایش طول جمله‌ها شده‌اند. ابتدا با چند مثال مشخص می‌کنیم که منظور از طولانی شدن جمله‌ها چیست.

نمونه‌هایی از تأثیر حرف بر افزایش طول جمله

۱) سورهٔ نسا، آیهٔ ۱۴۶:

طبری: پاکیزه کردند دین ایشان خدای را.

خرمشاهی: دین خویش را برای خدا خالص سازند.

۲) سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۳۷:

طبری: گفت: یامریم، از کجا آمد ترا این؟

خرمشاهی: می‌گفت ای مریم اینها از کجا برایت آمده است؟

۳) سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۱۰:

طبری: و گر بگرویدندی، خداوندان کتاب باشد بهتر ایشان را.

خرمشاهی: و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند، برایشان بهتر بود.

نمونه‌هایی از افزودن صفت

۴) سورهٔ بقره، آیهٔ ۸۹:

طبری: بدادیم عیسی پسر مریم را حجت‌ها.

خرمشاهی: معجزات آشکاری به عیسی بن مریم بخشیدیم.

۵) سورهٔ نسا، آیهٔ ۴۹:

طبری: خدای پاکیزه کند آن را که خواهد.

خرمشاهی: بلکه خداوند هر کس را که بخواهد نیک و پاک می‌دارد.

۶) سورهٔ نسا، آیهٔ ۱۰۴:

طبری: و نه سستی کنید اندر جستن گروهی.

خرمشاهی: و در پیگرد قوم مشرک، سستی نورزید.

مثال‌هایی از اضافه شدن قید

۷) سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۵۱:

طبری: که خدای خداوند من است و خداوند شما.

خرمشاهی: بی‌گمان خداوند پروردگار من و پروردگار شماست.

۸) سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۳۷:

طبری: داند خدای که شما یاد کنید ایشان را ولکن مه وعده کنیدشان به نکاح.

خرمشاهی: خداوند می‌داند که به زودی از آنان یاد خواهید کرد، ولی در نهان به آنان وعده ندهید.

۹) سورهٔ مائده، آیهٔ ۲۴:

طبری: یا موسی ما نه اندر شویم هرگز که باشند اندر آنجا.

خرمشاهی: ای موسی مادام که آنان در آنجا هستند، ما هرگز وارد نخواهیم شد.

مثال‌هایی از افزودن ضمیر پرسشی

۱۰) سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۰۸:

طبری: نه‌دانید که خدای بر همه چیزی تواناست؟

خرمشاهی: آیا نمی‌دانی که خداوند بر هر کاری تواناست؟

۱۱) سورهٔ انعام، آیهٔ ۵۰:

طبری: هست برابر نابینا و بینا؟

خرمشاهی: بگو آیا نابینا و بینا برابرند؟

۱۲) سورهٔ انعام، آیهٔ ۱۶۴:

طبری: به‌جز خدای بجویم خدای.

خرمشاهی: آیا جز خداوند پروردگاری جویم؟

نمونه‌هایی از طولانی شدن فعل جمله

۱۳) سورهٔ انعام، آیهٔ ۱۶۵:

طبری: تا بیازماید شما را اندر آنچه بداد شما را.

خرمشاهی: تا شما را در آنچه به شما بخشیده است بیازماید.

۱۴) سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۸۹:

طبری: پس تمام کنید روزه تا شب.

خرمشاهی: سپس روزه را تا شب به پایان برید.

۱۵) سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۸۰:

طبری: می‌فرماید شما را به کافری.

خرمشاهی: شما را به کفر فرمان می‌دهد.

در مثال‌های بالا دیده می‌شود که از هر کدام از اقسام کلام مواردی هست که به طولانی‌تر شدن جملات در فارسی معاصر کمک کرده است. اما مواردی نیز وجود دارد که بیان یک مفهوم در ترجمهٔ خرمشاهی نسبت به طبری با کلمات کمتری بیان شده است که این موارد نسبت به کل پیکره درصد بسیار کمی را تشکیل می‌دهند. در مثال‌های زیر تعدادی از آنها دیده می‌شوند.

۱۶) سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۸:

طبری: که خدای را شرم بازندارد.

خرمشاهی: خداوند پروا ندارد.

۱۷) سورهٔ بقره، آیهٔ ۶۷:

طبری: بباشید کبّیان دور از رحمت خدای.

خرمشاهی: بوزینگان مطرود باشید.

۱۸) سورهٔ بقره، آیهٔ ۸۴:

طبری: ایشانند خداوندان بهشت.

خرمشاهی: آنان بهشتی‌اند.

۱۹) سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۹۰:

طبری: خداوندان خردها.

خرمشاهی: خردمندان.

۲۰) سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۲۰:

طبری: و گفت آن کس‌ها که نمی‌دانند.

خرمشاهی: نادانان گفتند.

۲۱) سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۷:

طبری: آن کس‌ها که اندر دل‌هاشان شک است.

خرمشاهی: کج‌دلان.

به دو دلیل این موارد را در این پژوهش وارد نمی‌کنیم. اول اینکه تعداد آنها به نسبت کل

پیکره ناچیز است. شاهد این مدعا نیز افزایش تعداد موردها در ترجمهٔ معاصر است، چرا که اگر غیر از این بود و این مسئله تأثیر مهمی داشت، باید تعداد کل موردها در ترجمهٔ معاصر برای هر سه مقولهٔ اسم و فعل و حرف کمتر می‌شد؛ حال آنکه بر اساس جدول (۳) می‌دانیم که این‌گونه نیست. دلیل دوم برای کنار گذاشتن این نوع موارد این است که همان‌طور که از مثال‌های (۱۶) تا (۲۱) برمی‌آید، اکثر این موارد را می‌توان تابع سبک ترجمه و سلیقهٔ مترجم دانست. بار معنایی واژه‌ها در هر دورهٔ مشخص تاریخی یکی از دلایل انتخاب یا حذف واژگان از سوی نویسنده یا مترجم است. به‌طور مشخص در مثال‌های (۱۸) و (۱۹) دیده می‌شود که چون در دورهٔ معاصر واژهٔ «خداوند» دیگر به معنای «صاحب چیزی بودن» در مورد انسان‌ها به‌کار نمی‌رود و بار معنایی این واژه تغییر کرده، بنابراین با واژهٔ دیگری جایگزین شده است. در ادامه خواهیم دید که چرا و چگونه در این پژوهش مواردی که به سبک ترجمه مربوط می‌شود، کنار گذاشته شده‌اند.

برای مطالعهٔ دقیق‌تر تأثیر هر کدام از اجزای کلام، آنها را به‌طور جداگانه بررسی می‌کنیم. اما قبل از آن بهتر است ببینیم بدون در نظر گرفتن نوع واژه، پربسامدترین واژه‌ها کدام‌اند. ده رتبهٔ برتر از نظر فراوانی در جدول (۴) دیده می‌شود. با دقت در این جدول دیده می‌شود، تنها نامی که در این جدول هست، «خدای» در طبری و «خداوند» در خرمشاهی است. با توجه به مضمون متن و دینی بودن محتوای آن، بالا بودن بسامد نام «خدا» در این متن کاملاً قابل توجیه است، اما بقیهٔ واژه‌های این جدول همگی واژه‌های نقشی نظیر حروف ربط و حروف اضافه هستند. در بخش قبل دیدیم این مسئله دقیقاً در چارچوب نظری نیز وجود دارد. بسامدها نیز در توزیع از قانون زیف پیروی می‌کنند. قانون زیف می‌گوید، ارتباط نظام‌مندی بین بسامد واژگان در یک پیکره و رتبهٔ آنها در فهرست مرتب‌شدهٔ کلمات بر اساس تکرار آنها وجود دارد؛ به این معنی که واژه‌ای با بیشترین بسامد بالاترین رتبه را دارد. واژهٔ پربسامد دوم، رتبهٔ دوم است و الی آخر. معمولاً در همهٔ متون فقط تعداد کمی واژه با بسامد خیلی بالا وجود دارد و واژه‌های زیادی نیز با رتبهٔ یکسان وجود دارند. این مطلب، به‌ویژه در مورد واژه‌های تک بسامدی، بسیار دیده می‌شود.

جدول ۴ـ نمایهٔ بسامد و رتبه برای ده مورد پربسامد اول

نمایهٔ بسامد و رتبهٔ ترجمهٔ طبری			نمایهٔ بسامد و رتبهٔ ترجمهٔ خرمشاهی		
رتبه	فراوانی	واژه	رتبه	فراوانی	واژه
۱	۲۵۶۰	و	۱	۲۷۸۶	و
۲	۱۳۲۷	که	۲	۱۳۲۰	که
۳	۱۱۴۷	را	۳	۱۱۲۶	را
۴	۱۰۱۰	از	۴	۱۰۹۷	از
۵	۹۷۸	خدای	۵	۷۸۵	به
۶	۹۷۶	به	۶	۷۱۳	خداوند
۷	۸۷۲	شما	۷	۵۹۵	است
۸	۷۰۵	آن	۸	۵۷۴	در
۹	۶۸۳	ایشان	۹	۴۹۸	شما
۱۰	۴۲۱	بر	۱۰	۴۵۷	بر

در ادامه، برای بررسی دقیق‌تر از نمودار تجمعی نیز استفاده خواهیم کرد، چرا که در مورد نرخ رشد نوع و مورد اطلاعات، مشابه آنچه در توزیع زیف دیده می‌شود، را می‌توان از منحنی تجمعی نوع کلمه نیز یافت. در اینجا به‌جای بسامدِ نقطه‌ایِ انواع که بر پایهٔ رتبهٔ آنهاست، تعدادی از انواع در بسته‌هایی قرار داده می‌شوند. ما در هر بسته ۵۰۰ نمونه قرار داده‌ایم. بنابراین در اولین بسته ۵۰۰ مورد اول قرار می‌گیرد. در بستهٔ بعدی ۵۰۰ مورد دوم جای می‌گیرد؛ یعنی نمودار در نقطه‌ای از محور x که عدد ۱۰۰۰ نوشته شده، مجموع فراوانی‌های ۱۰۰۰ مورد اول را نشان می‌دهد. در نقطهٔ ۱۵۰۰ از محور x، مجموع فراوانی‌های ۱۵۰۰ مورد اول نشان داده می‌شود و الی آخر. بنابراین در راستای محور x تعداد انواع هر بسته با تعداد انواع بسته‌های قبلی جمع می‌شود. منظور از عنوان تجمعی نیز همین است، حال اینکه چه موردهایی در بستهٔ اول قرار گیرد و چه موردهایی در بسته‌های بعدی، بر اساس نمایهٔ بسامد و رتبه است؛ یعنی بستهٔ اول ۵۰۰ مورد پربسامد را دارد، بستهٔ دوم شامل ۱۰۰۰ مورد پربسامد است و به همین ترتیب هربار فراوانی‌های ۵۰۰ مورد بعدی به جمع فراوانی‌های قبلی اضافه

می‌شود. از زمانی که انواع واژه‌های تک‌بسامدی شروع می‌شود، شیب منحنی، آهنگ رشد ثابتی پیدا می‌کند. تا قبل از شروع واژه‌های تک‌بسامدی، هر واژه فراوانی خاص خود را دارد، در نتیجه فراوانی بسته‌هایی که شامل واژه‌های تک‌بسامدی نیستند، مختلف است. اما در بسته‌هایی که دربردارندهٔ واژه‌های تک‌بسامدی هستند، هر بسته عدد ۵۰۰ را به جمع فراوانی قبلی اضافه می‌کند (۵۰۰=۱*۵۰۰). پس آنچه که دو شاخهٔ نمودار را از هم جدا می‌کند، یعنی نمودارها را واگراتر می‌کند، مقدار عددی بسته‌های ابتدایی است. اما همان‌گونه که از نمودار (۸) مشخص است، دو نمودار بسیار به‌هم نزدیک هستند. دلیل این امر کوچک بودن پیکره است. هرچه پیکره بزرگ‌تر باشد، نتیجه‌ای که به دست می‌آید، به واقعیت نزدیک‌تر است.

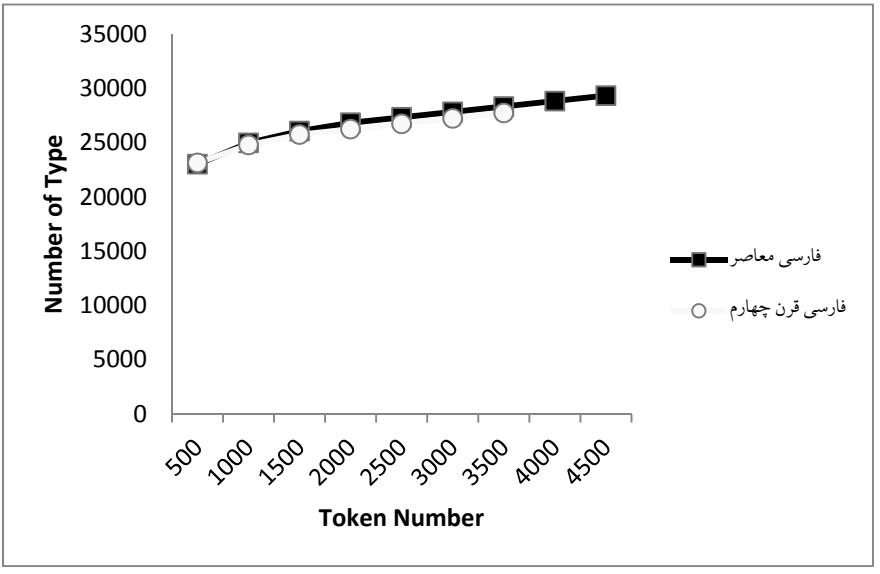

نمودار ۸ـ نمودار تجمعی نوع کلمه برای فارسی قرن چهارم و فارسی معاصر

اکنون با استفاده از توزیع فراوانی‌ها و منحنی‌های تجمعی نوع می‌توان شباهت‌ها و تفاوت‌های دو متن موازی مورد نظر را به شکل کمّی مقایسه کرد. نمودار (۹) مربوط به ۱۰۰ رتبهٔ اول فراوانی است که آنها را در یک نمای کلی نشان می‌دهد.

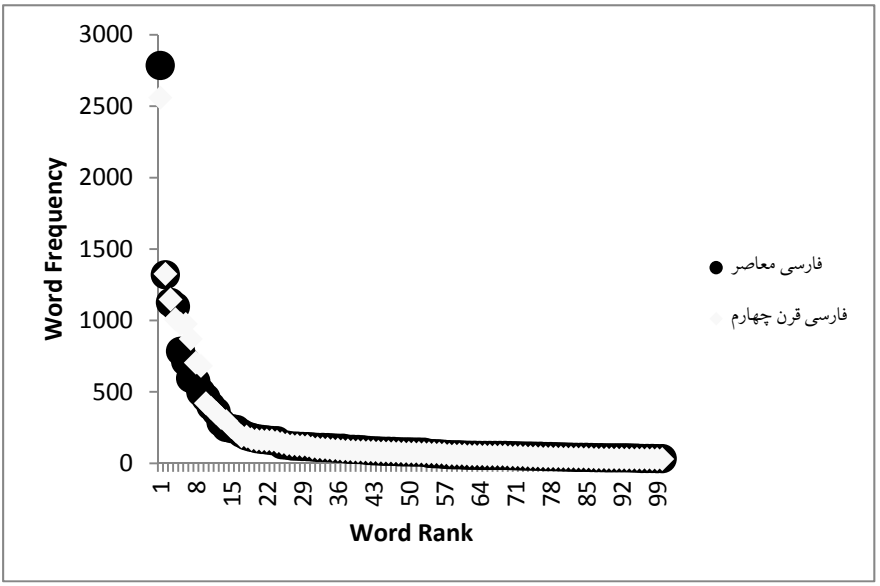

نمودار ۹ـ ۱۰۰ رتبهٔ اول فراوانی‌ها

نمودار (۹) را باید با توجه به نمایهٔ بسامد و رتبه تفسیر کرد. قسمت تیره‌رنگ مربوط به فارسی معاصر و قسمت روشن‌تر نشان‌دهندهٔ فارسی قرن چهارم است. بر اساس جدول (۴) پربسامدترین واژه در هر دو متن حرف «و» است. بسامد این حرف در ترجمهٔ فارسی معاصر از ترجمهٔ قرن چهارم بیشتر است. به همین دلیل بالاترین نقطهٔ نمودار در گوشهٔ بالا سمت چپ یک دایرهٔ سیاه‌رنگ است که فراوانی این حرف را نشان می‌دهد. سایر حروف پرکاربرد به‌ترتیب «که»، «از»، «به»،... هستند که در نمودار در مراتب پایین‌تر هستند. ملاحظه می‌شود که این نمودار با وجود اینکه تنها ۱۰۰ مورد اول را نشان می‌دهد، اما مطابق توزیع زیف است؛ یعنی شکل کلی نمودار شبیه نمودار اصلی زیف است.

در نمودار (۱۰) فراوانی کلیهٔ واژه‌های هر دو متن آورده شده است. دنبالهٔ بلندتر سیاه‌رنگ، واژه‌های تک‌بسامدی را نشان می‌دهد که در فارسی معاصر بیشتر هستند. در ترجمهٔ فارسی قرن چهارم ۲۰۹۸ واژهٔ تک‌بسامدی وجود دارد. در ترجمهٔ فارسی معاصر، این عدد به ۲۷۱۱ رسیده است. به همین دلیل است که در نمودار (۱۰) دنبالهٔ سیاه‌رنگ امتداد بیشتری دارد. یعنی

به همان اندازه واژه‌های تک بسامدی بیشتری در ترجمهٔ معاصر هست.

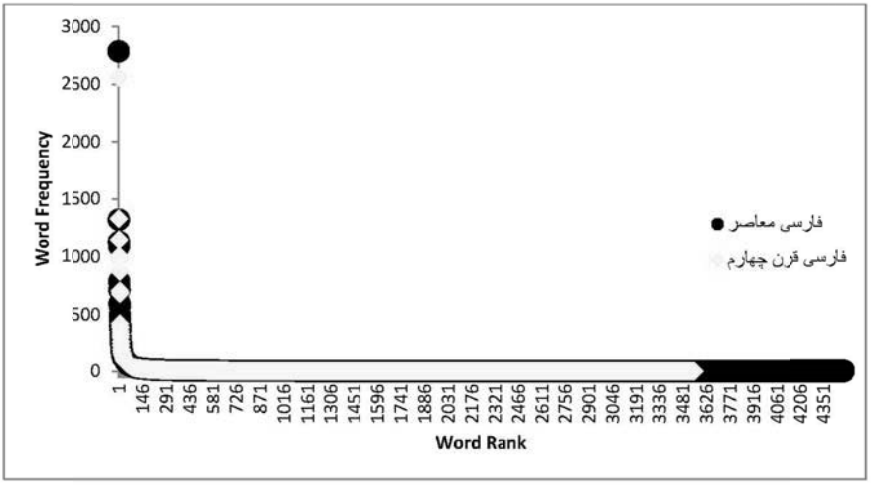

نمودار ۱۰ـ نمودار رتبه و بسامد

اگر بار دیگر منحنی تجمعی نوع در نمودار (۸) ملاحظه شود، دیده می‌شود که در این منحنی برای دو بستهٔ اولِ متنْ تعداد انواع در فارسی قرن چهارم تقریباً برابر با فارسی معاصر است. دلیل این امر این است که در هر دو ترجمه مجموع فراوانی‌های پربسامدترین واژگان به هم نزدیک است. اما از بستهٔ سوم به بعد واگرایی در منحنی‌ها دیده می‌شود. به عبارت دیگر، آنچه سبب تفاوت دو ترجمه می‌شود، ۱۰۰۰ واژهٔ پربسامد اول نیست، بلکه نوواژه‌ها و ساخت‌های گروه‌سانی جدیدی که جایگزین واژگان قدیمی شده‌اند و جزء ۱۰۰۰ رتبهٔ اول نیز نیستند، در دور شدن نمودار دو ترجمه نقش مهمی دارند. حال اگر پیکره بزرگ‌تر شود، این جدایی و دور شدن نمودارها از هم بهتر دیده می‌شود. در ادامه، مشخص می‌گردد که این تفاوت‌های معنادار در توزیع فراوانی‌های فارسی قرن چهارم و معاصر چه دلایلی می‌تواند داشته باشد. برای بررسی دقیق‌تر این دلایل تأثیر هر قسم کلام جداگانه بررسی شده است. در بخش‌های بعدی به‌ترتیب تأثیر حروف، اسامی، افعال و نیز صفت‌ها و قیدها در طولانی شدن جملات ترجمهٔ معاصر بررسی خواهد شد.

۳-۳ تأثیر حروف بر طولانی شدن جملات

برای بررسی تأثیر حروف بر طولانی شدن جملات، باید قبل از هر چیز نمایهٔ بسامد و رتبهٔ آنها را هم در فارسی قرن چهارم و هم در فارسی معاصر با هم مقایسه کرد. جدول (۵) ده رتبهٔ بالاتر حروف هر دو متن را با هم مقایسه می‌کند.

جدول۵ـ نمایهٔ بسامد و رتبهٔ حروف

نمایهٔ بسامد و رتبهٔ حروف ترجمهٔ طبری			نمایهٔ بسامد و رتبهٔ حروف ترجمهٔ خرمشاهی		
رتبه	بسامد	واژه	رتبه	بسامد	واژه
۱	۲۵۶۰	و	۱	۲۷۸۶	و
۲	۱۳۲۷	که	۲	۱۳۲۰	که
۳	۱۱۴۷	را	۳	۱۱۲۶	را
۴	۱۰۱۰	از	۴	۱۰۹۷	از
۵	۹۷۶	به	۵	۷۸۵	به
۶	۴۲۱	بر	۶	۵۷۴	در
۷	۳۵۳	آنچه	۷	۴۵۷	بر
۸	۳۱۸	اندر	۸	۲۴۳	اگر
۹	۲۵۵	اگر	۹	۲۳۷	هر
۱۰	۱۸۹	یا	۱۰	۲۱۱	برای

بر اساس داده‌های جدول (۵) دیده می‌شود که ۵ رتبهٔ اول جدول، واژه‌های یکسانی هستند و بقیهٔ واژه‌های این جدول در قسمت فارسی معاصر همگی به‌جز یک استثنا جزء داده‌های با رتبهٔ بالا در جدول متناظر است. البته واژهٔ «در» که در جدول (۵) رتبهٔ ۶ را دارد، معادل «اندر» در جدول متناظر است. نمودار (۱۱) رابطهٔ بسامد و رتبهٔ حروف را در فارسی قرن چهارم و معاصر نشان می‌دهد. تعداد کل حروف در ترجمهٔ طبری ۷۸ مورد است و در ترجمهٔ معاصر ۶۶ مورد. دنبالهٔ طولانی‌تر سیاه‌رنگ در نمودار (۱۱) این اختلاف را نشان می‌دهد؛ یعنی ترجمهٔ قرن چهارم تعداد ۱۲ حرف تک‌بسامدی بیشتر از ترجمهٔ معاصر دارد.

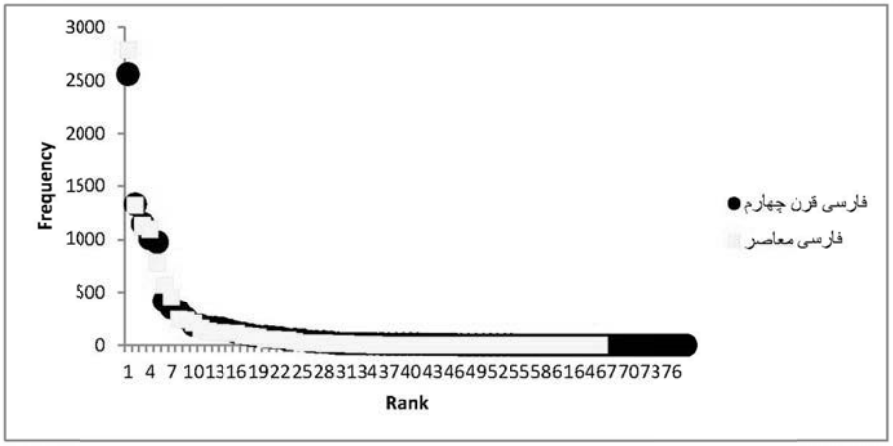

نمودار ۱۱ـ نمایهٔ بسامد و رتبهٔ کل حروف در هر دو متن

اما استثنای جدول (۵) واژهٔ «برای» است. در کل متن فارسی معاصر تعداد ۲۱۱ مورد از این واژه یافت شد. این تعداد با احتساب مواردی است که ضمیر متصلی نیز به آن وصل بوده است؛ یعنی مواردی مانند برایتان، برایشان و... نیز در شمارش این واژه به حساب آمده‌اند. در طرف مقابل در متن قرن چهارم فقط یک واژهٔ «برای» دیده شد. در بسیاری از موارد کاربرد این واژه سبب ایجاد یک ساخت گروه‌سانی شده است. بدون تردید فاصلهٔ بسامدی ۱ و ۲۱۱ یک فاصلهٔ معنادار است و این سؤال را ایجاد می‌کند که اگر تفاوت این حرف در این دو ترجمه این‌چنین است، چه ساختی وظیفهٔ این حرف را در ترجمهٔ قرن چهارم انجام می‌داده است؟ برای پاسخ به این سؤال چنان‌که دبیرمقدم (۱۳۶۹) نیز بیان کرده است، باید به این واقعیت اشاره کرد که حرف «را» در فارسی قرن چهارم کاربرد «برایی» داشته، اما در فارسی معاصر این کاربرد را از دست داده و به‌جای آن واژهٔ «برای» آن نقش را ایفا می‌کند. مثال‌های زیر از آن دسته هستند.

۲۲) سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۳۱:

طبری: و بترسید آتش آنکه ساخته شد کافران را.

خرمشاهی: و از آتشی بترسید که برای کافران آماده شده است.

۲۳) سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۳۳:
طبری: ساخته شد پرهیزکاران را.
خرمشاهی: و برای پرهیزگاران آماده شده است.
۲۴) سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۹۸:
طبری: بهتر نیکان را.
خرمشاهی: برای نیکوکاران بهتر است.
۲۵) سورهٔ نسا، آیهٔ ۲۵:
طبری: و اگر صبر کنید بهتر شما را.
خرمشاهی: و شکیبائی پیشه کردن برایتان بهتر است.

دو مثال آخر نشان‌دهندهٔ این مطلب است که واژهٔ «برای» علاوه بر اینکه در مواردی خودش به جمله اضافه شده است، در مواردی نیز سبب افزوده شدن اجزای دیگری به جمله می‌شود، مانند افزودن فعل «است» در دو مثال آخر. مسلّم است که این مسئله در خدمت افزودن به طول جمله است. همین مورد از حروف نشان می‌دهد که حروف نیز می‌توانند در جهت تحلیلی‌تر شدن زبان نقش داشته باشند.

۳-۴ تأثیر اسم‌ها بر طولانی شدن جملات

در مورد تأثیر اسم‌ها بر طولانی شدن اندازهٔ جمله‌ها، توجه به این نکته ضروری است که وقتی از اسامی صحبت می‌شود، طیفی از واژگان مدّ نظر است که شامل مواردی مانند مصدر، اسم خاص و انواع ضمایر است. در مورد مصدرها، می‌دانیم که هنوز نیز اسم یا فعل بودن این مقوله بحث‌برانگیز است، اما با توجه به ماهیت این کار پژوهشی، چاره‌ای نداشتیم، مگر اینکه تمامی مصدرها را اسم در نظر بگیریم. در پیکرهٔ این پژوهش تعداد اسامی خاص بسیار کم است و نشانهٔ تصریفی خاصی نیز دریافت نمی‌کنند؛ بنابراین بررسی آنها تأثیر خاصی بر نتیجهٔ کلی ندارد. در ادامه، به بررسی تأثیر ضمایر پرداخته می‌شود، اما قبل از آن در جدول (۶) ده رتبهٔ اول نمایهٔ بسامد و رتبهٔ اسامی را می‌آوریم.

جدول ۶ـ ده رتبهٔ اول نمایهٔ بسامد و رتبهٔ اسامی

نمایهٔ بسامد و رتبهٔ اسامی ترجمهٔ طبری			نمایهٔ بسامد و رتبهٔ اسامی ترجمهٔ خرمشاهی		
رتبه	بسامد	واژه	رتبه	بسامد	واژه
۱	۹۷۸	خدای	۱	۷۱۳	خداوند
۲	۸۷۲	شما	۲	۴۹۸	شما
۳	۷۰۵	آن	۳	۴۰۰	آن
۴	۶۸۳	ایشان	۴	۳۶۱	آنان
۵	۳۸۹	او	۵	۲۸۷	او
۶	۳۵۳	آنچه	۶	۲۵۱	آنچه
۷	۲۹۸	کس	۷	۱۹۲	ما
۸	۲۲۳	ما	۸	۱۸۲	کسانی
۹	۱۶۲	خداوند	۹	۱۷۳	این
۱۰	۱۵۱	تو	۱۰	۱۶۷	کس

در این پیکره سه دسته ضمیر مشاهده می‌شود. دستهٔ اول، ضمایر منفصل هستند که با توجه به جدول (۶) تقریباً تمامی این ضمایر در ترجمهٔ معاصر بسامد کمتری دارند؛ در نتیجه نمی‌توانند در طولانی کردن جمله‌ها نقشی داشته باشند. دستهٔ دوم، ضمایر متصل هستند که این دسته نیز چون متصل هستند و به کلمهٔ پایه می‌چسبند، تعداد موردها را تغییر نمی‌دهند؛ بنابراین دستهٔ دوم نیز تأثیری در طولانی کردن جمله‌ها ندارند. دستهٔ سوم، ضمایر پرسشی است و به‌طور خاص ضمیر پرسشی «آیا». این واژه در ترجمهٔ قرن چهارم وجود ندارد، اما در ترجمهٔ معاصر ۸۰ مرتبه تکرار شده است. در مثال‌هایی که در ادامه می‌آید وجود واژهٔ «آیا» نشان داده شده است.

۲۶) سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۰۸:

طبری: نه‌دانید که خدای بر همه چیزی تواناست؟

خرمشاهی: آیا نمی‌دانی که خداوند بر هر کاری تواناست؟

۲۷) سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۴۱:

طبری: بگو که می پیکار کنید با ما اندر خدای؟

خرمشاهی: بگو آیا دربارهٔ خداوند با ما محاجه می‌کنید؟

۳-۵ تأثیر فعل‌ها بر طولانی شدن جملات

فعل‌ها را به دلیل تنوعی که در انواع و صیغگان دارند، می‌توان مهم‌ترین عامل افزایش طول جمله‌ها دانست؛ بنابراین بهتر است برای بررسی موشکافانه‌تر تأثیر فعل‌ها، گوناگونی آنها را نیز در نظر گرفت. اما قبل از آن در جدول (۷) ده رتبهٔ اول نمایهٔ بسامد و رتبهٔ فعل‌ها نشان داده شده است.

جدول ۷ـ ده رتبهٔ اول نمایهٔ بسامد و رتبهٔ فعل‌ها

نمایهٔ بسامد و رتبهٔ فعل‌های ترجمهٔ طبری			نمایهٔ بسامد و رتبهٔ فعل‌های ترجمهٔ خرمشاهی		
رتبه	بسامد	واژه	رتبه	بسامد	واژه
۱	۱۳۳	است	۱	۵۹۵	است
۲	۱۲۶	نیست	۲	۹۹	نیست
۳	۱۱۰	راست (را است)	۳	۹۸	بگو
۴	۹۱	گفت	۴	۷۸	باشد
۵	۸۷	اوست	۵	۵۹	گفت
۶	۸۶	ایشانند	۶	۵۵	هستند
۷	۸۴	آنست	۷	۵۴	گفتند
۸	۷۹	گفتند	۸	۴۷	بود
۹	۷۴	بگو	۹	۳۸	اوست
۱۰	۷۳	خواهد	۱۰	۳۸	دارند

در جدول (۷) چند نکته قابل مشاهده است. به‌جز رتبهٔ اول، در بقیهٔ رتبه‌ها فراوانی فعل‌های ترجمهٔ معاصر کمتر است. حتی در جدول (۳) این نکته دیده می‌شود که با وجود کمتر بودن تعداد فعل‌ها در ترجمهٔ قرن چهارم از نظر مورد (۲۲۵۰) نسبت به ترجمهٔ معاصر (۲۵۸۳)، فراوانی کل افعال در ترجمهٔ قرن چهارم بیشتر است. دلیل این امر وجود افعال تک‌بسامدی بیشتر در ترجمهٔ معاصر است. به‌طور کلی تنوع افعال از نظر صیغگان در ترجمهٔ فارسی معاصر بیشتر است که این خود یکی از دلایل بیشتر بودن افعال تک‌بسامدی در آن است. نمودار (۱۲) نیز مؤید این نکته است. دنبالهٔ طولانی‌تر سیاه‌رنگ، افعال تک‌بسامدی ترجمهٔ معاصر را نشان می‌دهد.

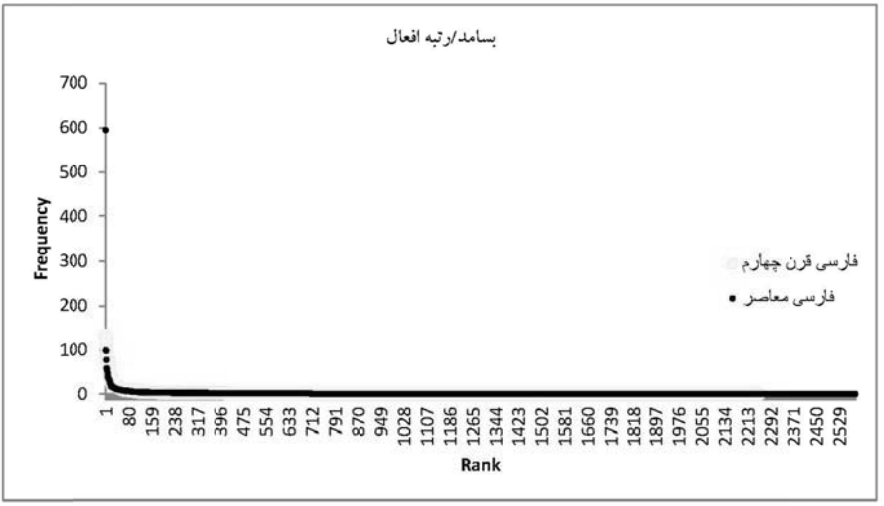

نمودار ۱۲ـ نمایهٔ بسامد و رتبهٔ افعال در دو متن

بر اساس داده‌های جدول (۳) تعداد افعال از نظر مورد از اسامی و حروف بیشتر است؛ بنابراین فعل‌ها نقش پررنگی در طولانی شدن جمله‌ها دارند. اهمیت این نقش با یادآوری این نکته پررنگ‌تر می‌گردد که، به‌ویژه در ترجمهٔ معاصر، تعداد زیادی افعال بیش از یک کلمه دارند؛ بنابراین فعل‌ها نقش بسیار مهمی در طولانی شدن جمله‌ها دارند و باید این نقش را با جزئیات بیشتری بررسی کرد. در ادامه تأثیر انواع مختلف فعل‌ها بررسی خواهد شد.

۳-۵-۱ فعل‌های همراه با واژه‌بست

در ترجمهٔ قرن چهارم افعالی وجود دارد که همراه خودشان واژه‌بست دارند. این نشانه‌های حالت به شکل واژه‌بست به انتهای افعال متصل شده است و در بیشتر موارد معنای متممی یا مفعولی را می‌رساند که اگر همان مفهوم در فارسی معاصر باشد، حداقل به سه واژه نیاز دارد. مثال‌های زیر از این دست است.

۲۸) سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۶۹:

طبری: بنمایدشان خدای کردارهای ایشان حسرت‌ها برایشان.

خرمشاهی: خداوند کردارشان را همچون مایهٔ حسرت بدیشان می‌نمایاند.

۲۹) سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۱۵:

طبری: و نه اختلاف کردند اندر آن مگر آن کس‌ها که بدادندشان از پس آنچه آمدشان پیدایی‌ها.

خرمشاهی: و در آن اختلاف نکردند، مگر کسانی که به آنان [دین و کتاب] داده شده بود که پس از آنکه روشنگری‌ها نصیبشان شد.

۳۰) سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۳۴:

طبری: مه باز داریدشان که شوهری کنند زنانشان را چون بپسندند میان ایشان به نیکوی.

خرمشاهی: آنگاه آنان را باز ندارید که اگر به خیر و خوشی در میان به توافق رسیده بودند، به نکاح همسرانشان درآیند.

۳۱) سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۷۴:

طبری: نه رسیدشان بدی.

خرمشاهی: آسیبی به آنان نرسید.

۳۲) سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۷۸:

طبری: که زمان دهیم‌شان تا بیفزایند بزه.

خرمشاهی: به آنان مهلت می‌دهیم که تا سرانجام بر گناهان خویش بیفزایند.

در ترجمهٔ قرن چهارم ۱۱۸ مورد از این نوع افعال یافت شد، اما در ترجمهٔ معاصر هیچ موردی دیده نشده است. در حقیقت هر یک از این موارد به چند واژه تبدیل شده است. به بیان دقیق‌تر هر یک از این صورت‌های تصریفی به ساخت گروه‌سانی متناظر تبدیل شده که طبعاً تعداد واژهٔ بیشتری نیز خواهد داشت. نکتهٔ جالب توجه اینکه حتی با این تعداد نسبتاً کم از نظر آماری، نمودار این نوع افعال تابع توزیع زیف است. نمودار (۱۳) این مورد را نشان می‌دهد. در واقع در این رتبه‌بندی واژه‌بست «-شان» بیشترین بسامد را دارد که در نمودار (۱۳) نیز بالاترین نقطهٔ نمودار را داراست. بقیهٔ واژه‌بست‌هایی که به افعال متصل شده‌اند نیز به دنبال آن و با بسامد کمتری حضور دارند.

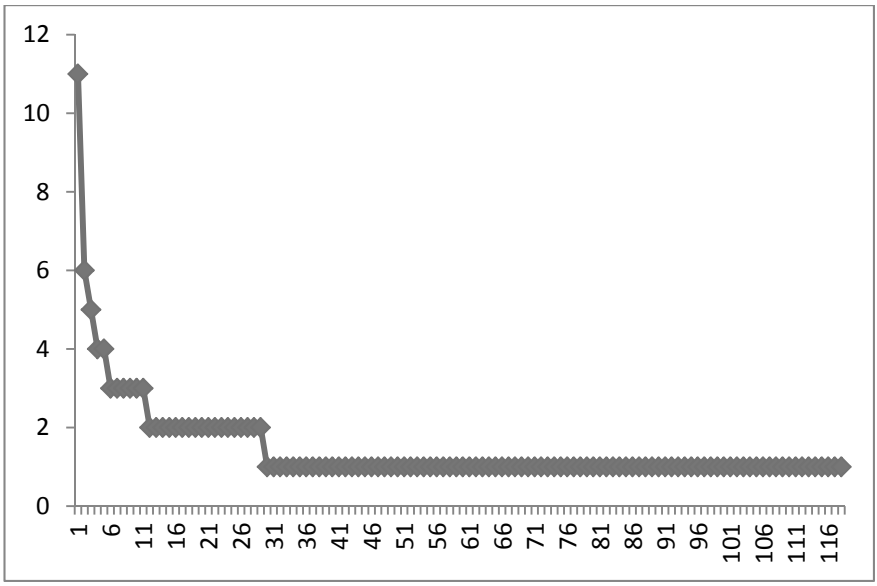

نمودار ۱۳ـ نمودار بسامد و رتبه برای افعال همراه واژه‌بست

۳-۵-۲ افعال اسنادی

همان‌گونه که از جدول (۷) برمی‌آید، بیشتر افعال پربسامد، به‌ویژه در ترجمهٔ معاصر، جزء افعال اسنادی هستند. در ترجمهٔ قرن چهارم موارد بسیاری یافت شد که فعل اسنادی به صورت مخفف و چسبیده به اسم به کار رفته است. برای نتیجه‌گیری بهتر، این موارد هم برای اسامی شمارش شده است و هم برای افعال. در جدول (۷) واژهٔ «ایشانند» که در واقع صورت فشرده‌شدهٔ «ایشان هستند» می‌باشد، از این موارد است. به دلیل اهمیت فعل «است» و فاصله‌ای که با سایر افعال دارد، آن را جداگانه بررسی می‌کنیم. در مطالعهٔ تطبیقی جمله به جملهٔ این دو متن موازی ۱۷۷ مورد یافت شد که فعل اسنادی سبب افزایش اندازهٔ جمله شده است. مثال‌های زیر از آن دسته‌اند.

۳۳) سورهٔ بقره، آیهٔ ۸۷:

طبری: پس شما ایشان را می‌کشید تنهای شما.

خرمشاهی: باز همین شما هستید که همدیگر را می‌کشید.

۳۴) سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۷۵:

طبری: و از ایشان آن کی.

خرمشاهی: و هم از ایشان کسی هست.

۳۵) سورهٔ نسا، آیهٔ ۴۳:

طبری: مگر گذرندگان راه.

خرمشاهی: مگر آنکه راهگذر باشید.

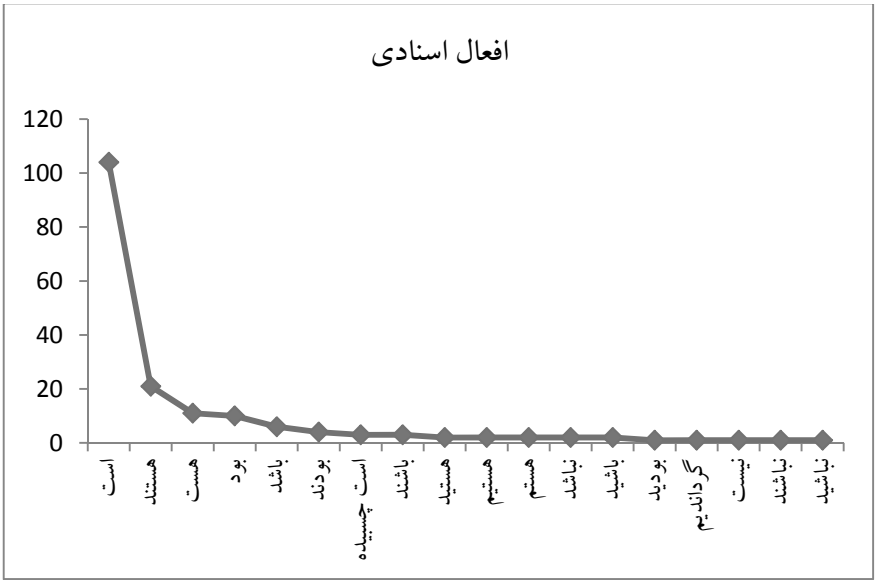

نمودار ۱۴ـ نمودار بسامد و رتبهٔ افعال اسنادی که به طولانی شدن جمله‌ها منجر شدند.

از نمودار (۱۴) نیز مشخص است که در میان افعال اسنادی فعل «است» جایگاه ویژه‌ای دارد. هم از این منظر که در جدول (۷) بالاترین فراوانی را با اختلاف زیاد از رتبهٔ دوم دارد و هم اینکه در متن قرن چهارم جملاتی هست که فعل ندارد و جملهٔ متناظر آنها در ترجمهٔ معاصر دارای فعل «است» می‌باشد. راسخ‌مهند (۱۳۹۱) به گزاره‌های غیرفعلی در زبان فارسی اشاره دارد و می‌گوید در جملات دارای فعل ربطی، بخش غیرفعلی گزاره است و فعل ربطی نقشی در تعیین فاعل جمله ندارد. در پیکرهٔ مورد بررسی این پژوهش، این مطلب در ۱۷۷ مورد دیده شد. در تطبیق جمله به جملهٔ دو متن موازی ۱۰۴ مورد از این ۱۷۷ مورد

یافت شد که فعل «است» در ترجمهٔ معاصر به جمله افزوده شده و باعث افزایش طول آن جمله شده است. با بررسی این نمونه‌ها می‌توان به این نتیجه نیز رسید که ترجمهٔ طبری بسیار لفظ به لفظ و در نتیجه منطبق بر ساخت زبان عربی است، اما ترجمهٔ خرمشاهی ساخت زبان فارسی را رعایت کرده است. در مورد این افعال نیز دیده می‌شود، نمودار آنها، یعنی نمودار (۱۴)، از توزیع زیف پیروی می‌کند. مثال‌هایی که در ادامه می‌آید، کاربرد این فعل را نشان می‌دهد.

۳۶) سورهٔ بقره، آیهٔ ۷۱:
طبری: آن گاویست زردی سخت زرد.
خرمشاهی: آن گاوی است زرد، که رنگش زرد روشن است.
۳۷) سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۴۹:
طبری: حق از خداوند تو.
خرمشاهی: حق از سوی پروردگارت است.
۳۸) سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۸۶:
طبری: روزگاری شمرده.
خرمشاهی: روزهایی اندک‌شمار است.

۳-۵-۳ افعال حرف‌اضافه‌ای

در مطابقهٔ جمله به جملهٔ پیکرهٔ مورد بررسی، ۱۴۰ جمله مشاهده شد که در ترجمهٔ معاصر فعلِ حرف‌اضافه‌ای جایگزین فعل ساده یا مرکّبی شده است که طول کمتری دارد؛ یعنی تعداد واژه‌های کمتری در فعل متناظر آن در ترجمهٔ قرن چهارم دیده می‌شود. در ادامه چند مورد از این موارد در مثال‌های زیر آمده است.

۳۹) سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۲:
طبری: ببرد شنوایی ایشان و بینایی ایشان .
خرمشاهی: شنوایی و بینایی‌شان را از بین می‌برد.
۴۰) سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۴:
طبری: بفرستاد از آسمان آب.

خرمشاهی: از آسمان آبی فرو فرستاد.

۴۱) سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۵۴:

طبری: مکر کرد خدای.

خرمشاهی: خداوند هم مکر در میان آورد.

۴۲) سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۱۷:

طبری: داستان بادیست اندران سرما.

خرمشاهی: داستان بادی است که سرمای سوزانی در بر دارد.

در ساخت افعال حرف‌اضافه‌ای از حروف اضافهٔ متعددی استفاده می‌شود. اگر آنها در یک نمایهٔ بسامد و رتبه مرتب شوند، دیده می‌شود که توزیعی مشابه توزیع زیف خواهند داشت. در نمودار (۱۵) نمودار بسامد و رتبهٔ حروف اضافه‌ای که در ساخت افعال حرف‌اضافه‌ای در فارسی معاصر به کار رفته‌اند، دیده می‌شود. بر اساس این نمودار مشاهده می‌شود که حرف اضافهٔ «به» بیشترین نقش را در ساخت این نوع افعال دارد.

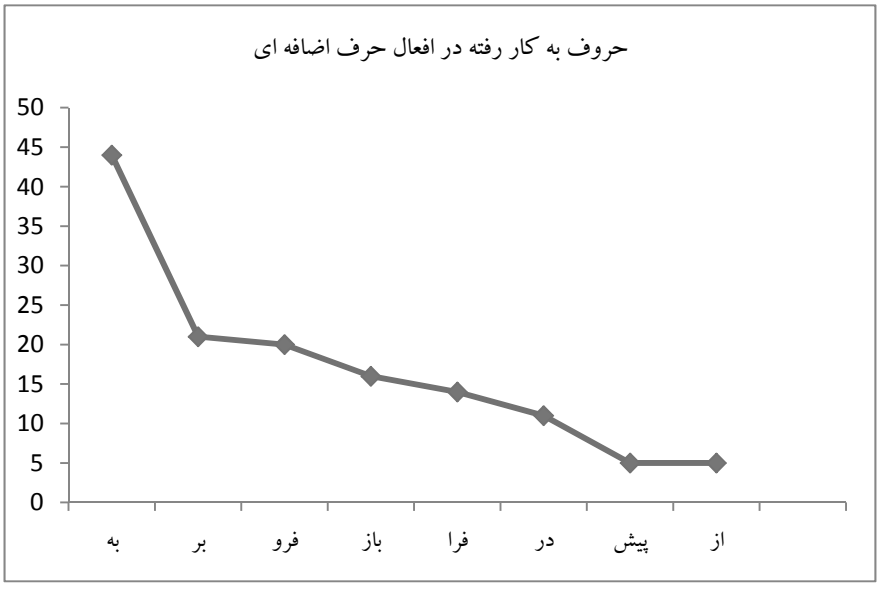

نمودار ۱۵ـ نمودار بسامد و رتبهٔ حروفی که افعال حرف‌اضافه‌ای می‌سازند.

۳-۵-۴ افعال معین

یکی دیگر از مواردی که فرق زیادی بین ترجمهٔ قرن چهارم و ترجمهٔ معاصر ایجاد کرده است، کاربرد بسیار گسترده‌تر افعال معین در ترجمهٔ معاصر است. در تطبیق جمله به جملهٔ پیکرهٔ مورد بررسی، ۲۹۲ مورد دیده شد که فعل موجود در ترجمهٔ معاصر به دلیل افعال معین به‌کاررفته، طولانی‌تر شده است. مثال‌هایی که در ادامه می‌آید، از این دسته هستند.

۴۳) سورهٔ بقره، آیهٔ ۳۷:

طبری: که باشید از ستمکاران.

خرمشاهی: که از ستمکاران خواهید شد.

۴۴) سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۷۳:

طبری: که بدهد یکی را همچنان که بدادند شما را.

خرمشاهی: که به کسی نظیر آنچه به شما داده شده است، داده شود.

۴۵) سورهٔ نسا، آیهٔ ۵۷:

طبری: اندر آریم‌شان به سایه‌ای سایه کرده.

خرمشاهی: آنان را به سایه‌ساری سایه‌گستر در خواهیم آورد.

۴۶) سورهٔ بقره، آیهٔ ۹۵:

طبری: آنچه بدادیم شما را به نیرو و بشنوید.

خرمشاهی: آنچه به شما داده‌ایم، به جد و جهد بگیرید و گوش شنوا داشته باشید.

۴۷) سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۵۱:

طبری: گفتند آن کس‌ها که دانستند که ایشان ببینند خدای را: چند از گروهی اندک غلبه کنند گروهی بسیار را به فرمان خدای.

خرمشاهی: کسانی که یقین داشتند که به لقای الهی خواهند رسید، گفتند چه بسا گروهی اندک‌شمار که به توفیق الهی بر گروهی انبوه پیروز گردیده است.

۳-۵-۵ افعال مرکّب

مهم‌ترین و بیشترین تفاوتی که بین افعال موجود در دو ترجمه هست، به دلیل فعل مرکّب است. به‌طوری که در پیکرهٔ مورد بررسی ۵۲۷ مورد مشاهده شده است که فعل ساده‌ای در

ترجمهٔ قرن چهارم به فعل مرکّبی در ترجمهٔ معاصر تبدیل شده است. هر فعل مرکّب حداقل دو واژه دارد؛ بنابراین مشخص است که این تعداد فعل مرکّب تأثیر زیادی بر طولانی شدن جمله‌ها در ترجمهٔ معاصر دارند. برای داشتن معیاری در تشخیص فعل مرکّب از مقالهٔ دبیرمقدم (۱۳۷۶) استفاده شده است. چند مثال نیز در ادامه آورده شده است.

۴۸) سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۷:

طبری: آن کس‌ها که بگرویدند.

خرمشاهی: کسانی که ایمان آورده‌اند.

۴۹) سورهٔ بقره، آیهٔ ۴۳:

طبری: و از من بترسید.

خرمشاهی: تنها از من پروا کنید.

۵۰) سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۸۲:

طبری: هر کی برگردد پس آن.

خرمشاهی: هر کس که بعد از آن روی‌گردان شد.

۵۱) سورهٔ بقره، آیهٔ ۵۸:

طبری: پس برانگیختیم شما را.

خرمشاهی: شما را [دیگر بار] زنده کردیم.

۵۲) سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۴۱:

طبری: و ماایم[1] او را مخلصان.

خرمشاهی: و ما برای او اخلاص می‌ورزیم.

۵۳) سورهٔ بقره،آیهٔ ۱۶۸:

طبری: و دیدند عذاب و ببرید میان ایشان پیوستگی‌ها.

خرمشاهی: و عذاب را مشاهده کنند و پیوندشان گسسته شود.

۵۴) سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۴:

طبری: و بفرستاد قرآن.

خرمشاهی: و [نیز] فرقان را نازل کرد.

۱. این نحوهٔ نوشتاری در منبع اصلی وجود دارد.

۵۵) سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۶:

طبری: اوست آن‌که بنگاشت شما را اندر رحم‌ها چون خواست.

خرمشاهی: او کسی است که بدان‌گونه که خواهد شما را در رحم‌ها نقش‌بندی کند.

۵۶) سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۳۸:

طبری: گفت: خداوندا بده مرا از نزدیک تو فرزندی پاکیزه.

خرمشاهی: گفت پروردگارا به من از نزد خود فرزندی پاک عطا فرما.

۵۷) سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۸۱:

طبری: گفت: بگرویدید و بگرفتید بران شما همبستگی؟

خرمشاهی: آنگاه فرمود آیا گردن نهادید و بر این [امر] با من پیمان بستید؟

۵۸) سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۹۲:

طبری: نه‌یابید بهشت.

خرمشاهی: هرگز به نیکی دست نیابید.

نمودار (۱۶) نمودار نمایهٔ بسامد و رتبه را برای همکردهایی که در ترجمهٔ فارسی معاصر به کار رفته‌اند، نشان می‌دهد. باز هم نمودار شبیه توزیع زیف است.

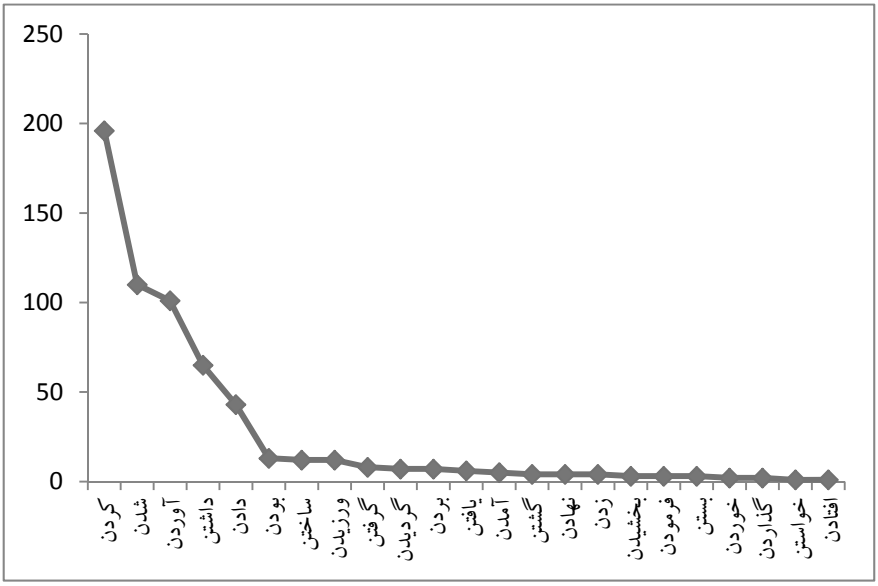

نمودار ۱۶ـ نمودار نمایهٔ بسامد و رتبهٔ همکردهای ترجمهٔ فارسی معاصر

ملاحظه می‌شود که افعال هم از نظر فراوانی و هم به لحاظ تنوع از سایر اقسام کلام نقش پررنگ‌تری در طولانی شدن جمله‌ها در ترجمهٔ معاصر دارند و می‌توان آنها را مهم‌ترین عامل دانست.

۳-۶ تأثیر صفت‌ها و قیدها

در این دو متن موازی گاه به صفت‌هایی برمی‌خوریم که یا در ترجمهٔ قرن چهارم نیست، یا در ترجمهٔ معاصر با صفت‌های طولانی‌تری جایگزین شده که در هر دو مورد به افزایش طول جمله‌ها منجر شده است. مثال‌هایی که در ادامه می‌آید این مطلب را نشان می‌دهد.

۵۹) سورهٔ نسا، آیهٔ ۵۵:

طبری: بسنده است به دوزخ آتش.

خرمشاهی: آتش افروختهٔ جهنم بس است.

۶۰) سورهٔ نسا، آیهٔ ۷۳:

طبری: و اگر برسید شما را فضلی از خدای.

خرمشاهی: و چون به شما خیر و خوبی‌ای از خداوند برسد.

۶۱) سورهٔ نسا، آیهٔ ۷۸:

طبری: اندر برج‌های محکم.

خرمشاهی: در دژهای استوار سر به فلک کشیده.

در مورد کاربرد صفت‌ها، ذکر یک نکته ضروری است. آوردن صفت‌ها یا نیاوردن آنها و یا طولانی یا مختصر کردن آنها کاملاً به سبک ترجمه و سلیقهٔ مترجم بستگی دارد. در هر یک از سه مثال بالا مشاهده می‌شود که به‌جای کلماتی که زیر آنها خط کشیده شده است، ممکن بود هیچ واژه‌ای نیاید و یا چند واژه آورده شود. برای نمونه در مثال (۵۹) اگر واژهٔ «افروخته» حذف شود یا به‌جای آن از دو واژهٔ «افروخته و گدازان» استفاده شود، در اصل معنی تفاوتی ایجاد نمی‌کند. اینکه صفتی حذف شود یا از تعداد صفت‌های بیشتری استفاده شود، کاملاً به سبک ترجمه و سلیقهٔ مترجم و نیز به بار معنایی هر واژه در دوره‌های تاریخی مختلف بستگی دارد؛ بنابراین در یک بررسی آماری نمی‌توان از افزایش یا کاهش تعداد

صفت‌ها به عنوان یک متغیر معنادار استفاده کرد، اما شاید همین مسئلهٔ کاهش یا افزایش تعداد صفت‌ها و نوع آنها در بحث‌های تحلیل گفتمانی کارایی داشته باشند.

به همین ترتیب در ترجمهٔ معاصر مواردی دیده شد که قیدی در جمله وجود دارد که در جملهٔ متناظر آن در ترجمهٔ قرن چهارم نیست. مسئله‌ای که گاه سبب طولانی شدن جمله‌ها نیز شده است. مثال‌های زیر همین موضوع را نشان می‌دهند.

۶۲) سورهٔ مائده، آیهٔ ۲۲:

طبری: تا بیرون شوند از آنجا.

خرمشاهی: مادام که آنان بیرون نرفته‌اند.

۶۳) سورهٔ نسا، آیهٔ ۱۶۲:

طبری: ایشانند بدهیم‌شان مزدی بزرگ.

خرمشاهی: به اینان به زودی پاداشی عظیم خواهیم داد.

۶۴) سورهٔ نسا، آیهٔ ۱۶۷:

طبری: که گم شدند گم شدنی دور.

خرمشاهی: به راستی به گمراهی دور و درازی افتاده‌اند.

نظر دادن دربارهٔ تأثیر قیدها بر افزایش طول جمله‌ها کار ساده‌ای نیست، چرا که از یک سو، تشخیص اینکه وجود یا عدم وجود قید در جمله ناشی از سبک ترجمه و سلیقهٔ مترجم است، مشکل است و نیازمند بررسی متن زبان اصلی است و از سوی دیگر، گاه اساساً تشخیص اینکه یک واژه در جمله نقش قیدی دارد، ساده نیست. بنابر دلایلی که مطرح شد، تأثیر قیدها هم مثل صفت‌ها نتیجهٔ آماری دقیقی در پی نخواهد داشت؛ بنابراین در این پژوهش تأثیر قیدها در نظر گرفته نشده است.

۴ نتیجه

در این پژوهش برای اثبات این فرضیه که زبان فارسی نسبت به گذشته تحلیلی‌تر شده است، یک روش آماری به کار رفته است. این روش آماری بر بسامد و فراوانی واژه‌های یک متن استوار است. قانونی که زبان‌شناسی به نام زیف ابداع کرد و در حقیقت قانونی دربارهٔ توزیع

قدرت در مورد داده‌های طبقه‌بندی‌شده است. در کاربرد زبان‌شناختی این قانون، واژه‌ها بر اساس فراوانی‌شان در متن رتبه‌بندی می‌شوند. پربسامدترین واژه، رتبهٔ اول را دارد. به همین دلیل شکل نمودار این جدول یک منحنی نزولی است که بر اساس دوتایی بسامد و رتبه به دست می‌آید. در پژوهشی که به عنوان چارچوب نظری انتخاب شده است، دو متن به عنوان متون موازی انتخاب شده‌اند. اولین متنی که در چارچوب نظری انتخاب شده، مربوط به ترجمهٔ انگلیسی کهن از کتاب مقدس است و دومی ترجمهٔ انگلیسی نو از همان کتاب است. بنتز و همکاران (۲۰۱۴)، نویسندگان این چارچوب نظری، پژوهش خود را با تجزیه و تحلیل تعداد واژه‌های تک‌بسامدی به عنوان متغیری که نقش مهمی در تحلیلی‌تر شدن انگلیسی نو دارد، آغاز کرده‌اند. به علت تفاوت‌هایی که در زبان انگلیسی و زبان فارسی وجود دارد، این کار به دلایلی که در بخش قبل توضیح داده شد، امکان‌پذیر نبود. در این پژوهش برای بررسی این مطلب که آیا زبان فارسی در طول بیش از ده قرن اخیر تحلیلی‌تر از قبل شده یا نه، دو متن به شکل موازی انتخاب شد. متن اول ترجمهٔ **قرآن کریم** در قرن چهارم هجری است و متن موازی با آن ترجمهٔ امروزینی از **قرآن** است. هدف پژوهش به بیان بسیار ساده این است که چرا ترجمهٔ یک آیه در دورهٔ معاصر نسبت به ترجمهٔ همان آیه در قرن چهارم طولانی‌تر شده است. بنابراین، تحقیق از همین منظر کار خود را آغاز می‌کند که چرا جملات فارسی طولانی‌تر شده‌اند. هر جمله از چندین کلمه تشکیل شده است و هر کلمه جزء یکی از اقسام کلام است. پس بهترین راه برای بررسی دلیل طولانی شدن جملات در فارسی معاصر، بررسی تغییرات درزمانی هر یک از اقسام کلام است. سپس، پنج جزء کلام، یعنی حروف اعم از حروف اضافه و ربط، اسامی، که شامل ضمایر، مصدرها و اسامی خاص است و افعال و صفت‌ها و قیدها بررسی شدند. بر اساس نتایج به‌دست‌آمده در مورد حروف، یکی از مواردی که نقش مهمی در طولانی شدن جملات دارد، واژهٔ «برای» است. از بین ضمایر، ضمیری که فراوانی قابل توجهی نسبت به متن قرن چهارم دارد، ضمیر پرسشی «آیا» است. اما بیشترین تنوع و بیشترین تأثیر در طولانی شدن جمله‌ها به افعال اختصاص دارد. افعالی که با واژه‌بست همراه هستند، به ساخت تحلیلی‌تری تبدیل شده‌اند. در مواردی ایجاد فعل ربطی جمله را

طولانی کرده است. افعال حرف‌اضافه‌ای با گروه حرف اضافه‌ای که قبل از فعل دارند، ساختار آن را طولانی‌تر می‌کنند. کاربرد افعال معین نیز چنین تأثیری بر طول جمله دارد. اما مهم‌ترین تأثیر به دلیل افعال مرکّب است که با انواع همکردهای مختلف، یک فعل یک واژه‌ای را حداقل به دو واژه تبدیل کرده و طول جمله را افزایش می‌دهد. جدا از این موارد، وقتی برای هر یک از این اجزای کلام نمایهٔ بسامد و رتبه تشکیل می‌شود و از روی آن، نمودار مربوطه‌اش رسم می‌گردد، شکل منحنی شبیه به شکل توزیع زیف است. بر اساس چارچوب نظری، همین پدیده در مورد زبان انگلیسی نیز رخ داده است؛ یعنی زبان انگلیسی کهن که دارای صورت‌های تصریفی بیشتری بوده است، در سیر دگردیسی و تکامل خود به انگلیسی نو تبدیل شده و بیشتر صورت‌های تصریفی آن به ساخت‌های تحلیلی بدل شده‌اند. نمودار برساخته از نمایهٔ بسامد و رتبه در انگلیسی نو در مقایسه با همان نمودار از انگلیسی نو به نمودار توزیع زیف نزدیک‌تر است. در نتیجه به پیشنهاد بنتز و همکاران (۲۰۱۴) هرگاه در سیر تاریخی یک زبان، نمودار بسامد و رتبه به‌مرور به نمودار توزیع زیف نزدیک‌تر شود، آن زبان به سمت تحلیلی شدن می‌رود. آنها این پدیده را «رد پای دستوری» نام‌گذاری کرده‌اند. در این پژوهش نیز دیده شد که نتایج به‌دست‌آمده این مسئله را در مورد زبان فارسی نیز تأیید می‌کنند.

منابع

ارانسکی، یوسیف م. (۱۳۷۸)، زبان‌های ایرانی، ترجمهٔ علی‌اشرف صادقی، تهران: سخن.

بی‌جن‌خان، محمود (۱۳۹۳)، «نقش واژگان بسامدی در ارزیابی مهارت واژگانی فارسی‌آموزان»، پژوهش‌نامهٔ آموزش زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان، س ۳، ش ۲، ص۲۵-۴۶.

ترجمهٔ تفسیر طبری (۱۳۳۹-۱۳۴۳)، ۷ ج، به کوشش حبیب یغمایی، تهران: دانشگاه تهران.

خرمشاهی، بهاءالدین (۱۳۸۶)، ترجمهٔ قرآن کریم، تهران: دوستان.

دبیرمقدم، محمد (۱۳۶۹)، «پیرامون "را" در زبان فارسی»، مجلهٔ زبان‌شناسی، س ۷، ش ۱، ص۲-۶۰.

ـــــــــ (۱۳۷۶)، «فعل مرکّب در زبان فارسی»، مجلهٔ زبان‌شناسی، س ۱۲، ش ۱ و ۲، ص۲-۴۶.

ـــــــــ (۱۳۹۲)، رده‌شناسی زبان‌های ایرانی، تهران: سمت.

ـــــــــ، مجتبی منشی‌زاده و حامد باشه آهنگر (۱۳۹۶)، «تماس زبانی و دگردیسی فارسی باستان»، زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، دورهٔ جدید، ش ۸، ص۹-۴۰.

راسخ‌مهند، محمد (۱۳۹۱)، «گزاره‌های غیرفعلی در زبان فارسی»، پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، س ۱، ش ۱، ص۱۹-۳۲.

Bentz, Christian, Douwe Kiela, Felix Hill and Paula Buttery (2014), "Zipf's Law and the Grammar of Languages: A Quantitative Study of Old and Modern English Parallel Texts", *Corpus Linguistics and Linguistic Theory* 10 (2), pp. 175-211.

Humboldt, W.von. (1836), "On Language", *On the Diversity of Human Language Construction and Its Influence on the Mental Development of the Human Species*, Cambridge University Press, 2nd rev. edition 1999.

مقاله

دستور

ویژه‌نامهٔ فرهنگستان، سال ۱۳۹۸، شمارهٔ ۱۵، صفحهٔ ۱۳۱-۱۵۲

انواع الگوهای ساخت مجهول در زبان فارسی

آزاده میرزائی (استادیار دانشگاه علامه طباطبائی)

چکیده: زبان‌ها در فرایند مجهول‌سازی به دو شکل رفتار می‌کنند؛ از فعل کمکی استفاده می‌کنند و «مجهول تحلیلی» می‌سازند یا از فعل کمکی استفاده نمی‌کنند و در نتیجه «مجهول صرفی» دارند. مطالعات رده‌شناختی نشان می‌دهد که زبان‌ها در ساخت «مجهول تحلیلی» هم رفتارهای متفاوتی دارند. این تفاوت یا مربوط به فعل کمکی مجهول‌ساز است و یا به تغییرات فعل اصلی در گذر از معلوم به مجهول برمی‌گردد. کینن و درایر[1] (۲۰۰۷) در مطالعه‌ای رده‌شناختی، فعل‌های کمکی مجهول‌ساز را در چهار گروه، شامل ۱) فعل‌های «بودن یا شدن»؛ ۲) فعل‌های «پذیرش»؛ ۳) فعل‌های «حرکتی» و ۴) فعل‌های «تجربه کردن» قرار می‌دهند. آنها همچنین معتقدند در جریان مجهول‌سازی، فعل اصلی می‌تواند به دو صورت ظاهر شود: ۱) به صورت اسمی؛ ۲) به صورت صفتی. در زبان فارسی در الگوی رایج مجهول‌سازی، از فعل کمکی «شدن» استفاده می‌شود. بررسی‌های پیکره‌بنیاد این پژوهش نشان می‌دهد که علاوه بر فعل «شدن»، فعل‌های «آمدن»، «رفتن» و «رسیدن» در گروه فعلی «حرکت»، فعل‌های «خوردن» و «گرفتن» در گروه فعلی «پذیرش» و فعل‌های «دچار کردن» و «مورد/ تحت کاری قرار گرفتن» در گروه فعلی «تجربه کردن» می‌توانند به عنوان فعل کمکی مجهول‌ساز استفاده شوند. بررسی‌ها همچنین نشان می‌دهند که فعل معلوم در فرایند مجهول‌سازی یا (به دنبال فرایند اسمی‌سازی) به شکل اسم درمی‌آید و یا به شکل صفت مفعولی در کنار فعل کمکی مجهول‌ساز قرار می‌گیرد. نکتهٔ دیگر اینکه فاعلِ فعلِ معلوم علاوه بر آنکه به شکل عبارت کنادی در جملهٔ مجهول ظاهر می‌شود، می‌تواند به فعل مجهول منضم شود.

کلیدواژه‌ها: جهت فعل، مجهول معنایی، مجهول تحلیلی، فعل کمکی، زبان فارسی.

1. E. L. Keenan & M. S. Dryer

۱ مقدمه

در زبان فارسی پژوهش‌های متعددی به بحث مجهول پرداخته‌اند که از جملهٔ آنها می‌توان به مرعشی (۱۹۷۰)، حاجتی (۱۹۷۷)، دبیرمقدم (۱۳۶۴)، زاهدی (۱۳۷۴)، حق‌بین (۱۳۸۳)، صحرایی و کاظمی‌نهاد (۱۳۸۵)، منصوری (۱۳۸۸)، رضایی (۱۳۸۹)، انوشه (۱۳۹۴) و کریمی و عثمانی (۱۳۹۵) اشاره کرد. در بحث فعل‌های کمکی مجهول‌ساز، یعنی موضوع این نوشتار، زاهدی می‌گوید، مجهول در زبان فارسی ساختی مرکّب (غیرتصریفی) است که با فعل‌های کمکی «شدن»، «دچار شدن» و «پذیرفتن» ساخته می‌شود. او فعل «شدن» را پرکاربردترین فعل کمکی مجهول‌ساز در زبان فارسی معرفی می‌کند و در ارتباط با گونهٔ دوم، به فعل «رفتن» در «به کار رفت» و «یافتن» در «انجام یافت» اشاره می‌کند (زاهدی ۱۳۷۴: ۱۱۶). او همچنین بیان می‌کند، فعل مجهولی که همراه با فعل کمکی می‌آید، به دو شکل صفتی و اسمی صورت‌بندی می‌شود و شکل اسمی به‌طور قابل توجهی از گونهٔ صفتی پربسامدتر است. او بر همین اساس عنوان می‌کند که مجهول در زبان فارسی، بیشتر واژگانی و کمتر نحوی است (همان: ۸۶-۸۷، ۱۱۷). منصوری (۱۳۸۸) با رویکردی رده‌شناختی به بحث مجهول در زبان فارسی پرداخته و از الگوی رایج مجهول‌سازیِ اسم مفعول و فعل کمکیِ «شدن»، مجهول واژگانی (به تعبیر او) که شامل افعالی چون «آتش گرفتن»، «فریب خوردن»، «به کار رفتن»، «مورد تحسین قرار گرفتن»، «تحت درمان قرار گرفتن» و مانند آن است و مجهول غیرشخصی مانند «دعوت شدن» و «ثبت‌نام شدن» که آنها را از صحرایی و کاظمی‌نهاد (۱۳۸۵) نقل می‌کند، به عنوان امکانات مجهول‌سازی در زبان فارسی یاد می‌کند.

کینن و درایر مجهول را به دو دستهٔ بنیادی و غیربنیادی تقسیم می‌کنند. مجهول بنیادی دارای سه ویژگی است؛ اولاً، عبارت کنادی (by phrase) ندارد، دوماً، فعل جمله در حالت غیرمجهول، گذرا[1] است و نهایتاً اینکه فعل، کنشی[2] است، به نحوی که در حالت غیرمجهول یک فاعل کنشگر و یک مفعول کنش‌پذیر دارد. مجهول در شرایطی جز آنچه ذکر

1. transitive 2. action

شد، غیربنیادی در نظر گرفته می‌شود (Keenan & Dryer 2007: 329).

مطالعات رده‌شناختی نشان می‌دهد که بازنمایی مفهوم مجهول در زبان‌های مختلف، با توجه به **نحوهٔ شکل‌گیری فعل مجهول** یا **نحوهٔ بازنماییِ عامل در مجهولِ غیربنیادی**، متفاوت صورت می‌گیرد.

در بحث نحوهٔ ساخت فعل مجهول امکانات متنوعی وجود دارد. در زبان لاتین وندافزایی، در زبان عربی تغییر الگو و یا به بیانی دیگر تغییر در واکهٔ میانی (ibid: 333) و در زبان‌های فارسی، آلمانی، انگلیسی و مانند آن استفاده از الگوی تحلیلی[1] سبب می‌شود تا صورت مجهول تحلیلی[2] به دست آید.

کینن و درایر در بررسی رده‌شناختی «مجهول تحلیلی» به دو مسئله توجه می‌کنند؛ اول اینکه چه فعل کمکی در ساخت مجهول وجود دارد و دوم آنکه فعل معلوم در تبدیل به گونهٔ مجهول چه تغییری می‌کند. آنها در خصوص فعل کمکی مجهول‌ساز در زبان‌های مختلف فهرست چهارتایی از افعال شامل ۱) فعل‌های بودن و شدن؛ ۲) فعل‌های پذیرش، مانند «گرفتن»، «دریافت کردن» و یا حتی «خوردن»؛ ۳) فعل‌های حرکتی، مانند «رفتن» و «آمدن» و ۴) فعل‌های تجربه کردن، مانند «متحمل شدن»، «لمس کردن» یا حتی «تجربهٔ خوب داشتن» را معرفی می‌کنند (ibid: 336-339).

آنها برای فعل «شدن» از زبان فارسی و آلمانی و برای فعل «بودن» از زبان‌های انگلیسی، لاتین، فرانسه و روسی نام می‌برند. همچنین در گروه افعال پذیرش، از زبان‌های ولش[3] و زبان سلتال[4] یاد می‌کنند و می‌گویند در این حالت، فعل در گذر از معلوم به مجهول به صورت اسمی‌شده درمی‌آید و در کنار فعل کمکی قرار می‌گیرد. کینن و درایر (۲۰۰۷) ترکیب‌های فعلی با get را در زبان انگلیسی نمونه‌ای از این ساخت‌های مجهول می‌دانند (John got killed) و در عین حال بیان می‌دارند که برخلاف الگوی مورد نظر، در جملهٔ مورد اشاره فعل به صورت اسمی‌شده درنمی‌آید و ضمناً بیشتر مفهوم آغازی[5] به دست داده

1. periphrastic
2. periphrastic passive
3. welsh
4. Tzeltal
5. inchoative

می‌شود تا معنی پذیرش. در بحث فعل‌های حرکتی، کینن و درایر (۲۰۰۷: ۳۳۸) از زبان فارسی نمونه می‌آورند و به فعل «به کار رفت» اشاره می‌کنند و نهایتاً برای فعل‌های «تجربه کردن» به زبان‌های تایی و ویتنامی اشاره می‌کنند و ضمن آن اظهار می‌دارند که با وجود فراوانی این گروه از افعال در مجهول بودن آنها تردید وجود دارد.

در بحث تغییر فعل معلوم به مجهول، کینن و درایر (۲۰۰۷) دو امکان را معرفی می‌کنند: ۱) فعل معلوم به صورت اسم مفعول[1] ظاهر می‌شود؛ ۲) فعل معلوم در جریان فرایند اسمی‌سازی، به اسم تبدیل می‌شود.

در مورد حضور عامل در ساخت مجهول، کینن و درایر پنج امکان صورت‌بندی را به شرح زیر معرفی می‌کنند:

۱) به صورت ابزاری (به وسیلهٔ)؛

۲) به صورت مکانی (نزد)؛

۳) به صورت اضافی[2] (von در آلمانی)؛

۴) بدون حرف اضافه؛

۵) منضم‌شده به فعل مجهول (ibid: 343-344).

با توجه به آنچه مطرح شد، می‌توان گفت جهت مجهول به عنوان یک رابطهٔ دستوری،[3] در زبان‌های مختلف و حتی در یک زبان واحد به شکل‌های متفاوت صورت‌بندی می‌شود. در این پژوهش انواع الگوهای ساخت مجهول در زبان فارسی بررسی می‌شود. برای این منظور ابتدا لازم است برخی ویژگی‌های ساخت مجهول معرفی شود تا بتوان مجهول بودن این ساخت‌ها را اثبات کرد و نشان داد که این ساخت‌ها از ساخت‌های دیگری چون «ضد سببی»[4] و یا «آغازی»، که همگی در گروه افعال لازم قرار می‌گیرند، متفاوت‌اند.

لازم به توضیح است که در پژوهش حاضر از داده‌های موجود در پیکرهٔ وابستگی نحوی زبان فارسی (رسولی و همکاران ۲۰۱۳) استفاده شده است. همچنین برای بررسی امکان

1. past participle
2. genetive
3. relational meaning
4. antipassive

حضور عبارت کنادی در ساخت‌های مورد نظر این پژوهش به داده‌های موجود در صفحات وب مراجعه شده است. پیکرهٔ وابستگی نحوی زبان فارسی حاوی حدود سی هزار جمله و حجمی بالغ بر نیم میلیون کلمه است. تعداد کل افعال موجود در پیکره ۶۲۸۷۶ فعل است که از میان آنها ۴۹۲۴ فعل با الگوی رایج مجهول‌سازی در زبان فارسی، مجهول شده‌اند.

۲ تحلیل داده‌ها

فعل‌های لازم به دو گروه تقسیم می‌شوند: ۱) فعل لازم نامفعولی[1] و ۲) فعل لازم ناکنایی.[2] در افعال لازم ناکنایی، فاعل به لحاظ معنایی کنشگر یا کنندهٔ کار است، اما در افعال لازم نامفعولی، فاعل به لحاظ معنایی کنش‌پذیر یا پذیرا است (Chvany 1975; Perlmutter 1978). افعال لازم نامفعولی به چند گروه تقسیم می‌شوند:

- افعال مجهول؛
- افعال ضد سببی؛
- افعال آغازی.

از میان فعل‌های لازم ناکنایی، این پژوهش به بررسی فعل‌های مجهول زبان فارسی، آن‌هم از نوع ساختاری می‌پردازد. برای این منظور و با وجود شباهت رفتاری افعال نامفعولی (مجهول، ضد سببی و آغازی) لازم است آزمونی معرفی شود تا بتوان میان این سه دسته فعل تمایز قائل شد و به این ترتیب مجهول بودن ساخت‌های معرفی‌شده را اثبات کرد.

دبیرمقدم به نقل از پرمیوتر و پوستال[3] (۱۹۷۷) سه اصل زیر را به عنوان همگانی‌های مجهول معرفی می‌کند:

الف) مفعول مستقیم جملهٔ معلوم به عنوان فاعل جملهٔ مجهول ظاهر می‌شود.

ب) فاعل جملهٔ مجهول نقش‌باخته می‌شود (نوع نقش‌باختگی و تظاهر فاعل تابع اصول همگانی نیست و بسته به ویژگی‌های زبان‌های مختلف می‌تواند متفاوت باشد).

ج) جملهٔ مجهول در روساختْ یک جملهٔ لازم است (دبیرمقدم ۱۳۶۴؛ ۱۳۹۲: ۸-۹).

1. unaccusative
2. unergative
3. D. M. Perlmutter & P. M. Postal

دبیرمقدم در ایجاد تمایز میان ساخت مجهول و فعل آغازی بیان می‌دارد که در معنای مجهول وجود یک عامل به شکل تلویحی مفروض است؛ بنابراین عدم امکان استفاده از لفظ «خودبه‌خود» در جمله، یا امکان بهره‌گیری از عبارتی چون «به‌وسیلهٔ» یا «توسط» دلیلی بر مجهول بودن فعل است (همان).

در این پژوهش ابتدا انواع امکانات مجهول‌سازی در زبان فارسی با توجه به فعل کمکیِ مجهول‌ساز معرفی می‌شود و سپس برای اثبات مجهول بودن آنها با اتکا به همگانی‌های مجهول از امکان درج «عامل» در حالت غیرفاعلی و عدم امکان استفاده از عباراتی مانند «خودبه‌خود» به عنوان آزمون استفاده می‌شود. همچنین در هر مورد با استفاده از الگوی رایج مجهول‌سازی، فعل مجهول می‌شود. از آنجا که می‌توان فعل مجهول بر اساس الگوی پیشنهادی را با فعل مجهول بر اساس الگوی رایج معادل کرد، بر مجهول بودن ساخت‌های پیشنهادی (حداقل به لحاظ معنایی) صحه گذاشته می‌شود. با توجه به تکرارپذیری این صورت‌های زبانی و امکان درج عبارت کنادی، ساختاری بودن این الگوها در فرایند مجهول‌سازی موضوع دیگری است که در این پژوهش مورد توجه و بررسی قرار می‌گیرد.

به این ترتیب در بررسی ساخت‌های پیشنهادی از امکان درج عامل، به صورت غیرفاعلی و امکان معادل‌گزینی معنایی ساخت پیشنهادی با مجهول رایج زبان فارسی به عنوان آزمون استفاده می‌شود و سپس در هر الگوی پیشنهادی سه موضوع بررسی می‌شود: ۱) معرفی فعل کمکی که مفهوم مجهول را بازنمایی می‌کند؛ ۲) تغییرات فعل اصلی (تبدیل آن به اسم یا صفت)؛ ۳) نحوهٔ صورت‌بندی عامل در صورت حضور در ساخت مجهول.

لازم به توضیح است که بخشی از صورت‌های فعلی مورد نظر در این پژوهش از سوی برخی زبان‌شناسان به عنوان مجهول واژگانی در نظر گرفته می‌شود (حق‌بین ۱۳۸۲: ۱۲۷–۱۲۸)، اما تمرکز پژوهش حاضر بر مجهول ساختاری است و بر اساس این واقعیت که در زبان فارسی تمام ویژگی‌های دستوری فعل، شامل زمان، نمود، وجه و جهت به شکل الگوهای تکرارشوندهٔ تحلیلی امکان بازنمایی دارند (میرزائی ۱۳۹۳؛ ۱۳۹۴: ۷۰-۷۴) و با توجه به شواهد رده‌شناختی مورد نظر کینن و درایر (۲۰۰۷)، انواع فعل‌های کمکی مجهول‌ساز در زبان فارسی بررسی می‌شود.

۳ الگوهای ساخت مجهول در زبان فارسی

فعل در سه حالت در ساخت مجهول دیده می‌شود؛ یا فعل کمکی مجهول‌ساز است و در کنار صورت تغییریافتهٔ فعل اصلی قرار می‌گیرد، یا فعل اصلی است و به لحاظ واژگانی معنای مجهول دارد و یا اینکه به عنوان جزء فعلیِ فعل مرکّب کاربرد دارد. «شد» در فعل «ساخته شد»، فعل کمکی مجهول‌ساز تک‌بخشی و «دچار شد» در فعل «دچار شکستگی شد»، فعل کمکی مجهول‌ساز دوبخشی است. فعل «شکست» به عنوان فعل اصلیِ جملهٔ «شیشه توسط علی شکست» معنای مجهول دارد و در نتیجه به نوعی، مجهول واژگانی را رقم زده است و نهایتاً فعل «خورد» در «گول خورد» به عنوان همکرد یا جزء فعلی فعل مرکّب، مجهول معنایی را رقم زده است. در این بخش هریک از الگوهای پیشنهادی مورد نظر کینن و درایر (۲۰۰۷) که هر کدام به معرفی یک فعل مجهول‌ساز اختصاص دارد، ذکر و سپس وضعیت آن در زبان فارسی بررسی می‌شود. پس از آن بر اساس پژوهشی پیکره‌بنیاد در زبان فارسی، ساخت‌ها و الگوهای دیگری معرفی می‌شوند که مفهوم مجهول را بازنمایی می‌کنند.

۳-۱ مجهول‌سازی با یکی از فعل‌های «شدن» یا «بودن»

زبان فارسی در ساخت مجهول بنیادی، از فعل کمکیِ «شدن» استفاده می‌کند و فعل معلوم در فرایند مجهول‌سازی به شکل صفت مفعولی تغییر وضعیت می‌دهد. در این جریان با توجه به آنکه فعل ویژگی‌های تصریفی خود را از دست می‌دهد، تصریف فعل کمکی «شدن» علاوه بر انتقال مفهوم جهت مجهول، ویژگی‌های دیگر ساخت رویدادی فعل را هم رقم می‌زند. لازم به توضیح است که به لحاظ تاریخی، فعل «شدن» فعل حرکتی است و امروزه در جریان دستوری شدن، معنای اصلی خود را از دست داده است، از این رو با توجه به سابقهٔ معنایی فعل «شدن» می‌توان فعل کمکی مجهول‌سازِ فارسی را در گروه فعل‌های حرکتیِ کینن و درایر (۲۰۰۷) قرار داد.

در پی عملکرد فرایند مجهول و در جریان تغییرات فعلِ معلوم اگر فعل بسیط باشد، به صورت صفت مفعولی درمی‌آید و در همراهی با تصریف فعل «شدن»، فعل مجهول را

می‌سازد، مانند نمونه‌های مطرح در زیر:

(۱) شکست> شکسته شد؛ گفت> گفته شد؛ دید> دیده شد؛ خورد> خورده شد؛ پذیرفت> پذیرفته شد و ...

فعل «شکست»، «گفت»، «دید»، «خورد»، «پذیرفت» و مانند آن همگی از فعل‌های بسیط زبان فارسی هستند. در جریان عملکرد فرایند مجهول این افعال به شکل صفت مفعولی تغییر وضعیت می‌دهند و فعل «شدن» به صورت تصریف‌شده در کنار آنها قرار می‌گیرد.

اگر فعل معلوم، ترکیبی باشد و جزء فعلی آن فعل «کردن» نباشد، آن جزء فعلی به صورت صفت مفعولی درمی‌آید و در کنار جزء غیرفعلی و تصریف فعل «شدن»، فعل مجهول را به دست می‌دهد، مانند نمونه‌های زیر:

(۲) هدف گرفت> هدف گرفته شد؛ بنا نهاد> بنا نهاده شد؛ گرو گذاشت> گرو گذاشته شد...

فعلی مانند «بنا نهاد»، دو بخش دارد: جزء غیرفعلیِ «بنا» و جزء فعلیِ «نهاد». در پی عملکرد فرایند مجهول، جزء فعلی «نهاد» به شکل صفت مفعولی تغییر وضعیت می‌دهد و سپس در کنار جزء غیرفعلی و تصریف فعل «شدن»، صورتی مانند «بنا نهاده شد» را به دست می‌دهد (در اینجا با توجه به تصریف فعل کمکی، جهت فعل، مجهول، زمان فعل، گذشته، نمود آن کامل و وجه آن خبری است).

اگر جزء فعلیِ فعل معلوم، فعل «کرد» باشد، در پی عملکرد فرایند مجهول، از جمله حذف و جزء غیرفعلی با تصریف فعل «شد» همراه می‌شود. در این حالت جزء غیرفعلی معمولاً به صورت گروه اسمی ظاهر می‌شود. البته جزء غیرفعلی می‌تواند گروه صفتی یا حرف‌اضافه‌ای هم باشد. در فعل «پذیرش کرد» یا «جمع‌آوری کرد»، فعل مجهول به صورت «پذیرش شد» یا «گردآوری شد» ساخته می‌شود که در آن جزء غیرفعلی اسم است. فعل «خراب کرد» به دنبال مجهول‌سازی به صورت «خراب شد» خواهد بود که در آن جزء غیرفعلی صفت است و در فعل «به خط کرد»، جزء غیرفعلی گروه حرف‌اضافه‌ای است که در پی عملکرد فرایند مجهول، پس از حذف «کرد» در کنار تصریف فعل «شد» قرار

می‌گیرد. دبیرمقدم (۱۳۶۴؛ ۱۳۹۲: ۱۳) معتقد است که در اینجا هم جزء فعلی، یعنی «کرد»، به صورت صفت مفعولی ظاهر شده، اما در اثر عملکرد گشتار از جمله حذف شده است.

در این نوع مجهول‌سازی، اگر کنشگر بخواهد در جمله حضور پیدا کند، معمولاً به صورت عبارت کنادی در جمله حاضر می‌شود.

(۳) این داده‌ها توسط دو تیم علمی **گردآوری شدند**. (وب)

۳-۲ مجهول‌سازی با فعل‌های «پذیرفتن»

در این الگو کینن و درایر به زبان‌هایی اشاره می‌کنند که برای ساخت فعل مجهول از فعل‌های «پذیرش»، مانند «گرفتن»، «دریافت کردن» یا حتی «خوردن» استفاده می‌کنند. در این حالت فعل معلوم در گذر از معلوم به مجهول به صورت اسمی‌شده درمی‌آید و در کنار یکی از فعل‌های در مفهوم «پذیرفتن» قرار می‌گیرد (Keenan & Dryer 2007: 337). در ادامه امکان استفاده از این الگو در زبان فارسی بررسی می‌شود.

۳-۲-۱ فعل «خوردن»

فعل‌های بسیط معلوم و متعدیِ «شکافتن»، «فریفتن»، «چرخاندن»، «پیچاندن»، «برگرداندن» و مانند آنها در جریان عملکرد فرایند مجهول می‌توانند به صورت صفت مفعولی تغییر وضعیت دهند و در کنار صرف فعل «شد»، فعل مجهول «شکافته شد»، «فریفته شد»، «چرخانده شد»، «پیچانده شد» و «برگردانده شد» را بسازند، اما بررسی داده‌ها نشان می‌دهند که در دو فعل «فریفتن» و «برگرداندن» می‌توان فعل را به شکل «اسمی‌شده» در کنار فعل «خوردن» قرار داد و از آنها طبق الگوی معرفی‌شده از سوی کینن و درایر (۲۰۰۷) فعل مجهول ساخت.

(۴) این دوربین هوشمند توسط هر عکسی **فریب نمی‌خورد**./ پینوکیو یک بار دیگر توسط روباه مکار **فریب می‌خورد** تا ... .

(۵) البته باید بگویم در این بین بعضی نامه‌ها هم توسط رابطین **برگشت می‌خورد**... .

همان‌طور که در دو مثال (۴) و (۵) مشاهده می‌شود، فعل‌های «فریفتن» و «برگرداندن» در گذر از معلوم به مجهول، به‌جای آنکه به صورت «فریفته نمی‌شود» یا «فریفته می‌شود» در مثال (۴) و «برگردانده می‌شود» در مثال (۵) ظاهر شوند، به صورت «فریب نمی‌خورد» و «فریب می‌خورد» در مثال (۴) و «برگشت می‌خورد» در مثال (۵) ظاهر شده‌اند. در اینجا فعل‌های «فریفت» و «برگرداند» به شکل اسم‌های «فریب» و «برگشت» تغییر وضعیت داده‌اند و در کنار صرف فعل «خورد» قرار گرفته‌اند. همچنین در هر دو مثال بالا که از داده‌های طبیعی زبان گردآوری شده‌اند، درج عبارت «توسط عامل» منجر به نادستوری شدن جمله نشده است. در بررسی ویژگی‌های مجهول بنیادی از نگاه کینن و درایر (۲۰۰۷) هم می‌توان گفت که حداقل در فعل «برگرداندن» فعل معلوم، کنشی و از نوع گذرا است. این سه دلیل می‌تواند بر مجهول بودن این دو فعل صحه بگذارد.

لازم به توضیح است که در مجموعه‌فعل‌های «شکافتن»، «فریفتن»، «چرخاندن»، «پیچاندن»، «برگرداندن» که در ابتدای این بخش ذکر شد، فعل‌های «شکافتن»، «چرخاندن» و «پیچاندن» را هم می‌توان به صورت «شکاف خورد»، «چرخ خورد» و «پیچ خورد» مجهول کرد، اما نکته‌ای که وجود دارد این است که در بررسی و جستجوی پیکره‌های این پژوهش، امکان همراهی عبارت کنادی (به شکل «توسطِ»، «به‌وسیلهٔ» یا «از دستِ») با این افعال تأیید نشد.

در همین بخش و در مورد افعال مرکّب می‌توان به فعل‌هایی چون «کتک زد»، «لگد زد»، «بخیه زد»، «تراش داد»، «گره زد»، «خط زد»، «ترک انداخت» و مانند آنها اشاره کرد که در پی عملکرد فرایند مجهول به صورت «کتک خورد»، «لگد خورد»، «بخیه خورد»، «تراش خورد»، «گره خورد»، «خط خورد» و «ترک خورد» ظاهر می‌شوند. همراهی عبارت کنادی در جملات حاوی این فعل‌ها با بررسی داده‌بنیاد قابل تأیید است و دو جملهٔ زیر نمونه‌ای از آن است.

(۶) در مرحلهٔ آخر [...] محل برش‌داده‌شده، توسط جراح پلک **بخیه می‌خورد**.
(۷) این سنگ [...] مطابق طراحی انجام‌شده، توسط اساتید این فن **تراش خواهد خورد**.

به این ترتیب در ساخت فعل مجهول از افعال مرکّب مورد اشاره، فعل مرکّب معلوم به

صورت اسمی‌شده درمی‌آید و در کنار فعل مجهول‌سازِ «خورد» قرار می‌گیرد.

در پیکرهٔ مورد بررسی پژوهش حاضر فعل «خوردن» ۵۰۳ بار به صورت بسیط یا غیربسیط ظاهر شده است که تعداد ۱۵۴ مورد از آنها مفهوم مجهول را بازنمایی می‌کنند.

۳-۲-۲ فعل «گرفتن»

مجموعه‌ای از افعال مرکّب زبان فارسی با همکرد «گرفتن» ساخته می‌شوند که به نظر می‌رسد صورت مجهول باشند، مانند آنچه در نمونهٔ (۱۰) دیده می‌شود.

(۸) شکل داد، آتش زد، آرام کرد، پا داد، رونق داد، رواج داد...
(۹) شکل داده شد، آتش زده شد، آرام شد، پا داده شد، رونق داده شد، رواج داده شد...
(۱۰) شکل گرفت، آتش گرفت، آرام گرفت، پا گرفت، رونق گرفت، رواج گرفت...

فعل‌های مورد اشاره در نمونهٔ (۸) فعل‌های معلوم هستند. این فعل‌ها را می‌توان با الگوی رایج مجهول‌سازی در زبان فارسی به صورت فعل‌های مطرح در نمونهٔ (۹) تبدیل کرد. فعل‌های مثال (۸) در پی عملکرد فرایند مجهول به صورت مجموعهٔ (۱۰) هم می‌توانند مطرح باشند. به عبارت دیگر، فعل‌های مجموعهٔ (۹) و (۱۰) به لحاظ معنایی همسان هستند. از سوی دیگر، جستجو در داده‌های طبیعی زبان، جملاتی را به دست می‌دهد که در آنها فعل‌های مثال (۱۰) حضور دارند و در عین حال فاعل فعل معلوم هم توانسته است به شکل عبارت کنادی ظاهر شود. بر این اساس این نتیجه حاصل می‌شود که طبق الگوی شمارهٔ (۲) کینن و درایر (۲۰۰۷) فعل «گرفت» در زبان فارسی می‌تواند به عنوان یکی از مجهول‌سازها مطرح باشد. مجموعه مثال‌های (۱۱) تا (۱۴) نمونه‌هایی از حضور عبارت کنادی را در جملات حاوی فعل‌های «شکل گرفت»، «آرام گرفت»، «پا گرفت» و «رونق گرفت» نشان می‌دهند.

(۱۱) روز جهانی هواشناسی در سال ۱۹۵۰ توسط سازمان جهانی هواشناسی **شکل گرفت**.
(۱۲) بازار خودرو [...] با اعلام طرح فروش با قیمت قطعی توسط خودروسازان بازار کمی **آرام گرفت**.

(۱۳) نخستین چاپخانهٔ ایران در سال۱۲۲۷ توسط عباس میرزا در تبریز **پا گرفت**.
(۱۴) طی دو قرن پس از ابن بوّاب، خوشنویسی توسط خطاطان متعدد **رونق گرفت**.

در پیکرهٔ مورد بررسی این پژوهش ۱۵۲۴ مورد فعل «گرفتن» به صورت بسیط یا غیربسیط وجود دارد که تعداد ۶۲ مورد از آنها مفهوم مجهول را بازنمایی می‌کنند.

۳-۳ مجهول‌سازی با فعل‌های حرکتی

کینن و درایر (۲۰۰۷) برای توضیح این مورد از زبان فارسی نمونه می‌آورند و جفت فعلی «به کار برد» را در مقابل «به کار رفت» مطرح می‌کنند. آنها بیان می‌دارند که فعل «رفت» حرکتی است و در ساخت مجهول، به عنوان فعل کمکی به کار رفته است. بررسی پیکره‌بنیاد این پژوهش نشان می‌دهد که فعل‌های حرکتی «آمدن»، «رفتن» و «رسیدن» در زبان فارسی می‌توانند به عنوان فعل کمکیِ مجهول‌ساز مطرح باشند.

۳-۳-۱ فعل‌های حرکتیِ «آمدن» و «رفتن»

صورت فعلی «گفته آید»، در «خوش‌تر آن باشد که سر دلبران/ گفته آید در حدیث دیگران»، نمونه‌ای از این کاربرد است که در فارسی امروزی دیگر مرسوم نیست. نمونه‌های امروزیِ داده‌هایی از این نوع، به دو گروه تقسیم می‌شوند؛ گروهی که فاعل جملهٔ معلوم را به صورت عبارت کنادی در جملهٔ مجهول مجاز می‌دانند و آنهایی که آن را مجاز نمی‌دانند، اگرچه درج عبارت «خوبه‌خود» هم در آنها نامأنوس است.

در این بخش برای بررسی این موضوع که آیا می‌توان در زبان فارسی فعل‌های حرکتی را به عنوان فعل کمکی مجهول‌ساز در نظر گرفت یا نه، فعل‌های مرکّبی که در ساختمان آنها دو فعل «آمد» و «رفت» حضور داشتند، جستجو شدند. پس از آن بررسی شد که آیا می‌توان برای این گروه از فعل‌ها، جفت معلوم تعریف کرد یا نه. در گام بعدی امکان درج عبارت کنادی در جملات حاوی این گروه از فعل‌ها، مورد توجه قرار گرفت. نتیجهٔ این جستجو، دو گروه فعل بود؛ فعل‌های مجموعهٔ (۱۵) و مجموعهٔ (۱۷).

فعل‌هایی مانند نمونهٔ (۱۵)، جفت معلوم دارند (نمونهٔ ۱۶)، اما درج عبارت کنادی را مجاز نمی‌دانند و نتایج حاصل از جستجوی این افعال در صفحات وب هیچ نتیجه و یافته‌ای را به همراه نداشت.

(۱۵) تو رفت، از یاد رفت، قوام آمد، به جوش آمد، به شوق آمد و ...
(۱۶) تو داد، از یاد برد، قوام آورد، به جوش آورد، به شوق آورد و ...

فعل‌های مجموعهٔ (۱۷) هم، همگی جفت معلوم دارند که در مثال (۱۸) مطرح شده‌اند.

(۱۷) بند آمد، به وجود آمد، فراهم آمد، به کار رفت، از بین رفت، زیر سؤال رفت، به هدر رفت، لو رفت و ...
(۱۸) بند آورد، به وجود آورد، فراهم کرد، به کار برد، از بین برد، زیر سؤال برد، به هدر داد، لو داد و ...

فعل‌های مطرح در مثال (۱۷) همگی درج عبارت کنادی را در جمله مجاز می‌دانند و همان‌طور که در مثال‌های (۱۹) تا (۲۶) دیده می‌شود، دادهٔ طبیعی زبان نیز آن را تأیید می‌کند.

(۱۹) [...] که بلافاصله با چسب، خونریزی این قسمت توسط پزشکان **بند آمد**.
(۲۰) یکی دیگر از موقعیت‌های رئال توسط فرناندو گاگو به **وجود آمد**.
(۲۱) به فرمان ناصرالدین شاه، اولین مجموعه عکس‌های ایران آن روز توسط عکاسان **فراهم آمد**.
(۲۲) این مفهوم در آغاز توسط مالینوسکی **به کار رفت**.
(۲۳) [...] آنچه از این معبد باقی مانده، توسط زلزله کاملاً **از بین رفت**.
(۲۴) چند مورد از ویژگی‌های بیان‌شده برای اتم‌ها توسط تامسون **زیر سؤال رفت**؟
(۲۵) [...] چندین موقعیت صددرصد توسط بازیکنان **به هدر رفت** ... .
(۲۶) پرچم‌دار جدید سامسونگ توسط کمپانی کره‌ای **لو رفت**.

صورت‌های معلوم (۱۶) و (۱۸) را می‌توان با استفاده از الگوی رایج مجهول‌سازی در زبان فارسی مجهول کرد و نمونه‌های (۲۷) و (۲۸) را به دست داد. همان‌طور که مشاهده می‌شود، بسیاری از نمونه‌ها در مثال‌های (۲۷) و (۲۸) خوش‌ساخت به نظر نمی‌رسند، در حالی که مجهول‌سازی با استفاده از فعل‌های حرکتی (نمونه‌های ۱۵ و ۱۷) خوش‌ساخت و پربسامد هستند.

(۲۷) تو داده شد، از یاد برده شد، قوام آورده شد، به جوش آورده شد، به شوق آورده شد و ...
(۲۸) بند آورده شد، به وجود آورده شد، فراهم شد، به کار برده شد، از بین برده شد، زیر سؤال برده شد، (به) هدر داده شد، لو داده شد و ...

۳-۳-۲ فعل «رسیدن»

علاوه بر فعل‌های «رفتن» و «آمدن»، فعل «رسیدن» فعل حرکتی دیگری است که می‌تواند به عنوان فعل کمکیِ مجهول‌ساز در زبان فارسی مطرح باشد، با این تفاوت که این فعل برای ساخت فعل مجهول، الگوی «به x رسیدن» را طراحی می‌کند و در پی عملکرد فرایند مجهول، محمول جمله به صورت اسمی، به عنوان متممِ حرف اضافهٔ «به»، جایگزین x می‌شود. در اینجا ویژگی‌های زمان‌داری عبارت فعلی، از تصریف فعل «رسید» به دست می‌آید. برخی از این افعال در مثال (۲۹) قابل مشاهده هستند. این صورت‌های فعلی جفت معلوم دارند (مثال ۳۰) و با استفاده از الگوی رایج مجهول‌سازی در زبان فارسی هم می‌توانند به فعل مجهول تبدیل شوند (مثال ۳۱).

(۲۹) به پایان رسید، به تأیید رسید، به تصویب رسید، به ثبت رسید و ...
(۳۰) پایان داد، تأیید کرد، تصویب کرد، ثبت کرد و ...
(۳۱) پایان داده شد، تأیید شد، تصویب شد، ثبت شد ...

بررسی داده‌های طبیعی زبان، درج عبارت کنادی در کنار فعل‌های مجهول، مثال (۲۹) را تأیید می‌کند. نمونه‌ای از این مثال‌ها در زیر معرفی شده است:

(۳۲) به‌دنبال این اقدام، اولین قانون پروانهٔ ثبت اختراع این کشور در سال ۱۷۹۰ توسط کنگره **به تصویب رسید.**

فاعل جملهٔ معلوم در جملات مجهولِ این گروه، علاوه بر آنکه به شکل مرسوم گروه حرف‌اضافه‌ایِ «توسطِ» و «به دستِ» ظاهر می‌شود، می‌تواند به جزء غیرفعلی فعل منضم شود.

(۳۳) به‌دنبال این اقدام، اولین قانون پروانهٔ ثبت اختراع این کشور در سال ۱۷۹۰ **به تصویب** کنگره **رسید.**

لازم به ذکر است که چون فعل‌های مثال (۲۹) و (۳۱) به لحاظ معنای واژگانی و

دستوری مشابه هم هستند، جملهٔ (۳۲) را می‌توان به صورت زیر بازنویسی کرد:

(۳۴) به‌دنبال این اقدام، اولین قانون پروانهٔ ثبت اختراع این کشور در سال ۱۷۹۰ توسط کنگره **تصویب شد.**

در پیکرهٔ مورد بررسی پژوهش، فعل «رسیدن» به عنوان فعل بسیط و یا بخشی از فعل، به طور کلی ۱۳۷۲ بار به کار رفته است. از این تعداد ۴۲۷ فعل در ساخت ظرفیتی خود، گروه حرف‌اضافه‌ای «به»‌ای را بازنمایی کرده‌اند و از این ۴۲۷ مورد ۸۴ مورد از افعال مجهول بوده است.

۳-۴ مجهول‌سازی با فعل‌های «تجربه کردن»

کینن و درایر (۲۰۰۷: ۳۳۸) در بررسی رده‌شناسی مجهول به برخی زبان‌هایی اشاره می‌کنند که در ساخت فعل مجهول از فعل‌های «تجربه کردن» و «متحمل شدن» به عنوان کمکیِ مجهول‌ساز استفاده می‌کنند. در این راستا و در زبان فارسی می‌توان به دو فعل «مورد X قرار گرفتن»، « تحت X قرار گرفتن» و «دچار X شدن» اشاره کرد.

۳-۴-۱ الگوی مجهول‌سازیِ «مورد x قرار گرفتن» و « تحت x قرار گرفتن»

الگوهای «مورد X قرار گرفتن» و « تحت X قرار گرفتن» را می‌توان صورت مجهول فعل‌های «مورد X قرار دادن» و «تحت X قرار دادن» در نظر گرفت. در این صورت‌های فعلی، ویژگی‌های زمان‌داری شامل نمود، زمان، وجه و قطبیت با توجه به تصریف فعل «قرار داد و قرار گرفت» مشخص می‌شوند. اما مفهوم جهت از تغییر صورت «مورد/ تحت ... قرار دادن» به «مورد/ تحت ... قرار گرفتن» به دست می‌آید. در پیکرهٔ مورد بررسی این پژوهش، صورت‌های فعلی «مورد/ تحت ... قرار گرفتن» ۴۸ بار به کار رفته است که نمونه‌هایی از آنها را می‌توان در مثال‌های (۳۵) و (۳۶) مشاهده کرد. الگوی ساخت مجهول در نمونه‌های مطرح‌شده در این بخش از آن جهت به عنوان روشی برای ساخت مجهول در نظر گرفته می‌شوند که اولاً این گروه از افعال را می‌توان در یکی از طبقات الگوی مجهول‌سازی کینن و درایر (۲۰۰۷) قرار دارد و دیگر آنکه چنین روشی در زبان فارسی بسیار تکرارشونده و پرکاربرد است.

(۳۵) مورد پرسش قرار گرفت، مورد پرستش قرار گرفت، مورد تقدیر قرار گرفت، مورد حمله قرار گرفت، مورد تأیید قرار گرفت، مورد پیگیری قرار گرفت، مورد بهره‌برداری قرار گرفت، مورد استقبال قرار گرفت، مورد تجلیل قرار گرفت و...

(۳۶) تحت فشار قرار گرفت، تحت پیگرد قرار گرفت، تحت نظر قرار گرفت، تحت بازجویی قرار گرفت، تحت مراقبت قرار گرفت، تحت آموزش قرار گرفت، تحت پوشش قرار گرفت و ...

برای ساخت فعل با این الگوها لازم است که فرایند اسمی‌سازی بر روی فعل جمله اعمال شود و سپس محمول اسمیِ حاصل در الگوی مورد نظر قرار گیرد. برای مثال دو فعل بسیط و معلوم «پرستیدن» و «پرسیدن» ابتدا به صورت «پرستش» و «پرسش» درمی‌آیند و سپس در الگوی «مورد X قرار دادن» و « تحت X قرار دادن» وارد می‌شوند. سپس در گذر از معلوم به مجهول دو فعل معلوم «مورد پرستش قرار داد» و «مورد پرسش قرار داد» به «مورد پرستش قرار گرفت» و «مورد پرسش قرار گرفت» تبدیل می‌شوند.

برای استفاده از آزمون عبارت کنادی می‌توان به دو مثال (۳۷) و (۳۸)، که از داده‌های طبیعی زبان فارسی استخراج شده‌اند، اشاره کرد.

(۳۷) شاه کبرا در اکثر سنت‌ها و افسانه‌های شبه‌قارهٔ هند جایگاه ویژه‌ای دارد و توسط تعداد زیادی از دوستداران مار **مورد پرستش قرار می‌گیرد.**

(۳۸) روایی صوری و محتوایی پرسش‌نامه توسط متخصصان **مورد تأیید قرار گرفت.**

فاعل جملهٔ معلوم در جملات مجهولِ این گروه، علاوه بر آنکه به شکل مرسوم گروه حرف‌اضافه‌ایِ «توسطِ» و «به دستِ» ظاهر می‌شود، می‌تواند به جزء غیرفعلی فعل هم منضم شود (مانند آنچه در مثال (۳۹) دیده می‌شود).

(۳۹) پلاسمای تولیدی زنجان **مورد تأیید** وزارت بهداشت اتریش **قرار گرفت.**

۳-۴-۲ الگوی مجهول‌سازیِ «دچار x شد»

مجموعه‌فعل‌های «دچار X شد» را می‌توان صورت‌های مجهول فعل‌های «دچار X کرد» در نظر گرفت و بر این اساس از آنجا که همانند الگوی رایج مجهول‌سازی در زبان فارسی از

همکرد «شد» استفاده می‌کنند، آنها را زیرمجموعه‌ای از فرایند نخستِ ذکرشده از سوی کینن و درایر (۲۰۰۷) دانست. اما از آنجا که «دچار شدن» در معنای «متحمل شدن» و «تجربه کردن» است، همانند الگوی چهارم کینن و درایر (همان‌جا)، این الگو در این بخش بررسی می‌شود.

در الگوی «دچار x شدن» محمول جمله، جایگزین x می‌شود و ویژگی‌های عملگریِ فعل با تصریف فعل «شد» بازنمایانده می‌شوند. بر این اساس «دچار x شدن» همانند الگویی ثابت در مورد برخی از افعال به‌طور یکسان عمل می‌کند و با توجه به حضور «شدن» مفهومِ جهتِ مجهول را هم نشان می‌دهد، مانند نمونه‌فعل‌های مطرح در مثال (۴۰):

(۴۰) دچار تغییر شد، دچار آسیب شد، دچار آتش‌سوزی شد، دچار خسارت شد، دچار سانحه شد، دچار مشکل شد، دچار گرفتگی شد، دچار اختلال شد، دچار تحول شد...

مثال (۴۱) و (۴۲) نمونه‌ای از مثال‌های موجود در داده‌های طبیعی زبان فارسی است که امکان استفاده از عبارت کنادی را در کنار فعل مجهول نشان داده است.

(۴۱) جنگل توسط گردشگران **دچار آتش‌سوزی شد.**

(۴۲) طی خبری که دیشب اعلام شد، این وب‌سایت توسط هکرها **دچار مشکل شد.**

لازم به توضیح است که با استفاده از الگوی «دچار x شد» می‌توان فهرست بلندبالایی از افعال را معرفی کرد که اتفاقاً در داده‌های طبیعی زبان فارسی به فراوانی استفاده می‌شوند. در این میان نکته‌ای که وجود دارد این است که از میان این فهرست بلندبالا، تنها تعدادی از این افعال حضور عبارت کنادی را مجاز می‌دانند. این در حالی است که در مورد فعل‌های مطرح‌شده در بخش‌های پیشین، داده‌هایی که حضور عبارت کنادی را مجاز می‌دانستند، بسیار زیاد و قابل ملاحظه بودند.

بررسی داده‌ها در مورد نحوهٔ حضور عبارت کنادی نیز حاکی از آن است که برای ظهور فاعل فعل معلوم در جملهٔ مجهول تنها می‌توان از شکل مرسوم آن، یعنی گروه حرف‌اضافه‌ایِ «توسطِ» و «به دستِ»، استفاده کرد. لازم به توضیح است که در پیکرهٔ مورد بررسی این پژوهش تعداد ۶۰ مورد فعلِ مجهولِ ساخته‌شده با الگوی «دچار x شد» وجود داشت.

۳-۵ الگوی مجهول‌سازیِ «در دست x بودن»

تا اینجا ۴ گروه از فعل‌های کمکیِ مجهول‌سازی بررسی شد که در بررسی رده‌شناختی کینن و درایر (۲۰۰۷) معرفی شده بودند. با استفاده از این افعال کمکی، در زبان فارسی مجهول تحلیلی ساخته می‌شود. در بررسی داده‌بنیادِ حاضر علاوه بر الگوهای معرفی‌شدهٔ کینن و درایر (۲۰۰۷)، ساخت دیگری در زبان فارسی مشاهده شد که آنها هم به صورت تحلیلی و در الگویی تکرارشونده مفهوم مجهول را القا می‌کند. این الگو «در دست x بودن» است که نمونه‌هایی از آن در زیر فهرست شده‌اند.

(۴۳) در دست بررسی است، در دست تولید است، در دست بازنویسی است، در دست ویرایش است، در دست پیگیری است، در دست تهیه است، در دست ترجمه است، در دست تدوین است، در دست مطالعه است، در دست انجام است، در دست توسعه است و ...

در این ساخت، محمول جمله به صورت اسمی‌شده جایگزین x می‌شود و ویژگی‌های عملگری فعل از عبارت «در دست بودن» حاصل می‌آید. مجموعهٔ «در دست بودن» هم‌زمان هم مفهوم نمود و هم مفهوم جهت مجهول را بازنمایی می‌کند و مفاهیم زمان و وجه فعل با توجه به فعل «بود» و تصریف آن مشخص می‌شوند. برای بررسی این گروه از افعال می‌توان به نمونهٔ (۴۴) اشاره کرد.

(۴۴) جاده **در دست ساخت است**.

در مثال (۴۴) محمولِ جمله، «ساختن» است که در جریان مجهول‌سازی به صورت عبارت اسمیِ «ساخت» درآمده است و عناصر زمان‌داری شامل زمان حال، نمود ناقص، قطبیت مثبت، وجه خبری و جهت مجهول، همگی در ترکیب «در دست است» صورت‌بندی شده‌اند. در اینجا دو مفهوم نمود ناقص و جهت مجهول با هم ادغام شده‌اند. برای بررسی این مسئله می‌توان جملهٔ مطرح در مثال (۴۴) را می‌توان به صورت جملهٔ (۴۵) بازنویسی کرد.

(۴۵) جاده دارد **ساخته می‌شود**.

در جملهٔ (۴۵) تصریف فعل «داشتن» در بازنمایی مفهوم نمود و تصریف فعل «شدن»

در همراهی با صفت مفعولی «ساختن» در بازنمایی مفهوم مجهول نقش دارند و زمان فعل هم‌زمان روی هر دو بخشِ نمودساز و مجهول‌ساز علامت‌گذاری می‌شود. همان‌طور که مشخص است در مجهول‌سازی بر اساس الگوی غالب در زبان فارسی، فعلِ اصلی جمله به صورت صفت مفعولی و در الگوی «در دست x بودن» به صورت «اسمی‌شده» مطرح است.

علاوه برآنکه می‌توان جملات (۴۴) و (۴۵) را به عنوان جملات معادل بررسی کرد و با استناد به همین برابری، بر مجهول بودن این ساخت صحه گذاشت، در عین حال می‌توان از آزمون درج عبارت کنادی هم برای تأیید اینکه این ساخت یکی از الگوهای ساخت مجهول در زبان فارسی است، نیز استفاده کرد. مثال‌های (۴۶) و (۴۷) دو مورد از داده‌های طبیعی زبان فارسی هستند که امکان استفاده از عبارت کنادی «توسط فاعل معلوم» را نشان داده‌اند.

(۴۶) صندلی‌های تلسکوپی توسط شرکتی استرالیایی **در دست تولید است**... .
(۴۷) هفت فیلم کوتاه نیز توسط آنان **در دست تولید است**.

به این ترتیب آن‌چنان که مشخص است، در جملهٔ «جاده در دست ساخت است»، «ساخت» معادل «ساخته شدن» است و بر همین اساس این جمله هم‌زمان هم مفهوم نمودی و هم جهت مجهول را نشان می‌دهد.

بررسی داده‌های زبان فارسی نشان می‌دهد که علاوه بر ساخت «در دست x بودن»، صورت‌هایی مانند «در حال x بودن»، «x پایان گرفتن/ یافتن » و مانند آن هم ویژگی‌های نمودی را در تلفیق با مفهوم جهت بازنمایی می‌کند. مثال‌های (۴۸) و (۴۹)، نمونه‌هایی از این کاربردها را نشان می‌دهد.

(۴۸) آیین‌نامهٔ مأموریت آموزشی کارکنان وزارت بهداشت توسط دانشگاه **در حال تدوین است**.
(۴۹) دوبلهٔ فیلمی عاشقانه توسط قنبری **پایان گرفت**.

۴ نتیجه

در بحث شیوهٔ ساخت فعلِ مجهولِ تحلیلی دو چیز قابل بررسی است؛ یکی آنکه چه فعلی

به عنوان فعل کمکی مجهول‌ساز مورد استفاده قرار می‌گیرد و دیگر آنکه فعل اصلی در گذر از معلوم به مجهول چه تغییری می‌کند. کینن و درایر (۲۰۰۷) در بررسی رده‌شناختی مجهول تحلیلی، چهار گروه فعلِ کمکیِ مجهول‌ساز، شامل فعل‌های «بودن یا شدن»، «پذیرش»، «حرکتی» و «تجربه کردن» را معرفی می‌کنند.

این پژوهش برای بررسی امکانات دیگر مجهول‌سازی در زبان فارسی به سراغ داده‌های طبیعی زبان رفته است. مشاهدات نشان می‌دهد که در مجموعهٔ افعال زبان فارسی الگوهای تکرارشوندهٔ بسیار زیادی وجود دارند. این الگوهای تکرارشونده معمولاً معناهای دستوری مشخصی را بازنمایی می‌کنند؛ به نحوی که می‌توان شمار زیادی از افعال بسیط یا مرکّب را در آن الگوها وارد کرد و معناهای دستوری ثابتی را به دست داد. یکی از این معناهای تکرارشونده مفهوم جهت مجهول است. بر همین اساس در داده‌های به دست‌آمده برای قضاوت در مورد مجهول بودن یا نبودن فعل، از آزمون درج فاعل فعل معلوم به صورت عبارت کنادی و عدم امکان استفاده از عبارت «خودبه‌خود» در ساخت‌هایی که معنای مجهول دارند و به طور قاعده‌مند می‌توان برای آنها جفت معلوم در نظر گرفت، استفاده شد.

بررسی‌های داده‌بنیاد این پژوهش نشان دادند که در زبان فارسی الگوی رایج در ساخت فعل مجهول، استفاده از فعل کمکی «شد» است، اما در گروه فعل‌های «حرکتی» فعل‌های «آمد»، «رفت» و «رسید» در گروه فعل‌های «پذیرش»، فعل‌های «خورد» و «گرفت» و در گروه فعل‌های «تجربه کرد»، فعل‌های «مورد/ تحت قرار داد» و «دچار شد» به عنوان فعل کمکی مجهول‌ساز کاربرد دارند. فعل معلوم هم در فرایند مجهول‌سازی یا به دنبال فرایند اسمی‌سازی به شکل «اسم» در می‌آید و یا به شکل «صفت مفعولی» در کنار فعل کمکی مجهول‌ساز قرار می‌گیرد. در پژوهش حاضر، علاوه بر آنچه ذکر شد، به ساخت‌هایی اشاره شد که هم‌زمان مفاهیم نمود و جهت را با هم بازنمایی می‌کنند، مانند ساخت «در دست X بودن»، «در حال X بودن» و یا «X پایان گرفتن». همچنین نشان داده شد که فاعل فعل معلوم در جملهٔ مجهول علاوه بر آنکه به صورت «به‌وسیلهٔ» یا «توسطِ» به کار می‌رود، می‌تواند به فعل مجهول منضم شود.

منابع

انوشه، مزدک (۱۳۹۴)، «مسئلهٔ مجهول در زبان فارسی: رویکردی کمینه‌گرا»، پژوهش‌های زبانی، س۶، ش۱، ص۱-۲۰.

حق‌بین، فریده (۱۳۸۲)، «بررسی صوری، نقشی و شناختی تعدی در زبان فارسی»، (پایان‌نامهٔ دکتری)، دانشگاه علامه طباطبائی.

ـــــــــ (۱۳۸۳)، «جهت میانه در زبان فارسی»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه فردوسی، ش۱۴۶، ص۱۴۱-۱۵۴.

دبیرمقدم، محمد (۱۳۶۴)، «مجهول در زبان فارسی»، مجلهٔ زبان‌شناسی، ش۳، ص۳۱-۴۶.

ـــــــــ (۱۳۹۲)، «مجهول در زبان فارسی»، پژوهشهای زبان‌شناختی فارسی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.

رضایی، والی (۱۳۸۹)، «نگاهی تازه به ساخت مجهول در زبان فارسی»، پژوهش‌های زبان‌شناسی، ش۱، ص۱۹-۳۴.

زاهدی، کیوان (۱۳۷۴)، «مجهول در فارسی امروز»، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

صحرایی رضا و رقیه کاظمی‌نهاد (۱۳۸۵)، «تأملی در ساخت مجهول فارسی امروز»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی باهنر کرمان، ش۲۰، ص۷۷-۹۷.

کریمی، یادگار و مژگان عثمانی (۱۳۹۵)، «بررسی نحوی ساخت مجهول: رویکرد گذر پنهانی»، زبان‌پژوهی، دورهٔ ۸، ش۲۰، ص۹۹-۱۲۴.

منصوری، مهرزاد (۱۳۸۸)، «بررسی مجهول در زبان فارسی بر پایهٔ رده‌شناسی زبان»، دستور (ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان)، ش۵، ص۱۵۶-۱۷۰.

میرزائی، آزاده (۱۳۹۳)، «فعل‌های چندپارهٔ زبان فارسی»، علم زبان، دورهٔ ۲، ش۲، ص۵۳-۷۰.

ـــــــــ (۱۳۹۴)، «هر فعل یک واقعیت رخدادی: نظام فعل در زبان فارسی»، دستور (ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان)، ش ۱۱، ص۵۷-۹۲.

Chvany, Catherine V. (1975), *On the Syntax of BE-sentences in Russian*, Slavica Publishers.

Hajati, Abdol-Khalil (1977), *Ke-Construction in Persian: Descriptive and Theoretical Aspect*, Ph.D. dissertation, University of Illinois, Urbana.

Keenan Edward L. and Matthew S. Dryer (2007), "Passive in the World's Languages", In Shopan, T (editor), *Language Typology and Syntactic Description*. Vol. 1, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 325-361.

Marashi, M. (1970), *The Persian Verb: A Partial Description for Pedagogical*

Purposes, Ph.D. dissertation, University of Texas.

Perlmutter, David M. (1978), "Impersonal Passives and the Unaccusative Hypothesis", *Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society*. Vol. 4, pp. 157-189.

——— and Paul M. Postal (1977), "Toward a Universal Characterization of Passivization", *Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society*. Vol. 3, pp. 394-417.

Rasooli, M. S., M. Kouhestani, and A. Moloodi (2013), "Development of a Persian Syntactic Dependency Treebank", In *Proceedings of the 2013 Conference of the North American Chapter of the Association for Computational Linguistics: Human Language Technologies.* Atlanta, USA, pp. 306-314.

مقاله

دستور

ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان، سال ۱۳۹۸، شمارهٔ ۱۵، صفحهٔ ۱۵۳-۱۷۵

بررسی رخداد هم‌زمان صفات پیشین اسم و بند موصولی

نسرین آژیده (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی دانشگاه بوعلی‌سینا، همدان)
مهرداد نغزگوی‌کهن (دانشیار گروه زبان‌شناسی همگانی دانشگاه بوعلی‌سینا، همدان)

چکیده: در مطالعات زبان فارسی توجه چندانی به نقش هسته در حضور بند موصولی نشده است، از این رو پژوهش حاضر قصد دارد با استفاده از دیدگاه وایشمن[1] (۲۰۱۵) به بررسی رخداد وابسته‌های پیشین اسمی با بند موصولی بپردازد. وایشمن با رویکردی نشانه‌محور به بررسی ساخت موصولی پرداخته و معتقد است که برخی از ویژگی‌های هسته، حضور بند موصولی را پیش‌بینی می‌کند. در واقع بند موصولی با دربر داشتن جزئیاتی چون زمان دستوری، نمود، جهت و شرکت‌کننده‌های رخداد، توصیف‌کننده‌ای خاص برای برخی اسامی است. در تحقیق حاضر پیکره‌ای بالغ بر ۱۱۰۰ جملهٔ موصولی و غیرموصولی تحلیل شده است. نتایج نشان می‌دهد که وابسته‌های پیشینی که بیش از همه با هستهٔ موصولی رخ می‌دهند عبارت‌اند از: صفات عددی ترتیبی، صفات اشاری و وابستهٔ پیشین **تنها**. فراوانی رخداد این وابسته‌های پیشین با بند موصولی به دلیل امکانات زبانیِ مختلف و نوع هسته‌هایی است که با این وابسته‌ها به کار می‌روند. نتایج تحقیق حاضر می‌تواند به مطالعات پردازش ساخت موصولی در ذهن گویشوران کمک کند.

کلیدواژه‌ها: بند موصولی، وابسته‌های پیشین، دیدگاه نمونه‌محور، وابسته‌های پسین.

1. D. Wiechmann

۱ مقدمه

ساخت موصولی از یک هستهٔ اسمی[1] (که می‌تواند تهی باشد) و یک بند وابستهٔ موصولی تشکیل شده است که یک توصیف‌کنندهٔ وصفی برای اسم تلقی می‌شود. رابطهٔ وصفی بین هسته و بند موصولی به گونه‌ای است که هسته در آنچه در بند بیان می‌شود، شرکت دارد (Lehmann 1986: 2). بند موصولی به دو نوع تحدیدی (توصیفی) و غیرتحدیدی (توضیحی) تقسیم می‌شود (Comrie 1981; Keenan 1985). بندهای موصولی توضیحی، هسته را محدود نمی‌کنند، بلکه تنها توضیحی در مورد آن می‌دهند؛ بنابراین حضور آنها الزامی نیست. بندهای موصولی توصیفی (تحدیدی) همانند یک صفت، هسته را محدود می‌کنند. اکنون با توجه به اینکه از نظر توالی ارکان جمله، وابسته‌های پیشین قبل از بند موصولی رخ می‌دهند و تقدم آنها می‌تواند بر حضور وابسته‌های پسین تأثیر بگذارد، می‌توان گفت هسته‌هایی که قبلاً با وابسته‌های پیشین معرفی و محدود شده‌اند، کمتر با بند موصولی توصیفی به کار می‌روند؛ به عبارت دیگر، اسمی که یک بار توسط وابستهٔ پیشین توصیف می‌شود، احتمال توصیف بیشتر آن توسط یک وابستهٔ پسین، مانند بند موصولی کمتر می‌شود. برای مثال هسته‌ای که با صفات اشاری به کار می‌رود، معرفه است و دیگر نیازی به بند موصولی، به‌ویژه بند موصولی توصیفی، ندارد.

(۱) می‌ریم سراغ این روزهای **این** زوج **عزیز که کار خیلی بزرگی دارن می‌کنن** ← می‌ریم سراغ این روزهای **این** زوج **عزیز**.

اما در دو جملهٔ زیر با وجود صفت اشاری **اون**، حضور بند موصولی الزامی است.

(۲) **اون** نمکی **که توی شخصیت وجود داره**، فکر می‌کنم اون می‌آد پایین.

(۳) ما فکر می‌کنیم **بسیاری از اون** مشکلاتی **که در سال‌های گذشته داشتیم**، برطرف بشه.

در بیان علّت این امر می‌توان گفت که هستهٔ **نمک** در جملهٔ (۲) و **کار** در جملهٔ (۱) برای اولین بار است که ذکر می‌شوند و در محیط فیزیکی و یا در بافت جملات پیشین ذکر نشده‌اند؛ بنابراین حضور صفت اشاری **اون** برای معرفه‌سازی نیست. در واقع حضور بند

1. nominal

موصولی به شناسایی بیشتر هسته کمک می‌کند. ضمیر **اون** به‌تنهایی نیز می‌تواند هستهٔ یک بند موصولی توصیفی باشد.

(۴) برای اونایی **که تهران نیستن**، یه ۰۲۱ جلوش می‌آد.

وایشمن (۲۰۱۵: ۸۴) با بررسی پیکره‌ای ساخت موصولی معاصر در زبان انگلیسی معتقد است ضمیر اشاری و ضمایر نکره دو ضمیری هستند که می‌توانند با بند موصولی به کار روند. علاوه بر این، وی نشان داده است که برای مثال، در جملهٔ

(5) The only thing **you could do** is do something for money here

تنها چیزی **که می‌توانی انجام بدی** انجام کاری برای پول در اینجاست

مفهوم هستهٔ thing به قدری کلی است که امکان تشخیص مرجع وجود ندارد، اما در عین حال کاربرد حرف تعریف نشان می‌دهد که مرجع مورد نظر در بافت حاضر منحصر به فرد است و این انحصار با حضور صفت **only** تشدید شده است. وجود این دو نوع اطلاعات متناقض حضور یک وابستهٔ پسین را ضروری می‌سازد تا امکان تثبیت مرجع را برای مخاطب فراهم کند. بند موصولی به دلیل ماهیت بندی بودنش و جزئیات و انعطاف فراوان، بهترین گزینه برای این امر است (همان: ۱۹۶). دیزل نیز با مطالعهٔ رده‌شناسی پیرامون صفات اشاری، معتقد است که نشانهٔ موصولی از یک اشاری تشخیصی[1] به وجود آمده است (Diessel 1999: 135-137). در مطالعات زبان فارسی تاکنون به بررسی رابطهٔ وابسته‌های پیشین و بند موصولی پرداخته نشده است و تنها در برخی از موارد در قالب یک یا دو جمله، رخداد برخی از وابسته‌های پیشین با بند موصولی بررسی شده است. برای مثال، مشکوةالدینی معتقد است که پس از وابستهٔ اسمی **تنها** الزاماً با وابستهٔ اسمی (مضاف‌الیه) و یا بند موصولی به کار می‌رود (مشکوةالدینی ۱۳۸۸: ۱۴۸)، اما توضیحی دربارهٔ چگونگی آن نمی‌دهد.

مطالعهٔ حاضر برای اولین بار و با استفاده از دیدگاه وایشمن (۲۰۱۵) به این پرسش پاسخ

1. recognitional demonstrative

می‌دهد که کدام وابسته‌های پیشین با بند موصولی به کار می‌روند و کدام یک با بند موصولی به کار نمی‌روند و دلیل این کاربردها چیست؟ به منظور پاسخ به این پرسش‌ها، دیدگاه کاربردی وایشمن اتخاذ شده است، زیرا نسبت به تمام مطالعات پیشین دقت نظر بیشتری در بررسی جزئیات دارد، ضمن اینکه با مطالعهٔ پیکره‌بنیاد امکان بررسی کامل‌تر بند موصولی در زبان فارسی فراهم می‌شود. بنابراین هدف از انجام پژوهش حاضر، بررسی انواع صفات پیشین اسمی است که بیشترین و یا کمترین رخداد را با بند موصولی دارند. برای انجام این تحقیق حدود ۳۰ ساعت از مکالمات، مصاحبه‌ها، گزارش‌ها و نشست‌های رادیویی و تلویزیونی بررسی و حدود ۲۰۰۰ جملهٔ گفتاری موصولی و غیرموصولی گردآوری شده است. با در نظر گرفتن تعریف لمان[1] (۱۹۸۶) از بند موصولی، ساخت‌های بسیاری که از لحاظ صوری به بند موصولی شباهت دارند، از این تعداد تفکیک شده‌اند. برای مثال، جملهٔ «این ما هستیم که باید برای آیندهٔ خود تلاش کنیم» در نگاه اول ساخت موصولی محسوب می‌شود، اما دقت بیشتر نشان می‌دهد که در این جمله بند موصولی، **ما** را توصیف نکرده است و در واقع این ساخت یک ساخت تأکیدی[2] است.

تعداد جملاتی که هستهٔ موصولی هیچ وابستهٔ پیشینی نداشته است، ۴۹۴ مورد بود. در مرحلهٔ بعد داده‌هایی که در آنها هسته دارای دست‌کم یک صفت پیشین اسمی بود، برای پژوهش مورد نظر جمع‌آوری شد که در مجموع ۳۳۲ جملهٔ موصولی را تشکیل می‌دادند. سپس داده‌های گفتاری یک بار دیگر شنود شد تا حضور این وابسته‌ها در کنار وابسته‌های پسین دیگری غیر از بند موصولی ارزیابی شود و ۲۹۶ جملهٔ غیرموصولی به دست آمد. در مرحلهٔ بعد، داده‌های ضبط‌شده یک بار دیگر با دقت بررسی شدند تا موارد احتمالی که در هنگام گوش کردن به داده‌های ضبط‌شده از قلم افتاده‌اند نیز لحاظ شوند.

این مقاله در بخش (۱) به مقدمه و بیان مسئلهٔ تحقیق، یعنی بررسی نقش صفات پیشین اسم در رخداد بند موصولی، پرداخته است. پس از آن به معرفی مفاهیم اصلی پژوهش در بخش (۲) می‌پردازد. در این بخش نظریهٔ نحوی نمونه‌محور که برخاسته از دستور ساختی

1. C. Lehmann
2. cleft

است و نیز نظرات وایشمن (۲۰۱۵) پیرامون بررسی بند موصولی در زبان انگلیسی مطرح می‌شود. پس از آن در بخش (۳) وابسته‌های پیشین اسمی در زبان فارسی معرفی می‌شود. در مرحلهٔ بعد، داده‌های تحقیق در بخش (۴) تحلیل و بررسی و رخداد انواع صفات پیشین اسم با بند موصولی در زبان فارسی مقایسه و تبیین شده است. در بخش (۵) نیز نتایج به‌دست‌آمده از تحقیق، به صورت مختصر، بیان شده است.

۲ نظریهٔ نحوی نمونه‌محور

در دستور ساختی (Goldberg 1995; Lakoff 1987; Fillmore et al 1988)، **ساخت**[1] نقشی محوری دارد. ساخت‌ها بر اساس میزان پیچیدگی و درجهٔ انتزاع با یکدیگر فرق دارند و ممکن است از یک تکواژ تا بندهای دومفعولی را در بر بگیرند (Goldberg 2006: 5). از نظر لانگاکر واحدهای دستوری که همان ساخت یا طرحواره[2]ها هستند، ساختارهای کاملاً نهادینه‌شده هستند که گویشور می‌تواند آنها را به صورت مجموعه‌هایی از قبل گردآوری‌شده فراخوانی کند (Langacker 1999: 15). در دستور شناختی، ساخت‌های پیچیده ساختارهایی (کلیشه[3]هایی) هستند که گویشور با تکرار و تمرین در آنها تسلّط کامل پیدا کرده است. در واقع پردازشِ یک گونهٔ ساختاری عبارت است از شباهت ساخت مورد نظر با یک نمونهٔ قوی‌تر. مدل‌های نمونه‌محور[4] از مدل‌های موفق در دستور شناختی است که در واقع بازگشتی به قیاس و استنتاج زبانی سوسور و بلومفیلد است (Weichmann 2015: 50).

ایدهٔ اصلیِ دیدگاه نمونه‌محور این است که یادگیری فقط ذخیرهٔ تجربیات است و حلّ یک مسئلهٔ جدید عبارت است از استفاده از مسائل مشابهی که قبلاً حل شده‌اند. در نظریهٔ نمونه‌محور اعتقاد بر این است که افراد نمونه‌هایی را در حافظه ذخیره می‌کنند و محرّک جدید را با نمونه‌های ذخیره‌شده مقایسه می‌کنند. بنابراین در اینجا تمام فعالیت زبانی که انجام می‌شود، محدود به طبقه‌بندی است (ibid: 57). برای هر ساختی می‌توان نمونه‌های آوایی و نحوی قائل شد. در تحقیق حاضر، تکیه بر نمونه‌های نحویِ ساختِ موصولی است.

1. construction 2. schema 3. routin 4. exemplar - based

در نظریهٔ نحوی نمونه‌محور ماهیت منظم و قاعده‌مند رفتارهای زبانی، محصول تعمیم‌های قیاسی است که در پردازش شناختی بشر وجود دارد و به‌جای قاعده عمل می‌کند. در هر کلمه، عبارت و یا ساخت، مقوله‌های نمونه‌ای آوایی، معنایی، کاربردی و یا بافتی به دلیل رخداد هم‌زمان با هم ارتباط دارند؛ به عبارت دیگر، نمونه‌ها نیز مانند ساخت‌ها انطباق مستقیم صورت و معنا را بدون هیچ واسطه‌ای فراهم می‌کنند (Bybee 2013: 59).

یک موضع طرحواره‌ای[1] در ساخت می‌تواند شامل تمام مواردی باشد که در آن موضع اتفاق افتاده است و یا مجموعه‌ای از مشخصه‌های معنایی و انتزاعی است که موضع مورد نظر را محدود می‌کنند (ibid: 58). برای مثال، در پیکرهٔ مورد بررسی وایشمن (۲۰۱۵: ۱۹۹-۲۰۲) برای هستهٔ بند موصولی، ۳۶ الگو در جملات موصولی گفتاری به دست آمده که دو نمونه از این الگوها چنین است:

الف) هستهٔ واژگانی، عدم حضور صفت انحصاری، محتوای کلی، نکره، فاعل ضمیری بند موصولی

ب) هستهٔ ضمیری، عدم حضور صفت انحصاری، محتوای کلی، غیرجاندار، نکره، فاعل ضمیری بند موصولی.

ویژگی‌هایی که در (الف) آمده است، نشان می‌دهد که در جملهٔ (6) هسته، ضمیر نیست؛ صفتی انحصاری مانند **only** رخ نداده است؛ هسته دارای یک محتوای کلّی است، مانند thing؛ علامت نکره ندارد و فاعل بند موصولی، یک ضمیر است. در نهایت نمونهٔ تثبیت‌شدهٔ[2] ساخت موصولی در زبان انگلیسی گفتاری به قرار زیر بوده است:

هستهٔ واژگانی، مفهوم کلی، حضور صفت انحصاری **only**، عدم حضور نشانهٔ موصولی، هستهٔ غیرجاندار، معرفه، فاعل ضمیری بند موصولی.

این الگو در جملهٔ زیر نمود دارد:

(6) The only thing **you could do** is do something for money here […]

بررسی هر یک از نقاط ساخت موصولی در نمونه‌های رخ‌داده در پیکره، الگوهای

1. schematic slot
2. entrenched

پربسامد و تثبیت‌شده را مشخص کرده و می‌تواند ساختار بند موصولی کانونی را در زبان فارسی به دست دهد. برای این منظور در مطالعهٔ حاضر یکی از متغیرهایی که وایشمن (۲۰۱۵: ۷۴) در بررسی ساخت موصولی انگلیسی مطرح کرده است؛ یعنی متغیرهای مربوط به جایگاه پیش از هسته که همان وابسته‌های پیشین هستند، در زبان فارسی آزموده می‌شود. رخداد مکرر وابسته‌های پیشین مختلف با بند موصولی، ساخت‌های ویژه‌ای ایجاد می‌کنند که تثبیت آنها امکان پیش‌بینی بند موصولی را در صورت حضور وابسته‌های پیشین مختلف فراهم می‌کند؛ بنابراین وجود ویژگی‌های خاص در هسته و وابستهٔ پیشین می‌تواند حضور بند موصولی را پیش‌بینی کند.

۳ وابسته‌های پیشین و پسین اسم در زبان فارسی

هر اسم در مقام هستهٔ گروه اسمی، وابسته‌هایی می‌گیرد که به دو دستهٔ وابسته‌های پیشین و پسین تقسیم می‌شوند. وابسته‌های پیشین و پسین در زبان فارسی به ترتیب جایگاهِ رخدادِ پیش از اسم در جدول زیر نشان داده شده است.

جدول ۱ـ وابسته‌های پیشین و پسین اسم در زبان فارسی (طبیب‌زاده ۱۳۹۱: ۲۴۹)

۱	۲	۳	۴	۵	هسته	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
سورها	صفات اشاری	عدد، صفات عالی و مبهم	ممیز	شاخص، صفت بیانی پیشین	اسم	اسم - صفت و شاخص	صفت بیانی	وابستهٔ اضافی	بدل	گروه حرف اضافه‌ای	بند

۳-۱ وابسته‌های پیشین

در تحقیق حاضر، وابسته‌های پیشینی که در رخداد با بند موصولی مشاهده شدند، عبارت‌اند از سورها (هر، همهٔ، بیشتر، عموم، غالب، برخی از، بخشی از، بسیاری از)، صفات اشاری، صفات عددی ترتیبی، صفات عالی، صفات بیانی پیشین و حرف تعریف نکرهٔ **یک**. رخداد کمّی‌نماها و حرف تعریف نکرهٔ **یک** با بند موصولی، بحثی تفصیلی است که در این مقاله به

آن پرداخته نشده است. بنابراین در تحقیق حاضر، گروه دیگر این وابسته‌ها که نوعی صفت هستند، مانند صفات اشاری، صفات عالی و صفات عددی ترتیبی و صفت بیانی **تنها** بررسی شده‌اند. نمونه‌هایی از رخداد هر یک از این وابسته‌ها در جدول زیر آمده است.

جدول ۲ـ نمونه‌هایی از کاربرد وابسته‌های پیشین در جمله

صفات پیشین	نمونهٔ کاربرد در جمله
صفات اشاری: اون، این، همون، همین	**(۷)** یه آماری از **این** حفاظت **فعلی** به ما بدین. **(۸)** نباید محصولاتتون رو بهتر از **اون** چیزی **که در واقعیت هست**، نشون بدیم.
صفات عالی: بهترین، بزرگ‌ترین	**(۹)** من **دائمی‌ترین** مشتری **اینجا** هستم. **(۱۰) بهترین** زندگی‌ای **که می‌تونی داشته باشی** چه شکلی باید باشه؟
صفات عددی ترتیبی: اولین، دومین، آخرین و...	**(۱۱)** سیزده سال پیش **اولین** انرژی **مثبت** برام رقم خورد. **(۱۲) اولین** موردی **که مد نظر ماست**، اخلاق پزشکیه.
صفات بیانی پیشین: تنها، خوب. اول، معدود	**(۱۳) تنها** درسم **که خیلی خوب بود**، شیمی بود. **(۱۴) تنها** راه **درمان دُرسا** دارویی به اسم اسپین رازاس که ۷۵۰ هزار دلار قیمت داره.

۲-۳ وابسته‌های پسین در زبان فارسی

وابسته‌هایی که در زبان فارسی پس از اسم قرار می‌گیرند، به ترتیبِ جایگاهشان پس از اسم عبارت‌اند از: **اسم ـ صفت، شاخص، صفت بیانی، وابستهٔ اضافه، بدل، گروه حرف‌اضافه‌ای** و **بند** (طبیب‌زاده ۱۳۹۱: ۲۲۹). در پژوهش حاضر، وابسته‌های پسینی که هم‌زمان با یک وابستهٔ پیشین اسم را توصیف کرده‌اند، عبارت‌اند از: **وابستهٔ بیانی، وابستهٔ اضافی** در اضافهٔ **تعلّقی** و **بند (موصولی)**. صفت بیانی، وابسته‌ای پسین است که کیفیت یا حالتی را به اسم نسبت می‌دهد، مانند کوه **بلند**. اما برخی از وابسته‌های پیشین در پژوهش حاضر نیز صفت بیانی بوده‌اند، مانند **تنها** و یا **صفات عالی**. در پژوهش حاضر، منظور از وابستهٔ اضافی مضاف‌الیه یا اسم مالک در اضافهٔ **تعلّقی** است. وابستهٔ اضافی در اضافهٔ **تعلّقی** رابطهٔ مالکیت را نشان

می‌دهد، به‌طوری‌که هسته به اسم مالک ملحق می‌شود، مانند خانهٔ **ما**. در این نوع اضافه حداقل یکی از ملاک‌های زیر وجود دارد: ۱) می‌توان مضاف‌الیه را جمع بست: «پر **پرنده**، پر **پرندگان**»؛ ۲) می‌توان با جابه‌جایی مضاف و مضاف‌الیه و افزودن فعل «دارد» یک جملهٔ سه‌جزئی مفعول‌دار ساخت: «قانون **کار**: کار قانون دارد» (طباطبایی ۱۳۹۵: ۴۹). این وابسته‌ها رابطهٔ مالکیت و تعلّق را نشان می‌دهند و می‌توانند هسته را معرفه کنند؛ از این رو نقش معرفه‌سازی آنها با نقش بند موصولی (توصیفی و توضیحی) قابل مقایسه است. وابسته‌های اضافی دیگری که به اسم مالک در اضافهٔ تعلّقی شباهت داشتند، اما ملاک‌های مطرح‌شده در آنها صدق نمی‌کرد، در این گروه قرار نگرفتند، مانند **لیزریوم** در «سالن **لیزریوم**» و یا **پسر داشتن** در «انگیزه‌های **پسر داشتن**». تعداد رخداد این‌گونه وابسته‌های اسمی بسیار اندک بود و از این رو همراه با وابسته‌های پسین دیگر، از قبیل بندهای متمم حرف اضافه در گروه **وابسته‌های پسین دیگر** گنجانده شدند. یکی دیگر از وابسته‌های پسین، **بند موصولی** است که همان‌طور که در قسمت مقدمه اشاره شد، به دو نوع توضیحی و توصیفی تقسیم می‌شود. در این پژوهش هر دو نوع بند موصولی بررسی شدند، زیرا وابسته‌های پسین غیرموصولی (به‌ویژه در رخداد با صفات اشاری) نیز در بسیاری از موارد فقط برای توضیح بیشتر به کار می‌روند و از این حیث نقشی مشابه با بندهای موصولی توضیحی دارند؛ بنابراین برای مقایسهٔ دقیق‌تر رخداد انواع وابسته‌های پسین، بندهای موصولی توضیحی نیز لحاظ شده‌اند.

۴ رخداد هم‌زمان صفات پیشین اسم و بند موصولی

با توجه به داده‌های به‌دست‌آمده، صفات پیشینی که همراه با بند موصولی برای توصیف اسم به کار می‌روند، عبارت‌اند از: صفات اشاری **همین**/ **همان**، **اون**/ **این**، **صفات عددی ترتیبی** و **صفات عالی**. به منظور بررسی میزان رخداد این وابسته‌های پیشین و بند موصولی در مقایسه با وابسته‌های پسین دیگر، بسامد رخداد این وابسته‌های پیشین با بند موصولی و غیر آن در نمودار زیر نشان داده شده است.

نمودار ۱ـ مقایسهٔ کاربرد صفات پیشین اسم با بند موصولی و وابسته‌های پسین غیرموصولی



همان‌طور که در نمودار نشان داده شده است، نسبت حضور بند موصولی به عدم حضور آن در **صفات عددی ترتیبی** و **تنها** بیش از بقیه بوده و نزدیک به دو برابر است. سپس صفات اشاری بیشترین تفاوت نسبت را در حضور بند موصولی و عدم آن دارند. در ادامه به بررسی خصوصیات هر یک از صفات پیشین و علّت رخداد آنها با بند موصولی می‌پردازیم.

۴-۱ صفات اشاری «این» و «اون»

از بین تمام صفات پیشین اسم، ضمایر اشارهٔ **این** و **اون** بیشترین رخداد را با بند موصولی (و نیز وابسته‌های پسین دیگر) دارند. تعداد صفات اشاری **اون** که همراه با بند موصولی به کار رفته‌اند، ۱۳۵ مورد و تعداد رخدادهای **این** در کنار بند موصولی، ۹۰ مورد بوده است که نشان می‌دهد صفت اشاری **اون** بیش از صفت اشاری **این** با بند موصولی به کار می‌رود. در مجموع، کاربرد صفات اشاری با بند موصولی، تنها ۱۴.۸۵٪ از آنها بند موصولی توضیحی بوده است. این ارقام نشان می‌دهد که صفات اشاری در کنار بند موصولی عمدتاً در نقشی غیر از معرفه‌سازی و اشاره به کار رفته‌اند. در نمودار زیر رخداد انواع صفات اشاری با صفات پسین مختلف نشان داده شده است.

نمودار ۲ـ رخداد صفات اشاری با صفات پسین مختلف

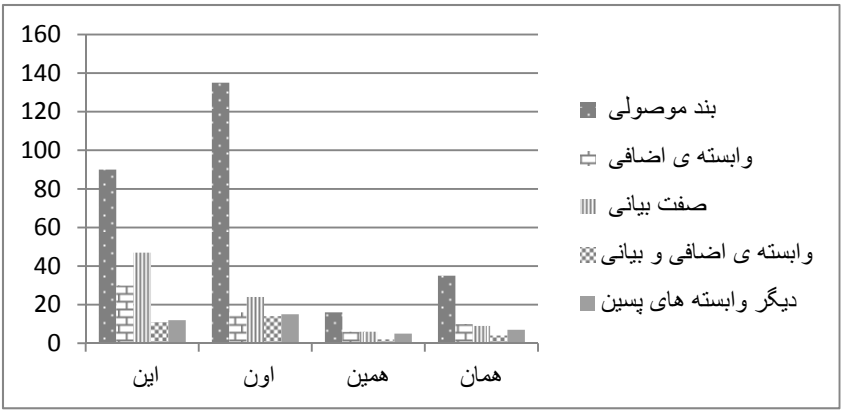

نمودار بالا نشان می‌دهد که صفات اشاری دور بیش از صفات اشاری نزدیک با بند موصولی به کار رفته‌اند. دلیل این امر آن است که صفات اشاری دور عمدتاً اشاره به مواردی دارند که در زمانی دورتر از زمان کنونی روی داده‌اند و در دانش مشترک گوینده و شنونده وجود دارند، یا اینکه با مفهوم استعاری به کار رفته‌اند. هنگامی که این صفات کاربرد استعاری داشته باشند، مفهوم اشاری از آنها استنباط نمی‌شود، بلکه در کاربردهای مختلف مفاهیم مختلفی را ایجاد می‌کنند، برای مثال، در جملهٔ زیر:

(15) It was filmed in California, **those dusty kind of** hills **that they have out here in Stockton** and all...

در کالیفرنیا تصویربرداری شده، آن تپه‌های غبارآلود که اینجا در استکتون هست و همه...
(Himmelmann 1996: 230)

dusty hills برای اولین بار مطرح شده است و اگر از **those** مفهوم اشاری دور استنباط شود، جمله مبهم است، زیرا **dusty hills** برای مخاطب آشنا نیست و نمی‌توان آن را مورد اشاره قرار داد، به همین علّت برای رفع ابهام در این نوع اشاری‌ها که اشاری تشخیصی[1] نام دارند، از بند موصولی استفاده می‌شود تا مصداق معرفی شود. در واقع اشاری‌های تشخیصی در گفتمان پیشین و یا موقعیت پیرامون مرجعی ندارند و برای فعّال‌سازی یک دانش مشترک به کار می‌روند.

1. recognitional

به‌طور کلی، صفات اشاری با توجه به کاربردشان به دو نوع برون‌متنی[۱] و درون‌متنی[۲] تقسیم می‌شوند. کلمات اشاری برون‌متنی برای توجه شنونده بر پدیدهٔ موجود در موقعیتِ پیرامون شرکت‌کننده‌ها به کار می‌رود. این نوع کلمات اشاری سه ویژگی بارز دارند: الف) شامل گوینده به عنوان شاخص مرکزی هستند؛ ب) یک تمایز اشاری را با توجه به مسافت نشان می‌دهند و ج) معمولاً با یک حرکت بدنی اشاری نیز همراه هستند (Diessel 1999: 94):

(۱۶) آن میز را پارسال خریدم. **اون** کتاب مال منه. **این** شهر دیگه زندگی کردن نداره.

در این موارد کاربرد بند موصولی و یا هر توصیف‌کنندهٔ دیگر برای توضیح بیشتر است؛ از این رو بند موصولی از نوع توضیحی خواهد بود.

(۱۷) نفَس خرجی هم نداره، **این** هواست **که فراوان در عالم هست.**

کلمات اشاری درون‌متنی نیز به چند دسته تقسیم می‌شوند: ارجاعی،[۳] شاخص،[۴] گفتمانی،[۵] تشخیصی[۶] (ibid). کلمات اشاری گفتمانی به اسم ارجاع نمی‌دهند، بلکه به یک گزاره ارجاع می‌دهند؛ از این رو در تحقیق حاضر از آنها صرف نظر شده است. کلمات اشاری ارجاعی با اسم یا عبارت اسمی موجود در بافت پیشین هم‌مرجع هستند و به همان چیزی ارجاع می‌دهند که مرجعشان ارجاع می‌دهد (Lyons 1977: 660). در کاربرد ارجاعی، هسته برای مخاطب آشنا و در بافت قبلی بدان اشاره شده است:

(۱۸) اشاره کردیم به **اون** دیدگاه **رئالیستی حاکم بر نظام بین‌المللی** و زوری که آمریکا وارد می‌کنه.

در داده‌های مورد بررسی، صفات اشاری دور عمدتاً برای موارد دور از دسترس به کار رفته‌اند؛ یعنی به مصداق‌هایی اشاره دارند که در بافت نزدیک (مانند اشاری برون‌متنی و معرفه)[۷] وجود ندارند و مانند اشاری ارجاعی نیز اخیراً به آنها ارجاع داده نشده است، بلکه

1. exophoric 2. endophoric 3. anaphoric
4. deictic 5. discourse 6. recognitional

۷. موارد دیگری از کاربرد اشاری‌ها در زبان فارسی مشاهده شده که به مصداق‌هایی اشاره دارند که کنونی و مختص عصر حاضر بوده و یا به دلیل رخداد مکرر در میان اهل زبان کاملاً شناخته‌شده هستند. نویسندگان این مقاله آنها را به عنوان موارد معرفه به منظور تسهیل محاسبات و تحلیل در گروه برون‌متنی قرار داده‌اند:
ـ شاید با **این** موانعِ **انتقال صدا** بشه کاری کرد. ـ عکسه از **این** عکس **جشنواره‌ای**هاس.

برای فعال‌سازی یک دانش مشترک به کار می‌روند که همان کاربرد تشخیصی است و می‌تواند به زمان دور هم اشاره کند. این دانش مشترک در قالب بند موصولی بیان می‌شود. به عبارت دیگر، کاربرد اشاری تشخیصی در بردارندهٔ نوعی تناقض است، زیرا از یک سو کلمهٔ اشاری به معرفگی و بنابراین محدود بودن هسته اشاره دارد و از طرف دیگر هسته، مصداقی در محیط پیرامون ندارد و شنونده نیازمند اطلاعات بیشتری برای شناسایی هسته است. بند موصولی به دلیل در بر داشتن جزئیات بیشتر، بیش از وابسته‌های پسین دیگر برای رفع این تناقض کارآمد است. به‌طور کلی، در کاربرد تشخیصی، کلمهٔ اشاری و هسته به گروهی منفرد اشاره دارند که به دلیل ویژگی مطرح‌شده در بند موصولی، از گروه‌های دیگر منفک و قابل شناسایی هستند. اشاری تشخیصی می‌تواند علاوه بر بند موصولی (جملهٔ ۱۹) با همراهی تعداد قابل توجهی صفات پسین اسمی (جملهٔ ۲۰) بیان شود. جملات (۱۹) و (۲۰) گواه این مشاهدات است.

(۱۹) به **این** کسی **که پایین برجک بود**، گفتم تو رو خدا اگه تو برداشتی بهم بده.

(۲۰) خانومش از **اون** خانومای **بافرهنگِ آنچنانی** بود.

در نمودار (۳) به‌طور خلاصه میزان کاربردهای مختلف اشاری مقایسه شده است.

نمودار ۳ـ مقایسهٔ کاربردهای مختلف صفات اشاری در حضور و عدم حضور بند موصولی

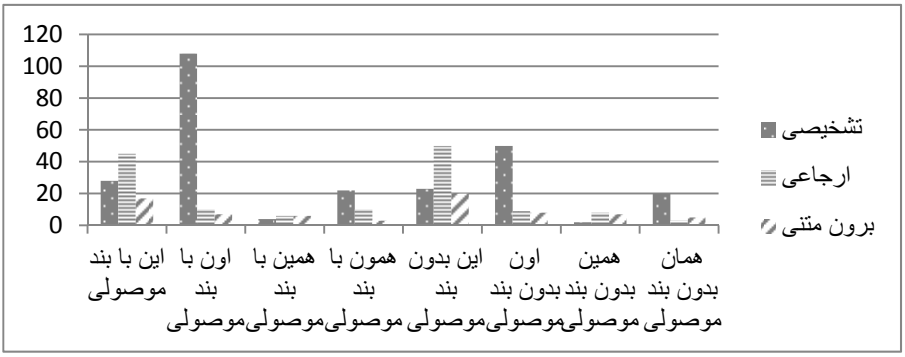

بر اساس نمودار (۳) پس از اشاری‌های تشخیصی، اشاری ارجاعی بیشترین کاربرد را با بند

موصولی دارد. دلیل این امر آن است که اشاری ارجاعی بیش از اشاری تشخیصی برای شنونده آشنا است، زیرا در بافت پیشین به آن ارجاع داده شده است و نیاز به توصیف بیشتری برای شناسایی ندارد، اما هرچه فاصله تا رخداد قبلی بیشتر باشد، بیشتر نیاز به شناسایی و کاربرد با بند موصولی دارد، مانندِ

(۲۱) این ۵-۶ تا مثال **که زدم** نشون می‌ده که می‌تونم امیدوار باشم درآمد کشورمون یه تکونی بخوره.

در این جمله گوینده، مثال‌ها را با فاصلهٔ زمانی قابل توجهی گفته است. تعداد رخداد اشاری برون‌متنی نیز با وابسته‌های پسین (نمودار ۳) اندک است، زیرا این نوع اشاری به دلیل معرفه بودن و حضور در بافت گفتگو، بیشتر همراه با عناصر کنونی و آشنا به کار می‌رود، از این رو نیازی به محدود کردن برای شناسایی بیشتر ندارد؛ بنابراین کاربرد آن با انواع وابسته‌های پسین بسیار محدود است و حتّی کاربرد بند موصولی نیز به صورت بند موصولی توضیحی بوده است. در جدول ضمیمهٔ (۱) در انتهای مقاله مثال‌هایی از هریک از کاربردهای اشاری آورده‌ایم.

۴-۲ صفت بیانی «تنها»

داده‌های پژوهش نشان می‌دهد که صفت بیانی **تنها** بیشتر با بند موصولی کاربرد دارد (۶۸٪) تا وابسته‌های پسین دیگر. علاوه بر این، ۴۰٪ هسته‌ها (یعنی ۳۵٪ از موارد موصولی) نیز اسامی کلی «چیزی» و «کسی» هستند. برای بررسی میزان تأثیر این هسته‌های کلّی، ۴۹۴ جملهٔ موصولی از کل داده‌های اولیه بررسی شد که در آنها هسته با هیچ وابستهٔ پیشینی توصیف نشده بود. نتایج این بررسی در نمودار زیر نشان داده شده است. همان‌طور که از نمودار پیداست، هسته‌های مبهم مانند «کسانی»، «چیزی»، «کسی» و یا هسته‌هایی که شمول زیادی دارند، مانند «کار»، «فرد»، «آدم» رخداد بیشتری با بند موصولی دارند.

نمودار ۴ـ پرکاربردترین هسته‌های موصولی بدون حضور وابستهٔ پیشین

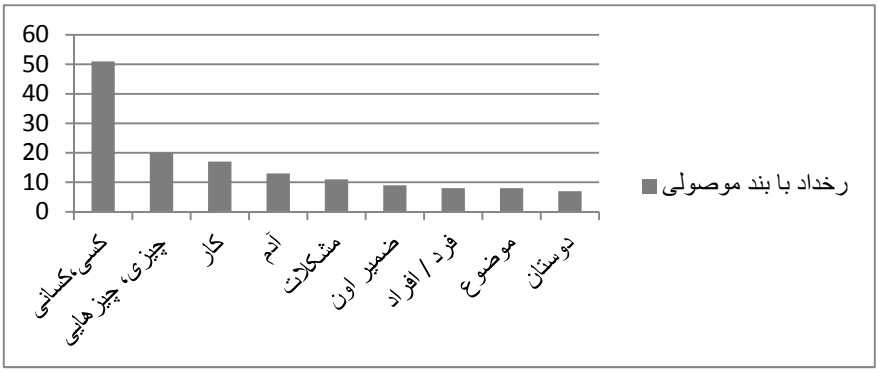

از نظر نگارندگان، دلیل کاربرد فراوان صفت بیانی **تنها** با هسته‌های کلی این است که **تنها** بیانگر تأکید و نیز یک استثناء بر قاعده است؛ از این رو برای بیان استثناء بر هسته‌هایی که شمول زیادی دارند، به کار می‌رود. **تنها** بیانگر انحصار نیز هست و در هیچ موردی از داده‌های ضبط‌شده نیز هستهٔ **تنها** بدون وابستهٔ پسین به کار نرفته است، بلکه در این موارد همراه با هستهٔ **تنها** الزاماً یک ویژگی انحصاری نیز بیان شده است که با استفاده از بافت قابل برداشت نبوده است؛ برای مثال، در جملهٔ «**تنها** چیزی که **واسم ملاکه**، آرامشه»، ملاک‌های دیگری غیر از «آرامش» برای گوینده وجود ندارد که از میان آنها یکی را انتخاب و معرفی کند، بلکه او تنها یک ملاک دارد و آن هم «آرامش» است. همچنین در جملهٔ «اینجا **تنها** سالن **لیزریوم در خاورمیانه**س.» تنها یک «سالن لیزریوم» در خاورمیانه وجود دارد و مجموعه‌ای از آنها وجود ندارد که بتوان از میان آنها یکی را انتخاب و معرفی کرد. در جدول (۳) و (۴) بسامد و نمونه‌هایی از رخداد صفت بیانی **تنها** با هر یک از وابسته‌های پسین نشان داده شده است.

جدول ۳ـ بسامد رخداد صفت پیشین **تنها** با انواع وابسته‌های پسین

وابسته‌های پسین دیگر	حضور دو وابستهٔ غیر موصولی	صفت بیانی	وابستهٔ اضافی	بند موصولی	رخداد وابسته‌های پسین مختلف همراه با وابستهٔ پیشین تنها
۱	۳	۱	۴	۱۷	
مجموع وابسته‌های پسین غیرموصولی: ۹					

جدول ۴ـ مثال‌هایی از رخداد صفت پیشین **تنها** با هر یک از وابسته‌های پسین

رخداد با بند موصولی	**(۲۲) تنها** چیزی **که واسم ملاکه**، آرامشه.
رخداد با وابستهٔ اضافی	**(۲۳)** شما **تنها** پزشک **خانواده‌تون** هستید؟
رخداد با صفت بیانی	**(۲۴)** (اون) **تنها** پاسخگوی **مجاز** در امور بازنشستگی و غیره‌س.
رخداد با وابسته‌های پسین دیگر	**(۲۵)** اینجا **تنها** سالن **لیزریوم در خاورمیانه**س.
رخداد با چند[1] وابستهٔ پسین	**(۲۶) تنها** درسم **که خیلی خوب بود**، شیمی بود.

۳-۴ صفات عددی ترتیبی

صفات عددی ترتیبی از قبیل اولین، آخرین، دومین، یازدهمین و... بیشتر با بند موصولی کاربرد دارند تا وابسته‌های پسین دیگر. جدول زیر میزان این رخدادها را نشان می‌دهد.

جدول ۵ـ بسامد کاربرد صفات عددی ترتیبی با هر یک از وابسته‌های پسین

وابسته‌های پسین دیگر	صفت بیانی	وابستهٔ اضافی	بند موصولی	کاربرد وابسته‌های پسین مختلف همراه با صفات عددی ترتیبی
۳	۵	۹	۲۷	
مجموع وابسته‌های پسین غیرموصولی: ۱۷				

برای تبیین این رخدادها می‌توان گفت که صفات ترتیبی به تسلسل و ارتباط زمانی اشاره دارند و از این رو بهترین وابستهٔ پسینی که می‌تواند آن را توصیف کند، وابسته‌ای است که رخداد هسته را در زمان‌های مختلف گذشته، آینده، حال و... تعیین کند. وابسته‌های بیانی بر صفات ایستایی دلالت دارند و قابلیت نشان دادن زمان‌های مختلف دستوری را ندارند، درحالی‌که بند موصولی به دلیل در بر داشتن عنصر فعلی چنین قابلیتی را داراست.

(۲۷) آخرین کادویی **که برای خودت خریدی** چی بود؟

۱. هستهٔ «درس» با واژه‌بست - م که اضافهٔ تعلّقی ایجاد می‌کند و نیز با **بند موصولی** توصیف شده است.

پس از بند موصولی، وابستهٔ اضافی بیشترین کاربرد را با صفات عددی ترتیبی داشته است. چنانچه در قسمت مقدمه گفته شد، منظور از وابستهٔ اضافی، مضاف‌الیه یا اسم مالک در اضافهٔ تعلّقی است. در اضافهٔ تعلّقی بین مضاف و مضاف‌الیه رابطهٔ مالکیت و وابستگی وجود دارد. مثال‌های زیر نشان می‌دهد که اسم مالک می‌تواند تاریخچهٔ فعالیت‌ها و تعلّقات مالک را محدود و معرفه سازد و بنابراین گزینهٔ مناسبی در توصیف هسته‌های زمانی است: «**اولین** کارم»، «**آخرین** گزارش **بانک مرکزی**»، «**اولین** سؤالم». در عبارت اسمی «**اولین** کارم» اولین کار از مجموعهٔ کارهایی (آثار) که فرد انجام داده و متعلق به او است، مورد نظر است. در عبارت اسمی «آخرین گزارش **بانک مرکزی**» نیز آخرین گزارشی که بانک مرکزی داشته است، مورد توجه است.

یکی دیگر از دلایل کاربرد زیاد بند موصولی با صفات عددی ترتیبی، وجود هسته‌های کلی و با شمول گسترده مانند «چیزی»، «کاری»، «کسی» و «نفری» است. تعداد این هسته‌ها در ترکیب صفات عددی ترتیبی + بندهای موصولی هشت برابر بیشتر از جملات غیرموصولی بوده است. در جدول زیر نمونه‌هایی از رخداد صفات عددی ترتیبی با انواع وابسته‌های پسین نشان داده شده است.

جدول ۶ـ مثال‌هایی از کاربرد صفات عددی ترتیبی با انواع وابسته‌های پسین اسمی

کاربرد با بند موصولی	**(۲۸) اولین** چیزی بود **که توی شروع کارم باهاش مواجه شدم**.
کاربرد با وابستهٔ اضافی (اسم مالک)	**(۲۹) اولین** کارم توی جهاد سازندگی بود.
کاربرد با صفت بیانی	**(۳۰) اولین** چیزای **عملی**، داشت اونجا به من نشون داده می‌شد.
کاربرد با وابسته‌های پسین دیگر	**(۳۱)** امروز **چهارمین** روز **مسابقات** رو پشت سر گذاشتیم.

۴-۴ صفات عالی

با توجه به داده‌های پژوهش، صفات عالی بیشتر با وابستهٔ اضافی (اسم مالک) به کار رفته‌اند تا بند موصولی. در جدول شمارهٔ (۷) میزان رخداد صفات عالی با هر یک از وابسته‌های پسین نشان داده شده است.

جدول ۷ـ مقایسهٔ رخداد انواع وابسته‌های پسین اسم با صفات عالی

وابسته‌های پسین دیگر	صفت بیانی و وابستهٔ اضافی	صفت بیانی	وابستهٔ اضافی	بند موصولی	کاربرد وابسته‌های پسین مختلف همراه با صفات عالی
۱۰	۳	۱۰	۳۰	۱۲	
مجموع وابسته‌های پسین غیرموصولی: ۵۳					

صفت عالی بر عنصر یا عناصری دلالت می‌کند که از میان تمام اعضای یک مجموعهٔ معیّن در یک ویژگی متمایز است. این ویژگی متمایز، یک صفت بیانی است که برای منحصر به‌فرد شدن به صورت صفت عالی به کار می‌رود. در واقع صفت عالی ترکیبی از **تنها + صفت بیانی** است. برای مثال، در جملهٔ «**محروم‌ترین** جای **ایرانو** پیدا کن.»، از میان تمام جاهای مجموعهٔ **ایران**، تنها جایی که از همه محروم‌تر است، مورد نظر است. علاوه بر این، هنگامی که یک صفت عالی، اسمی را محدود کرده باشد، آن را «معرفه» ساخته است (← راسخ‌مهند ۱۳۸۸: ۹۸). به عبارت دیگر، صفات عالی به دلیل وجود انحصار، با یک هستهٔ معرفه به کار می‌روند. از میان سه وابستهٔ پسین مورد نظر، بیشتر وابستهٔ اضافی (اسم مالک) برای معرفه کردن هسته به کار رفته است، زیرا اعضا با انتساب به مالک معرفه می‌شوند، در حالی که بند موصولی بر مجموعه‌ای دلالت می‌کند که جزئیات فراوانی باید در مورد اعضای آن صدق کند؛ یعنی اعضای مجموعه تحت زمان، نمود و جهت فعلی خاص و تحت روابطِ مفهومی ویژه‌ای معرفی می‌شوند و از این رو انتخاب بند موصولی در اینجا مبتنی بر اصل اقتصاد و سادگی نیست. در جدول (۸) مثال‌هایی از کاربرد صفات عالی با انواع وابسته‌های پسین نشان داده شده است.

جدول ۸ ـ مثال‌هایی از رخداد صفات عالی با انواع وابسته‌های پسین اسمی

کاربرد با بند موصولی	**(۳۲)** گریه **آسونترین** کاریه **که در بازیگری می‌تونی انجام بدی**.
کاربرد با وابستهٔ اضافی	**(۳۳) بهترین لحظهٔ زندگیم** امروز بود.
کاربرد با صفت بیانی	**(۳۴) به‌روزترین** سیستم **امنیتی** رو براتون کار می‌ذاریم.
کاربرد با وابسته‌های پسین دیگر	**(۳۵) بیشترین** نقد **از سوی رسانه**ها توی همین دوره انجام گرفت.

با توجه به آنچه تاکنون بیان شد، این نتیجه حاصل می‌شود که صفات پیشین اسم در رخداد با بند موصولی رفتار یکسانی ندارند و میزان رخداد آنها با بند موصولی در یک سطح نیست. به‌طور خلاصه کاربرد صفات پیشین اسم با بند موصولی، به ترتیبِ بسامد به صورت زیر بوده است:

صفت بیانی تنها ۶۵.۳۸٪ >، اشاری دور ۶۳.۱۹٪ >، صفات عددی ترتیبی ۶۱.۳۶٪ >، اشاری نزدیک ۴۷.۱۱٪ >، صفات عالی ۴۶.۱۸٪.

نکتهٔ قابل توجه این است که بیشتر بودن کاربرد برخی از صفات پیشین اسم با بند موصولی، تنها به دلیل حضور هسته‌هایی با مفهوم کلی نیست، بلکه گروهی از عوامل مختلف که برخاسته از مفهوم و کاربرد صفات پیشین هستند، باعث کاربرد بیشتر با بند موصولی می‌شوند. نمودار (۵) که به مقایسهٔ میزان رخداد هر یک از صفات پیشین اسم بدون حضور هسته‌های کلّی می‌پردازد، این ادعا را تأیید می‌کند. این نمودار نشان می‌دهد که حتی با حذف مواردی که با هسته‌های کلی پررخداد به کار رفته‌اند، همچنان صفات اشاری و صفات عددی ترتیبی، رخداد بیشتری با بند موصولی دارند. با این وجود وابستهٔ پیشین **تنها** بیش از بقیهٔ صفات پیشین تحت تأثیر حضور هسته‌های کلی است.

نمودار ۵ ـ مقایسهٔ رخداد صفات پیشین اسم با بند موصولی بدون هسته‌های کلّی



با توجه به ویژگی‌های مختلف صفات پیشین اسم، کاربرد انواع صفات پیشین با بند موصولی در جدول زیر مقایسه شده است. در این جدول علامت ✓ به مواردی اشاره دارد که تأثیر مثبت بر حضور بند موصولی دارند.

جدول ۹ـ مقایسهٔ ویژگی‌های مختلف صفات پیشین اسم در حضور یا عدم حضور بند موصولی

ویژگی‌های صفات پیشین / صفات پیشین	کاربرد با هسته‌های کلی	اشاره به گروه واحد و انحصاری	اشاره به زمان	کاربرد در یک ساخت ویژهٔ موصولی
صفات اشاری	✓	✓	✓	✓
تنها	✓	✓		
صفات عددی ترتیبی	✓	✓	✓	
صفات عالی		✓		

در مجموع، این مشاهدات نشان می‌دهد که ویژگیِ بندیِ وابستهٔ پسینِ موصولی و قابلیت تعیین زمان، باعث کاربرد بیشتر بند موصولی در برخی موارد شده است. علاوه بر این، مشاهدهٔ رخداد وابسته‌های پیشین و پسین مختلف نشان می‌دهد، بند موصولی با هسته‌هایی به کار رفته که به یک نقطهٔ انحصاری و محدود اشاره دارند، مانند صفت بیانی **تنها** و صفات اشاری **اون**. وابستهٔ اضافی (اسم مالک) نیز بیشتر برای توصیف هسته‌ای به کار می‌رود که انتخاب منحصر به فرد از یک مجموعه است، مانند هسته‌هایی که با صفات عالی به کار رفته‌اند. وابسته‌های پسین بیانی نیز کاربرد کمتری نسبت به سایر وابسته‌های پسین دیگر داشته‌اند و نقش محدودکنندهٔ کمتری نسبت به دو وابستهٔ پسین دیگر دارند.

۵ نتیجه

نتایج پژوهش نشان می‌دهد که در پیکرهٔ حاضر **صفات اشاری «این»**، **«اون»**، **«تنها»** و **صفات عددی ترتیبی** بیشتر با بند موصولی به کار رفته‌اند تا وابسته‌های پسین دیگر. به‌طور کلی، بند موصولی در صورت وجود مفهوم کلیّت در هسته، اشارهٔ زمانی، اشاره به نقطه‌ای خاص و محدود و برای ایجاد ساخت‌های خاصّی در ترکیب با صفات پیشین مختلف به کار رفته است. برای مثال، بند موصولی با وابستهٔ پیشین **تنها** (که انحصار را می‌رساند) در کنار هسته‌های کلّی برای بیان یک استثناء بر هسته‌های کلّی به کار می‌رود و صفات اشاری دور نیز همراه با بند موصولی در ساخت‌های موصولی به کار می‌روند که نقش فعّال‌سازی دانش مشترک گوینده و شنونده را بر عهده دارند. علاوه بر این، مشاهدات تحقیق نشان می‌دهد که وابسته‌های پسین مختلف برای ایجاد سه ویژگی به کار می‌روند که عبارت‌اند از: محدودسازی هسته، معرفه‌سازی و توصیف. بند موصولی بیشتر برای محدودسازی به کار می‌رود، در حالی که وابستهٔ اضافی (اسم مالک) برای معرفه‌سازی و صفت بیانی نیز برای توضیح و توصیف هسته به کار می‌رود.

منابع

راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۸)، «معرفه و نکره در زبان فارسی»، دستور (ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان)، ش۵، ص۸۱-۱۰۳.

طباطبایی، علاءالدین (۱۳۹۵)، فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.

طبیب‌زاده، امید (۱۳۹۱)، دستور زبان فارسی بر اساس نظریهٔ گروه‌های خودگردان در دستور وابستگی، تهران: نشر مرکز.

مشکوةالدینی، مهدی (۱۳۸۸)، دستور زبان فارسی واژگان و پیوندهای ساختی، تهران: سمت.

Bybee, Joan L (2013), "Usage-Based Theory and Exemplar Representations of Constructions", In: Thomas Hoffmann and Graeme Trousdale (eds.), *The Oxford Handbook of Construction Grammar*, Oxford: Oxford University Press.

Comrie, Bernard (1981), *Language Universals and Linguistic Typology*, Chicago: University of Chicago Press.

Diessel, Holger. (1999), *Demonstratives*: *Form, Function, and Grammaticalization*, Amsterdam: Benjamins.

Fillmore, C. J., Kay, P. and O'Connor, M. C. (1988), "Regularity and Idiomaticity in grammatical Constructions": The Case of Let Alone*, Language*, 64, pp. 501-538.

Goldberg, A. E. (1995), *Constructions: A Construction Grammar Approach to Argument Structure*, Chicago: University of Chicago press.

———— (2006), *Constructions at Work*: The Nature of Generalization in Language, Oxford: Oxford University Press.

Himmelmann, N. (1996), "Demonstrative in Narrative Discource: A Taxonomy of Universal Uses", In Fox (ed.), *Studies in Anaphora. Amsterdam*, John Benjamin, pp. 205-254.

Keenan, Edward L. (1985), "Relative Clauses. Language Typology and Syntactic Description", In: Timothy Shopen (ed.), *Complex Constructions*, vol II, Cambridge: Cambridge University Press. pp. 141-170.

Lakoff, George (1987), *Women, Fire and Dangerous Things*, Chicago: University of Chicago Press.

Langacker, R. (1999), *Grammar and Conceptualization*, Berlin/ New York: Mouton/ Walter De Gruyter.

Lehmann, Christian (1986), "On the Typology of Relative Clauses", *Linguistics* 24, pp. 663-680.

Lyons, J. (1977), *Semantics,* 2 vols, Cambridge: Cambridge University Press .

Rasekh-Mahand, M., M. Alizadeh-Sahraie and R. Izadifar (2016), "A Corpus-Based Analysis of Relative Clause Extraposition in Persian", *Ampersand* 3, pp. 21-31.

Wiechmann, Daniel (2015), *Understanding Relative Clauses: A Usage-Based View on the Processing of Complex Constructions*, Berlin: Walter de Gruyter GmbH & Co KG.

جدول ضمیمهٔ (۱) ـ مثال‌هایی از کاربرد صفات اشاری با انواع وابسته‌های پسین

کاربردهای مختلف صفات اشاری		این	اون
کاربرد تشخیصی	وابستهٔ پسین موصولی	**(۳۶)** به **این** کسی **که پایین برجک بود** گفتم تو رو خدا اگه تو برداشتی بهم بده.	**(۴۸) اون** کشش و جذابیتی **که مخاطب رو پای داستان نگه می‌داره**، بلد بوده.
	وابسته‌های پسین غیرموصولی	**(۳۷)** عکسه از **این** عکس **جشنواره‌ای‌ها**س.	**(۴۹)** نشون می‌ده که **اون** تنظیم‌گری **بازار** وجود نداشته.
کاربرد ارجاعی	وابستهٔ پسین موصولی	**(۳۸) این** تفاهم‌نامه‌هایی **که ما داریم بحشو می‌کنیم**، جایگاهی توی موضوعات قانونی و حقوقی نداره.	**(۵۰) اون** تعامل‌زدگی **که خدمتتون عرض کردم**، اینه که ما بودجه رو در اختیار دولت قرار می‌دیم.
	وابسته‌های پسین غیرموصولی	**(۳۹) این** اظهار نظر **شما** برخلاف بررسی کارشناسی هستش.	**(۵۱) اون** دو نفر **دیگه** رو هرچی گشت نتونست پیدا کنه. (در بافت قبل از سه نفر صحبت به میان آمده است.)
کاربرد برون متنی (و معرفه)	وابستهٔ پسین موصولی	**(۴۰) این** حوضی **که من می‌بینم**، یاد شصت سال پیش می‌ندازه منو.	**(۵۲) اون** یکی بازی **که ایرانیه** از اون چطور استقبال می‌شه؟ (با حرکات بدنی به بازی اشاره شده است.)
	وابسته‌های پسین غیرموصولی	**(۴۱) این** هوای **تهران** عجیب نشده؟	**(۵۳) اون** رضای **قبلی** نبودم، نمی‌تونستم.

کاربردهای مختلف صفات اشاری		همین	همان
کاربرد تشخیصی	وابستهٔ پسین موصولی	(۴۲) **همین** آماری **که می‌گید** نرخ واردات، من تعجب می‌کنم، هفت درصده. (در بافت قبل کلمهٔ آمار ذکر نشده و رقم آماری نیز پیش از چندین جملهٔ گوینده و شنونده بیان شده است.)	(۵۴) **همون** انسانی بودم **که اینجا بودم.**
	وابسته‌های پسین غیرموصولی	(۴۳) برای **همین** درست کردن **کوچه** هم از خود مردمم اگه بخوای اقدام کنن، می‌گن باید مجوز بگیرید.	(۵۵) اینا عملاً **همون** بحث **چرخش علم** هستش.
کاربرد ارجاعی	وابستهٔ پسین موصولی	(۴۴) **همین** اتفاقاتی بود **که عرض کردم.**	(۵۶) شروعش از **همون** سال ۹۱ بود **که فرمودین.**
	وابسته‌های پسین غیرموصولی	(۴۵) **همین** صنایع **بالادست** باعث شدن بخش عظیمی از صنعت ساختمان ما شکل بگیره.	(۵۷) اینو می‌خوام پیوند بدم به **همون** بحث **غریبی امام رضا علیه سلام.** (در بافت پیشین از آن صحبت شده است.)
کاربرد برون متنی و معرفه	وابستهٔ پسین موصولی	(۴۶) **همین** تیر برقی هم **که می‌بینی،** اهالی خودشون گذاشتن.	(۵۸) ملّت ایران همون ملت هستند؛ **همون** آدم‌ها هستند **که در شرایط مختلف قرار می‌گیرند.**
	وابسته‌های پسین غیرموصولی	(۴۷) **همین** ورودی **عمارتو** می‌گیم، یه بلیت‌فروشی می‌ذاریم.	(۵۹) اگر نتونی بخونی **همون** خوانندهٔ **قبلی** می‌خونه.

مقاله

دستور

ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان، سال ۱۳۹۸، شمارهٔ ۱۵، صفحهٔ ۱۷۷-۱۹۰

نشانهٔ تفضیلیِ مضاعف در ساختِ «صفت + تر + تر»

محمود ندیمی هرندی (استادیار دانشگاه پیام نور)
تهمینه عطائی کچوئی (استادیار فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده: در زبان فارسی، صفتِ تفضیلی معمولاً از افزودن پسوند «تر» به واژه ساخته می‌شود، امّا گاه با دو پسوند «تر» نیز ساخته شده است. اتّفاقاً ندرتِ استعمالِ این نوع صفتِ تفضیلی موجب شده تا برای اهل دستور و مصحّحان و شارحان متون فارسی ناآشنا و غریب بماند و آن را احیاناً ضبطی غلط و غیرقابل اعتنا به حساب آورند. نگارندگان در گفتار حاضر به شناسایی این ساختِ دستوریِ نادر پرداخته‌اند که نقشِ معنائیِ آن تقویتِ تفضیل و گونه‌ای تأکید است، و به اختصار، چند ساختار مرتبط دیگر را نیز معرّفی کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها: صفت تفضیلی، پسوند «تر»، دستور تاریخی، متون کهن فارسی.

۱ مقدّمه

با مطالعهٔ دقیق متون کهن فارسی بعضی از کاربردهای استثنایی در زبان را کشف می‌کنیم که ظاهراً بیرون از هنجار دستور زبان‌اند، امّا کارکرد بلاغی دارند. نوعی از این کاربردهای نادر و ظاهراً خلاف قاعده افزودنِ «تر» به آخرِ صفتِ تفضیلی است. در دستور زبان به صفتی که نشان‌دهندهٔ ویژگی یا کیفیّت بیشتر و برترِ شخصی یا چیزی نسبت به دیگری باشد، صفتِ تفضیلی یا صفتِ برتر گفته می‌شود و ساخت آن چنین است که به واژه پسوند «تر» افزوده می‌شود، امّا گاهی صفت تفضیلی با دو پسوند «تر» ساخته شده که در نوع خود در زبان پدیده‌ای قابل توجّه است. در این نوشتار با ارائهٔ شواهد، نقش بلاغی این ساختار را نشان داده‌ایم.

۲ ساخت «صفت + تر + تر» و شواهد آن

کاربرد نشانهٔ مضاعف در تفضیل صفت بسیار نادر است، امّا به هر حال در نظام معنی‌دار زبان برای خود اهمّیّتی دارد. بررسی‌های ما نشان می‌دهد که این نشانه در آثار قرون پنجم به بعد به کار رفته است و هنوز در محاوره به کار می‌رود. به این شواهد توجّه کنیم:

ابوالفضل بیهقی (وفات: ۴۷۰ق) در تاریخ بیهقی، که از نظر خزانهٔ واژگان از بسیاری از متون قرن پنجم غنی‌تر است و فضای متنوّع سخن مؤلّف تازگی‌های زبانی را ایجاب می‌کند، نوشته است:

> آفریدگار جلّ جلالهُ عالِمِ اسرار است که کارهای نابوده را بداند، و در علمِ غیب او برفته است که در جهان در فلان بقعت مردی پیدا خواهد شد که از آن مرد بندگان او را راحت خواهد بود و ایمنی و آن زمین را برکت و آبادانی، و قاعده‌های استوار می‌نهد، چنان‌که چون از آن تخم بدان مرد رسید، چنان گشته باشد که مردم روزگارِ وی وضیع و شریف او را گردن نهند و مطیع و منقاد باشند و در آن طاعت هیچ خجلت را به خویشتن راه ندهند. و چنان‌که این پادشاه را پیدا آرد، با وی گروهی مردم دررساند اعوان و خدمتکاران وی که فراخورِ وی باشند، یکی از دیگر **مهترتر** و کافی‌تر و شایسته‌تر و شجاع‌تر و داناتر، تا آن بقعت و مردمِ آن بدان پادشاه و بدان یاران آراسته‌تر گردد (بیهقی ۱۳۷۵: ۱۱۵).

علی‌اکبر فیّاض در عین حال که این ضبط را در متن آورده، ظاهراً با این ساخت دستوری آشنا نبوده است. وی در ذیل صفحه احتمال داده است که به جای «مهترتر» ناآشنا، «بهتر» صحیح باشد: «کذا در اکثر نسخه‌ها. BA: مهتر. شاید: بهتر».

این ساخت در تاریخ بیهقی یک بار دیگر تکرار شده است، امّا گویا ایشان آن را پذیرفته و دربارهٔ آن سخنی نگفته است:

چنین چیزها از وی [خواجه احمد حسن میمندی] آموختندی که مهذب‌تر و **مهترتر** روزگار بود (همان: ۱۹۱).

خلیل خطیب‌رهبر در شرح خود بر تاریخ بیهقی دربارهٔ این عبارت نوشته است:

مهترتر: بزرگ‌تر، ظاهراً در اینجا مهتر را به معنی صفت مطلق گرفته و «تر» پسوند صفت تفضیلی را دوباره بر آن افزوده است، چنان‌که در محاوره نیز گاهی می‌گویند: این **بهترتر** است (خطیب‌رهبر ۱۳۷۶: ۱/ ۳۳۳).

و بنابر این توضیح گویی که نویسندهٔ تاریخ بیهقی از «مهتر: مِه + تر» معنای تفضیل درنمی‌یافته است.

این ساخت در بعضی ترجمه‌های کهن **قرآن کریم** نیز دیده می‌شود. ابومظفر شاهفور بن طاهر اسفراینی (وفات: ۴۷۱ق) در ترجمهٔ آیهٔ ۳۲ سورهٔ انعام آورده است:

وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ الآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ اَفَلا تَعْقِلُونَ: و نیست زندگانی دنیا مگر باطل و غرور، و خوشا سرای آخرت ـ یعنی بهشت ـ **بهترتر** آن کسانی را که همی بپرهیزند از شرک، ای همی ندانند که آخرت فاضل‌تر از دنیاست (اسفراینی ۱۳۷۴: ۲/ ۶۴۴).

ابوالفتوح رازی (وفات: ۵۵۲ ق) در تفسیر آیهٔ ۲۷ سورهٔ مائده، در بیان قصهٔ بنی‌آدم آورده است:

و خدای تعالی آدم را فرمود که این فرزندان را به یکدیگر ده، هر یکی از ایشان بر آن دگر حلال است، الّا آن که او را هم‌شکم باشد؛ و هم‌شکمِ هابیل، لبوذ بود و او از خواهرِ قابیل به جمال کمتر بود و خواهرِ قابیل به‌جمال‌تر [نسخه‌بدل: **بهترتر**] بود از او (ابوالفتوح رازی ۱۳۸۹: ۶/ ۳۳۷).

مترجمِ کتابِ اَطباقُ الذَّهَب فی المواعظ و الخُطب، تألیف شرف‌الدّین عبدالمؤمن محمّد شَفروه اصفهانی (۵۱۵-۶۰۰ق)، در ترجمهٔ عبارت «اِنَّ مَنازِلَ الخَلْق سَواسِيَة اِلّا مَنْ لَهُ يَدٌ مُواسِيَة، فَاَرْفَعُهُم اَنْفَعُهُم وَ اَسْوَدُهُم اَجْوَدُهُم» آورده است:

به درستی که منزلت‌های خلقان برابر و یکسان است، مگر آن کس که او را باشد دستی یاری‌کننده و عطادهنده. پس بزرگ‌ترِ ایشان سودکننده‌ترِ ایشان است و **مهترترِ** ایشان سخاوت‌کننده‌ترِ ایشان است (شفروه اصفهانی ۱۳۹۱: ۷۲).

بهاءالدّین بن میر قوام‌الدّین (وفات: ۹۱۴ق) در کتاب خلاصة التَّجارب، در موضوع پزشکی، نوشته است:

و از بحران‌های انتقالی آنچه مادهٔ آن زودتر پخته گردد و تحلیل پذیرد **بهترتر** بود (بهاءالدولهٔ رازی ۱۳۸۷: ۲۱۵).

این نوع صفت تفضیلی در شعر نیز به کار رفته است. در منظومهٔ حماسی کوش‌نامه، تألیف ایرانشان بن ابی‌الخیر (در حدود ۵۰۱-۵۰۴ق)، آمده است:

بترتر ز سوگند، پتیاره نیست — چو سوگندخوار ایچ خونخواره نیست
مر آن دشمنان را جز این چاره نیست — **بترتر** ز کوش ایچ پتیاره نیست

(ایرانشان بن ابی‌الخیر۱۳۷۷: ۲۶۵ و ۵۳۸)

ابن یمین فریومدی (وفات: ۷۶۹ق) در قطعه‌ای گفته است:

دی مرا دوستی که مایل بود — دائمش خاطرِ خطیر به شعر
گفت از اشعارِ خود بخوان غزلی — ای تو بر شاعران امیر به شعر
گفتم از شعر کرده‌ام اِعراض — گرچه هستم بلانظیر به شعر
زان کز ابنای دهر نیست کسی — نه جوان راغب و نه پیر به شعر
وین **بترتر** که طبعِ وقّادم — می‌نپردازد از شعیر به شعر

(ابن یمین ۱۳۶۳: ۴۱۸-۴۱۹)

سعدی (وفات: ۶۹۱ق) که غالباً زبان او، برای اهل ادب، کاربردهای طبیعی کلمات را نشان می‌دهد، نیز در قطعه‌ای گفته است:

پسران فلان سه بدبخت‌اند — که چهارم نزاد مادرشان
این بد است، آن بتر، بنامیزد — وان **بترتر** که خاک بر سرشان

(سعدی ۱۳۸۶: ۸۳۴)

در دوران اخیر نیز این ساخت خاص دستوری نمونه‌هایی دارد. قائم مقام فراهانی (مقتول در ۱۲۵۱ق/ ۱۲۱۴ش)، که نثرِ متکلّفِ عصرِ خود را به نثرِ ساده و نزدیک به گفتارِ طبیعیِ مردم

تغییر داد، در دیباچهٔ رسالهٔ جهادیهٔ کبیر می‌نویسد:

اینجا جای مردی و غیرت است و بازار صرف همّت. هر که گامی بیشتر گذارد، کامی **بیشترتر** ستاند (قائم مقام فراهانی ۱۳۸۹: ۳۶۹).

و یغمای جندقی (وفات: ۱۲۷۶ق/ ۱۲۳۸ش) در هجویات خود گفته است:

زین جنسِ دوپا هر آن که بر سر گـردد　　غفـرانش طلـب تـات میسّـر گـردد
... بتـر رفـت، همی‌ترسـم از آنـک　　برگـــــردد و ... **بترتـــــر** گـــــردد

(یغمای جندقی ۱۳۸۴: ۴۱۷-۴۱۸)

این نوع صفت تفضیلی هنوز در تداول رواج دارد. احمد مجاهد (تولّد: ۱۳۱۴ش) در حکایتی از جُحا چنین نوشته است:

امیر شهر مدّت یک هفته به یکی از شهرک‌های نزدیک سفر کرد و برگشت. جُحا به دیدنش رفت و خیر مقدم گفت. امیر گفت: تسلیت باید گفت نه خیر مقدم، چون که در روز دوشنبه، آتش‌سوزی در شهرک رخ داد و عدّه‌ای سوختند. در روز سه‌شنبه، سگی دو نفر را گزید که مجبور شدند برای جلوگیری از سرایت مرض آنها را داغ نمایند. در روز چهارشنبه، سیل هولناکی آمد که احشام و اطفال بسیاری با خود برد و تلف کرد و ما تا شب مشغول بودیم. در روز پنج‌شنبه، گوساله‌ای پنج شش نفر را شاخ زد که چشم یکی‌شان را کور کرد، و شکم یکی دیگر را پاره کرد که حالش وخیم است. در روز جمعه، یکی دیوانه شده و زن و بچّه‌هاش را کشت. و در روز شنبه، سقف خانه‌ای خراب شد و عدّه‌ای زیر آوار ماندند و مردند. و در روز یک‌شنبه، زنی خود را از شاخهٔ درختی به دار آویخت که بچّه‌اش در روی تخت بود. در این هنگام جُحا گفت: خدا رحم کرد که سفر شما یک هفته **بیشترتر** طول نکشید و الّا در آن شهرک سنگ روی سنگ باقی نمی‌ماند (مجاهد ۱۳۹۰: ۴۴۲-۴۴۳).

محمّدتقی شریعتی در تفسیر آیهٔ فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ (۱۵/ التکویر)، ضمن بحث از ناسازگاری بعضی استعمالات اهل زبان با قواعد دستوری آن، از جمله «اولی‌تر» و «بهترتر» را مثال زده و آورده است: «برخی پارسی‌زبانانِ اصیل مانند یزدی‌ها در محاوراتشان «بهترتر» و امثال آن را به کار می‌برند و یک نوع تأکید شمرده می‌شود» (شریعتی ۱۳۴۶: ۸۸).

۳ ساخت «صفت + تر + ترین»

در یک مورد استثنائی صفت عالی با ساختار «صفت + تر + ترین» استعمال شده و آن

بتَّرترین (بت (= بد) + تر + ترین) است در بیتی از کوش‌نامه:

که **بتّرترین** دشمن اندر جهان　　تویی مر مرا آشکار و نهان

(ایرانشان بن ابی‌الخیر ۱۳۷۷: ۴۷۸)

۴ ساختارهای مرتبط

بی‌مناسبت نیست که چند نکتهٔ دیگر که به موضوع اصلی سخن ما مربوط است، در اینجا اضافه کنیم:

۴-۱ بِه/ مِه/ کِه/ بیش/ کم/ فزون/ فرود/ زبَر + تر

بعضی صفات بدون پسوند «تر» معنی تفضیلی دارند، مانند «بِه»، «کِه»، «مِه»، «بیش»، «افزون/ فزون»، «فرود»، «کم»، «زبَر» و در این حالت غالباً با حرف اضافهٔ «از» یا «ز» همراه هستند:

از همالان وز برادر من **فزون**　　زانکه من امیدوارم نی زبون[1]

(رودکی ۱۳۴۱: ۵۳۸)

بسا که مست در این خانه بودم و شادان　　چنان‌که جاه من **افزون** بُد از امیر و ملوک

(همان: ۵۰۴)

ای به نسبت بتر از استر و استر ز تو **بِه**　　وی به دانش به **فرود** خر و خر از تو **زبَر**

(سوزنی ۱۳۳۸: ۳۷)

بر بار خدای رؤسا خواجه محمّد　　کهتر برِ او مهتر و مهتر برِ او **کِه**

(منوچهری ۱۳۸۵: ۹۹)

جنید گفت که: موافقت با یاران **مِه** از شفقت. شیخ‌الاسلام گفت که: طاعت‌داری **مِه** از حرمت‌داری (انصاری ۱۳۸۶: ۲۶۹).

نگرفت در تو گریهٔ حافظ به هیچ رو　　حیرانِ آن دلم که **کم** از سنگ خاره نیست

(حافظ ۱۳۷۷: ۱۳۱)

امّا این نوع صفات با پسوند «تر» نیز به کار می‌روند:

---

۱. اصل: زانکه من امیدوارم نیز یون (؟)

مهتـر نشـود گرچـه قـوی گـردد **کهتـر** گـاهی نشـود گرچـه هنـر دارد چـاهی[۱]
(رودکی ۱۳۴۱: ۵۱۳)

چرا عمر کرکس دوصـد سـال؟ ویحـک نمانـــد **فزونتـــر** ز ســـالی پرســـتو؟
(همان: ۵۲۷)

خـــویش بیگانـــه گـــردد از پـــی ســـود خـــواهی امـــروز مـــزد **کمتـــر** دیـــش[۲]
(همان: ۵۰۴)

مکـــن دلـــت را **بیشـــتر** زیـــن نژنـــد بـــه دادِ خـــدای جهـــان کـــن بســـند
(دقیقی طوسی ۱۳۷۳: ۶۷)

۲-۴ اسم تفضیل عربی + تر

صیغهٔ تفضیل عربی در زبان فارسی با همان معنای تفضیل به کار می‌رود. جلال‌الدین محمّد مولوی (وفات: ۶۷۲ق) در دفتر پنجم مثنوی شریف می‌فرماید:

کـــافران را بـــیم کـــرد ایـــزد ز نـــار کـــافران گفتنـــد نـــار **اولـــی** ز عـــار
(مولوی ۱۹۳۳: ۸۹/۳)

حافظ (وفات: ۷۹۲ق) نیز در غزلی با ردیف «اولی» هشت بار این کلمه را در معنای شایسته‌تر/ سزاوارتر به کار برده است:

این خرقه که من دارم در رهن شـراب **اولـی** وین دفتـر بی‌معنـی غـرق مـی نـاب **اولـی**
(حافظ ۱۳۷۷: ۳۵۲)

چند صیغهٔ تفضیل عربی هست که ظاهراً گاهی برای فارسی‌زبانان معنی تفضیل نمی‌رسانده و از این رو به آن پسوند «تر» افزوده‌اند.[۳]

---

۱. گاهی: تخت‌نشین، فرمانروا، شاه؛ چاهی: زندانی. شاعر این دو کلمه را در تقابل با هم به کار برده است.

۲. دیش: دهیش (دهی + ش): بدهی او را

۳. مانند کلمات جمع مکسّر عربی که به دلیل اینکه معنای جمع القا نمی‌کردند، فارسیان دوباره با پسوندهای «ان/ ها» جمع بسته‌اند که از همه مشهورتر کلمهٔ «حور» است که با آنکه جمع «احور/ حوراء» (= مرد یا زن سیه چشم بهشتی) است، ولی دوباره ایرانیان آن را جمع بسته‌اند:

حـــوران بهشـــتی را دوزخ بـــود اعـــراف از دوزخیان پرس که اعراف بهشت اسـت
(سعدی ۱۳۸۶: ۴۵)

«اولی‌تر» در قدیم‌ترین متون نثر فارسی دری به کار رفته است:

مستحب آن است که مسافر [روزه] می‌دارد و می‌گشاید، امّا اگر بدارد و خللی نباشد رواست و اگر بگشاید روا باشد، امّا اگر بدارد **اولی‌تر** باشد (ترجمهٔ تفسیر طبری ۱۳۵۶: ۱۲۸/۱)

در غزلی از فخرالدین عراقی هر دو صورت «اولی» و «اولی‌تر» به کار رفته است:

نیابد هرکه دلداری، چو من زار و حـزین **اولـی** نبیند هرکه غمخواری، چو من غمخوار **اولی‌تـر**

(عراقی ۱۳۷۲: ۲۱۰)

شمس قیس رازی (وفات: پس از ۶۳۰ق) الحاق «تر» به «اولی» را از مقولهٔ مبالغه می‌داند[۱] و می‌نویسد:

و همچنین کلمهٔ «اولی‌تر» که جماعتی پندارند که چون در کلمهٔ «اولی» معنی تفضیل و ترجیح هست، لفظ «تر» با آن ضم کردن خطا باشد، و نه چنان است. غایة ما فی الباب آن باشد که مبالغتی بود بر مبالغت و چون در پارسی می‌گویند: «به» و «بهتر» و کلمهٔ «به» خود متضمّن معنی رجحان و اولویّت است، چنان‌که گویند: «این به از آن است» و «بهتر از آن است»، چرا نشاید که گویند: «چنان اولی‌تر» الّا که نسق کلام تازی باشد. چنان‌که گویند: «طریق اولی این است» چه در این موضع نگویند که «طریق اولی‌تر این است». و چون کلمهٔ «اولی» به آخر افتد هرآینه آن را رابطه‌ای باید تا سخن تمام شود، چنان‌که گویند: «اولی این است» یا «این اولی است» یا «این اولی باشد» و مانند آن و اگر گویند: «چنین اولی» و سخن قطع کنند سخن پارسی تمام نباشد، چنان‌که در تازی گویند: «فلانٌ عالمٌ و فلانٌ غنیٌ»، اگر در پارسی گویند: «فلانی عالم و فلانی توانگر» سخن تمام نباشد الّا که گویند: «فلانی عالم است و فلانی توانگر است». و چون در پارسی گویند: «این اولی‌تر» به کلمهٔ رابطه احتیاج نباشد که لفظ «تر» در این موضع مجوّز سقوط حرف ربط است. اگر کسی در نظم و نثر گوید: «چنان اولی‌تر» خطای محض نباشد»[۲] (شمس قیس رازی ۱۳۳۸: ۳۱۳-۳۱۴).

گفتنی است که صفات دیگری از همین نوع در بعضی متون کهن آمده است، از جمله در کتاب هزار حکایت صوفیان، از مؤلّفی ناشناخته در اواخرِ قرنِ ششم هجری:

ایشان بدین درم از همه محتاج‌تر بودند و **احق‌تر** بودند (هزار حکایت صوفیان ۱۳۸۹: ۱/ ۱۸۰).

---

۱. برای کاربرد «اولی‌تر» در متون نظم و نثر فارسی کهن ← هنر ۱۳۷۱: ۷۴-۷۷.

۲. متن را با املای روز سازگار کرده‌ایم.

شرح شطحیات تألیف شیخ روزبهان بقلی شیرازی (وفات: ۶۰۶ق):

او عالم‌تر بود به سجود، و **اقرب‌تر** بود به وجود، و **ابذل‌تر** بود به مجهود. **اوفی‌تر** بود به معهود، **ادنی‌تر** بود به معبود (روزبهان بقلی ۱۳۸۵: ۳۸۹).

دقائق التَّأویل و حقائق التَّنزیل تألیف ابوالمکارم محمود بن ابی‌المکارم حسنی واعظ (مفسّرِ شیعیِ سدهٔ هفتم):

فَاسْتَقِمْ کَما اُمِرْتَ (۱۱۲/ هود) ... ابن عبّاس گوید: در همه قرآن آیتی ازین آیت **اشدّتر** و **اشق‌تر** بر رسول علیه‌السَّلام منزل نشد و لهذا قال: **شَیَّبَتْنی سورهٔ هود** (ابوالمکارم محمود ۱۳۸۱: ۲۶۱).

در ترجمهٔ کهن کتاب المَدخَل الی عِلمِ اَحکامِ النُّجوم تألیفِ ابونصر حسن بن علی قُمی (در سال ۳۶۵ق)، ساختار منحصر به فردی از آن (صفت مرکّب [صیغهٔ تفضیل+ مصدر]+ تر) آمده است:

زحل و المشتری و المریخ، این سه کواکب **اَبطاسیرتر** باشند از شمس (ابونصر حسن قمی ۱۳۷۵: ۷۷).

تاریخ الفی (تألیف سال ۱۰۰۰ق):

ما کسی را به امامت و خلافت **احق‌تر** از مرتضی علی نمی‌شناسیم (قاضی احمد تتوی، آصف‌خان قزوینی ۱۳۸۲: ۱/ ۵۳۳).

سلطان ولد نیز در منظومهٔ انتهانامه گفته است:

هر که حیرانِ تو بود **اقرب‌تر** است هر که حیران نیست بیرونِ در است

(سلطان ولد ۱۳۷۶: ۲۹۴)

«اعظم‌تر» در دوران اخیر ظاهراً رواج داشته است. در کتاب معراج السعاده که ملا احمد نراقی به امر فتحعلیشاه قاجار «به عبارتی واضح ... که عموم ناس از فرایدِ فوایدِ آن نفع توانند یافت» (نراقی ۱۳۷۸: ۱۳) نوشته، آمده است:

روزی آن بزرگوار [پیامبر(ص)] مردی را دید که پردهٔ کعبه را گرفته، می‌گوید: «خدایا به حرمت این خانه گناه مرا بیامرز. حضرت فرمود: بگو ببینم چه گناه کرده‌ای؟ عرض کرد که گناه من بزرگ‌تر از آن است که بگویم. فرمود که: گناه تو بزرگ‌تر است یا زمین؟ گفت: گناه من. فرمود: گناه تو بزرگ‌تر است یا کوه‌ها؟ گفت: گناه من. فرمود: گناه تو بزرگ‌تر است یا دریاها؟ گفت: گناه من. گفت: گناه تو **اعظم‌تر** است یا آسمان‌ها؟ گفت: گناه من. فرمود: گناه تو اعظم است یا عرش؟ گفت: گناه من. فرمود: گناه تو اعظم است یا خدا؟ گفت: خدا اعظم و اعلی و اجلّ است (نراقی ۱۳۷۸: ۴۰۶).

حاج میرزا حسن اصفهانی، ملقّب به صفی‌علیشاه (وفات: ۱۳۱۶ق/ ۱۲۷۸ش) در منظومهٔ بحرالحقائق گفته است:

به هـر عـالم کـه سـالک وارد آیـد در آنجـا اسـم **اعظم‌تـر** نمایـد

(صفی علیشاه ۱۳۹۴: ۳۱۱)

۳-۴ اسم تفضیل عربی + ترین

گاه به صیغهٔ تفضیل عربی پسوند «ترین» افزوده و صفت عالی ساخته‌اند. از جمله در تاریخ بلعمی:

مهاجران گفتند راست گفتی و لیکن شما می‌دانید یا معشرالانصار، که اول کسی که خدای پرستید بر روی زمین و به پیغمبر خدای ایمان آورد، اولیا و عشیرت و خویشان نزدیک وی بودند، و ایشان **اولی‌ترین** مردمان‌اند بدین کار پس از وی.... امروز عظیم‌ترین مردمانید به نصیب در دین و فضیلت در اسلام و شما **اولی‌ترین** مردمانید بدین کار (بلعمی ۱۳۸۹: ۳۳۶/۳-۳۳۷).

مشرکان را این سخن راست نیامد و به آن منکر شدند، و در ابراهیم دعوی کردند که وی از ما بود، و ما **اولی‌ترین** به ابراهیم و به دین وی (میبدی ۱۳۸۹: ۲/ ۱۵۹).

اِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْراهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوه (۶۸/ آل عمران)... **اولی‌ترین** مردمان به ابراهیم آنان‌اند که پسِ او باشند (ابوالفتوح رازی ۱۳۸۹: ۴/ ۳۶۸؛ نیز ← همان: ۶/ ۱۸۴).

این چهار مواضع، [یعنی] کی اولِ حَمَل و اولِ سرطان و اولِ میزان و اولِ جدی، این را منقلبه گویند. پس **ارفع‌ترین** ازین [چهار موضع] اولِ سرطان است و زیرترین از وی اولِ جدی است (ابونصر حسن قمی ۱۳۷۵: ۱۳).

قال رسول اللَّه، صلّی اللَّه علیه و سلّم: «إنَّ أولَی النّاسِ بِالله مَنْ بَدَأ بِالسَّلام» یعنی: به درستی که **اولی‌ترین** مردمان به رحمت خدا آن کسی است که ابتدا کند به سلام (احمد خرقانی ۱۳۸۸: ۲۵۶).

روایت کرد خواجه ابوجعفر قمی رحمة اللّه علیه به اسناد متّصل از اصبغ بن نباته که گفت: نزدیک امیرالمؤمنین علی علیه‌السّلام نشسته بودم در مسجد کوفه و او به حکم و قضا نشسته بود، قومی پیش وی آمدند و سیاهی با ایشان بود، دستهاش باز پس بسته. فرمود: این چیست؟ گفتند: دزد است. فرمود: یا اسود، دزدی کردی؟ گفت: آری، یا امیرالمؤمنین. ... پس امیر بفرمود تا دست راستش را ببرند. آن سیاه دست راست بریده را به دست چپ گرفت و بیرون شد

و خون از دستش می‌رفت. عبداللّه بن الکوّاء به وی رسید، گفت: یا اسود، دست تو که برید؟ گفت: امیر مؤمنان و سیّد اوصیاء و پیشوای سفیدرویان و سفیددست‌وپایان و **اولی‌ترین** مردمان به پیغمبران (حسن شیعی سبزواری ۱۳۷۵: ۸۷-۸۸).

وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ ما كانُوا أَوْلِياءَه إِنْ أَوْلِياؤُه إِلاَّ الْمُتَّقُونَ (۳۴/ الانفال): ... قریش گفتند که: ما **اولی‌ترین** مردمانیم به مسجدالحرام و اولیای آن مائیم. حقّ تعالی بر ایشان ردّ کرد و گفت: دروغ می‌گویند، **اولی‌ترین** مردمان به مسجدالحرام جز مؤمنان و متّقیان نباشند (ابوالمحاسن جرجانی۱۳۷۷: ۳/ ۳۴۱).

و در نظم، بدرالدّین قوامی رازی (وفات: پیش از ۵۶۰ق) در مدح و منقبت شرف‌الدّین محمّد بن علی، نقیب النُّقباء، ری گفته است:

تا صاحب الزَّمان برسیدن به کار دین **اولی‌ترین** کسی شرف‌الدّین مرتضی است

(قوامی رازی ۱۳۹۷: ۹۲)

۵ نتیجه

در حوزه‌های تاریخی زبان فارسی بعضی از ساخت‌های نحوی موجود در متون کهن هنوز ناشناخته‌اند. نظر به تحوّل زبان، توجّه اهل دستور و مصحّحان و شارحان متون به تطوّر ساخت‌های دستوری ضروری است. نوعی ساخت صفت تفضیلی و صفت عالی که در زبان فارسی کاربرد داشته «صفت+تر+تر» و «صفت+تر+ترین» است.

منابع

ابن یمین فریومدی (۱۳۶۳)، دیوان، به تصحیح و اهتمام حسینعلی باستانی راد، چاپ دوم، تهران: کتابخانهٔ سنائی.

ابوالفتوح رازی، حسین بن علی خزاعی (۱۳۸۹)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، به کوشش محمّدجعفر یاحقی و محمّد ناصح، چاپ چهارم، مشهد: آستان قدس رضوی.

ابوالمحاسن جرجانی، حسین بن حسن (۱۳۷۷)، جلاء الأذهان و جلاء الأحزان [معروف به ***تفسیر گازر***]، به تصحیح و تعلیق میرجلال‌الدّین محدّث، تهران: دانشگاه تهران.

ابوالمکارم محمود بن ابی‌المکارم حسنی واعظ (۱۳۸۱)، دقائق التَّأویل و حقائق التَّنزیل، به تصحیح جویا جهانبخش، تهران: میراث مکتوب.

ابونصر حسن بن علی قمی (۱۳۷۵)، المَدخَل الی عِلمِ اَحکامِ النُّجوم، ترجمهٔ فارسی از مترجمی ناشناخته، مقدّمه، تصحیح و تحقیق جلیل اخوان زنجانی، تهران: میراث مکتوب.
احمد بن الحسین بن الشیخ الخرقانی (۱۳۸۸)، دستور الجمهور فی مناقب سلطان العارفین ابویزید طیفور، به کوشش محمّد تقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، تهران: میراث مکتوب.
اسفراینی، ابومظفر شاهفور بن طاهر بن محمّد (۱۳۷۴)، تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم، به تصحیح نجیب مایل هروی، علی‌اکبر الهی الخراسانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی و میراث مکتوب.
انصاری، خواجه عبدالله (۱۳۸۶)، طبقات الصوفیه، به تصحیح محمد سرور مولایی، چاپ دوم، تهران: توس.
ایرانشان بن ابی‌الخیر (۱۳۷۷)، کوش‌نامه، به کوشش جلال متینی، تهران: علمی.
بلعمی، ابوعلی محمّد بن محمّد (۱۳۸۹)، تاریخ‌نامهٔ طبری [معروف به تاریخ بلعمی]، چاپ چهارم، به تصحیح محمّد روشن، تهران: سروش.
بهاءالدولهٔ رازی، بهاءالدّین بن میر قوام‌الدّین (۱۳۸۷)، خلاصة التجارب، به تصحیح و تحقیق محمّدرضا شمس اردکانی، عبدالعلی محقّق‌زاده، پویا فریدی، زهره ابوالحسن‌زاده، تهران: دانشگاه علوم پزشکی تهران.
بیهقی، ابوالفضل محمّد بن حسین (۱۳۷۵)، تاریخ بیهقی، به تصحیح علی اکبر فیّاض، مقدّمه و فهرست لغات از محمّدجعفر یاحقّی، چاپ سوم، مشهد: دانشگاه فردوسی.
ترجمهٔ تفسیر طبری (۱۳۵۶)، به تصحیح حبیب یغمایی، چاپ دوم، تهران: توس.
حافظ، شمس‌الدین محمّد (۱۳۷۷)، دیوان، به تصحیح محمّد قزوینی و قاسم غنی، به کوشش عبدالکریم جربزه‌دار، چاپ ششم، تهران: اساطیر.
حسن شیعی سبزواری (۱۳۷۵)، راحة الأرواح و مونس الأشباح، به تصحیح محمّد سپهری، تهران: میراث مکتوب.
خطیب‌رهبر، خلیل (۱۳۷۶)، شرح تاریخ بیهقی، چاپ ششم، تهران: مهتاب.
دقیقی طوسی، ابومنصور محمّد بن احمد (۱۳۷۳)، دیوان [به انضمام فرهنگ بسامدی آن]، به اهتمام محمّدجواد شریعت، چاپ دوم، تهران: اساطیر.
رودکی سمرقندی، ابوعبدالله جعفر بن محمّد، (۱۳۴۱)، دیوان، چاپ شده در: محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، سعید نفیسی، تهران: کتابخانهٔ ابن سینا.
روزبِهان بَقلی شیرازی (۱۳۸۵)، شرح شَطَحیات، چاپ پنجم، به تصحیح و مقدّمهٔ هنری کوربن، ترجمهٔ

مقدمه از محمدعلی امیرمعزی، تهران: طهوری و انجمن ایران‌شناسی فرانسه در تهران.
سعدی شیرازی، شیخ مصلح‌الدین (۱۳۸۶)، کلّیات، به اهتمام محمّدعلی فروغی، چاپ چهاردهم، تهران: امیرکبیر.
سلطان ولد، بهاءالدین محمد (۱۳۷۶)، انتهانامه، مقدّمه، به تصحیح و تعلیق محمّدعلی خزانه‌دارلو، تهران: روزنه.
سوزنی سمرقندی (۱۳۳۸)، دیوان، به تصحیح ناصرالدین شاه‌حسینی، تهران: امیرکبیر.
شریعتی، محمّد تقی (۱۳۴۶)، تفسیر نوین، تهران: شرکت سهامی انتشار.
شَفروه اصفهانی، شرف‌الدّین عبدالمؤمن محمّد (۱۳۹۱)، اطباقُ الذَّهَب فی المَواعظ و الخُطب، ترجمه از مترجمی ناشناخته، تحقیق و تصحیح عبدالحمید ربیع‌نیا، ولی علی‌منش، تهران: مجلس شورای اسلامی.
شمس قیس رازی (۱۳۳۸)، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به تصحیح محمّد بن عبدالوهّاب قزوینی، با مقابله با شش نسخهٔ خطّی قدیمی و تصحیح [سیّدمحمّدتقی] مدرّس رضوی، تهران: کتابفروشی تهران.
صفی علیشاه (۱۳۸۹)، دیوان همراه با مثنوی بحر الحقائق، به کوشش منصور شفق، چاپ سوم، تهران: صفی علیشاه.
عراقی، فخرالدین (۱۳۷۲)، کلّیات، به تصحیح و توضیح نسرین محتشم (خزاعی)، چاپ چهارم، تهران: زوّار.
قائم مقام فراهانی (۱۳۸۹)، منشآت، به کوشش سیّد بدرالدین یغمایی، چاپ دوم، تهران: نگاه.
قاضی احمد تتوی، آصف‌خان قزوینی (۱۳۸۲)، تاریخ الفی، به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
قوامی رازی، بدرالدّین (۱۳۹۷)، دیوان، به تصحیح و اهتمام میرجلال‌الدّین حسینی ارموی (معروف به محدّث)، تهران: مجلس شورای اسلامی.
مجاهد، احمد (۱۳۹۰)، جوحی، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران.
منوچهری دامغانی، احمد بن قوس (۱۳۸۵)، دیوان، به تصحیح محمّد دبیرسیاقی، چاپ ششم، تهران: زوّار.
مولوی، جلال‌الدین محمّد (۱۹۳۳)، مثنوی معنوی [مجلّد سوم، دفتر پنجم و ششم]، به تصحیح رینولد الین نیکلسون، لیدن: مطبعهٔ بریل.
میبدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۸۹)، کشف‌الاسرار و عدّةالابرار، چاپ هشتم، به تصحیح علی اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر.

نراقی، احمد بن محمدمهدی (۱۳۷۸)، معراج السعادة، قم: هجرت.
هزار حکایت صوفیان (۱۳۸۹)، به تصحیح حامد خاتمی‌پور، تهران: سخن.
هنر، علی محمّد (۱۳۷۱)، «اولی، اولی‌تر، اولی‌ترین»، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، ش ۲۹-۳۰، تابستان و پاییز، ص۷۴-۷۷.
یغمای جندقی (۱۳۸۴)، دیوان اشعار، به تصحیح سیّد علی آل‌داود، چاپ سوم، تهران: توس.

مقاله

دستور

ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان، سال ۱۳۹۸، شمارهٔ ۱۵، صفحهٔ ۱۹۱-۲۲۱

سنجش عناصر زبانی و محتوایی دو روایت از قصّهٔ «مهْسَتی و امیر احمد»، قصّه‌ای کهن از ادبیّات عامیانهٔ فارسی[۱]

شهره معرفت (استادیار فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده: قصّهٔ مهستی و امیر احمد روایت عاشقانهٔ کهنی است از ادبیات عامیانهٔ فارسی که تاکنون به چاپ نرسیده است. روایت این قصه در نسخه‌های خطّی شناخته‌شده متفاوت است. کهن‌ترین نسخهٔ موجود از این قصّهٔ متعلّق به قرن هفتم است که زبان روایت آن از آغاز تا انجام گفتاری است و از این نظر هم با دیگر نسخه‌ها تفاوت‌های بسیار دارد. نگارنده این نسخه را با نسخهٔ جدیدتری که متعلّق به قرن سیزدهم است، سنجیده و نتایج بررسی را با تحلیل زبانی (ویژگی‌های آوایی، صرفی و نحوی) و محتوایی (باورهای دینی، عرفانی، رگه‌های جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی) آن، در این مقاله ارائه کرده است. در نسخهٔ کهن‌تر، گفتاری بودن زبان نمود بیشتری دارد که نشانه‌های آن را می‌توان در فراوانی ترادف‌ها، ضرب‌المثل، دشنام و مانند آن ملاحظه کرد. از نظر زبانی، ترکیب‌سازی‌های فارسی در متن این نسخه دیده می‌شود و نشانه‌های زبان عربی در آن اندک است؛ این امر نشان از فارسی‌زبان بودن مخاطبان و اهل اقلیمی دارد که متن در آن پدید آمده است. تازگی‌ها و تحوّلات زبانی در این دو متن، بیش از همه در ساختارهای نحوی مشخّص می‌شوند. از نظر بلاغی، محوری‌ترین عنصر بلاغی در متن قصّه، تقابل است که یک سویهٔ دینی دارد و سویه‌ای غیردینی. از دیگر عناصر بلاغی غالب بر آن تشبیه و کنایه است که ساده و بی‌تکلّف‌اند. بخش مفصّلی از متن قصّه، مناظره‌هایی است در قالب رباعی که بررسی و تحلیل آنها خود نیازمند پژوهشی دیگر است.

کلیدواژه‌ها: قصّهٔ مهستی و امیر احمد، عناصر زبانی، زبان گفتار، نسخهٔ خطّی و تحوّلات زبانی.

---

۱. با سپاس از استاد دکتر محمّد دبیرمقدّم، به پاس یادآوری نکته‌هایی ارزنده در این مقاله.

۱ مقدّمه

دربارهٔ مهستی گنجوی، معروف‌ترین شاعر زن در تاریخ ادبیّات کهن فارسی، اطّلاعات بسیار اندکی در دست است. داستان زندگی او با افسانه‌ها آمیخته است. تذکره‌های کهن فارسی اطّلاعی از مهستی به دست نداده‌اند. کهن‌ترین منبعی که اطّلاعی دربارهٔ مهستی در آن می‌یابیم، تاریخ گزیده (تألیف ۷۳۰ق) است که او را همسر تاج‌الدّین احمد، پسر خطیب گنجه می‌داند و به مناظرات این دو اشاره می‌کند (← مستوفی ۱۳۶۴: ۷۱۸). نظام قاری (نقیضه‌سرای قرن ۹) نیز از کتاب میر احمد و مهستی در کنار چند کتاب مشهور منظوم، مانند شاهنامه، مخزن الأسرار، بوستان، منطق الطّیر و... نام می‌برد[1] (← قاری یزدی ۱۳۹۱: ۲۶۹). خواندمیر (تاریخ‌نگار قرن ۱۰) همچنین در حبیب السیر (۱۳۸۰: ۵۲۱/۲) به «مناظرات امیر احمد و مهستی» و شهرت این مناظرات اشاره دارد. داستان مهستی و امیر احمد را ظاهراً داستان‌پردازی، صد سال پس از مهستی نوشته و عاشقانه‌هایی را که میان مهستی و امیر احمد بوده است، به تصویر کشیده است (نفیسی ۱۳۸۰: ۱۳۳-۱۳۴). از این اشاره‌ها برمی‌آید که این کتاب در قرن‌های هشتم و نهم هجری شهرتی بسیار داشته و پیش از این تاریخ نوشته شده است.

قصّهٔ مهستی و امیر احمد قصّه‌ای است از ادبیّات عامیانهٔ کهن فارسی و عاشقانه با رگه‌های صوفیانه و تاریخی؛ روایت ماجراهای عاشقانه‌ای میان مَهْسَتی (دختر فقیه ماوراءالنّهر) و امیر احمد (پسر خطیب گنجه). نویسندهٔ کتاب همچون نویسندهٔ بسیاری دیگر از قصّه‌های عامیانه ناشناخته است.[2] برخی تألیف این قصّه را به نظامی گنجوی و نظم آن را به جوهری (← دولتشاه ۱۳۸۲: ۱۲۰) و برخی دیگر آن را به جوهری زرگر بخارایی (امیرخیزی ۱۳۰۶: ۴۶۳-۴۶۷) نسبت می‌دهند. فریتس مایر (۱۹۱۲-۱۹۹۸م) در تحقیقات خود دربارهٔ مهستی، از عبدالله جوهری نام می‌برد و او را غیر از جوهری زرگر می‌داند و معتقد

۱. نظام قاری کتاب میر احمد و مهستی را «ابیاری و شرب» می‌خواند (نظام قاری ۱۳۹۱: ۲۶۹). ابیاری به معنی دیبای نازک و شرب، کتانی بسیار لطیف است.
۲. در این باره ← محجوب ۱۳۸۲: ۶۱۷.

است که دولتشاه به‌خطا آن دو را خلط کرده است (Meier 1963: 60).

از قصّهٔ مهستی و امیر احمد دست‌نوشته‌های متعدّدی موجود است. روایت داستان در این دست‌نوشته‌ها از جهت کمّیّت و کیفیّت نظام داستان متفاوت است. کهن‌ترین صورت این روایت در نسخه‌ای از کتابخانهٔ مجلس (به شمارهٔ ۱۴۷۷۸) مورّخ ۸۶۸ق آمده است، امّا به باور امیرخیزی تاریخ این نسخه، پیش از قرن هشتم هجری است (همان‌جا). نسخهٔ مجلس دارای دو بخش است؛ بخش نخست به دیوان عبید، مثنوی عشّاقنامه و چند رسالهٔ عبید زاکانی و بخش دوم به «قصّهٔ مهستی و امیر احمد خطیب» اختصاص دارد. آغاز، انجام و بخشی از میانهٔ قصّه (از صفحهٔ ۱۶۲پ)[۱] در این نسخه افتاده است.[۲] نسخهٔ دیگری از این قصّه با عنوان «قصّهٔ امیر احمد و مهستی» در کتابخانهٔ ملّی (به شمارهٔ ۶۱۵۹) موجود است. این نسخه مورّخ ۱۲۶۱ق است که به خطّ میرزا محمود کاشانی در دارخلافهٔ طهران مکتوب شده و برخی از صفحات آن (نیمی از برگ ۱۰، برگ ۱۱، نیمی از برگ ۱۶۸ و ۱۶۹) سفید است.[۳] در متن هر دو نسخه در ضمن حکایت، رباعی‌های بسیاری آمده است.[۴] شمار این رباعی‌ها در نسخهٔ «مل» فراوان‌تر از «مج» است که بررسی این رباعی‌ها در این جستار نمی‌گنجد. این نسخه‌ها از نظر زبانی، بلاغی و اطّلاعات جامعه‌شناسی ـ مردم‌شناسی قابل توجه است. سنجش این دو روایت گذار فرهنگی، اجتماعی و تحوّلات زبانی را نشان می‌دهد. در ادامه، نتیجهٔ سنجش این دو روایت آورده شده است، امّا پیش از آن سیر روایت

---

۱. «ر» نشانهٔ صفحهٔ رو از نسخه و «پ» نشانهٔ صفحهٔ پشت در نسخهٔ «مج» است. «گ» نیز نشانهٔ برگ در نسخهٔ «مل» است.

۲. در کتابخانهٔ ملّی دست‌نویسی به خطّ تحریری و به شمارهٔ ۲۸۳۱۰ موجود است. این نسخه چنان‌که از ترتیب قصّه برمی‌آید، از روی نسخهٔ «مج» نوشته شده است، هر چند تفاوت‌های اندکی با آن دارد. قسمت افتادهٔ نسخهٔ «مج» در این نسخه آمده است. نسخهٔ مذکور را فردی با نام سیّد رضی نیرومند، شاگرد کلاس پنجم، در سال ۱۳۰۶ به امر اسماعیل امیرخیزی تحریر کرده است.

۳. در این نوشتار برای رعایت اختصار نسخهٔ کتابخانهٔ «مجلس» را «مج» و نسخهٔ «ملّی» را «مل» می‌نامیم.

۴. نمونه‌هایی از لحظه‌های عاشقانهٔ مهستی و امیر احمد در این متن، در قالب رباعی به تصویر درآمده است؛ همچنین مضمون‌های متنوّع دیگری در این قالب در متن این قصّه به نظم کشیده شده است، از جمله: بیان حال نفسانی، زهدگریزی، مضامین فلسفی، تقاضا، مناجات و دعا، نصیحت، معمّا و هزل که امیر احمد آن را «لطیفه» می‌خواند (۱۱۸پ، گ۱۲۵). در جای دیگری از متن، شاه گنجه از مهستی می‌خواهد تا دربارهٔ دو سوزنگر که به داوری آمده بودند، «خبری» (۱۵۹پ) بگوید و مهستی رباعی‌ای دربارهٔ آنان می‌سراید. گفتنی است که شخصیّت‌های متشّرع قصّه چون «خطیب»، مخالف خواندن رباعی هستند و از خواندن رباعی سر بازمی‌زنند: «من تا امروز رباعی نخوانده‌ام، امروز نیز نخواهم خواندن» (۱۰۷ر).

در هر دو نسخه فهرست‌وار ذکر می‌شود.[۱]

۲ سیر روایی قصّه در هر دو نسخه

نسخهٔ مجلس	نسخهٔ ملّی
– در خواب دیدن امیر احمد حوری‌ای را	– به دنیا آمدن مهستی دختر فقیه ماوراءالنّهر و طالع او را گرفتن
– تفرّج امیر احمد در شهر گنجه در شانزده سالگی	– رفتن مهستی با مادر و کنیزکی و غلامان به خجند
– رفتن امیر احمد به خرابات	– دیدار مهستی و شاه گنجه و ماجراهای آن (دادن سه جام به مهستی، مرگ اسب شاه و تسلّی دادن مهستی بدو)
– دیدن مهستی و امیر احمد یکدیگر را و عاشق شدن آن دو	– به دنیا آمدن امیر احمد
– تغییر حال امیر احمد و فرستادن پدر او را نزد طبیب[۲]	– خواب دیدن امیر احمد مهستی را و رفتن امیر احمد به شهر گنجه در نوزده سالگی
– بیزاری خطیب از امیر احمد و رفتن او به خرابات	– دیدن مهستی و امیر احمد یکدیگر را و عاشق شدن آن دو
– نصیحت مادر مهستی، مهستی را در دوری از پسر خطیب	– بیزاری خطیب از امیر احمد و رفتن امیر احمد به خرابات
– شراب خوردن امیر احمد و سبز شدن جام دوم و سپید شدن جام سوم	– تدبیر خطیب برای بازگرداندن پسر و درخواست از شاه گنجه برای آوردن پسر از خرابات
– ماجرای محتسب و زنی که او را به بدکاری گرفته بود	– رفتن شاه به خرابات و دیدار او با امیر احمد
– دیدار خطیب با شاه گنجه و درخواست برای آوردن پسر از خرابات	– توبه نکردن امیر احمد و کشته شدن شاه با کرامت او

۱. ویژگی‌های نگارشی نسخهٔ «مج» چنین است: جدانویسی کلمات، مانند: «بام داد» (۱۰۴ر)، «نه دیده‌ام» (۱۰۴ر)، «ای شان» (۱۱۷ر)؛ «آوردن نشانهٔ مدّ بر روی الف»: «مدآر» (۱۰۷ر)، «کآر» (۱۰۷پ)؛ آوردن سه نقطه زیر حرف س: ← واژه‌های «سبز» (۱۱۱ر)، «مستی» (۱۱۱پ)، «احتساب» (۱۱۲پ). همچنین صورت‌های نوشتاری گوناگون از واژهٔ «لاابالی» در این نسخه هست: لاوبالی (۱۰۵ر، ۱۱۶پ)، لابالیان (۱۰۹ر)، لاؤبالی (۱۲۸ر)، لاءبالی (۱۳۱ر، ۱۳۵پ) که نشان از بی‌سوادی کاتب دارد. برخی از غلط‌های املایی دیگر نیز که در متن دیده می‌شود، مؤیّد این امر است. نشانه‌هایی از تلفّظ «ی» به‌جای کسره نیز در متن نسخه دیده می‌شود: گردی (گردِ) (۱۰۶ر)، بری (برِ) (۱۰۸ر). نسخهٔ کتابخانهٔ «مل» ویژگی نگارشی خاصّی ندارد و دارای غلط‌های املایی فراوانی است، مانند: گذارندگان (به‌جای گزارندگان) (گ۱۰)، خواموش (گ۱۲)، برخواست (به‌جای برخاست) (گ۳۲)، خاری (به‌جای خواری) (گ۳۶).

۲. بخش‌های مشخّص‌شده، تفاوت‌های دو ضبط در نسخه‌های «مج» و «مل» را نشان می‌دهد.

نسخهٔ مجلس	نسخهٔ ملّی
— رفتن شاه به خرابات و دیدار او با امیر احمد	— دفن کردن شاه و انتخاب پسر شاه به‌جای پدر
— توبه نکردن امیر احمد و کشته شدن شاه با کرامت امیر احمد	— نصیحت خطیب پسر را (۲ بار) و راندن او
— نصیحت خطیب پسر را و نشنیدن پند پدر و در بند کردن او	— تهدید قاضی امیر احمد را
— دل سوختن پدر بر امیر احمد و رها کردن او	— شرط بستن امیر احمد با پدر بر سر رفتن استر پدر به خرابات و بردن شرط
— راه خرابات پیش گرفتن امیر احمد	— فراخواندن شاه جدید گنجه، مهستی و امیر احمد را
— جدال مهستی و امیر احمد و ماجرا نزد قاضی بردن	— رفتن مهستی با شاه به شکار و تنها ماندن امیر احمد و آزردگی او از مهستی و قهر مهستی
— گذشتن از بازار و رباعی گفتن آن دو در هر شغلی	— رفتن امیر احمد به دنبال مهستی و بازگرداندن او
— فرستادن مهستی امیر احمد را در پی شراب (۳ بار)	— آگاهی عثمان، برادر خطیب، از اندوه برادر
— فراخواندن پدر امیر احمد را و رفتن او به مجلس پدر	— رفتن عثمان به خرابات و پند دادن امیر احمد
— سخن گفتن امیر احمد با مریدان پدر	— شراب خوردن عثمان و دریافتن ذوق آن
— قصد هلاک کردن امیر احمد توسّط پدر و زندانی کردن او	— نامهٔ امیر احمد به پدر و ذکر حال عثمان
— آمدن قاضی به مجلس خطیب و نصیحت امیر احمد	— دیدار خطیب با پیر عثمان و بیزاری خطیب از او
— شرط بستن امیر احمد با پدر بر سر رفتن استر پدر به خرابات و بردن شرط	— فرستادن مهستی امیر احمد را در پی شراب (۵ بار)
— آگاهی عثمان، برادر خطیب، از اندوه برادر	— فراخواندن خطیب پسر را و قصد هلاک کردن او و زندانی کردنش
— رفتن عثمان به خرابات و پند دادن امیر احمد	— آزاد کردن امیر احمد خود را با خواندن اسم اعظم
— شراب خوردن عثمان و دریافتن ذوق آن	— فراخواندن خطیب، پیر عثمان را و نصحیت او
— نامه نوشتن امیر احمد به پدر و ذکر حال عثمان	— رفتن امیر احمد به صومعهٔ پدر و دستار پدر را بردن و آن را پاره پاره کردن و پاره‌ای را به شراب‌دار دادن و پاره‌ای را در خم انداختن
— دیدار خطیب با پیر عثمان و بیزاری خطیب از او	— رفتن امیر احمد به نزد طبیب به خواست خود
— دعوای مهستی با امیر احمد	— عشق میان مهستی و پسر مردی بخیل در گنجه
— هم‌صحبتی امیر احمد با جوان طنبورزن	— رفتن امیر احمد نزد مادر برای گرفتن قرض
	— شکایت خطیب به شاه و دستور بر نفروختن شراب به او
	— زندانی شدن مهستی به‌وسیلهٔ مادرش

نسخهٔ مجلس	نسخهٔ ملّی
— آشتی مهستی با امیر احمد	— دلسوزی مادر بر مهستی و بیرون آوردن او
— فراخواندن شاه، مهستی و امیر احمد را	— رفتن امیر احمد در پی شراب و دادن آب به‌جای شراب بدو و تبدیل آب به شراب
— وارد شدن صوفی‌ای به مجلس شاه	— رفتن مهستی و امیر احمد در بازار و رباعی گفتن آن دو
— شطرنج باختن مهستی و امیر احمد با شاه و بردن مبلغی از شاه	— قاضی را حَکَم کردن برای دعوی آن دو بر زن و شوهری
— رویارویی با عسسان و گرفتن بخشی از پول از آن دو	— خواندن خطیب، امیر احمد را و رفتن او به صومعهٔ پدر
— آزمودن امیر احمد مهستی را و دعوای آن دو و قهر مهستی	— اعتراض مریدان به امیر احمد
— عزم مهستی برای رفتن نزد خطیب و بازگرداندن امیر احمد او را	— شکایت بردن خطیب به شاه و بیرون کردن آن دو از شهر
— رفتن مهستی و امیر احمد به بازار و رباعی سرودن	— رفتن مهستی به قراباغ و زنجان و دیدن اخی فرج زنجانی
— داستان قلندر شهر گنجه	— نامهٔ مهستی به امیر احمد و رفتن به سوی خراسان
— رفتن امیر احمد به پرسش پیرعثمان و فراخواندن شاه، مهستی را	— رسیدن امیر احمد به قراباغ و زنجان و دیدار با اخی فرج
— ارتباط مهستی با قرانچهٔ ساقی شاه و کشتن شاه ساقی را	— دیدن غلام مهستی، امیر احمد را و خواندن نامهٔ مهستی و عزم خراسان کردن آن دو
— زندانی کردن مهستی در چرم خام گاو	— رسیدن مهستی به بلخ و آمدن شاعران به دیدن او
— پایمردی کردن بزرگان و آزاد شدن مهستی پس از شش روز	— طرح معمّای مهستی برای شاعران و درماندن آنان
— [– رفتن مهستی با شاه به شکار	— رسیدن امیر احمد و حلّ معمّای مهستی
— علاقهٔ شاه به مهستی و بر حذر داشتن او از همنشینی با امیر احمد	— درخواست مهستی برای بازگشت به گنجه
— عزم سفر مهستی به بلخ خراسان و روان شدن امیر احمد در پی او][1]	— بازگشت مهستی و امیر احمد به گنجه و ملول شدن خطیب از این امر
— رسیدن مهستی به بلخ و گرد آمدن شاعران نزد او	— اندیشهٔ کشتن امیر احمد با زهر
	— برگشتن شاه از اندیشه‌اش از ترس

۱. بخش‌های افزوده در قلّاب در نسخهٔ «مج» نبود و از نسخهٔ شمارهٔ ۲۸۳۱۰ کتابخانهٔ ملّی افزوده شد.

نسخهٔ مجلس	نسخهٔ ملّی
بی هدیه‌ای و کدورت مهستی از آنان	— رفتن امیر احمد نزد پدر و خواستن وجه و راندن پسر
— پرسیدن معمّایی از شاعران، درماندن آنان از پاسخ	— مهمانی برای مهستی رسیدن و در طلب جو اسب رفتن مهستی و ندادن پسر علّاف
— رسیدن امیر احمد و حل کردن معمّا	— تنبیه پسر علاّف به جرم دادن جو تقلّبی به شاه و سرانجام بخشیدن او
— دلتنگی امیر احمد برای گنجه	— آمدن صوفی نزد شاه و خمار شاه و بیرون کردن صوفی با یک رباعی هزل از مهستی
— عزم گنجه کردن	— بازگشت مهستی نزد امیر احمد
— رسیدن آن دو به گنجه	— فراخواندن شاه، مهستی و امیر احمد را برای شطرنج باختن
— خواستن خطیب از شاه برای بیرون راندن آن دو و سر باززدن شاه از این کار	— بردن امیر احمد هزار دینار در شطرنج
— رفتن امیر احمد نزد پدر و پند دادن پدر او را	— بخشیدن آن هزار دینار به رندان
— کرامتی خواستن از پدر برای توبه	— دعوای مهستی و امیر احمد بر سر توهین مهستی بدو و رفتن امیر و فرستادن مهستی، کنیزک را در پی او
— [- سجّاده انداختن خطیب بر روی آب و نماز خواندن بر روی آن	— خواندن خطیب، پسر را و زدن او و در بند کردنش
— نماز خواندن امیر احمد بر سجّاده‌ای بر روی هوا و آمین گفتن ملایکه دعاهای امیر احمد را	— توبه کردن ظاهری امیر احمد و آزاد شدن او
— توبه کردن امیر احمد و مهستی و پیرعثمان	— رابطهٔ پنهانی ساقی و مهستی و کشته شدن ساقی
— ازدواج امیر احمد با مهستی و صاحب دو پسر شدن آن دو	— زندانی کردن شاه، مهستی را در چرم گاو
— درگذشت خطیب و خطیب شدن امیر احمد به مدّت دوازده سال	— رقعه نوشتن مهستی برای شاه و بخشیده شدنش
— درگذشت خطیب و مهستی در یک روز]	— خواب دیدن خطیب، توبهٔ امیر احمد را و امام شهر شدن او و گفتن مریدان این خواب را به امیر احمد
	— توبه نکردن امیر احمد و چوب زدن کافور، غلام او را و بیهوش شدن او و ترس خطیب
	— فراخواندن شاه، مهستی را و به هوش آمدن امیر احمد
	— پشیمانی مهستی و کرامت خواستن امیر احمد از پدر
	— عصا برگرفتن و رفتن خطیب بر لب رودخانه و کرامت نمودن
	— مرگ امیر احمد و نابینایی مهستی و مرگ همو

پیرنگ قصّه در روایت «مج» قوی‌تر است. راوی در روایت «مل» سعی دارد با تکرار برخی از حوادث (مانند در پی شراب رفتن امیر احمد) و رویدادهای کرامت‌مانندی چون: «تبدیل آب به شراب» یا «آزاد کردن امیر احمد خود را با خواندن اسم اعظم»، قصّه را ادامه دهد. همچنین حضور شخصیّتی تاریخی همچون اخی فرج زنجانی[1] در نسخهٔ «مل» یا بسامد بالای شهرها در این نسخه، روایت نسخهٔ «مل» را از قصّه در معنای کهن آن دور می‌کند. در روایت «مل» رفتار شخصیّت‌ها گاه منطقی ندارد، برای نمونه، قاضی هم هزل می‌خواند (گ۱۰۵) یا همو از مهستی با عنوان خاتون خجندی و مولانا یاد می‌کند (گ۱۰۴).

۳ سنجش ویژگی‌های دو روایت قصّهٔ مهستی و امیر احمد

۳-۱ نمودهای زبان عامیانه

قصّهٔ مهستی و امیر احمد متعلّق به ادبیّات عامیانه و شفاهی است، با زبانی ساده. ویژگی‌های ادبیّات عامیانه و شفاهی در این قصّه عبارت‌اند از:

۳-۱-۱ گزاره‌های قالبی

گزاره‌های قالبی[2] «جمله‌ها و شبه‌جمله‌هایی است که نقّال به یاری آنها روایت خود را شروع می‌کند، دو موقعیّت مختلف زمانی یا مکانیِ داستان را به یکدیگر می‌پیوندد و سرانجام پایان روایت را رقم می‌زند» (یاوری ۱۳۸۷: ۱۶۰). این گزاره‌ها در قصّهٔ مهستی و امیر احمد دو دسته‌اند:

جمله‌واره‌ها

در نسخهٔ «مج»: «چنین آورده‌اند که...» (۱۱۶پ)، «امّا و قصّهٔ...» (۱۲۳پ)، «امّا تو قصّهٔ...» (۱۲۳پ)، «چنین گویند راویان این قصّه که...» (۱۴۱ر)، «آورده‌اند که...» (۱۵۷ر، ۱۵۹پ). در نسخهٔ «مل»: «چنین آورده‌اند راویان اخبار و گزارندگان اسرار و ناقلان شیرین‌گفتار که...» (گ۱۰)، «اتّفاقاً چنین افتاد که...» (گ۱۲)، «امّا چنین گویند که...» (گ۱۴، گ۵۴، گ۸۴، گ۱۳۳)، «بشنو حق ـ

۱. دربارهٔ اخی فرج زنجانی ← درگاهی ۱۳۸۴.

2. the formulaic narrative

سبحانه و تعالی ـ چه‌ها بر سر وی نبشته بود...» (گ۱۵)، «چنین آورده‌اند که...» (گ۲۰، گ۵۰، گ۶۳)، «چنین گویند که...» (گ۲۶، گ۴۶، گ۹۱، گ۱۱۷، گ۱۳۰، گ۱۳۶، گ۱۴۰، گ۱۶۰، گ۱۶۱)، «امّا چنین گویند که...» (گ۲۸)، «امّا از آن جانب...» (گ۴۴، گ۱۴۴، گ۱۶۴)، «گویند که...» (گ۷۸)، «چنین گویند عاقلان که...» (گ۸۰)، «آورده‌اند که...» (گ۹۵).

شمار، اطناب و تنوّع این گزاره‌های قالبی در نسخهٔ «مل» بیش از «مج» است؛ دلیل این امر، پیرنگ ضعیف روایت در این نسخه است. راوی در نسخهٔ «مل» با آوردن چنین گزاره‌هایی سعی در پیوندِ بخش‌های مختلف قصّه به یکدیگر و افزودن تعلیق به آن را دارد.

شبه‌جمله‌ها

در نسخهٔ «مج»: ازقضا (۱۰۴پ)، قضا را (۱۰۷ر)، فی‌الجمله (۱۱۶پ)، القصّه (۱۳۲ر)؛ همچنین قید مرکّب «ناگاه» که بسامد بالایی در این متن دارد (۱۰۴ر، ۱۰۵پ، ۱۱۲پ، ۱۱۳پ، ۱۱۴پ، ۱۱۶پ و...) و در نسخهٔ «مل»: ازقضا (گ۱۳)، از قضای حق (گ۱۴، گ۳۴)، رضا بقضا الله تعالی (گ۱۶)، ناگاه (گ۱۲، گ۱۵، گ۲۵، گ۳۴، گ۳۹، گ۵۲ و...)، القصّه (گ۶۷، گ۷۹، گ۹۰، گ۱۳۰، گ۱۳۱، گ۱۴۲، گ۱۵۱، گ۱۵۹، گ۱۶۵) از این نوع است.

یکی دیگر از انواع گزاره‌های قالبی که در نسخهٔ «مل» بسیار به چشم می‌خورد، سوگندها است. از این جمله موارد زیر است: «به حقّ خیر البشر محمّد مصطفی(ص)» (گ۲۱)، حقّا (گ۲۸)، به حقِّ... و به روحِ... (گ۳۳)، واللّه (گ۱۴۸).

دلیل فراوانی این سوگندها در نسخهٔ «مل»، ضعف پیرنگ روایت در این نسخه است که قضا و قدر را جایگزین روابط علّی و معلولی می‌کند. همچنین گزاره‌هایی مانندِ

«با قضای خدای تعالی هیچ کس برنیاید، رضا به قضا اللّه تعالی» (گ۴۲)، «این قضایی است که خدای تعالی بر من رانده است و هر بنده را حواله به چیزی کرده است، تو را، مرا و دیگری را در کارخانهٔ او راه نیست» (گ۱۱۴)، «قضای سبحانه و تعالی» (گ۱۱۵)، «اگر در ازل این سرنوشت رفته است که...» (گ۱۴۶)، «قضای الهی چنین است» (گ۱۶۶) در این بخش می‌گنجند.

علاوه بر این گزاره‌ها، راوی در توصیف مهستی از گزاره‌هایی، برآمده از سنّت ادب فارسی استفاده می‌کند، از جمله: «از این سروبالایی نرگس‌چشمی، عقیق‌لبی، درّدندانی، پسته‌دهانی،

سیب‌زنخدانی، سمن‌بویی، نارپستانی، خوش‌رفتاری، شیرین‌گفتاری، شوخی شنگی، مهی نمکینی رعنایی، محبوب دل‌هایی، آرام جان‌هایی، چون خرمن گل، دیده‌ها چون نرگس تر، ابرو چون کمان چاچی، رنگ رخساره چون خورشید آسمانی، عرق بر جبین نشسته همچون شبنم که بر ورق گل سوری نشیند» (۱۰۴پ، ۱۰۵ر). نظیر این تصویر را بار دیگر (۱۳۵پ) در توصیفی با همین عبارات، در نخستین رویارویی پیرعثمان، برادر خطیب گنجه، با مهستی می‌بینیم. این گزاره‌ها شبکه‌ای است از چند تصویر تشبیهی و استعاری بر محور عناصر عاشقانه. ویژگی‌های اسطوره‌مانندی که در نسخهٔ «مل» دربارهٔ مهستی یا امیر احمد آمده است، در این بخش می‌گنجند، برای نمونه: «به حسن و جمال آن کودک در آن عهد نبود... چون امیر احمد به ده سالگی رسید، چنان شد که هر که به مسئله‌ای درماندی، پیش امیر احمد آمدی، امیر احمد مسئلهٔ او بگشادی و در شعر گفتن و بدیهه ساختن نظیر خود نداشت» (گ۱۵).

۳-۱-۲ ترادف

آوردن واژه‌ها، ترکیب‌ها و عبارت‌های فعلیِ مترادف یکی از ویژگی‌های قصّه‌های عامیانه و روایت‌های شفاهی است. این نمونه‌ها در نسخهٔ «مل» بسیار بیشتر از نسخهٔ «مج» است. این امر نشانهٔ گذار زبان از اختصار به سوی اطناب است. افزون بر وجود نمونه‌های فراوان عطفِ دو واژه یا ترکیب یا عبارات فعلیِ مترادف در هر دو نسخه، در نسخهٔ «مل» عطف سه واژه از یک خانوادهٔ معنایی هم دیده می‌شود: «علم و فهم و دانش» (گ۴۰)، «درد و غم و رنج» (گ۱۶۷). توضیحاتی را که گاه در تعریف اصطلاحی در متن افزوده می‌شوند، نیز می‌توان از این نوع دانست. برای نمونه:

«این کوی خرابات است؛ جای رندان و شراب‌خوارگان است» (۱۰۴پ)، «می‌خواهم این آب تلخ را که نامش می است... نوش کنم» (۱۵۲پ) یا: «این کوی خرابات است و جای فاسقان و خمّاران است» (گ۱۶)، «این کوی خرابات است، جای عاشقان و بدکاران است» (گ۱۱۵).

۳-۱-۳ ضرب‌المثل

متونی که دارای زبان عامیانه هستند، بالطبع، ضرب‌المثل‌های فراوانی در آنها به کار می‌رود، چرا که از یک‌سو زبان این قصّه‌ها گفتاری است و از سوی دیگر مخاطبان آنها مردم‌اند. از جملهٔ این ضرب‌المثل‌ها در نسخهٔ «مج» است:

«طبیب را طبیبی باید» (۱۰۸ر)، «کجدار مریز» (دو بار) (۱۱۱پ)، «القاص لا یحبّ القاص» (۱۱۲پ)، «قسمت کس کس نخورد» (۱۴۲پ)، «چون مار زند، کینهٔ زنبور چه سود» (۱۶۱ر). شمار این ضرب‌المثل‌ها در نسخهٔ «مل» اندک‌تر است: «کجدار و مریز» (گ۲۸، ب۳۲)، «ور گنده شود نمک چه درمان و چه سود/ گر گنده شود گوشت نمک دارد سود» (گ۷۱)، «آن بِدْروی ای دوست که خود می‌کاری» (گ۱۳۴). تازگی‌هایی نیز در این مثل‌ها دیده می‌شود: «صد چوب مُغُل خوری مویزی ندهی» (۱۴۹پ، گ۱۴۹)، یا: «مانند نمک درخور دیگ همه‌ام» (گ۹۵).

۳-۱-۴ دشنام

در روایت نسخهٔ «مج» و «مل»، گذشته از بخش‌های هزل‌آمیز (۱۲۱پ، ۱۲۲ر، ۱۵۵ر، ۱۵۶ر، ۱۵۷پ، ۱۵۸ر و...)، (گ۴۶، گ۵۰، گ۷۸، گ۷۹، گ۸۲، گ۹۴، گ۹۹، گ۱۰۴ و...)، دشنام‌ها نیز بسامد بالایی دارند. نمونه‌های آن در نسخهٔ «مج» که برخی از آنها تازگی دارد:

قحبه (۱۱۰ر، ۱۴۹ر، ۱۵۰پ)، هرزه‌ها گفتن (۱۱۵پ)، پیر خرف (۱۴۰ر)، بد ریش (۱۴۲پ)، گنده‌بغل، سقط (۱۴۳پ)، سیاه‌رو، دژم، گنده‌خر (۱۴۹ر)، قَلطَبان [قلتبان] (۱۴۹ر، ۱۴۹پ)، جَلَب (۱۴۹پ، ۱۶۳پ)، سالوس‌بچه (۱۵۰پ)، حرام‌زاده (۱۶۰ر)، خاکت بر سر (۱۶۱ر)، دغل (۱۶۳ر). در نسخهٔ «مل» این دشنام‌ها فراوان‌تر و متنوّع‌تر است، امّا تازگی‌ای ندارد:

بی‌شرم (گ۲۱)، بدبخت (گ۲۵)، قحبه (گ۲۷، گ۵۲، گ۸۲، گ۱۰۳، گ۱۴۸)، سالوس (گ۳۴)، نادان (گ۴۱)، فاسق (گ۴۶)، مردک (گ۵۰، گ۱۲۸)، بی‌وفا (گ۵۲)،...مادرت باشد (گ۵۲)، رِند رسوا (گ۵۵، گ۶۶، گ۱۳۶)، پیر نابالغ (گ۷۴)، پیر جاهل (گ۷۵)، بی‌حیای... (گ۷۸)، دیوانهٔ جاهل (گ۷۸)، رند رسواشده (گ۸۰)، پیرک سفله‌نهاد (گ۸۴)، ناخلف (گ۸۸)، مزوّر (گ۱۰۵)، جلب (گ۱۰۵، گ۱۰۶، گ۱۱۵، گ۱۲۶، گ۱۴۹)، گنده (گ۱۰۶)، لعنت (گ۱۰۶)، گنده‌بغل، سقط (گ۱۰۷)، غَر (گ۱۰۷)، ناپاک (گ۱۰۸)، روی‌سیاه (گ۱۱۰)، بدکردار (گ۱۱۷)، بی‌ادب (گ۱۲۳)، امرد (گ۱۲۶)، قلتبان (گ۱۲۷، گ۱۴۸)، خام‌ریش، گران‌جان (گ۱۲۸)، نامرد (گ۱۵۲)، حرام‌زاده (گ۱۶۰).

۳-۱-۵ کوتاهی جملات

بسامد جملات کوتاه و تعدّد افعال در نسخهٔ «مج» فراوان است:

«این بگفت و برخاست و در برابر خطیب بازآمد و بنشست» (۱۰۸ر)، «شاه گفت: خوش باشد. مهستی برخاست و در پیش شاه رفت و بنشست و عرصه بیاراستند و مشغول شدند» (۱۴۷ر)، «این بگفت و پیش شاه رفت و بنشست و عرصه بیاراستند» (۱۴۷پ). کوتاهی جملات از ویژگی‌های نثر عامیانه است که بر شتاب متن می‌افزاید. این ویژگی در روایت «مل» اندک است، چرا که زبان قصّه اطناب دارد.

افزون بر آن، در روایت «مج» بسامد قیدهای زمانی که متضمّن معنایِ شتاب است، فراوان است: درزمان (۱۰۴ر، ۱۰۵ر، ۱۰۵پ، ۱۰۶ر، ۱۳۴ر، ۱۵۴ر و...)، به‌زودی (۱۰۴پ)، فی‌الحال (۱۰۵ر، ۱۲۳ر، ۱۲۳پ، ۱۳۳پ، ۱۵۰پ، ۱۵۲پ و...)، زود (۱۰۸پ)، در حال (۱۱۲پ، ۱۱۴پ، ۱۲۳پ، ۱۴۱ر)، همین ساعت (۱۱۳ر)، حالیا (۱۱۸ر، ۱۳۰ر، ۱۳۹پ)، حالی (۱۲۰ر)، روان (۱۲۲پ)، همین ساعت (۱۳۵ر)، حالی (اکنون) (۱۴۸پ).

بسامد این قیدها در نسخهٔ «مل» کمتر است: درحال (گ۲۲، گ۳۴، گ۴۲، گ۵۸، گ۷۳، گ۷۸ و...)، همین ساعت، درزمان (گ۵۵)، این زمان (گ۷۳)، این ساعت (گ۳۶، گ۵۹، گ۶۰)، آن ساعت (گ۵۸)، همین زمان (گ۷۷)، حالی (گ۱۳۴)، به‌موقع (گ۱۴۷). این نمونه‌ها را نیز می‌توان در شمار گزاره‌های قالبی دانست، گزاره‌هایی که نشان‌دهندهٔ گفتاری بودن زبان متن است.

۳-۱-۶ اعداد کثرت

اعداد کثرت نیز از عناصر تکرارشوندهٔ این متن‌اند، برای مثال در نسخهٔ «مج»: چهارصد (۱۰۴ر، ۱۰۴پ، ۱۱۳ر، ۱۱۶پ، ۱۳۵پ، ۱۲۴پ)، چهل (۱۱۶پ، ۱۵۲پ، ۱۵۳ر)، هزار (۱۲۷ر، ۱۴۴پ، ۱۴۷پ، ۱۶۴پ)، صد هزار (۱۴۴پ)، هزار ساعت (۱۴۴پ)، سه‌صد (۱۶۳پ).

این اعداد، روایت را به قصّه (در معنای کهن آن) نزدیک‌تر می‌کنند، زیرا بر وجوه اسطوره‌ای و بی‌زمانی، که از عناصر قصّه است، تأکید دارند. این نمونه‌ها در نسخهٔ «مل» نیز دیده می‌شود، هر چند بسامد آنها کمتر است: چهارصد (گ۲۷، گ۳۳، گ۷۳، گ۹۳، گ۹۵، گ۱۱۰)، صد (گ۷۴)، هزار (گ۵۴، گ۹۸)، دوصد (گ۹۷)، صد (گ۹۷، گ۱۵۰)، سیصد (گ۱۲۵)، دو هزار (گ۱۴۹). این امر نشان‌دهندهٔ دور شدن روایت از قصّه‌های کهن است.

۳-۲ ویژگی‌های زبانی

۳-۲-۱ دگرگونی‌های آوایی

تخفیف

شمار تخفیف‌ها در روایت نسخهٔ «مج» فراوان است:

استادن و مشتقّات آن (۱۰۴پ، ۱۲۰پ، ۱۵۵ر، ۱۵۶ر، ۱۶۰ر و...)، می‌فرخت (۱۲۰ر)، بیارند (بیاورند) (۱۲۳پ)، نشست (نشستن) (۱۲۷ر، ۱۳۲پ)، بتر (۱۳۰پ، ۱۳۲ر)، دگر (۱۳۳ر، ۱۴۶پ، ۱۴۷ر)، همدگر (۱۳۴پ)، نواخت (نواختن) (۱۳۵پ، ۱۴۴ر)، سیا (سیاه) (۱۴۱ر)، یکدگر (۱۴۱ر)، خون‌آلو (۱۴۵ر)، چنگزخان (۱۴۷ر)، شا (شاه) (۱۴۷ر، ۱۴۷پ، ۱۵۹پ، ۱۶۰ر)، مُغُل (۱۴۹پ)، بود (بودن) (۱۴۸ر)، بی‌خشی (بی‌خوشی) (۱۵۴ر)، فقع‌فروش (۱۵۶ر)، شه‌دانه (۱۵۸پ)، جان‌فزا (۱۶۱پ). برخی از تخفیف‌ها در این متن، برجای‌مانده از گویشی خاص است؛ نظیر: شراب‌خوره (۱۱۵ر)، کابن (کابین) (۱۲۱پ)، رشوه‌خور (۱۲۲ر، ۱۵۶پ)، خونی (خوانی) (۱۲۷ر) خونخورتر (۱۳۱پ)، می‌خوند (می‌خواند) (۱۳۵پ)، خونخوره (۱۶۵ر).

گفتنی است که با پژوهش‌های گونه‌شناسی در مورد این کلمات و ترکیبات می‌توان تعلّق این روایت یا نسخه را به اقلیمی جغرافیایی نشان داد. در نسخهٔ «مل» به‌ندرت کلمهٔ مخفّف دیده می‌شود: نشست (گ۹۷)، گنه (گ۱۳۲). برخی از واژه‌های مشدّد در این متن نیز به دلیل رعایت ضرورت وزنی در شعر بی تشدید خوانده می‌شوند، برای مثال: صراف، قصاب (۱۲۱ر)، سجاده (۱۲۴پ) و گاه حرکت به سکون تبدیل می‌شود: صَدْقه (۱۲۳ر، گ۶۴، گ۱۰۸)، بِتْوانی (۱۲۷پ).

اشباع

اشباع تبدیل مصوّت‌های کوتاه به مصوّت‌های بلند است. نمونه‌های اشباع تنها در نسخهٔ «مج» آمده است:

کیمخا (۱۰۵ر)، تردامان (۱۰۹پ)، مگزیناد، بنشیناد (۱۱۷پ)، دهاد (۱۲۶پ)، سرزنیش (۱۳۱پ)، کلیسیا (۱۳۷ر، ۱۴۸ر)، حیزین (حزین) (۱۴۴پ)، مرزانگوش (۱۴۶ر)، چیزیکی (۱۴۹ر)، هرگیز (۱۵۷پ). نمونه‌هایی از این دست، در «مل» نیامده است.

ابدال و قلب

گاه نشانه‌های اندکی از تبدیل واج‌ها در متن این دو نسخه دیده می‌شود. در نسخهٔ «مج»: زشد (زشت) (۱۲۸پ)، لق‌لق (معرّب لک‌لک) (۱۴۶پ)، (گ۱۲۶، گ۱۴۱)، گشد (گشت) (۱۵۷پ)، سِیُم (سوم) (۱۱۱ر، ۱۱۵پ، ۱۵۴ر، ۱۶۲پ). در نسخهٔ «مل»: سیّم (گ۱۲)، دُرُشْدی (درشتی) (گ۲۵)، سیوم (گ۵۷).

۳-۲-۲ ویژگی‌های صرفی

۳-۲-۲-۱ انواع اسم

اسم با دو نشانهٔ نکره: یک / یکی (نشانهٔ نکره) + اسم + ـی (نشانهٔ نکره)

در نسخهٔ «مج»: یکی حوری (۱۰۴ر)، یک جامی (۱۶۲پ)، یک سیبی (۱۶۳پ). در نسخهٔ «مل»: یک روزی (گ۱۳۱).

اسم مصغّر

انواع اسم مصغّر در هر دو نسخه آمده است:

اسم + پسوند «چه» (نشانهٔ تصغیر): دکانچه (۱۰۴پ)، دریچه (۱۱۰ر، ۱۳۴پ، ۱۴۲ر، ۱۵۱ر، گ۲۶، گ۱۵۶)، بازیچه (۱۱۰ر، گ۲۷)، دستارچه (۱۲۳پ، گ۴۳، گ۱۳۲)، باغچه (۱۲۹پ، ۱۶۰ر، گ۱۵۱).

اسم + پسوند «ک» (نشانهٔ تحقیر و تصغیر): دروغک (۱۱۹ر، گ۱۰۳)، قاضیک (۱۲۲ر، گ۱۰۵)، صوفیک (۱۴۶پ)، سروک‌قد، گل‌اندامک، جانک، خلوتک، مامک، بابک (گ۴۶)، شبک (گ۴۶، گ۱۶۵)، مردمک (گ۵۷)، پیرک (گ۸۴). نشانهٔ تصغیر «ک» در پایان «قاضیک» و «صوفیک» با نوعی نقد اجتماعی این شخصیّت‌ها همراه است. همچنین در ترکیبی تازه، ساخت دیگری از اسم مصغّر آمده است: چیزیکی (۱۴۹ر) (= چیز + ـی نسبت + ـک تصغیر + ی نکره).[۱]

۱. یک نمونه صفت مصغّر هم در نسخهٔ «مل» آمده است: نرمک (گ۱۵۹).

اسم مرکّب

اسم مرکّب اسمی است که بیش از یک جزء معنی‌دار (عمدتاً دو تکواژ آزاد) دارد. این نوع اسم به‌ویژه در نسخهٔ «مج» فراوان است. ما در اینجا برخی از نمونه‌های آنها را از دو نسخهٔ مورد مطالعه می‌آوریم:

ترکیب عطفی از دو فعل: دار و بگیر (۱۱۴پ)؛ **ترکیب عطفی از دو اسم:** خان‌ومان (۱۶۴پ)؛ **ترکیب اضافی دو اسم:** گرهِ زبان (لکنت زبان) (گ۹۱)؛ **ترکیب اسم + بن مضارع:** دست‌آویز (گ۱۲۳)، جاروب (۱۳۸ر)؛ **ترکیب ضمیر + اسم:** خودرنگ (دارای رنگ طبیعی) (گ۴۳).

اسم مشتق

اسمی است که از یک جزء معنی‌دار و وند تشکیل شده است:

ترکیب اسم + پسوند «وار» (نشانهٔ تشبیه): فرزین‌وار (۱۴۸ر، گ۱۴۶، گ۱۴۶)، خطیب‌وار (۱۵۳پ)، علف‌وار (۱۵۸ر)؛ **ترکیب اسم + پسوند «وان» (نشانهٔ تشبیه):** انگشتوان (قالبی فلزی که در هنگام تیراندازی و دوختن بر روی انگشت شست می‌گذاشتند) (۱۲۰پ)؛ برخی دیگر از اسم‌های مشتق: دستوری (اجازه، اذن) (گ۱۲۹).

حاصل مصدر

حاصل مصدرهایی با ساخت‌های گوناگون و گاه معنای متفاوت با معنی رایج آن، در نسخهٔ «مج» دیده می‌شود، برای مثال، آزادی (سپاس) (۱۵۰ر). یکی از ساخت‌های رایج حاصل مصدر در نسخهٔ «مج»، از «صفت» + «ـی» ساخته می‌شود؛ مانند: زرّاقی (حیله‌گری) (۱۲۶پ، ۱۴۶ر)، بوالعجبی (۱۲۷پ)، سالوسی (۱۴۶ر)، معزولی (گوشه‌نشینی)، مجهولی (گمنامی) (۱۴۸ر). همچنین حاصل مصدرهای مرکّبی در متن این نسخه به چشم می‌خورد: دوستکامی (۱۴۳پ).

مصدر مرکّب

نسخهٔ «مج»: اوباشی کردن (۱۲۴ر)، فاسقی کردن (۱۲۶پ)، کارسازی کردن (چاره‌جویی کردن) (۱۶۴پ). نسخهٔ «مل»: کارسازی کردن (گ۱۱۹)، خلاصی یافتن (گ۶۱).

اسم‌های جمع

اسم‌های جمع (با نشانهٔ «ان» جمع)، در نسخهٔ «مج» فراوان‌تر از «مل» به کار رفته‌اند. در این نسخه گاه جمع مکسّر عربی را دوباره با نشانهٔ جمع فارسی جمع بسته‌اند: ابدالان (۱۳۰پ).

افزودن انواع «ـه» به پایان اسم

شخصه[1] (۱۲۱ر)، زیاده (۱۳۷ر)، سواره (۱۵۱ر).

۳-۲-۲-۲ انواع صفت

صفت مطلق

برخی از صفت‌های مطلق در متن نسخهٔ «مج»، معنایی متفاوت با معنای رایج در زبان امروز ما دارند، برای نمونه، «کهنه» در «مرد کهنه» (۱۳۸پ) که به معنی پیر و سالخورده است، یا «تمام» در معنی کامل (۱۴۰پ).

صفت مرکّب

صفت مرکّب صفتی است که بیش از یک جزء معنی‌دار (یعنی دو تکواژ آزاد) دارد. انواع صفت مرکّب در هر دو نسخه آمده است:

صفت مرکّب مقلوب

از ترکیب صفت + اسم، صفت مرکّب مقلوب ساخته می‌شود: خوش‌مشاهده (۱۱۲ر)، خوش‌پسر (۱۲۱ر)، سره‌مرد (۱۳۱پ). گاه در همین ساخت، در پایان اسم، «ـی» نکره افزوده می‌شود: زیبا پسری (۱۴۵پ)، ماه‌رو ترکی (۱۲۰پ)، خوش بزمی (۱۴۴ر). در این میان «خوش‌مشاهده» (= خوش‌چهره، زیبا) ترکیبی تازه است. نمونه‌های دیگری از صفت مرکّب

---

۱. این نوع «ـه» در «شخصه» نشان معرفه است که با صفت اشارهٔ «این» همراه است:

ای صاحب شرع و عالم زیبایی عالم تو به عدل و داد می‌آرایی
امروز به راه شرع ای کان هنر این شخصه زن من است، چه می‌فرمایی؟

(دربارهٔ این نوع از «ـه» و دیگر شواهد کهن آن ← ندیمی، عطائی ۱۳۹۷: ۱۷۳-۱۸۲).

مقلوب در روایت نسخهٔ «مل» هم آمده است: خوش‌شکل (گ۱۴، گ۳۰)، خوش‌پسر (گ۲۹، گ۱۰۱)، بدشکل (گ۳۰)، ناخوش‌گفتار (گ۳۰)، ناخوش‌قالب (گ۵۴).

صفت فاعلی: اسم + بن مضارع: شکرریز (۱۴۴ر، ۱۵۷ر)، جرعه‌نوش (گ۵۹)، باده‌خور (گ۷۴)، خداخوان (گ۱۲۸).

قید + بن مضارع: خوش‌خوار (۱۱۰پ، گ۲۷).

صفت مفعولی: اسم + بن مضارع: زرنگار (۱۲۴ر).

صفت + و + صفت: شوخ و شنگ (۱۳۲ر).

صفت مشتق

صفت مشتق صفتی است که از یک جزء معنی‌دار (یعنی تکواژ آزاد) و وند تشکیل شده است. انواع صفت مرکّب در هر دو نسخه آمده است. صفت‌های مشتق تنوّع فراوانی در این دو روایت دارند:

صفت نسبی

صفت نسبی با ساخت‌های متنوّع در هر دو نسخه فراوان به کار رفته است:

اسم + ـی (نشانهٔ نسبت): خانگی (۱۰۸پ، ۱۶۳ر، گ۲۴، گ۱۲۴)، خراباتی (۱۰۸پ، گ۲۴)، خرگاهی (۱۰۸پ، گ۲۴)، مجازی (۱۰۹ر)، حقیقتی (۱۰۹ر)، خونیّ (کشنده) (۱۱۵ر، ۱۴۴پ)، ییلاقی (۱۶۰پ، گ۱۶۱)، یغمایی (۱۶۴ر)، چنگی (ب۳۲)، ابیاری (گ۳۷).

اسم + ـینه (پسوند نسبت): دوشینه (۱۲۵ر)، دیرینه (۱۶۱ر، گ۶۲، گ۱۳۴)، پیشینه (گ۶۲)، مادینه (گ۱۰)، پشمینه (گ۷۵).

اسم + ـانه (پسوند نسبت): مغانه (۱۳۴پ، گ۳۸، گ۸۶).

دیگر صفات مشتق

نا (پیشوند نفی) + اسم: ناکس (۱۰۶پ، ۱۶۱ر)، ناخلف (۱۳۳ر)، ناحق (گ۹۶).

نا (پیشوند نفی) + صفت: ناموزون (۱۵۶ر، ۱۵۶پ، گ۱۰۰، گ۱۰۵)، ناهشیار (۱۵۶پ، گ۱۰۱).

بی (پیشوند نفی) + اسم: بی‌مایه (گ۹۹).
نا (پیشوند نفی) + صفت مفعولی: ناساخته (گ۱۵۶).

برخی از این صفت‌های مرکّب از نظر ساخت صرفی دارای تازگی‌هایی است. ویژگی شاخص این ساخت‌های صرفی تازه، فارسی بودن آنها است که نمونه‌های آن در نسخهٔ «مج» فراوان است. از این جمله است:
صفت + صفت مفعولی (از نظر معنایی صفت فاعلی): شیداشده (مجنون، دیوانه) (۱۱۵پ).
صفت + بن مضارع: روسپی‌زن (زنندهٔ زن بدکاره) (۱۱۲پ)، ارزان‌بخش (آمرزنده) (۱۱۳ر).
صفت مرکّب (صفت + اسم) + صفت فاعلی: بدنام‌کننده (۱۳۸ر).
همچنین این تازگی در برخی از صفت‌های مشتق نیز دیده می‌شود:
نا (پیشوند نفی) + صفت: ناشیدا (سالم) (۱۱۶ر).
از این میان، تنها «ناشیدا» (گ۱۵۵) در نسخهٔ «مل» هم آمده است.
گاه نیز صفت مرکّب، ترکیبی است از یک عبارت: «این جانِ به خون دل به دست آورده» (۱۱۸پ).
نیز:
صفت اشاره + یک + اسم: «این یک جام» (۱۱۱ر، ۱۳۷ر).
از + صفت اشاره + اسم جمع: «از این هرزه‌ها» (۱۱۵پ).
از + صفت اشاره + صفت مرکّب + ـی: «از این سروبالایی...» (۱۰۴پ، ۱۳۵پ). «از این...» در این ساخت نشان مبالغه است. این نوع در نسخهٔ «مل» هم آمده است: «از این لطیفی، ظریفی، چستی، چابکی، دلربایی» (گ۵۴)، «از این لطیفی، ظریفی، ندیمی، بدیهه‌گویی...» (گ۱۳۵).
صفت به‌جای موصوف: «[شرابی] دیگر داری؟» (۱۲۴ر)، «[کار] نیکو (خوب) نمی‌کنی» (۱۳۱پ). این نمونه تنها در «مج» آمده است.

۳-۲-۲-۳ انواع قید

قید حالت

در میان انواع قیدها، قیدهای حالت بسامد بیشتری در متن این قصّه دارند، از این جمله‌اند

در نسخهٔ «مج»:

دو صفت فاعلی معطوف (بن مضارع + «ان» پسوند بیان حالت + و + بن مضارع + «ان» پسوند بیان حالت): زنان و گویان (۱۰۸پ)، گریان و زاران (۱۶۱ر). گاه این دو صفت فاعلی غیر معطوف‌اند: زنان زنان (۱۱۲ر).

بن مضارع + ا + بن مضارع + «ان» پسوند بیان حالت: کشاکشان (۱۳۸پ، ۱۳۹ر).

دو اسم فاعل معطوف: زننده و گوینده (۱۱۶پ).

بن مضارع + ـی: دوانی (۱۵۱ر).

قیدهای حالت مرکّب نیز در این متن دیده می‌شود: «مهستی در چنگ نواختن این رباعی آغاز کرد» (۱۴۵ر). در نسخهٔ «مل»: زنان و گویان (۱۰۸پ، گ۲۴)، «امیر احمد با پدر در رباعی گفتن بود» (گ۳۹)، عذرکنان (گ۹۶)، زاری‌کنان و رباعی‌گویان (گ۱۱۹).

قید مقدار (اسم + ـِ (کسره به‌جای یای نکره) + قید مقدار «چند»)

این ساخت در هر دو نسخه فراوان به کار رفته است: چوب چند (۱۳۰ر)، دور چند (۱۳۸ر، ۱۴۲ر)، زر چند (۱۴۰پ).

اسم+ ـی نکره + قید مقدار «چند»

ضربی چند (۱۳۰پ)، دوری چند (۱۴۳ر، گ۱۴۷)، رباعی چند (۱۴۸پ، گ۱۰۰، گ۱۵۶، گ۱۶۲)، اسمی چند (گ۷۱)، دوری چند (گ۶۳)، چوبی چند (گ۶۶)، درمی چند (گ۷۵، گ۷۸)، نقلی چند (گ۷۵)، زری چند (گ۹۲)، بوسه‌ای چند (گ۱۶۰).

قید مرکّب

چندان‌که (هر قدر که) (۱۳۲ر)، این چندین خواجگان (۱۵۰پ)، چندان‌که (به محض اینکه) (۱۶۰ر).

همچنین قیدهای کهنی در این متن به کار رفته است: در نسخهٔ «مج»: نیز (دیگر) (۱۱۱پ، ۱۲۶پ)، آشکارا (۱۲۵پ)، خالی (فقط): «این خالی استری نیست» (۱۳۵ر)، مگر (همانا) (۱۳۷ر)؛ در نسخهٔ «مل»: فاش (گ۳۲، گ۶۳)، عظیم (گ۶۵)، مقیم (گ۹۶)، سیر (گ۹۹).

قید استفهام

مگر (آیا) (۱۱۰ر)، چون (چگونه) (۱۳۹پ، ۱۵۷ر، گ۱۲۴).

۳-۲-۲-۴ انواع فعل و ویژگی‌ها آن

فعل‌ها و ترکیب‌های فعلی در نسخهٔ «مج» از نظر ساخت دارای تنوّع بسیاری است. ساخت و معنی برخی از این آنها نیز دارای تازگی‌های است، برای مثال، صورت مصدری برخی از آنها چنین است:

کار کردن (= تأثیر کردن) (۱۰۵پ)، ممیر (امر به نمردن) (۱۱۴پ)، انفعال یافتن (= شرمنده شدن) (۱۲۲ر)، مشتاقی کردن (۱۲۶پ)، حال بر کسی گردیدن (۱۳۸پ)، قار گرفتن (= سیاه شدن) (۱۴۵پ)، به ترک جایی گفتن (۱۴۶پ)، اسرار به کار داشتن (۱۵۷پ)، رباعی در کار کسی کردن (۱۵۶ر)، به کامی بردن (۱۵۷پ)، بوسه‌کاری کردن (۱۶۰ر). برخی از این ترکیب‌های فعلی تازه بارها با صورت‌هایی گوناگون در این متن به کار رفته‌اند، مانند: خوش‌خوار کردن نعمت (۱۱۶پ)، نعمت خوردن (۱۵۲پ)، نعمت خورا کردن (۱۵۷پ)، طعام خورا کردن (۱۶۳پ).

همچنین شماری از این فعل‌ها دارای ساختی کهن یا معنایی قدیمی‌اند، از جمله: آغازیدن (۱۰۷پ)، دانستن (شناختن) (۱۱۰ر)، بالا فرمودن (در صدر مجلس نشستن) (۱۱۰پ)، شدن (رفتن) (۱۱۴ر)، بِتا (فعل امر = بگذار) (۱۲۴ر)، دیدن (صلاح دانستن) (۱۴۶ر)، خوش باشد (خوب است، نیکو است) (۱۴۱ر، ۱۴۷ر، ۱۵۰ر، ۱۵۲پ، ۱۵۴ر). در نسخهٔ «مل»: کار کردن (گ۹۰)، ممیر (گ۳۵)، کسی را با کسی خوش افتادن (گ۱۲)، گویندگی کردن (گ۱۳)، فروپیچیدن کسی در رباعی (گ۳۹)، بازیدن (بازی کردن) (گ۱۴۵).

از دیگر ساخت‌های فعلی این متن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

فعل‌های پیشوندی

فعل‌های پیشوندی در نسخهٔ «مج» فراوان به کار رفته‌اند، امّا در نسخهٔ «مل» بسیار به‌ندرت دیده می‌شود: **بـ**: برفت (۱۱۳ر)، بخندید (۱۱۸پ) و... ؛ **باز**: جواب بازداد (۱۰۴ر)، بازمانده (۱۰۵ر)؛ **بر**: برآمد (۱۰۵پ، ۱۱۴پ)، برگرفت (۱۱۶ر، گ۶۳)؛ **در**: دردمیده (۱۰۵ر)، درده (۱۱۱ر)، درکشید

(۱۲۴پ)، درآورد (به داخل کشیدن) (۱۳۱ر)؛ **فرو**: فرورفت (۱۰۴ر)، فروریخته‌اند (۱۲۷پ)؛ **می استمراری**: می‌بین (۱۲۰ر)، می‌نپذیری (۱۲۵ر)؛ **همی**: همی‌گفت (۱۴۸پ).

آوردن یاء بیان خواب در پایان فعل: گذر کردی، دیدی، آواز دادی، بازرهی، دست دراز کردی، بستدی، نوش کردی، سرمست گردیدی (۱۰۴ر).

ماضی ساده + ـی استمراری: شنیدمی (۱۰۷ر)، بودمی، فرسودمی، بنمودمی، بربودمی (۱۲۰پ)، داشتی (گ۱۴)، نیامدی (گ۵۴).

فعل‌های شروع (فعل‌های نمودی): به باختن درآمد (۱۴۱ر). به نواخت درآمد (۱۴۴ر). پرسیدن گرفت (۱۴۶ر)، باریدن گرفت (گ۵۰، گ۵۱)، صحبت درگرفت (گ۱۳۸).

فعل‌های یک شناسه (ناگذرا): به یادش آمد (۱۰۵ر).

۳-۲-۲-۵ نشانه‌هایی از زبان عربی

کلمات و ترکیبات عربی

شمار کلمات و ترکیبات عربی در نسخهٔ «مل» بسیار بیشتر از نسخهٔ «مج» است: بعضی و بعضی (= برخی) (۱۰۵ر، ۱۰۹ر، ۱۱۶پ)، معاینه (= آشکارا)، عَق‌عَق (نام مرغی) (گ۱۲۶) و...؛ یا عباراتی چون: «خالق الأرض و السّما» (۱۳۳ر)، «توکّلت علی اللّه» (۱۴۷پ)، «سبحانه و تعالی» (گ۱۴)، «صائم الدّهر و قائم اللّیل» (گ۵۴)، «لایعقل» (گ۹۲)، «الحکم للّه و توکّلت علی اللّه» (گ۱۳۳)، «استغفر اللّه العظیم» (گ۱۶۶)، «أوّله سلام و أوسطه طعام و آخره کلام» (گ۱۲۴).

تطابق صفت و موصوف در مفرد و جمع بودن

مردان سراندازان (۱۰۹ر). در این ترکیب وصفی هرچند «ان» جمع فارسی بر سر هر دو جزء کلمه آمده است، امّا این ساخت عربی است. این ساخت تنها در نسخهٔ «مج» آمده است.

«یعنی» در معنای پرسشی (= آیا)

ای حرام‌زاده یعنی در باغ شکارگاه من صید می‌کنی؟! (۱۶۰ر).

۳-۲-۳ ویژگی‌های گفتاری و نحوی

۳-۲-۳-۱ تکرار جزئی از جمله

در این متن، در موارد متعدّدی جزئی از جمله تکرار می‌شود؛ این تکرارهای متعدّد نشانی است از زبان گفتار و کهن بودن نثر[۱] که در نسخهٔ «مج» بیش از «مل» دیده می‌شود. از این جمله است:

تکرار مفعول: «خطیب گفت: دوازده سال است تا این استر را دارم. امیر احمد گفت: این استر هرگز در کوی خرابات رانده‌ای؟» (۱۳۳ر)، «با پدر خود من عهد می‌بندم که مرا بر این استر نشاند... اگر مرا به مسجد برد... توبه کنم... و الّا که مرا بر کوی خرابات برد، او را بفروشم...» (۱۳۳ر)، «این جام از دست من بستان و نوش کن... این جام را بستد» (۱۴۴پ)، «دوات و قلم و قدری کاغذ از برای من بیاور... در حال به بازار رفت و قلم و دوات و کاغذ بیاورد» (گ۵۸).

تکرار مسند: «از بهر امیر احمد ملول و پریشان‌خاطر بود... ای برادر، چرا چنین ملول و غمناک و پریشان‌خاطری؟» (گ۵۴).

تکرار قید: «من هر شب همه آواز قرآن خواندن شنیدمی» (۱۰۷ر)، «تو آن امیر احمدی که شب همه شب نماز می‌گزاردی» (۱۲۷پ).

تکرار فعل: «پدر را دید نشسته و چهارصد مرید در یمین و یسار او نشسته» (۱۲۴پ)، «در شهر گنجه مردی عاقل و دانشمند بود و خطیب شهر گنجه بود» (گ۱۴)، «بیرون آمد و برفت، چون خطیب برفت، پیر عثمان نیز برخاست و برفت» (گ۷۵).

تکرار حروف یا تعدّد پیوند: «زیرا که تا عمر من است، از صومعه بیرون نرفته‌ام» (۱۰۴ر)، «مادر مهستی سر از دریچه به در کرد تا ببیند که کیست که با دخترش در سخن است» (۱۱۰ر)، «ای فرزند، باری یک مراد من [برآور] که تا حقّ پدری بر تو حلال باشد» (۱۳۲ر)، «زیرا که من می‌دانم که...» (۱۳۳ر)، «ای پذر بحقّ خالق بی‌همتا که راست بگو که چند است که این استر را داری؟» (۱۳۳ر)، «زود باش که تا باشد زودتر به مهستی رسیم» (گ۱۲۳)، «از بهر آن‌که تا آمده‌ایم، در این دو سه روز به دیدن شاه گنجه نرفتیم» (گ۱۳۳).

گاه جملاتی در نسخهٔ «مل» در طی قصّه تکرار می‌شوند: «و بسیار بزرگان و امیرزادگان و

---

۱. در این باره ← صدیقیان ۱۳۸۳:۱۶۷.

بازرگانان... به شهر گنجه آمده، سود و سرمایه درباختند و خوردند و به دیدار و آوازی از وی قانع شدند» (گ۱۲)، «و خواجگان و امیرزادگان هر یک از شهر و ولایتی به گنجه آمده بودند و سود و سرمایه باخته بودند و عاشق مهستی شده بودند و مرادشان از وی حاصل نشده بود و به دیداری و گفتاری از وی قانع شدند» (گ۱۷). گاه این تکرارها بسیار است: «تا این رند رسوا را در بند و زنجیر کشم تا در بند و زنجیر بمیرد... چنان می‌خواهم که این رند رسوا را در بند و زنجیر کشی... استاد حدّاد امیر احمد را در بند و زنجیر کشید» (گ۶۶ و ۶۷).

۳-۲-۳-۲ حذف جزئی از جمله

در بسیاری موارد، اجزای جمله در این متن حذف می‌شوند. این حذف‌ها در «مل» به‌ندرت دیده می‌شود؛ برای مثال:

حذف فعل: «آن استر می‌رفت و مریدان خطیب در عقب [می‌رفتند] که کجا خواهد رفتن» (۱۳۳پ)، «امیر احمد را دید با آن جوان به عشرت [نشسته بود]» (۱۴۲ر)، «ایشان در این غصّه [بودند] که ناگاه امیر احمد درآمد» (۱۶۳ر)، «اگر هزار دینار می‌خواهی [بدان] که دادم» (۱۴۷پ)، راه گل [بود] و مهستی جامه‌های نسیج گرانمایه در بر داشت» (گ۵۲).

حذف حرف اضافه: «ما [به] عزم تماشا بیرون آمده‌ایم» (۱۰۴پ)، «دیروز با چهارصد مرید [از] این‌جا گذر کرد» (۱۱۰ر).

۳-۲-۳-۳ افزودگی حرف «را»

روی را در کسی کردن: «روی را در پدر کرد» (۱۰۴ر)، «روی را در مریدان پدر کرد» (۱۰۴پ)، «روی را در امیر احمد کرد» (۱۳۷ر)؛ **روی را به کسی کردن:** «خطیب روی را به امیر احمد کرد» (۱۲۹پ)، «روی را به او کرد» (۱۱۰ر)، «روی را به امیر احمد کرد» (۱۱۵پ)، «روی را به وی کرد» (۱۳۹ر)، «روی را به شاه کرد» (۱۴۸پ)، «روی را به فقاعی کرد» (۱۵۶پ)، «روی را به مهستی کرد» (۱۵۷ر)، «روی را به فصّاد کرد» (۱۵۹ر)؛ **روی را به جایی نهادن:** «روی را به در خانهٔ طبیب نهاد» (۱۰۷پ). این ساخت تنها در نسخهٔ «مج» آمده است.

۳-۲-۳-۴ جابه‌جایی نحوی

از دیگر نشانه‌های زبان گفتاری این متن، جابه‌جایی اجزای جمله‌ها است. در اینجا تنها

نمونه‌هایی را می‌آوریم که در بخش منثور متن قصّه آمده است، چرا که جابه‌جایی اجزای جمله در شعر طبیعی است و شواهد فراوانی دارد. نمونه‌های از جابه‌جایی اجزای جمله در نثر این قصّه:

«تفرّج شهر گنجه کنم» (۱۰۴ر)، «هوس چنان دارم» (۱۰۴پ)، «تا بدانم که راست می‌گویی و درست و راستی در عشق» (۱۱۱ر)، «این نه جای توست» (۱۱۳ر)، «چنگ گرفتی در ساز» (۱۲۸پ)، «برخیز تا در باغچه رویم و تماشا کنیم آن درختان» (۱۲۹پ)، «امیر احمد سواره دید خود را» (۱۳۳پ)، «خطیب بر در خانه‌گاه نشسته بود در وقت فرورفتن آفتاب» (۱۳۹ر)، «که باران بود و او جامه‌های فاخر پوشیده بود و نقشین» (۱۵۰پ)، «تو را شاه گنجه می‌طلبد» (۱۵۹ر)، «خاکت بر سر» (۱۶۱ر)، «ایشان را خواب نبرد از زحمت پشه» (۱۶۴پ)، «درزمان بفرمودند کارسازی کردن» (۱۶۴پ)، «من خطیب شهرم و تو که فرزند من باشی بروی در خرابات با رندان و اوباشان... شراب خوری» (گ۳۸)، «چون نمی‌شنوی، برو از پیش ما، خود می‌دانی» (گ۴۱)، «در اندرون دکان بود به کاری مشغول» (گ۱۳۰). این نمونه‌ها در نسخهٔ «مج» بسیار بیشتر از «مل» است.

۳-۲-۳-۵ تنوّع حروف و معانی آنها

افزون بر کهنگی برخی از حروف در این متن، مانند: اندر (۱۰۷پ، ۱۱۱ر، ۱۱۹ر، ۱۲۱پ)، حروف در معانی مختلفی به کار رفته‌اند، از جمله:

«**از**» **به‌جای کسرهٔ اضافه:** «دور **از** شراب» (دورِ شراب) (۱۲۲پ)، «دو نوکر **از** شاه گنجه» (دو نوکرِ شاه گنجه) (۱۴۴ر)، «پیش **از** ایشان» (پیشِ ایشان) (۱۴۸پ)؛ **از بیان جنس:** «سبویی **از** کاشی» (سبویی از جنس کاشی) (۱۲۴ر)؛ **از سببی (به‌خاطر):** «**از** بی ادبی مغز برآرند او را» (۱۵۱پ)؛ **از (= به):** «**از** دنبال مهستی روان شد» (گ۵۳)؛ **با (= به):** «**با** مهستی گفت» (گ۱۳)؛ **بر (= به):** «**بر** خطیب سلام کردند» (گ۵۴)؛ **برای (به‌خاطر):** «**برای** تو آمده‌ام» (۱۳۶ر)؛ **به (= در):** «امیر احمد **به** خانه‌ای تاریک کردند» (۱۱۵پ)؛ **به (= بر):** «مهستی را **به** درازگوش نشاندند» (گ۵۲)؛ **تا (= که):** «بازگوی **تا** این سؤال چرا کردی؟» (۱۰۴ر)، «بگو **تا** چه مراد داری» (۱۳۲پ)، «دوازده سال است **تا** این استر را دارم» (۱۳۳ر)؛ **را (= بر):** «من خون پدر تو **را** حلال کردم» (۱۴۴پ)؛ **حرف اضافهٔ مرکّب:** ازبرای (۱۴۵پ، ۱۶۴پ، گ۳۷، گ۱۲۹)، ازبهر (گ۵۴، گ۶۱، گ۱۳۳)، ازجهت (گ۹۳)، درحقّ (گ۹۵).

۴ فواید جنبی

این قصّه سرشار است از باورهای دینی، عرفانی، مسائل جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی؛ هر چند «نثر عوام همیشه جنبهٔ عاطفی و تخیّلی دارد و جنبهٔ هنری در آن قوی‌تر است... و اگر مقاصد فلسفی و تربیتی و تاریخی و اجتماعی و مانند آن هم داشته باشد، در درجهٔ دوم و سوم اهمّیت است» (محجوب ۱۳۸۲: ۵۰). از جمله فواید جنبی این قصّه موارد ذیل است:

۴-۱ اصطلاحات عرفانی و صوفیانه

از اصطلاحاتی که فراوان در این متن به کار رفته است، اصطلاحات حوزهٔ عرفان و تصوّف است؛ از این جمله است:

واقعه (۱۰۵ر، گ۱۶۵)، کرامت (سبز و سپید شدن جام می) (۱۱۱ر، گ۲۸)، کرامت (کشته شدن شاه گنجه با کرامت امیر احمد با ظاهر شدن حمّالی با اسب و مرگ شاه به وسیلهٔ آن اسب)[1] (۱۱۳پ)، سماع (۱۱۶پ)، کرامات (۱۳۱ر، گ۱۱۷، گ۱۳۴، گ۱۶۶)، مقامات (۱۳۱ر)، کرامت (دست مالیدن امیر احمد بر جام شکسته و درست کردن آن) (۱۳۶پ)، (گ۵۶)، دستار، پشمینه (۱۳۹پ)، دلق، صوف کبود (۱۴۰پ، گ۵۸)، خلعت دادن (۱۴۵پ، گ۱۳۶)، سلوک (۱۴۷پ)، کاسه گرفتن (۱۵۷پ)، صوف‌پوش (گ۳۹)، تبدیل شدن آب به شراب (گ۹۴)، سجّاده بر روی آب افکندن و اسم اعظم خواندن و بر روی آن دو رکعت نماز خواندن (گ۱۶۸).

۴-۲ اطّلاعات جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی

۴-۲-۱ بسامد بالای مشاغل

با توجّه به فضای قصّه که در بازار و در میان مردم می‌گذرد و قصّه‌ای است عامیانه، بسامد مشاغل در این متن فراوان است. افزون بر این، در ضمن قصّه به ابزار و اصطلاحات برخی از این مشاغل هم اشاره می‌شود. این مشاغل به طبقات مختلف جامعه می‌پردازد:

امیر آخر (گ۱۳۸)، بازرگان (۱۰۵ر)، بقّال (۱۵۶ر، گ۱۰۰)، بنّاکار (ساختن مدرسه) (گ۸۸)،

---

۱. نظیر این داستان در متون فارسی سابقه دارد. برای حکایات مشابه با آن ← نظام الملک طوسی ۴۸:۱۳۹۸ و تعلیقات دکتر محمود عابدی بر آن (همان: ۳۳۳، «یزدگرد و اسب»).

جولاه (مَکوک [ماکو] در جولان آوردن) (گ۱۰۰)، حاجب (۱۱۴پ، گ۱۴۰)، حجّام، جرّاح، فصّاد (فصد، نیشتر، تیز، رگ زدن، بستن ساعد و بند بازو با حریر) (۱۵۹ر، ۱۵۹پ، گ۱۳۷)، حدّاد (گ۶۶)، حمّال (۱۱۳پ، گ۳۴)، خادم (کافور نام) (گ۶۶)، خاک‌بیز (غربال، زر جستن) (گ۹۸)، خبّاز (۱۵۴پ، گ۹۹)، حمّامی (تابیدن گرمابه، حلقهٔ در گرمابه، زر گرمابه، گِل سر) (۱۵۵پ، ۱۶۳پ)، خزینه‌دار (گ۱۴۶)، خواجهٔ سرایی (کافور) (۱۳۰ر)، خوان‌سالار (گ۱۶۲)، درزی (بخیه زدن) (۱۵۵ر، گ۹۷)، ساقی (با نام‌های یعقوب و قرانچه) (۱۱۲ر، ۱۵۹پ، گ۳۰، گ۱۴۴)، سرفروش (طغار پر خون و شش و شکنبهٔ پخته و خام) (۱۴۳پ)، خیّاط (رفو کردن) (۱۵۵ر، گ۲۶)، دربان (گ۱۲۸)، زرگر (بوته) (۱۲۱ر، ۱۲۸ر)، ساقی (۱۱۲ر، گ۲۹)، سلاح‌دار (۱۵۳ر)، سوزنگر (۱۵۹پ)، شاعر و قافیه‌شناس (۱۶۳ر)، شاگرد خبّاز (پگاه‌خیزی) (۱۵۵ر)، شتربان (۱۵۵پ، ب۹۹)، شراب‌دار (گ۶۴)، شراب‌فروش (۱۲۳ر، گ۶۳)، شربت‌فروش (گ۱۰۱)، صرّاف (۱۲۰پ، گ۹۵)، طبیب (۱۰۷پ، گ۲۲)، عسس، بزرگ یا امیر عسسان (۱۴۸پ، گ۱۴۷)، عطّار (۱۲۱ر)، علّاف (گ۱۳۶، گ۱۳۷)، غلام (۱۱۲ر، گ۲۹)، فرّاش (۱۶۰ر)، فقاعی (۱۵۶پ، گ۳۶)، فقع‌فروش (فقاع در طاس نهادن و بر سر آوردن) (۱۵۶پ، گ۱۰۱)، فقیه و حکیم (گ۱۰)، قاضی (۱۰۸پ، گ۲۴)، قرابه‌گر (۱۲۹ر، گ۱۱۴)، قصّاب (گوشت بر قناره زدن، کارد، افکندن و کشتن، دم دمیدن و کندن پوست، دنبه از پوست برآوردن، لطیف و تازه بودن دنبهٔ میش، فصد گشودن، رگ زدن، تیز کردن سر نیش) (۱۲۰ر، ۱۴۲پ، گ۵۰، گ۹۵)، کدوساز (۱۲۹ر)، کلاه‌دوز/ کله‌دوز (۱۱۹پ، گ۹۸)، کفش‌گر (گ۱۲۸)، کنیزک (گ۴۴)، گلاب‌گر (گ۱۴۲)، گویندهٔ رقّاص (گ۱۶۰)، کوزه‌گر (گ۱۵۰)، محتسب (عیار کردن سنگ و ترازو، درّه زدن) (۱۱۲ر، ۱۲۱ر، ۱۵۶ر، گ۱۰۷، گ۱۰۰)، مفتی (ب۴۱)، مفسّر و واعظ (۱۶۴ر)، مُکاری[1] (۱۵۰پ، ۱۵۱ر، گ۵۲)، منجّم (گ۱۰)، میوه‌فروش (گ۸۸)، نقّاش (پرگار) (۱۵۱پ)، وزیر (۱۱۴پ).

۴-۲-۲ اشاره به بازی‌ها و اصطلاحات آنها

در این متن به انواع بازی‌ها اشاره شده و بیش از همه، بازی شطرنج و اصطلاحات آن آمده است:

۱. کسی که اسب، استر و خر کرایه می‌دهد.

عرصه، مات شدن، حریف، شه‌رخ، شهمات شدن (۱۴۱ر)، رخ (۱۴۱ر، ب۹۲)، به شهمات آوردن (۱۲۴پ، گ۱۱۰)، فیل (۱۴۷ر)، خانه (۱۴۷ر)، زدن (۱۴۷ر)، فرزین (۱۴۷ر)، اسب، پیاده (۱۴۷ر)، منصوبه (شطرنج) (۱۵۰ر)، مات، شهمات، شه‌رخ زدن (گ۹۲)، شطرنج‌انداز (گ۱۴۴)، راست‌روی رخ، کج باختن فیل و فرزین (گ۱۴۷)؛ همچنین: دست (۱۴۱ر، گ۹۱)، باختن با کسی (۱۴۷ر)، بازی خوب دست دادن (۱۴۷ر)، به گرو باختن (با شرط بازی کردن) (۱۴۷ر)، چیدن (گ۹۱)؛ نیز بازی‌های دیگری که برخی از آنها تازگی دارد: تخم‌مرغ باختن (۱۱۹پ)، خایه‌بازی (۱۲۰ر)، کبوتربازی (گ۱۳۸).

۴-۲-۳ اشاره به برخی باورها و آداب عامیانه

باورها و آداب عامیانه بارها در روایت هر دو نسخه آمده است:

«بوی مشک و عبیر و عنبر بر خود دردمیدن» (ماده‌های خوشبو به خود زدن) (۱۰۵ر)، «بوی خوش و گلاب برای به هوش آوردن به کسی زدن» (گ۷۰، گ۱۶۶)، «کسی را در دست گرفتن» (در آغوش گرفتن کسی) (۱۰۷پ)، «نثار کردن مردم بر پسر خطیب» (۱۰۴پ)، «نثار و دست‌بوس» (گ۱۶)، «چهاربالش زدن» (۱۰۴پ)، «قیفال از چشم گشادن» (۱۰۶پ)، «بخشیدن غلام به کسی» (۱۱۲ر)، «اعتقاد به برکت» (۱۲۳ر)، «ترجیح رنگ سیاه بر دیگر رنگ‌ها» (۱۲۶ر)، «جامه دریدن و سودا کردن آن» (به نشان سوگواری) (۱۵۳ر)، «باور به کور شدن افعی از زمرّد» (۱۵۸ر)، «اندک خوردن و دفع دلتنگی» (۱۵۸پ)، «کسی را بر روی خود مالیدن» (روبوسی کردن با کسی) (۱۶۴ر)، «دست بر هم نهادن» (نشانهٔ ادب) (گ۳۰)، «انگشت بر دیده نهادن» (گ۶۳)، «بر دست و پای کسی افتادن» (گ۷۲)، «حلقه در گوش بودن» (گ۷۴)، «منادی کردن» (گ۸۱)، «قباله» (گ۱۰۳)، «کابین، مهر» (گ۱۰۴)، «گلِ سرشوی» (گ۱۳۰)، «بوی خوش در آتش نهادن» (گ۱۴۰).

همچنین در این دو نسخه، به‌ویژه «مج» به برخی از واحدهای شمارش و سنجش اشاره شده است:

آقچه (گ۱۰۱)، تا (برای شمارش کدوی می یا فقاع یا جام) (۱۲۳ر، ۱۶۲پ)، خروار (گ۸۸)، سر (واحد شمارش درازگوش) (۱۵۰پ)، سنگِ گنجه (۱۶۲پ، گ۱۳)، کیله (پیمانه) (گ۱۲۹)، گز (گ۱۶۲)، من (گ۶۳، گ۷۴).

در هر دو نسخه اشاره‌هایی به برخی از مکان‌ها آمده است، با این تفاوت که در نسخهٔ «مج» اشاره به مکان‌های عام فراوان است:

آماج‌خانه (۱۲۰پ)، شراب‌خانه (۱۲۲پ)، خرابات (۱۲۷ر)، مسجد، کنشت (۱۲۷ر)، رباط (۱۳۱ر)، مسجد جامع (۱۳۳ر، گ۴۲)، خانقاه (۱۳۷ر)، سرسرا (۱۴۸پ)، زاویه (۱۳۱ر، ۱۵۱ر)، دهلیز سرای (۱۶۰پ)، بندخانه (گ۷۱، گ۱۵۵). امّا در «مل» اشاره به شهرها و اعلام جغرافیایی بسیار است: ماوراءالنّهر، خجند، آذربایجان، مراغه، گنجه (گ۱۲)، چهارصد شهر آذربایجان (گ۳۳، گ۶۲)، صفاهان، ساوه، شیراز، سفیدان، طبس، سند، کیج، مکران، یزد، کرمان، یمن، ختن، دمشق، حلب، گازران، بلخ، اردبیل (گ۱۲۶)، قراباغ، زنجان (گ۱۱۸)، خراسان، ارس (گ۱۱۹)، بلخ (گ۱۲۳)، نشابور، عمّان، بدخشان، دماوند، لرستان، کوفه، بغداد، بصره، صفاهان، عراق (گ۱۲۷)، ری، خطا، خلج، روم، شام (گ۱۲۸)، بلخ، خراسان (گ۱۳۱)، گنجه (گ۱۳۳). این امر به‌سبب دور شدن روایت دوم از قصّه است، چرا که در قصّه‌ها مکان و زمان چندان روشن نیست.

همچنین اصطلاحات مربوط به مجلس بزم با توجّه به محور قصّه در این متن فراوان آمده است: «خمار شکستن» (۱۱۱ر، گ۳۰، گ۶۱)، «صبوح» (گ۳۰)، «ساقی‌گری غلامان زیبا» (۱۱۲ر)، «جرعه ریختن بر» (۱۱۴ر)، «شاهدبازی» (۱۱۶ر)، «گردیدن دور» (۱۱۸ر)، «گروگان کردن» (۱۱۸پ، گ۱۰۹)، «کدوی می» (۱۲۳ر، گ۶۳، گ۹۲)، «به گرو ستاندن چیزی» (۱۲۳پ)، «از گرو بیرون آوردن» (۱۲۴ر، گ۱۰۹)، «سراندازی» (مستی به خرام و تبختر کردن) (۱۳۸ر)، «سرخوش» (۱۴۲ر، گ۱۳، گ۳۱)، «در خمار افتادن» (۱۴۶ر)، «به خمار افتادن»، «خمار داشتن» (گ۶۰)، «شاخ گاو بحری در زر و جواهر گرفته» (۱۶۲پ، گ۱۳)، «شراب انگوری» (گ۴۲)، «دردسر خمار» (گ۶۱)، «دفتر فروختن» (گ۷۵)، «دفتر به قرابه گرو کردن» (گ۷۶، گ۱۱۵)، «دستار گرو کردن» (گ۷۸). اصطلاحات موسیقی هم در نسخهٔ «مل» فراوان آمده است.

۴-۲-۴ اشاره به انواع شکنجه

«با چوب ارزن مجرم را زدن» (۱۱۲پ)، «تخته بر گردن کسی نهادن» (۱۵۶ر، گ۱۰۰)، «دوختن کسی در میان خام گاو و در میان دهلیز سرای انداختن» (۱۶۰پ)، «زندانی کردن در خانهٔ تاریک، در بند و زنجیر کردن و طعام ندادن به زندانی» (گ۶۷)، «سنگسار» (گ۱۱۷).

۴-۲-۵ نقد

در این قصّه برخی از نقدهای دینی، سیاسی و اجتماعی دیده می‌شود، از جمله: در خطاب به قاضی و صاحب فتوی آمده است: «دردیّ خرابات به از مال یتیم» (۱۳۱پ، گ۳۹) یا در رباعی‌ای هزل‌آمیز صوفی را نکوهش می‌کند (۱۴۶پ) یا دربارهٔ نامساعد بودن شرایط زندگی اهل هنر چنین آمده است: «تلخ است همیشه عیش اسباب هنر» (۱۵۷ر، گ۱۰۲).

گفتنی است که در نسخهٔ «مل» جملاتی دربارهٔ زنان آمده است که نشانهٔ جایگاه پایین آنان است: «چنین گویند عاقلان که زنان ناقص‌عقل باشند» (گ۸۰)، «خون زنان ریختن شوم باشد» (گ۱۱۷)، «ریشی که به دست زن بود ریخته به» (گ۱۵۱)؛ حال آنکه در نسخهٔ کهن «مج» چنین تعبیراتی را نمی‌بینیم.

۵ عناصر بلاغی

۵-۱ تشبیه و استعاره

تشبیه غالب‌ترین عنصر بلاغی این متن است که ساده و عاشقانه است و مشبّه آن جزئی از اجزای بدن معشوق و مشبّهٌ‌به عنصری است حسّی. انواع تشبیه (بلیغ، صریح، مفصّل، تفضیل)، به‌ویژه در نسخهٔ «مج» بسیار است. گاه تشبیه‌های غریبی نیز در این میان به چشم می‌خورد؛ مثل تشبیه اشک به انگور (۱۴۵ر). استعاره‌ها هم در این متن برگرفته از عناصر سنّتی ادب فارسی و بر محور مضامین عاشقانه استوار است.

۵-۲ کنایه

«کنایه یکی از صورت‌های بیان پوشیده و اسلوب هنری گفتار است» (شفیعی کدکنی ۱۳۷۲: ۱۴۰). بسامد کنایه در این متن فراوان است، از این نمونه است:

«پرده از روی کارها برداشتن» (۱۰۹ر)، «پهلو زدن با کسی» (۱۱۳پ)، «تیر از پر گذشتن» (۱۱۴ر، گ۳۵)، «جفته بر خایه زدن» (۱۲۰پ، گ۹۹)، «خون خوردن» (۱۲۱پ)، «قرابه به سر کشیدن و دستار به خاک کشیدن» (۱۲۷ر)، «دود از دماغ کسی برآمدن» (۱۴۲ر)، «دست بر دست زدن» (۱۳۰ر)، «گوش کسی مالیدن» (۱۴۶ر)، «سر به گریبان تفکّر فروبردن» (۱۴۶ر)، «گرم شدن در کاری» (۱۵۰پ)، «با کسی سر

درآوردن» (۱۵۰پ)، «شتردلی» (۱۵۵پ، گ۹۹)، «دست مریزاد» (۱۵۷ر)، «آب از روی سنگ برآمدن» (گ۱۲)، «مجلس و صحبت کسی را نگاه داشتن» (گ۱۳)، «آب از سر گذشتن» (گ۳۵) و نظایر آن.

۵-۳ تقابل

بن‌مایهٔ اصلی این قصّه یعنی عاشق شدن پسر خطیب بر دختر فقیه، بر تقابل است؛ از این رو، عناصر تقابلی با دو سویه، یکی دینی و دیگری عاشقانه در آن فراوان است. نوع دیگری از تقابل‌ها در این قصّه، در رفتار شخصیّت‌ها نمود می‌یابد، مانند: شراب خواستن مهستی از امیر احمد، پسر خطیب، است که او را با عنوان «شیخ‌زاده» (۱۲۲پ) می‌خواند یا «رفتن امیر احمد با صراحی و جامی در بغل به مجلس درس پدر» (۱۲۴پ).

۶ نتیجه

قصّهٔ «مهستی و امیر احمد» از قصّه‌هایی است که به ادبیات عامیانهٔ ایران تعلّق دارد. روایت‌های گوناگونی از این قصّه در دست است که این امر مؤیّد تعلّق آن به ادبیات عامیانهٔ شفاهی است. سنجش دو روایت از این قصّه یکی متعلّق به قرن هفتم (مج) و دیگری قرن سیزدهم (مل)، پاره‌ای از جریان‌های زبانی، ادبی و روایی را نشان می‌دهد. از منظر زبانی و روایی، این دو نسخه تفاوت‌هایی دارند که بیش از همه در بعدِ زبانی نمود دارد. نشانه‌های زبان گفتار در نسخهٔ «مج» بیشتر است و زبان فارسی بر آن حاکم. ساخت‌های کهن و گاه تازه‌ای در کلمات و ترکیبات نسخهٔ «مج» دیده می‌شود. تازگی‌ها و تحوّلات زبانی در این دو متن، بیش از همه در ساختارهای نحوی مشخّص می‌شوند. افزون بر این، پیرنگ قصّه در روایت «مج» قوی‌تر است، امّا از نظر ادبی عنصر غالب بر متن این قصّه تغییری نکرده است.

منابع

امیرخیزی، اسماعیل (۱۳۰۶)، «مهستی گنجوی»، آینده، س۲، ش۱۸، ص۴۶۲-۴۷۰.
خواندمیر، غیاث‌الدّین بن همام‌الدّین الحسینی (۱۳۸۰)، تاریخ حبیب السّیر فی اخبار افراد بشر، چاپ چهارم، تهران: کتابفروشی خیّام.

درگاهی، محمود (۱۳۸۴)، «دو تصویر از اخی فرج زنجانی»، کاوش‌نامه، ش۱۰، ص۹۳-۱۰۶.
دولتشاه، دولتشاه بن بختیشاه (۱۳۸۲)، تذکرةالشّعراء، به تصحیح ادوارد براون، تهران: اساطیر.
شفیعی کدکنی، محمّدرضا (۱۳۷۲)، صور خیال در شعر فارسی، تهران: آگاه.
صدیقیان، مهین‌دخت (۱۳۸۳)، ویژگی‌های نحوی زبان فارسی در نثر قرن پنجم و ششم هجری، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
قاری یزدی، مولانا نظام‌الدّین محمود (۱۳۹۱)، کلّیّات نظام‌قاری، به تصحیح رحیم طاهر، تهران: مجلس و سفیر اردهال.
محجوب، محمّد جعفر (۱۳۸۲)، ادبیات عامیانهٔ ایران، به‌کوشش حسن ذوالفقاری، تهران: چشمه.
مستوفی، حمدالله بن ابی بکر بن احمدبن نصر (۱۳۶۴)، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
ندیمی هرندی، محمود و تهمینه عطائی کچوئی (۱۳۹۷)، «ه / ـه معرفه در متون کهن فارسی»، دستور (ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان)، ش۱۴، ص۱۷۳-۱۸۲.
نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ مجلس (به شمارهٔ ۱۴۷۷۸)، مورّخ ۸۶۸ق.
نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ ملّی (به شمارهٔ ۶۱۵۹)، مورّخ ۱۲۶۱ق.
ـــــــــ (به شمارهٔ ۲۸۳۱۰)، مورّخ ۱۳۰۶ق.
نظام‌الملک طوسی، حسن بن علی (۱۳۹۸)، سیرالملوک (سیاست‌نامه)، به تصحیح محمود عابدی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی با همکاری انتشارات سخن.
نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۰)، دیوان قصاید و غزلیّات نظامی گنجوی، به کوشش سعید نفیسی، تهران: فروغی.
نفیسی، سعید (۱۳۸۰)، «مقدمه» بر دیوان قصاید و غزلیات نظامی گنجوی ← نظامی.
یاوری، هادی (۱۳۸۷)، «گزاره‌های قالبی در قصّهٔ امیر ارسلان»، نقد ادبی، ش۴، ص۱۵۲-۱۸۸.
Meier, Fritz (1963), *Die schöne Mahsatī*, Wiesbaden.

مقاله

دستور

ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان، سال ۱۳۹۸، شمارهٔ ۱۵، صفحهٔ ۲۲۳-۲۴۵

«با» در نقش حرف اضافه و نیز همپایه‌ساز در فارسی

مژگان همایون‌فر (دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبایی)
الهام خزاما (کارشناس ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبایی)

چکیده: تاکنون دربارهٔ حروف اضافهٔ فارسی سخن بسیار گفته شده است. بدیهی است اولین پاسخ به این پرسش که «با» در فارسی چیست؟ حرف اضافه، پاسخِ صحیح است. بیشترین کاربرد «با» در فارسی در مقام حرف اضافهٔ همراهی و در درجات بعدی در معانی گوناگونی، از جمله ابزار یا وسیله و نیز دارندگی و مالکیت است. اما تا به حال کمتر از منظر همپایه‌ساز بدان نگریسته شده است. مقالهٔ حاضر «با» را در مقام همپایه‌ساز در سطح گروه اسمی در زبان فارسی بررسی می‌کند تا در نهایت بتواند به این پرسش پاسخ دهد که آیا می‌توان زبان فارسی را از بُعد همپایگی در سطح گروه اسمی، میانهٔ دو ردهٔ زبان‌های «با» و ردهٔ زبان‌های «و» استسن[1] (۲۰۰۰) قرار داد یا خیر.

کلیدواژه‌ها: همپایگی، حرف ربط همراهی، حرف اضافهٔ همراهی، ردهٔ زبانی «با»، ردهٔ زبانی «و».

1. L. Stassen

۱ مقدمه

استسن (۲۰۰۰) در بررسی معنایی ـ شناختیِ ساخت همپایگی در سطح گروه اسمی بر روی ۲۶۰ زبان به این نتیجه می‌رسد که زبان‌ها به لحاظ رده‌شناختی در سطح گروه اسمی دو راهبرد دارند: ۱) راهبرد همپایگی؛[1] ۲) راهبرد همراهی.[2] این تقسیم‌بندی منجر به رده‌بندی زبان‌ها در دو ردهٔ زبان‌های «و»[3] و زبان‌های «با»[4] می‌شود. شایان توجه است که برخی از زبان‌ها هر دو راهبرد را به کار می‌برند و زبان‌های «با» گرایش دارند که به سمت تبدیل شدن به زبان‌های «و» حرکت کنند. در پژوهش حاضر ضمن برجسته کردن نقش «با» در مقام همپایه‌ساز، تلاش می‌کنیم، نشان دهیم زبان فارسی به کدام یک از این دو ردهٔ زبانی تعلق دارد و آیا از این منظر نیز همچون بسیاری از پارامترهای رده‌شناختی دیگر (دبیرمقدم ۱۳۹۲) موضعی میانی، اتخاذ می‌کند یا خیر. ساختار مقاله به شرح زیر است: بخش دوم، بعد از مقدمه، مروری است بر مجموعه‌ای از برجسته‌ترین آرائی که تاکنون دربارهٔ «با» به دست داده شده است. در بخش سوم، استسن (۲۰۰۰) معرفی می‌شود. در بخش چهارم، بسامد وقوع هر یک از کاربردهای انواع «با»، در پیکرهٔ انتخابی این پژوهش، یعنی کتاب سووشون، نوشتهٔ سیمین دانشور، تحلیل می‌شود. بخش پنجم نتیجه‌گیری است.

۲ آراء گوناگون دربارهٔ «با» در زبان فارسی

۲-۱ دهخدا (۱۳۷۷)

در لغت‌نامهٔ دهخدا (۱۳۷۷ [چاپ اول: ۱۳۴۵]) «با» به عنوان حرف اضافه و معادلِ پهلوی «اَپاک» ضبط شده و معانی ذیل برای آن آمده است:

۱) «مصاحبت» و «همراهی». شواهد بسیاری از شاعران و نویسندگان متقدم فارسی، از جمله رودکی، فردوسی، بیهقی، ناصرخسرو و سعدی برای این معنی آمده است.

۲) این معنی را دهخدا با اشاره به ابیاتی از فردوسی ذکر می‌کند و می‌گوید:

«فردوسی ترکیب «با می به دست» و «با می به چنگ» و «با جام به چنگ» را بسیار آورده است و از آن حال و حالت استنباط شود».

1. coordination strategy
2. comitative strategy
3. AND- languages
4. WITH-languages

شواهد آن چنین است:

که ایشان همه میگسارند و مست　　شب و روز باشند **با می به دست**
همی بود بهرام **با می به چنگ**　　ببود آن شب تیره با می به دست
می آورد و میخواره با بوی و رنگ　　نشستند **با جام زرین به چنگ**

۳) «بِ» در مثال‌های زیر: «با یاد آمد» به معنی «به یاد آمد»؛ «سرخی که با زردی زند». در این معنی نیز شواهد فراوانی از آثار فردوسی، رودکی، منوچهری، و متونی مانند تاریخ سیستان، ویس و رامین و تاریخ بیهقی آورده شده است.

۴) «در حقِ»، «دربارهٔ» و «نسبت به...». شاهد آن چنین است:

مکن ای روی‌نکو زشتی **با** عاشق خویش　　کز نکورویان زشتی نبود فرزام

(دقیقی)

۵) «برابر»، «مقابل»، «بر» و «تقابل» مانندِ

با هنر او همه هنرها یافه　　**با** سخن او همه سخن‌ها ترفند

(فرخی)

۶) «موافق با»، «دوست» و «همراه با». شواهد آن چنین است:

هر که **با** من نباشد برابر من است (ترجمهٔ چهار انجیل، نسخهٔ واتیکان، ص۱۲۲).
یا **با** من باش یا بر من باش.

۷) «به علاوه». شاهد ذیل برای این معنی آمده است:

عهد خراسان و جملهٔ مملکت پدر بخواستیم با آنچه گرفته شده است از ری و جبال و سپاهان (تاریخ بیهقی).

۸) گاه با اسامی ترکیب می‌شود و قید می‌سازد:

با صد کرشمه بسترد از رویت　　**با** شرم گرد به آستی و معجر

(ناصرخسرو)

۹) «بر»:

عنان بگردانید و با پیل نشست که اسب او را به دشخواری کشیدی (راحةالصدور راوندی).

۱۰) «در»:

تو دانی که تاراج و خون ریختن　　ابا بی‌گنه مردم آویختن
مهان سرافراز دارند شوم　　چو **با** شهر ایران چه **با** شهر روم

(فردوسی)

۱۱) «نزدِ» و «پیشِ»:

شبان نیست از گوهر تـو کسـی وزین داستان هست **با** من بسی

(فردوسی)

۱۲) «استعانت»، به معنی «به وسیلهٔ»، «به واسطهٔ»، «به اعانتِ»، «بر اثرِ»:

با قاشق غذا خوردن

با یک دست نمی‌توان دو هندوانه برداشت (مثل خراسانی).

۱۳) در تداول فارسی «با» را بر سر مصادر عربی می‌افزایند و از مجموع آنها نعت و صفت می‌سازند: «با عظمت»، «با فضیلت»، «با شجاعت»، «با اطلاع»، «با اعتبار».

۱۴) به صورت مزید مقدم و ادات صفت است؛ به معنی «دارای» و «صاحبِ»:

«با هنر»، «با اندیشه»، «با آبرو».

۱۵) زائد باشد، نظیر «بِ» زائد:

وز آن روی **با** تاج بر سـرْ تـژاو که بودیش با شـیر درّنـده تـاو

(فردوسی)

۱۶) «معاوضه»:

فرهاد کوه غم را **با** جان نمی‌فروشد (غیاث) (آنندراج).

۱۷) «با وجودِ»، «چنان‌که»، «علاوه بر»:

حسن سهل با بزرگی که او را بود در روزگار خویش مر اشناس [افشین] را پیاده شد (تاریخ بیهقی).

۱۸) «را»:

سنجاب ده ز میغ **با** کوه [یعنی کوه را] (غیاث) (آنندراج).

۱۹) «بر سرِ...»:

آمدم **با** حدیث سیرت خویش که نمودار مردمان سـیَر اسـت

(انوری)

۲۰) «از» که به جای «من» صله و «مِن» تفضیلیه می‌آید:

به شاهی بدو آفرین گسـترید وزین پند **با** مهر من مگذرید

(فردوسی)

حُسن **با** مهر و وفـا بیگانـه اسـت هر که عاشق می‌شود دیوانه است

(محمد قلی سلیم (از آنندراج))

۲۱) در این معنی دهخدا «با» را به عنوان همپایه‌ساز معرفی می‌کند و می‌گوید: «گاه برای عطف آید و به جای «واو» نشیند»:

گفتم که نفس حسیه را پنج حاسه چیست؟ گفتا که لمس و ذوق و شم، سـمع **بـا** بصـر

(ناصرخسرو)

فرق است میان آن که یارش در بـر **با** آن که دو چشـم انتظـارش بـر در

؟ (غیاث) (آنندراج)

۲-۲ ناتل خانلری (۱۳۸۸)

خانلری (۱۳۸۸: ۷ [چاپ اول: ۱۳۵۱]) در بحث حرف اضافه، «با» را در کنار «از»، «به»، «در»، «برای» حروف اضافهٔ فارسی معرفی می‌کند و مثال‌هایی از آن به دست می‌دهد و به این نکته اشاره می‌کند که کلمه‌ای که بعد از حرف اضافه می‌آید، متمم اسم است، مانند «احمد را با ایرج دیدم» و یا می‌تواند متمم یا وابستهٔ فعل باشد که در این حالت مانند قید، زمان، مکان، مقدار، چگونگی یا وسیله و آلت اجرای فعل را بیان می‌کند (همان: ۷۴، ۸۲)، مانندِ

(۱) ایرج **با** دوچرخه گردش می‌کند (متممی که وسیله و ابزار را بیان می‌کند).

(۲) ایرج از کتابخانه کتاب را **با** شتاب برای مطالعه به کلاس آورد (متمم چگونگی).

۲-۳ صدری افشار و همکاران (۱۳۹۶)

صدری افشار در فرهنگ لغت خود معانی زیر را برای «با» آورده است:

با[1] ۱) «همراه کسی یا چیزی»: «با علی آمدم»، «او هم با شماست؟»

۲) «به وسیلهٔ»: «با اتوبوس آمدم».

۳) «در برابر»، «نسبت به»: «با مردم نمی‌شود جنگید»، «نمی‌دانم با تو چه کنم؟»

۴) [ادبی] «به»: «با من گفت».

۵) «بر عهدهٔ»: «پول ناهار با تو»، «جواب رئیس با من».

۶) «دارای»: «زنی بود با پیرهن سفید».

۷) «به کارگیری چیزی»: «**با** صدای بلند گریه می‌کرد».

۸) «نشانهٔ رابطه»: «**با** هم دوستیم»، «**با** یکدیگر همکاری داشتند».

با[۲] پیشوند. «دارای»: «با عرضه»، «با احساس»، «با اتیکت» و «با لیاقت».

با[۳] پی‌واژه. [ادبی]. آش، خوراک آبدار: «دوغ با»، «شوربا».

«با» همچنین در ترکیب‌هایی همچون «با این حال»، «با اینکه»، «با وجود اینکه»، «با این همه» ظاهر می‌شود که همگی از نظر صدری افشار و همکاران حرف هستند، اما اینکه چه نوع حرفی، مشخص نمی‌کنند.

۲-۴ فرشیدورد (۱۳۹۴)

یکی از مفصّل‌ترین بخش‌ها در کتاب فرشیدورد (۱۳۹۴ [چاپ اول: ۱۳۴۸]) به حروف ربط و همپایگی اختصاص دارد و حوزهٔ حروف ربطی که وی برشمرده است، از جمله پرتعدادترین در میان منابع فارسی به شمار می‌رود؛ با وجود این، ذکری از «با» در میان آنها نیست. وی از «با» به عنوان حرف اضافهٔ بسیط فارسی نام برده است و تفاوت‌ها و همانندی‌های حرف اضافه و حرف ربط را نیز نشان داده است. وی می‌گوید:

> رابطه‌ای که حرف ربط همپایگی بین کلمات برقرار می‌کند، رابطهٔ همسانی و همپایگی است، در حالی که رابطه‌ای که به وسیلهٔ حرف اضافه ایجاد می‌شود، رابطهٔ وابستگی است (فرشیدورد ۱۳۹۴: ۲۸۵).

وی با اینکه در بین حروف ربط قائل به دسته‌ای به اسم «حروف ربط وابستگی» می‌شود، «با» را جزء حروف ربط نمی‌داند، چرا که حرف اضافه‌ای مانند «با»، وابسته‌سازی در سطح کلمه یا گروه را برعهده دارد، در حالی که حرف ربط وابستگی، جمله‌واره‌ها را به هم وابسته می‌سازد (همان). وی وجود مابازائی هم‌معنا برای «با» در میان حروف ربط وابستگی را محتمل و برای مثال، «اگرچه» و «با وجود اینکه» را معادل «با»ی حرف اضافه می‌داند.

۲-۵ یاسمی و همکاران (۱۳۷۳)

یاسمی و همکاران (۱۳۷۳: ۲۳۸ [چاپ اول: ۱۳۲۹]) در تقسیم‌بندی حروف اضافه، پنج معنی

برای «با» قائل شده‌اند:

۱) «مصاحب» و «همراه»: «با من آمد».

۲) «طرف» و «سوی»: «با شیراز آمد»، «با یزد رفت».

۳) «استعانت»: «جهان را با دیدهٔ عبرت ببین»، «با دست توانا به ناتوان یاری کن».

۴) «مقابله» و «برابری»:

با روی تو آفتاب دیدم خوب است ولیکن آن ندارد

(حافظ)

۵) «با وجودِ»:

با صیقل ضمیر تو چون عکس آینه مرئی شود ز ظِلّ بدن صورت حواس

(عرفی)

۲-۶ مشکوةالدینی (۱۳۹۱)

مشکوةالدینی (۱۳۹۱: ۱۱۵) روابط دستوری چندگانه و زیر را برای حرف اضافهٔ «با» بر می‌شمارد:

الف) وابستهٔ حرف اضافه‌ای در گروه اسمی، با مفهوم وصفی: «دانشجویی با پیراهن سفید».

ب) متمم صفت: «متفاوت با دیگران».

ج) ادات یا قید در معنای «همراهی» در گروه فعلی: «نوشین با شوهرش به سفر رفت».

د) وابستهٔ حرف اضافه‌ای ادات به معنی «به همراه داشتن» در گروه اسمی یا گروه فعلی. وی جملهٔ «دانشجویی با چند کتاب در پیشش در کتابخانه نشسته بود» را برای ادات در گروه اسمی و جملهٔ «پستچی با بسته‌های زیادی آمد» را برای ادات در گروه فعلی مثال آورده است.

ه) متمم فعل: «باید با نادرستی مبارزه کرد».

و) ادات ابزار: «برخی نویسندگان با مداد می‌نویسند».

ز) ادات در گروه فعلی به معنی «وسیلهٔ جابه‌جایی یا سفر»: «مردم بسیاری با قطار سفر می‌کنند».

ح) ادات در گروه فعلی به معنی «با همکاریِ» و «با کمکِ»: «کشاورزان روستا با هم مزارع را می‌کارند».

۳ زبان‌های «و» و زبان‌های «با»

استسن (۲۰۰۰) ساخت همپایگی در سطح گروه اسمی را در ۲۶۰ زبان از منظر معنایی ـ شناختی بررسی می‌کند و نتیجه می‌گیرد که زبان‌ها به لحاظ رده‌شناسی در سطح گروه اسمی دو راهبرد دارند: ۱) راهبرد همپایگی؛ ۲) راهبرد همراهی. این تقسیم‌بندی تفاوت بین زبان‌های «و» و زبان‌های «با» را نشان می‌دهد. شایان توجه است که برخی از زبان‌ها هر دو راهبرد را به کار می‌برند و زبان‌های «با» گرایش دارند که به سمت زبان‌های «و» حرکت کنند. او همچنین به لحاظ توزیع جغرافیایی این دو راهبرد را بررسی کرده است و به تناظر قابل توجهی میان این دو از بُعد جغرافیایی رسیده است. مقولهٔ حالت‌نمایی و پارامتر زمان‌داری نیز از دیگر معیارهایی است که او در پژوهش خود مدّ نظر قرار داده است.

به زعم استسن (۲۰۰۰) دامنهٔ پیوند گروه اسمی به لحاظ رده‌شناسی‌ای که او معرفی کرده است، شامل مشخصه‌های زیر می‌شود:

الف) جمله‌ای که دو همپایهٔ اسمی دارد، به یک رخداد واحد از یک رویداد (کنش، فرایند و ...) دلالت می‌کند.

ب) این رخداد به‌طور هم‌زمان به دو مشارک دلالت می‌کند که به عنوان دو فرد انگاشته می‌شوند (Stassen 2000: 4).

استسن (۲۰۰۰) پس از تعریف معیارهای انتخاب داده‌های پژوهش خود و با برشمردن تفاوت‌های موجود میان زبان‌ها از نظر همپایه‌سازی گروه اسمی، به معرفی دو راهبرد همپایگی و راهبرد همراهی می‌پردازد. وی چهار تفاوت اساسی را میان این دو راهبرد ذکر می‌کند: نخست، در راهبرد «رمزگذاری همپایگی»، هر دو مشارک در ساخت، از مرتبهٔ ساختاری برابری برخوردار هستند؛ یعنی دو گروه اسمی نقش نحوی برابر و نقش‌های معنایی[1] مشابهی دارند. دوم، در زبان‌هایی که نظام حالت دارند، هر دو گروه اسمی، نشانهٔ حالت[2] مشابهی می‌گیرند. سوم، در زبان‌هایی که نظام مطابقه دارند، هر دو گروه اسمی باید به لحاظ شمار با فعل مطابقت داشته باشند و چهارم، از آنجایی که معمولاً دو گروه اسمی،

1. thematic role
2. case marking

فاعل جمله هستند، بر اساس محدودیت ساخت همپایه که راس[1] (۱۹۶۷) آن را صورت‌بندی کرده است، خروج گروه اسمی از درون ساختِ همپایه ناممکن است.

در راهبرد همراهی، که به زعم راس در نقطهٔ مقابل راهبرد همپایگی قرار می‌گیرد، لازم نیست دو گروه اسمیِ همراه از مرتبهٔ ساختاری یکسان برخوردار باشند؛ به بیان وی رمزگذاری صرفی ـ نحوی دو مشارک به لحاظ مرتبهٔ ساختاری در این راهبرد نابرابر است؛ یعنی در حالی که یکی از گروه‌های اسمی می‌تواند هر نقشی بگیرد، گروه اسمی دیگر همواره به عنوان هستهٔ یک گروه اسمی غیرفاعلی[2] رمزگذاری می‌شود. از آنجایی که دو گروه اسمی، بخشی از یک سازهٔ واحد نیستند، به لحاظ شمار با فعل مطابقت ندارند و همچنین هر دوی آنها محدودیت خروج فاعل را، که از محدودیت‌های ساخت همپایگی است، ندارند (Ross 1967: 18).

برخلاف راهبرد همپایگی، راهبرد همراهی به لحاظ صوری در میان زبان‌ها یکسان است و در اکثر زبان‌ها نشانهٔ همراهی، معادل with انگلیسی است. یادآوری این نکته حائز اهمیت است که اگر زبانی راهبرد همپایگی گروه اسمی را داشته باشد، ابزار نمایانگر همراهی هم دارد. بر اساس مشخصه‌های صرفی ـ نحوی نشانهٔ همراهی ممکن است به صورت «پس اضافه»[3] یا «وند» ظاهر شود. بنابراین می‌توان گفت اساساً راهبرد همراهی در همهٔ زبان‌ها مشابه زبان انگلیسی است.

در زبان‌هایی که استسن (۲۰۰۰) بررسی کرده است، تقریباً همه دارای امکان به‌کارگیری راهبرد همراهی بوده‌اند. نکتهٔ مورد توجه و جالب به‌زعم او زبان‌هایی هستند که راهبرد همراهی، تنها راه برای رمزگذاریِ ساختِ همپایگیِ گروه اسمی نیست. او این زبان‌ها را زبان‌های «با» معرفی می‌کند. در مقابل زبان‌های «با» زبان‌های زیادی مانند انگلیسی وجود دارند که رمزگذاری همپایگی و همراهی آنها کاملاً متفاوت است. او این زبان‌ها را زبان‌های «و» می‌خواند. می‌توان گفت همهٔ زبان‌های اروپایی متعلق به این دسته هستند.

شایان توجه است که به لحاظ رده‌شناسی، دو مشخصهٔ دیگر هم وجود دارد که تفاوت

1. J. R. Ross 2. oblique NP 3. adposition

راهبرد همپایگی و همراهی را نمایان می‌سازد. اول، تفاوت در بسامد رخداد این دو راهبرد است. استسن با بررسی زبان‌های انتخابیِ پژوهش خود، همان‌طور که گفته شد بالغ بر ۲۶۰ زبان است، نتیجه می‌گیرد تعداد زبان‌های «و» تقریباً دو برابر زبان‌های «با» است. دومین و مهم‌ترین تفاوت این است که عموماً زبان‌های «و» به لحاظ درزمانی پایدار هستند، در حالی که در زبان‌های «با» پایداری دیده نمی‌شود و سرعت روند دستوری‌شدگی در زبان‌های «با» نیز گواهی بر این ادعا است (Stassen 2000: 25).

استسن همچنین به پارامتر حالت و پارامتر زمان‌داری[1] به عنوان پارامترهای همبستگی[2] در رده‌بندی زبان‌ها بر اساس این دو راهبرد اشاره می‌کند و می‌نویسد چنانچه زبانی نظامِ حالت داشته باشد، گرایش به سازوکار «و» دارد و اگر زبانی سازوکار «با» داشته باشد، فاقد نظام حالت است. به بیانی دیگر، دارا بودن نظام حالت، نشانه‌ای برای زبان‌های «و» و فقدان آن نشانه‌ای برای زبان‌های «با» است (ibid: 44).

پارامتر زمان‌داری را نیز وتزر[3] (۱۹۹۶) و استسن (۱۹۹۷) مطرح کرده‌اند. آنها تمایز بین زبان‌های زمان‌دار و فاقد زمان را به این صورت تعریف می‌کنند: زبانی دارای مشخصهٔ زمان‌داری است که: الف) نشانهٔ اجباری برای تمایز بین زمان گذشته و غیرگذشته داشته باشد؛ ب) این نشانه به صورت تکواژ وابسته روی فعل ظاهر شود و آن را نشان‌دار کند. به تعبیر استسن (۱۹۹۷) این رابطه میان زبان‌های «و» و زبان‌های «با» و پارامتر زمان‌داری برقرار است: الف) اگر زبانی دارای مشخصهٔ زمان‌داری باشد، آن زبان به ساز و کار «و» گرایش دارد؛ ب) اگر زبانی ساز و کار «با» داشته باشد، آن زبان فاقد مشخصهٔ زمان‌داری است. شایان توجه است که در برخی از زبان‌ها می‌توان ترکیب سازوکار «و» و عدم حضور زمان را مشاهده کرد. برخلاف آن، ترکیب زمان و سازوکار «با» به‌ندرت رخ می‌دهد.

۴ تحلیل داده‌های فارسی

همان‌طور که اشاره شد، کتاب سووَشون (۱۳۹۵ [چاپ اول: ۱۳۴۸]) نوشتهٔ سیمین دانشور، به

1. tensedness 2. correlational parameters 3. H. Wetzer

عنوان پیکرهٔ زبانی برای گونه فارسیِ نوشتاریِ رسمی در اینجا استفاده شده است. در مجموع در این پیکره تعداد ۳۰۰ «با» یافت شد که همان‌طور که انتظار می‌رفت، عمدهٔ کاربرد آن، حرف اضافه با مفهوم «همراهی» بود. تایلر و ایوانز معیارهایی را برای تعیین معنای سرنمونی حروف اضافه مطرح کرده‌اند. اولین معیار مطرح‌شده به زعم آنها این است که حروف اضافه دارای مفاهیم گوناگون هستند که در طول تاریخ به وجود آمده‌اند (Tyler & Evans 2003: 45-47). قدیمی‌ترین معنای حرف اضافه در تاریخ زبان می‌تواند به عنوان معنای سرنمونی مطرح گردد. با استناد به این معیار، در تمامی مباحث مطرح‌شده در پیشینه‌های موجود در پژوهش حاضر، قدیمی‌ترین معنای «با» را «همراهی» معرفی کرده‌اند. بر اساس شواهد درزمانی به نظر می‌رسد که معنای «مجاورت» و «همراهی» را می‌توان معنای سرنمونی «با» در نظر گرفت. یکی دیگر از معیارهای انتخاب معنای سرنمونی مطرح‌شده در تایلر و ایوانز (۲۰۰۳) میزان استفاده و بسامد یک معنی خاص در کاربردهای زبانی است. مختاری و رضایی (۱۳۹۲) نیز بر اساس داده‌های جمع‌آوری‌شدهٔ خود از گونهٔ گفتاری که تعداد آنها به ۹۶ مورد می‌رسد، بسامد کاربردهای گوناگون «با» را با تفکیک خوشه‌بندی به شرح زیر مطرح کرده‌اند:

> مفهوم «همراهی» ۳۷ مورد، خوشهٔ «وضعیتی» ۳۲ مورد، خوشه «توافق» ۲۰ مورد و مفهوم خوشهٔ «تقابلی» ۷ مورد. به این ترتیب، این ملاک نیز سرنمونی بودن معنای موافقت و همراهی را تأیید می‌نماید... . در میان کاربردهای گوناگون در شبکهٔ معنایی هر حرف اضافه، معنایی که در واژه‌های مرکّبِ حاوی آن حرف اضافه به کار می‌رود، می‌تواند به عنوان گزینه‌ای برای انتخاب معنای سرنمونی به حساب آید. معنای «مجاورت» و «همراهی»، این ویژگی را داراست و در ترکیباتی به کار رفته است که از آن جمله می‌توان به واژهٔ «باجناغ» اشاره نمود. در این ترکیب «با» در مفهوم «همراهی» به کار رفته است و کل ترکیب دارای بسط مجازی نیز می‌باشد (مختاری و رضایی ۱۳۹۲: ۸۲).[۱]

شایان توجه است، مفهوم «مجاورت» و «همراهی» که در واژه‌های مرکّب هم حضور

---

۱. همان‌طور که دکتر دبیرمقدم، به‌درستی، به نگارندگان مقالهٔ حاضر یادآوری فرمودند، کلمهٔ «باجناغ» در فرهنگ معین کلمه‌ای با ریشهٔ ترکی دانسته شده است؛ از این رو بر سر اعتبار آن برای بحث جاری، تردید متصور است و جهت حفظ امانت از منبع اقتباسی، بدان اشاره شده است. اما مثال‌های دیگری نیز بر این طبقه‌بندی قابل ذکر است، از جمله «باخدا» و «باخود» که هر دو صفت‌اند و اولی به معنای «خداشناس» و دومی به معنی «هشیار» در فرهنگ صدری افشار ضبط شده است.

دارد، می‌تواند تأییدی بر این مطلب باشد که این معنی دارای قابلیت انتخاب شدن به عنوان معنای سرنمونی است.

در اینجا تلاش شده است طبقه‌بندی جامعی از انواع «با» در فارسی به دست داده شود. در این میان، انوری (۱۳۸۳) مفصل‌ترین معانی «با»ی حرف اضافه را به دست داده است که بالغ بر چهارده مورد می‌شود که با آنچه در این مقاله ارائه شده است، تفاوت‌هایی دارد. در فرهنگ سخن «با»ی پیشوندی، در مثال‌هایی همچون «باغیرت» کنار گذاشته شده است. از دیگر تفاوت‌ها می‌توان به این مورد اشاره کرد: «با» در معنی «از»، با مثال «دارو با این مواد ساخته شده است» در میان داده‌های این پژوهش تنها یک مورد در این معنی یافت شد؛ به همین دلیل در طبقه‌بندی این پژوهش گنجانده نشده است. مثال آن:

اوایل **با** شنیدن خبر مرگ سحر غمزده بود (دانشور ۱۳۹۵: ۱۱۴).

در کنار آن «با» در معنای «به» نیز یافت شد که در فرهنگ سخن نیامده است:

مرد را از شباهتی که **با** خواهرش داشت، شناخت (همان: ۲۴۳)

از دیگر تفاوت‌های «با» در فرهنگ سخن در معنای «دربارهٔ، در موردِ» است با مثال «با تکالیف درسی چکار می‌کنید؟» که در پیکرهٔ این پژوهش موردی برای این معنی مشاهده نشد. همچنین «با» در معنی «بر عهدهٔ» با مثال «همچون مسئولیت این کار **با** شماست» در پیکرهٔ انتخابی مشاهده نشد. مجموعه‌ای نیز از کاربرد «با» در پیکره یافت شد که در هیچ‌یک از انواع تعریف در فرهنگ سخن نمی‌گنجد و در مجموعهٔ جداگانه‌ای در اینجا گنجانده شده است. تمامی این موارد در تحلیل خانلری، قیدِ سطحِ فعل‌اند. در اینجا نیز در دسته‌ای با عنوان «با»ی قیدساز آمده است.

داده‌های حاصل از پیکرهٔ این پژوهش، به‌تفکیک، برای هریک از کاربردهای «با» به قرار زیر است:

۴-۱ «با»ی حرف اضافه

از میان ۳۰۰ مورد کاربرد «با» در پیکرهٔ انتخابی پژوهش حاضر این نتیجه به دست آمد

که پرکاربردترین «با» در فارسی، «با»ی حرف اضافه است، با طیف وسیعی از معانی گوناگون. همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد، از این میان معنای «همراهی» پربسامدتر است. از میان ۳۰۰ کاربرد «با» در پیکره، ۸۵ مورد در معنی «همراهی» و در مقام حرف اضافه بود که نمونه‌هایی از این موارد به عنوان نمونه در شواهد زیر آمده است.

۴-۱-۱ کاربرد «با» در معنای «همراه»، «به همراهیِ»

۱) به خانم حکیم نگاه کرد که **با** سرجنت زینگر کنارش ایستاده بودند (ص۶).
۲) اگر من یک تن باشم و تنها و دشمن **با** هم باشد و هزار تا به میدان پشت نمی‌کنم (ص۱۹۶).
۳) کلنل و زینگر هر دو **با** هم و گاه تک تک بعضی از مردها را به ته باغ می‌برند (ص۱۲).
۴) در گوش شوهرش چیزی گفت و یوسف بلند شد و **با** زینگر از خیابان باغ با ردیف سروها و نارنج‌های چراغانی‌شده‌اش گذشتند (ص۱۲).
۵) تو آمدی و نخودآب انداختی و کوبیدی و **با** زردهٔ تخم مرغ و مورد[1] قاطی کردی (ص۱۷۵).
۶) **با** خان‌کاکا جلوتر از همه می‌رفت و یوسف و زینگر به دنبال آنها می‌آمدند و خسرو و هرمز عقب‌تر از همه با هم بودند (ص۳۳).
۷) رئیس قشون، مدیران روزنامه‌های شهر و رؤسای ادارات و همه **با** زن‌هایشان کم‌کم آمدند (ص۳۵).
۸) خدا شاهد است **با** چند تا ازجان‌گذشته مثل خودم می‌روم (ص۱۸۳).
۹) **با** همان ملک رستم احمق‌تر از خودش دست به یکی کرده‌اند (ص۶۲).
۱۰) **با** آدم‌های خیال‌باف مثل خودش هم‌قسم شده که آذوقهٔ شهر را در دست بگیرد (ص۶۳).
۱۱) گفت: «نه، فقط روزهای اول **با** ما بود. یک زن هم باهاش بود که فارسی خوب می‌دانست» (ص۹۵).
۱۲) یک زن و شوهر و پانزده نفر مأمور دولت **با** ما سوار شدند (ص۲۰۴).
۱۳) چطور شد این‌قدر زود آمدی؟ کلو را هم **با** خودت آورده‌ای (ص۱۱۱).
۱۴) هرچند یقین داشت گنجه را خودش قفل کرده و کلیدش را هم **با** خودش برده بود (ص۱۱۷).

۱. گیاهی بومی ایران با خواص دارویی در ساقه و برگ‌ها.

۱۵) **با** رضوانی‌نژاد چند مأموریت دیگر رفته بودم (ص۱۹۸).
۱۶) از حاجی محمدرضای رنگرز خواهش می‌کنم **با** غلام بروند دارالمجانین (ص۲۱).
۱۷) در یک قدح چینی گل‌مرغی، عرق شاتره بریزد و شیرهٔ شکر **با** آن بیامیزد و با برف یخ‌زده... (ص۱۳۹).
۱۸) آقای مدیر نبود و **با** سرپرستار راه افتاد (ص۲۱۲).
۱۹) پیراهن و شلوار را **با** عرق‌گیر و زیرشلوار و جوراب داد دست غلام (ص۱۳۷).
۲۰) طولی نکشید که **با** برادرش برگشت و روی تخت نشست (ص۲۱۳).
۲۱) خودش هم پشتشان سوار شد و **با** خسرو سوار بر سحر به گردش رفتند (ص۴۳).
۲۲) مگر **با** گونی بفرستیش مدرسه، خیلی وحشی است (ص۱۳۸).
۲۳) عمه خانم بچه‌ها را برده روضه. خسرو هم **با** هرمز بیرون رفته (ص۱۱۱).
۲۴) خسرو **با** سحر از در طویله بیرون آمد (ص۶۱).
۲۵) نوشته بود تصمیم دارد از ارتش استعفا بدهد و هر طوری شده **با** زن و دو پسرش برود سوئیس (ص۲۱۱).

۴-۱-۲ کاربرد «با» در معنای «به وسیلهٔ»، «توسطِ»

بالغ بر ۷۳ مورد از کاربرد «با» در معنای «به وسیلهٔ» یا «با استفاده از» در پیکره یافت شد که تعدادی از آن در شواهد زیر آمده است:

۱) زنی **با** سوزن و نخ قرمز زبان یاران داماد را دوخت و افسرهای خارجی کرکر خندیدند (ص۸).
۲) دست یوسف را گرفت و **با** چشم‌هایش التماس کرد و گفت (ص۵).
۳) و ننه سید **با** گِل سرشور آمیخته با برگ گل سرخ، سرش را به نرمی چنگ می‌زد (ص۱۶۲).
۴) این درخت را باید **با** خون آبیاری کرد نه **با** آب (ص۱۴).
۵) سبیلی **با** چسب پشت لبش چسبانید (ص۳۹).
۶) حالا باید **با** روغن فندق سوخته معالجه‌اش کنم (ص۴۶).
۷) باور کنید گوسفندهای ما با پای خودشان نمی‌توانستند بروند، **با** کامیون بردندشان (ص۵۰).
۸) غلام داشت آب می‌پاشید، **با** آب‌پاش زد تو سرش. مار بلند شد و با سر خورد زمین، باز بلند شد و غلام **با** بیل کشتش (ص۵۹).

۹) و بعد آن دیوانه‌ای که زخم خیالی پایش را **با** هر چه لته و کهنه گیر می‌آورد و می‌پیچید و پای بسته را دراز می‌کرد و **با** بادبزن بادش می‌زد (ص۱۰۲).
۱۰) **با** چشم دنبال دختر آموزگاری گشت که یک چشمش مصنوعی بود (ص۱۰۴).
۱۱) تمام این مدت دست دیگرش روی گونی بود و همین‌طور هوای گونی را داشت، یا **با** این دستش یا **با** آن دستش (ص۱۳۸).
۱۲) هی باید نخ را **با** آب دهن تر کنی و **با** دندان باریک کنی (ص۱۴۱).
۱۳) زن‌های فلک‌زده‌ای هستند که **با** سرخاب و سفیدابی که به صورتشان می‌مالند، معاش می‌کنند (ص۱۸).
۱۴) یک تخت خالی در راهرو آماده می‌باشد و **با** پاراوان از یک مریض هندی جدا می‌باشد (ص۱۵۱).
۱۵) بعد اعتراف کرد که **با** قیچی سر زانوی راست شلوار نو خاکستری‌اش را چیده (ص۱۵۲).
۱۶) خیابان‌ها را **با** درشکه رفتند و کوچه پس‌کوچه‌ها را پیاده (ص۱۵۶).
۱۷) می‌خواهم مرگم مثل سرهنگ **با** گلوله و تیر باشد نه تو رختخواب (ص۱۸۳).
۱۸) دارد بوته‌ها را **با** یک آفتابهٔ حلبی آب می‌دهد (ص۲۶۹).
۱۹) عیسی همه جا هست و **با** خون خودش گناه همه را خریده (ص۱۸۸).
۲۰) او **با** یک دست هوای بچه‌ها را داشت و **با** دست دیگرش کتابی را ورق می‌زد (ص۲۲۱).
۲۱) می‌خواهم بکشانندم بیرون و **با** گلوله بزنند توی شاهرگم و با تبر تکه‌تکه‌ام کنند (ص۱۸۳).
۲۲) به نظر می‌آمد که لخت است و فقط خودش را **با** جواهرات پوشانیده (ص۷۲).
۲۳) حتماً از دیوانه‌های دیروزی نبودند که **با** دست خودش به آنها نان و خرما داده بود (ص۴۲).
۲۴) یک چشمش از سوراخ پنجرهٔ سنگی مشبکی که **با** گل و بته تزیین شده بود، به او نگاه می‌کرد (ص۱۳۹).

۴-۱-۳ کاربرد «با» در معنای «دارای»، «دارندهٔ»

۴۷ مورد از این «با» در پیکره یافت شد. نمونه‌هایی از آن را در شواهد زیر مشاهده می‌کنید.

۱) دختری بود **با** چشم‌هایی به رنگ عسل و موهای صاف خرمایی که تا سر شانه ریخته بود (ص۷).
۲) پنج تا پسر کوچولو **با** کت و شلوار و کراوات (ص۸).

۳) درخت‌های بزرگ **با** گلوپ‌های بزرگ و درخت‌های کوچک **با** گلوپ‌های کوچک (ص۱۰).
۴) به طور کلی آدم خیال می‌کرد یک فیلم سینما را تماشا می‌کند. مخصوصاً با آن همه افسرهای خارجی **با** لباس‌های یراق‌دار و مدال‌ها (ص۱۱).
۵) یک مرد ریشو و عمامه‌دار هندی **با** لباس سرتا پا سفید آمد و چهارزانو روی صفه نشست (ص۳۸).
۶) سرجنت... **با** آن هیکل چاق و چله پشت چرخ خیاطی می‌نشست (ص۶).
۷) تازه عروس **با** کلاه حصیری لبه‌پهنی که سر گذاشته بود و عینک سبز آفتابی به سمت آنها آمد (ص۳۶).
۸) یک ایلیاتی **با** کلاه نمدی و قبای چاک‌دار و شال به کمر بسته و ملکی به پا با قاطر آمد مدرسه (ص۱۳۸).
۹) حاج آقایم سر می‌رسد،... و همان‌طور بچه به بغل **با** عمامه و عبا می‌رود سراغ دکتر اسکات فرنگی (ص۷۵).
۱۰) تشنه و گرسنه و پابرهنه و **با** پیراهن و زیرشلوار و یک دمپایی زنانه هم داریم که پای هیچ کداممان نمی‌رود (ص۲۰۵).
۱۱) یک قاشق چینی گل‌سرخی هم **با** همان نقش قدح در قدح بود (ص۱۵۸).
۱۲) یک فورد کهنهٔ قهوه‌ای رنگ **با** نشان شیر و خورشید بود (ص۲۰۱).
۱۳) و صبح روز بعد مرد غریب که دیگر غریبه نبود **با** لباس یوسف به ستاد رفت (ص۲۱۱).
۱۴) دیشب نصفه‌شب **با** کارد آمدند سر وقتم (ص۲۱۴).
۱۵) تا غروب آفتاب خوابید و بعد **با** لباس خواب یوسف به باغ آمد (ص۱۹۷).
۱۶) لخت می‌شد و **با** صلیب مسی که به گردن داشت، توی حوض می‌پرید (ص۲۳۶).
۱۷) یک‌راست به اتاق خواب رفت و **با** کفش و لباس و جوراب روی تخت افتاد (ص۲۲۲).
۱۸) دم در فردوس، **با** چادر نماز حریر آبی ایستاده بود و یک قاب دستنبو دستش بود که به آنها تعارف کرد (ص۱۵۷).
۱۹) دختر جوان **با** لب‌های داغمه‌بسته که سرش را گذاشته بود روی... (ص۱۰۹).
۲۰) هر هفته **با** یک خروار فیس و افاده می‌آید به من پز بدهد! (ص۲۱۳).

۴-۱-۴ کاربرد «با» در معنای «در عوضِ»، «در قبالِ»

۱) **با** پولش چه کردید؟ (ص۵۰).

۲) بفروشد و **با** پولش برای زری پارچهٔ سفید بخرد (ص۱۵۳).
۳) طبیب نظامی را **با** رشوه گول زد (ص۱۶۵).
۴) خیلی که کوشش کند می‌تواند **با** پانزده سال تا ده سال حبس قضیه را فیصله دهد (ص۱۷۴).
۵) سرجنت **با** چه کلکی مادر زری را واداشت چرخ خیاطی بخرد (ص۷).
۶) هر کاری می‌کنم برای پول است تا **با** آن چیزهای قشنگ و لذیذ دنیا را داشته باشم (ص۱۸۴).
۷) خان کاکا خشمگین داد زد: «**با** چه پاسپورتی؟ **با** چه جواز خروجی؟» (ص۶۰).

۴-۱-۵ کاربرد «با» در معنای «در مقابلِ»، «در برابرِ»

۱) در باغ قورباغه‌ها و جیرجیرک‌ها **با** هم حرفشان شده بود (ص۲۵).
۲) زری دعا می‌کرد که خدا کند عزت‌الدوله **با** این همه حاتم‌بخشی، چیز زیادی از او نخواهد (ص۱۵۹).
۳) و حالا مادر و پسر صحنه‌ای بیافرینند و **با** او معامله کنند (ص۱۷۷).
۴) بعد از برخوردم **با** این روباه‌های مکار دیدم اگر یک دقیقه ... (ص۱۷۹).
۵) ما تصمیم گرفته‌ایم **با** افسرهای انگلیسی یک کلمه حرف نزنیم (ص۲۲۵).
۶) آن شب که ملک سهراب **با** زری سر یک تفنگ برنو شرط بست ... (ص۲۳۹).
۷) از بس **با** دیوانه‌ها سر و کله زده بود، چشم‌هایش در چشمخانه می‌دوید (ص۱۰۰).
۸) مردی که تو می‌خواهی از او بسازی **با** آنچه که پدرش می‌خواهد، زمین تا آسمان فرق دارد (ص۶۲).
۹) باز **با** خیاط کل سر و شاخ شدی؟ (ص۱۲).
۱۰) اگر می‌دانستید این‌طور است چرا **با** مردم هم‌وطن خود جنگ کردید؟ (ص۱۸۱).
۱۱) **با** خدا هم سر جنگ داشت (ص۱۷۹).
۱۲) چطور یک‌تنه **با** آن همه دشمن لعین جر بکند؟ (ص۲۷۱).
۱۳) چرا **با** بچه‌های من مثل جانی‌ها رفتار می‌کنید؟ (ص۱۱۹).

۴-۱-۶ کاربرد «با» در معنای «با وجودِ»، «با بودنِ»، «به‌رغمِ»

۱) اما **با** همهٔ اینها چرا او دلال مظلمه بشود؟ (ص۱۷۳).
۲) **با** آن شوهر جوشی و دیوانه‌ای که داری، حق داری... (ص۱۷۴).

۳) لابد می‌گفتی **با** این دوندگی که می‌کند... (ص۲۲).
۴) **با** آن آتشی که ملک سهراب در جنگ سمیرم سوزانید، بعید می‌دانم عفوش کنند (ص۲۵۵).
۵) مهمانی... مخصوصاً **با** آن همه افسر خارجی با لباس‌های یراق‌دار بـه فـیلم مـی‌مانسـت (ص۱۱).
۶) من **با** همهٔ نرمی و ملایمتی که دارم، خشمم گرفت (ص۱۶۴).
۷) **با** آن خرج زیاد و این زن اَزقه[1] (ص۱۶۵).
۸) من دست‌تنها... **با** یک مشت پسربچه... آنجا چه می‌توانم بکنم (ص۲۱۵).
۹) **با** این کله‌شقی با جان خودت بازی می‌کنی (ص۱۶).
۱۰) **با** همهٔ کاری که دارم باید دوا دکتر برایشان تهیه کنم (ص۱۹۰).
۱۱) واقعاً **با** شکم پر و سه تا بچهٔ چشم‌انتظار... (ص۱۹۲).
۱۲) ... **با** شیوهٔ زندگی و با تربیتی که او را برای چنین زنـدگی‌ای آمـاده سـاخته، محـال اسـت (ص۱۹۲).
۱۳) تو دیگر چرا؟ **با** آن حرف‌ها و سخن‌ها که با هم داشتیم؟ (ص۴۶).
۱۴) ... و **با** سردردی که داشت، آنها را هم افسرده خواهد کرد (ص۲۲۱).
۱۵) و همه می‌دانستند که ملک سهراب **با** همه یـال و کوپـالش در برابـر مـادر، طفلـی بـیش نیست (ص۲۴۱).

۴-۱-۷ کاربرد «با» در معنای «در نتیجه» ، «پس از»

۱) **با** حرف‌هایی که یوسف می‌زند و با کارهایی که اخیـراً کـرده، جـان خـودش را بـه خطـر می‌اندازد (ص۶۲).
۲) **با** یک حمام و یک دست لباس نیمدار چقدر عوض شده بود (ص۱۴۵).
۳) مجازات چنین قاچاقی اعدام است، **با** دلایل مخففه حبس ابد (ص۱۷۴).
۴) حتی از پس یک عده اشرار محلی برنمی‌آیید و **با** این جنگ عملاً به آنها ثابت شد (ص۱۸۱).
۵) و اگر **با** یک غوره سردیش می‌شد، نبات‌داغ به حلقش می‌کرد (ص۱۳۶).
۶) خان کاکا **با** پیغامی که آورد چطور همه‌مان را آشفته کرد! (ص۶۹).

---

۱. زرنگ و حقه‌باز.

۴-۱-۸ کاربرد «با» برای بیان ارتباط میان دو شخص یا دو مفهوم

از این کاربرد «با» ۳۵ مورد در پیکره یافت شد و شواهد زیر، نمونه‌ای از آنهاست:

۱) نانواها **با** هم شور کرده بودند (ص۵).
۲) آن روزها کسی جرئت نمی‌کرد **با** ما سلام و علیک بکند (ص۱۷۹).
۳) سنگی که روی آن تقدیر بنده‌ها از پیش **با** خط‌های عجیب و غریب نوشته شده بود (ص۲۲۸).
۴) نمی‌توانند در تشییع جنازه شرکت کنند، اما **با** زری و ابول و حضرت علّیه خانم قدس‌السلطنه همدرد هستند (ص۲۹۰).
۵) بعد مک ماهون آمد که **با** یوسف دوست بود و زری بارها دیده بودش (ص۷).
۶) یک بار کلنل انگلیسی **با** عروس رقصید و یک بار هم سرجنت (ص۱۱).
۷) سر هر زایمان تصمیم می‌گرفت در خانه بزاید و **با** بهترین قابله شهر قرار و مدار می‌گذاشت (ص۲۰).
۸) **با** احدی رودربایستی ندارم، حتی **با** عزیزترین دوستانم (ص۴۷).
۹) افسر به تته‌پته افتاد، **با** کلهٔ مار زیر پایش و کمر مار شکسته و دمش که هنوز می‌جنبید (ص۱۲۰).
۱۰) و زری دانست که به رازی که **با** او در میان گذاشته است، واقف شده (ص۲۲۰).
۱۱) آنها **با** هم حرف می‌زدند، **با** هم شوخی می‌کردند، انگار نه انگار که زری هم کنارشان نشسته (ص۱۹۶).
۱۲) ژاندارمی را دید که **با** غلام روبوسی کرد و پاکتی دستش داد (ص۸۱).
۱۳) حال مینا... **با** خواهرش دست‌به‌یکی می‌کند (ص۱۵).
۱۴) پرسیدم **با** هم قوم و خویش هستید؟ (ص۲۰۴).
۱۵) مردها **با** هم گل می‌گفتند و گل می‌شنیدند (ص۷).
۱۶) دلمان برای بازی کردن **با** ریش تو تنگ شده بود که آمدیم (ص۲۳۲).

۴-۱-۹ «با»ی قیدساز

مجموعهٔ داده‌هایی که معنای «با» با هیچ یک از طبقه‌بندی‌های معنایی موجود همخوانی ندارد و تنها وجه اشتراک آنها در این است که قید می‌سازند و بسیاری از آنها را می‌توان با یک قید جایگزین کرد.

۱) و او **با** خوش و بش و قربان و صدقه، دست راستش را کیسه کرده بود (ص۱۶۱).
۲) **با** التماس رو به عمه آورد (ص۱۴۳).
۳) آن هم **با** چه طول و تفصیلی و چه مقدمه‌چینی و چه حاشیه رفتن‌هایی (ص۱۶۳).
۴) و تحمل کرد تا حمید **با** آب و تاب تعریف کند (ص۱۸۵).
۵) چادرها را **با** تأنی تا کرد (ص۱۹۲).
۶) و **با** صدای بلند سورهٔ انعام بخوانند (ص۲۴۰).
۷) و **با** چه پررویی یک بار دست زیر چانه‌اش گذاشت (ص۱۶۰).
۸) پنج سال بعد که **با** هزار ترس و لرز حامله شد،... (ص۲۰).
۹) یوسف **با** لحن ملامت‌باری گفت... (ص۱۲۷).
۱۰) پشت فرمان پریدند و **با** سر و صدا گاز دادند (ص۱۴۳).
۱۱) نان و خرما را از دست غلام **با** حواس پرتی می‌گرفتند (ص۱۰۰).

در شاهد زیر «با» معنی هم‌زمان می‌دهد:

گل‌های ناز چشم‌هایشان را تنگ کرده بودند تا به‌هم بگذارند و **با** غروب آفتاب بخوابند (ص۵۴).

۲-۴ «با»ی همپایه‌ساز

«با» در معنای «همراهی» در فارسی به عنوان همپایه‌ساز نیز به کار می‌رود. یکی از موارد مشکل‌ساز در تأیید این نظر، وجود مفهوم «همراهی» چه در «با»ی همپایه‌ساز و چه در «با»ی حرف اضافه است. به بیانی دیگر، تعیین مرز مشخصی میان «با»ی همپایه‌ساز و «با»ی حرف اضافهٔ همراهی آسان نیست.

یکی از راه‌های تشخیص «با»ی همپایه‌ساز از «با»ی حرف اضافه، آزمون جایگزینی است. در این روش، اگر بتوان «با» را با یک همپایه‌ساز دیگر مانند «و» جایگزین کرد، می‌توان گفت که هر دو همپایه‌ساز هستند. اگر ساختِ به‌دست‌آمده، خوش‌ساخت باشد، می‌توان گفت با «با»ی همپایه‌ساز سر و کار داریم و این کاربرد «با» از سایر کاربردهای آن متمایز می‌شود. در تمامی شواهد زیر می‌توان «با» را با «و» جایگزین کرد و معنای ساختِ حاصل از آن دچار تغییر اساسی در معنا و در ساخت نحوی نمی‌شود. نهایت تغییری که

ممکن است ایجاد شود، در موارد همپایگی فاعل و تغییر شکل فعل از صورت مفرد به صورت جمع است که آن نیز با تعریفی که استسن (۲۰۰۰) از همپایگی در سطح گروه اسمی به دست می‌دهد، همسو است.

روش دیگر، توجه به نقش دستوری دو سازهٔ همپایه‌شده است، چنانچه هر دو سازه که در اینجا منحصر به گروه اسمی است، نقش دستوری یکسانی در جمله داشته باشند، با «با»ی همپایه‌ساز سر و کار داریم. این امر در مورد «با»ی حرف اضافه در هیچ یک از کاربردهای آن صدق نمی‌کند. همان‌طور که بسیاری از صاحب‌نظران اذعان داشته‌اند، گروه اسمی که متمم حرف اضافهٔ «با» شود، می‌تواند در نقش متمم حرف اضافه یا یکی از انواع افزوده‌های سطحِ بند یا سطحِ گروه نحوی ظاهر شود؛ بدین‌ترتیب به‌ویژه در مواردی که با همپایگی فاعلِ سر و کار داشته باشیم، احتمال حرفِ اضافه بودنِ «با» منتفی است.

۱) بعد ناگهان اسب‌ها **با** سوارهایشان از کوه سرازیر شدند (ص۲۰۱).
۲) از اتاق‌های دیگر صدای مردها **با** صدای گریهٔ بلند خان‌کاکا می‌آمد که می‌گفت... (ص۲۴۵).
۳) پنج ساله که بود کاغذک هوا می‌کرد **با** فانوس‌های رنگی (ص۱۶۵).
۴) ابروهای پهن، چشم‌های سیاه، مژه‌های بلند، دماغ عقابی **با** صورت سبزهٔ کشیده (ص۴۲).
۵) می‌دانید که ما **با** یوسف هم‌قسم شده بودیم (ص۲۹۱).
۶) ماشین ایستاد. زینگر **با** دو سرباز هندی از آن پیاده شدند (ص۱۴۲).
۷) حاج‌آقایم **با** سودابه کنار همین منقل تو ارسی نشسته بودند (ص۷۱).
۸) حاکم **با** کلنل لوچ از جلو و عروس و داماد تازه به دنبالشان به چادر آمدند (ص۳۵).

شایان توجه است در جملهٔ (۴)، «با» برای همپایگی فهرست گروه اسمی که با ویرگول به هم ربط داده شده‌اند، مانند «و» عمل کرده است و به همراه سازهٔ پایانی آمده است.

۵ نتیجه

علاوه بر «با»ی پیشوند صفت‌ساز فارسی که معنی «دارندگی» می‌دهد، «با»ی حرف اضافه با بالغ بر ده معنی گوناگون و «با»ی همپایه‌ساز، از دیگر انواع «با» در زبان فارسی‌اند.

معنای سرنمونی «با»، «همراهی» است. در رده‌بندی استسن (۲۰۰۰) از زبان‌های «با» و زبان‌های «و» و بر اساس پارامترهای همبستهٔ وی این نتایج به دست آمد که نخست، زبان فارسی فاقد نشانه‌گذاری آشکار مابازای پارامتر حالت است، از این رو زبان فارسی در ردهٔ زبان‌های «با» می‌گنجد؛ دوم، زبان فارسی دارای مشخصهٔ زمان‌داری است، پس این زبان به سازوکار «و» گرایش دارد. سوم، زبان‌هایی که در آنها راهبرد همراهی، تنها راه برای رمزگذاری ساخت همپایگی گروه اسمی نیست، و فارسی در این میان قرار می‌گیرد، زبان‌های «با» هستند. به نظر می‌رسد زبان فارسی از این منظر نیز رفتاری آمیخته از خود نشان می‌دهد و این نیز می‌تواند مهر تأیید دیگری بر نظر دبیرمقدم (۱۳۹۲) باشد.

گفتنی است که برای باقی ماندن در چارچوب نظری برگزیدهٔ این پژوهش، یعنی استسن (۲۰۰۰)، تنها همپایگی در سطح گروه اسمی بررسی شد. این بدان معنی نیست که «با» در مقام همپایه‌ساز در سایر سطوح نحوی، نظیر همپایگی بندها عمل نمی‌کند. نمونه‌ای از این کاربرد را می‌توان در مثال زیر از زبان یکی از شخصیت‌های فیلمنامه‌ای از اصغر فرهادی مشاهده کرد:

من یه زن تنهام... با یه بچه... با ماهی پنجاه تومن پول کارگری ... (ص۱۴۴).

منابع

انوری، حسن (۱۳۸۳)، فرهنگ روز سخن، چاپ هشتم، تهران: علمی.
دانشور، سیمین (۱۳۹۵)، سووشون، چاپ بیست و دوم، تهران: خوارزمی.
دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۲)، رده‌شناسی زبان‌های ایرانی، تهران: سمت.
دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، چاپ دوم از سری جدید، تهران: دانشگاه تهران.
صدری افشار، غلامحسین، نسرین و نسترن حکمی (۱۳۹۶)، فرهنگ فارسی، ویراست دوم، تهران: فرهنگ معاصر.
فرشیدورد، خسرو (۱۳۹۴)، دستور مختصر امروز بر پایهٔ زبانشناسی جدید، چاپ دوم، تهران: سخن.
فرهادی، اصغر (۱۳۹۳)، هفت فیلمنامه از اصغر فرهادی، تهران: چشمه.
مختاری، شهره و حدائق رضایی (۱۳۹۲)، «بررسی شناختی شبکهٔ معنایی حرف اضافهٔ «با» در زبان فارسی»، زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، دانشگاه فردوسی مشهد، شمارهٔ پیاپی ۹، ص۷۳-۹۴.

مشکوةالدینی، مهدی (۱۳۹۱)، دستور زبان فارسی، واژگان و پیوندهای ساختی، ویراست دوم، چاپ ششم، تهران: سمت.

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۸۸)، دستور زبان فارسی، چاپ بیست و دوم، تهران: توس.

یاسمی، رشید و دیگران (۱۳۷۳)، دستور زبان فارسی (پنج استاد)، تهران: ناهید.

Ross, John Robert (1967), *Constraints on Variables in Syntax*, Ph.D dissertation, Massachusetts: MIT Press.

Stassen, Leon (1997), *Intransitive Predication*, Oxford: Oxford University Press.

——— (2000), "AND-Languages and WITH-Languages", *Linguistic Typology*, vol. 4, pp. 1-54.

Tyler, Andrea and Vyvyan **Evans** (2003), *The Semantics of English Prepositions: Spatial Scenes, Embodied Meaning and Cognition*, Cambridge: Cambridge University Press.

Wetzer, Harrie (1996), *The Typology of Adjective Prediction*, Berlin: Mouton de Gruyter.

مقاله

دستور

ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان، سال ۱۳۹۸، شمارهٔ ۱۵، صفحهٔ ۲۴۷-۲۷۰

روحِ نو بین در تنِ حرفِ کهن
جستارهایی دربارهٔ زبان متون کهن (۱)

دربارهٔ ترجمهٔ جملهٔ «إشتَعَلَ الرّأسُ شیباً» در آیهٔ چهارمِ سورهٔ مریم[۱]

مهدی سالاری‌نسب (پژوهشگر ادبیات و فلسفه)

چکیده: یکی از شاخه‌های علوم قرآنی، تحقیق در علوم بلاغی و مَجازهای قرآنی‌ست که همواره محلّ بحث و نظر مفسّران و محققان **قرآن** بوده است. همچنین ترجمهٔ **قرآن** به زبان فارسی ماجرایی‌ست که دستاوردهای گوناگونی داشته و یکی از راه‌های حفظ بخشی از گنجینهٔ واژگان کهن فارسی بوده است. در این بین ترجمهٔ انواع مجازهای قرآنی به زبان فارسی می‌تواند محلّ تحقیق مستقل قرار گیرد.

این مقاله فقط در پی نشان دادن کوشش‌های مترجمان قدیمی و معاصر است برای ترجمهٔ یکی از استعارات قرآنی به زبان فارسی، که برخی از مفسّران بزرگ قدیمی آن را «أحسن الاستعارات» خوانده‌اند. مقصود از این جستجو، علاوه بر ارائهٔ بحثی دیگر در موضوع ترجمهٔ **قرآن**، آن است که قابلیت‌های زبان فارسی برای نویسندگان و مترجمان معاصر به آزمون نهاده و نشان داده شود که ذخایر متون کهن فارسی چگونه می‌تواند امروزیان را بهره‌مند سازد.

کلیدواژه‌ها: قرآن، ترجمه‌های فارسی **قرآن**، سورهٔ مریم، استعاره، اشتعال در **قرآن**.

---

۱. از استاد ارجمند، دکتر محمد دبیرمقدم، سپاسگزارم که مقالهٔ حاضر را خواندند و نگارنده را از نظرات سودمند خود بهره‌مند کردند.

۱ درآمد

پژوهشگران قرآنی می‌دانند که در کار ترجمهٔ **قرآن**، در بین پیشروان این عرصه اختلاف نظرهایی بوده است. همچنین دربارهٔ موضوع حقیقت و مجاز در **قرآن**، بین علمای متقدّمین بحث‌هایی درگرفته و برخی کسان ورود مجاز در کلام پروردگار را رد کرده‌اند. اما با این همه، بر طبق مستنداتی که فعلاً در دست داریم، از قرن چهارم هجری با گزارش تمام **قرآن** به زبان فارسی، ترجمهٔ کامل متن مقدّس مسلمانان به زبانی غیر از عربی آغاز شد (گمان مردود و نامحتملی نیست که پیش از آن هم ترجمه‌های تمام یا ناتمامی به زبان فارسی یا پاره‌ترجمه‌هایی به زبان‌های دیگر شده باشد). دربارهٔ مجاز هم اکثر مفسّران و بیشتر نحله‌های اسلامی، وجود مجازهای قرآنی را پذیرفته و آن را از اسباب افزایش وجوه بلاغیِ این متن دانسته‌اند.

در ترجمه از زبانی به زبان دیگر، هر چه از جانب حقیقت به سوی مجاز می‌رویم، غالباً (گرچه نه همیشه)، کار ترجمه پیچیده‌تر می‌شود و پیداست که از این لحاظ، ترجمهٔ یک متنِ قدسی برای معتقدان آن حساسیّت بیشتری را برمی‌انگیزد. تحقیق در چگونگی ترجمهٔ انواع تشبیهات، استعارات و کنایات قرآنی به زبان فارسی، در طول تاریخ ترجمهٔ **قرآن** به این زبان، می‌تواند موضوع تحقیق مستقلّی باشد که به پیشبرد مباحث گوناگونی مدد می‌رساند؛ از مسائل کلامی در خصوص **قرآن** گرفته تا مباحث زبانی و جوانب ادبی و هنری و غیره.

در این مقالهٔ کوتاه، برای نشان دادن کوشش‌های گوناگون در راه برگردانِ مجازها و استعاره‌های قرآنی، شماری از ترجمه‌های جدید و قدیم از یک استعاره در ترجمه‌های **قرآن**، فرهنگ‌واره‌های قرآنی و لغت‌نامه‌های عربی به فارسی گزارش می‌شود، برای سنجشِ اینکه مترجمان جدید و قدیم **قرآن** چگونه این استعاره را ترجمه کرده و کدام یک در حفظ هم‌زمانِ امانت و زیبایی موفق‌تر بوده است و نیز برای نشان دادن اینکه هنوز می‌توان از دستاوردهای ادبای سده‌های پیشین برای غنا بخشیدن به زبانِ امروز بهره برد.

قصدِ این نوشته، تحقیق در چیستی مفهوم استعاره نیست، که خود موضوع بسیار گسترده‌ای‌ست. اما، از آن رو که موضوع مقالهٔ حاضر بحث دربارهٔ یک استعاره است، پیش از ورود به اصل بحث، ارائهٔ تعریفی کوتاه از استعاره مناسبت دارد.

استعاره فشرده‌ترین صورتِ تشبیه است، وقتی که فقط مشبّهٌ‌به در کلام باقی می‌ماند و دیگر

عناصر تشبیه، یعنی مشبّه، وجه شبه و ادات تشبیه حذف می‌شود؛ یعنی به‌جای جملهٔ «علی را، که در شجاعت مانند شیر است، از ناراستی عاری بدان» گفته شود: «شیر حق را دان منزّه از دغل». بنابراین در استعاره دعویِ مشابهت به نهایت مبالغه می‌رسد و به ادعای همسانی بدل می‌شود. استعاره را علاوه بر تشبیه می‌توان در دستهٔ مجازهای ادبی هم درآورد و آن را مجاز به علاقهٔ مشابهت خواند. از گذشته تا کنون، همواره ادبا استعاره را اصلی‌ترین صناعت ادبی و عالی‌ترین فنون در زبان هنری، خاصه شعر، دانسته‌اند، چرا که استعاره بیش از نثر در شعر کاربرد دارد و آن را جوهر شعر خوانده‌اند.

استعاره در تاریخ علوم بلاغی و مبحث بوطیقا در دوران کهن، موضوعی اساسی بوده و در دوران معاصر نیز همچنان در سطح اول از مباحث نقد ادبی مطرح مانده است؛ به‌ویژه در نیمهٔ دوم قرن بیستم، عطفِ توجه زبان‌شناسان به استعاره، اهمیت این بحث را مضاعف کرده است. مباحث اصلی ادبا و زبان‌شناسان دربارهٔ استعاره عمدتاً حول این محورها بوده است: رابطهٔ زبان متعارف و زبان شعر چگونه است؟ به بیان دیگر، آیا زبانِ شعر (که مهم‌ترین صناعتِ آن استعاره است) گونه‌ای خاص از زبانِ متعارف است یا خیر، این دو گونهٔ زبان از هم استقلال دارند؟ استعاره، بر طبقِ عموم دیدگاه‌های کلاسیک، از زبان جدایی‌پذیر است یا نه، طبق دیدگاه‌های تازه استعاره از زبان جدایی‌ناپذیر است و به عبارتی زبان ضرورتاً استعاری است؟ و مباحثی از این قبیل.[۱]

---

۱. مقالهٔ حاضر در بررسی ترجمه‌های یک استعارهٔ قرآنی به زبان فارسی است، نه بحثی در ماهیتِ خود استعاره، لیکن برای آنکه از موضوع نوشته خارج نشویم، اما کنجکاوی مخاطبان را برای پیگیری موضوع در زبان‌شناسی و نقدِ ادبی بی‌پاسخ نگذاریم، عجالتاً منابعی را برای مطالعهٔ بیشتر دربارهٔ استعاره معرفی می‌کنیم. برای مطالعهٔ مبسوط و دقیق مباحث اساسیِ زبان‌شناسی در نیمهٔ دوم قرن بیستم و اوایل هزارهٔ سوم، ← ۱) محمد دبیرمقدم، زبان‌شناسی نظری، پیدایش و تکوین دستور زایشی، تهران، انتشارات سمت، چاپ دهم، ۱۳۹۸؛ و برای مطالعهٔ کتابی آموزشی در علم بیان در ادبیات فارسی که استعاره از مباحث اصلی آن است، ← ۲) سیروس شمیسا، بیان، تهران، انتشارات فردوس، چاپ پنجم، ۱۳۷۴؛ نیز برای مطالعه دربارهٔ استعاره در **قرآن**، ← ۳) پیتر هیت، «استعاره»، ترجمهٔ مسعود صادقی، در: دایرةالمعارف قرآن، سرویراستار جین دمن مک‌اولیف، ج ۱، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۹۲؛ و ۴) حمیدرضا آژیر، «استعاره»، در: دانشنامهٔ قرآن و قرآن‌پژوهی، به کوشش بهاءالدین خرمشاهی، ج ۱، تهران، انتشارت دوستان و ناهید، چاپ سوم، ۱۳۸۹؛ همچنین برای مطالعه دربارهٔ مفهوم استعاره، ← ۵) جرج لیکاف و مارک جانسون، استعاره‌هایی که باور داریم، ترجمهٔ راحله گندمکار، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۹۶ (همین کتاب دو ترجمهٔ دیگر به فارسی دارد با عنوانِ استعاره هایی که با آنها زندگی می کنیم: ترجمهٔ جهانشاه میرزابیگی، نشر آگه، ۱۳۹۷ و ترجمهٔ هاجر آقاابراهیمی، نشر علم، ۱۳۹۴)؛ ۶) ترنس هاکس، استعاره، ترجمهٔ فرزانه طاهری، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷؛ ۷) رومن یاکوبسن، «قطب‌های استعاری و مجازی در زبان پریشی»، ترجمهٔ مریم خوزان، در: زبان‌شناسی و نقد ادبی، ترجمهٔ مریم خوزان و حسین پاینده، تهران، نشر نی، چاپ ششم، ۱۳۹۷؛ ۸) ه. واینریش، «استعاره»، ترجمهٔ کوروش صفوی، در: زبان‌شناسی و ادبیات، تاریخچهٔ چند اصطلاح، تهران، انتشارات هرمس،

۲ استعارهٔ شعله‌ور شدنِ سر از پیری

سورهٔ مریم در **قرآن** با بیان رحمت پروردگار نسبت به زکریای نبی آغاز می‌شود. او از پیری و سستی خود و نازایی همسرش با خداوند درد دل می‌کند و خدا با وجود این موانع، وعدهٔ فرزندی به او می‌دهد که نامش یحیی‌ست. متن آیهٔ اول تا چهارم همراه با ترجمهٔ تفسیر طبری به قرار زیر است:

کهیعص. (۱)
ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا (۲): یاد کردنِ رحمتِ خدای است بندهٔ خویش را زکریّا.
إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا (۳): چون آواز داد و بخواند خداوندِ خویش را خواندنی پوشیده و پنهان.
قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُن بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (۴): گفت ای بارخدای من، منم، سست شد استخوان از من و بدرفشید سر به پیری و نبودم به خواندنِ تو ای بار خدای من رنجوری[۱] (ترجمهٔ تفسیر طبری ۱۳۹۱: ۹۵۸/۴).

در آیهٔ چهارم، زکریا از پیری می‌نالد و از جمله شواهدِ سالخوردگی، به سفیدی مویش اشاره می‌کند، اما با بیانی استعاری؛ یعنی به‌جای آنکه بگوید: «مویم در اثرِ پیری سفید شده است»، تعبیرِ شعله‌ور شدنِ سر را استعمال می‌کند و می‌گوید: إشتَعَلَ الرّأسُ شیباً.

در اینجا مجال بحث دربارهٔ وجوه بلاغی این جملهٔ کوتاه **قرآن** نیست، اما پیش از ذکر ترجمه‌های این جمله، برای اینکه اهمیت این استعاره برای خوانندگان روشن‌تر شود، سخن سه تن از برجسته‌ترین متخصصان علوم قرآنی و مفسّران **قرآن** در ادوار گذشته، در این باره نقل می‌شود. مطلب را از ترجمه‌های موجود می‌آوریم تا دسترسی برای خوانندگان ساده‌تر باشد:

زرکشی در البرهان فی علوم القرآن، که می‌توان آن را نخستین کتاب مستقل و مفصّل در علوم

چاپ دوم، ۱۳۸۶؛ ۹) ضیاء موحد، «استعاره: نظریهٔ علّی دیویدسون»، در: دیروز و امروز شعر فارسی، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۸۹.

۱. البته مترجمان این متن پس از ترجمهٔ مستقل آیات، در خلال تفسیر نیز گاه ترجمه‌های دیگری از برخی آیات به دست داده‌اند که اغلب ساده‌تر از ترجمهٔ رسمی آغازین است، از جمله در خصوص آیهٔ چهارم سورهٔ مریم نیز چنین کرده‌اند که آن ترجمهٔ دوم این است: «ایدون گفت که من چنان گشتم که استخوان‌های من سست گشت و سپیدی به سرِ من اندر آمد و هرگز من بدبخت نبودم به حاجت که خواستم از تو» (ترجمهٔ تفسیر طبری ۱۳۹۱: ۹۷۲/۴).

قرآنی دانست، اولین مثالی که در شرح ارکانِ استعاره می‌آورد، همین جملهٔ محلّ بحث است:

در هر استعاره‌ای ناگزیر سه رکن وجود دارد: «مُستعار»، «مُستعارٌ منه» یا همان الفاظ، و «مُستعارٌ له» که همان معناست. برای نمونه، در جملهٔ «واشتَعَلَ الرّأسُ شیباً»، اشتعال مُستعار است. آتش مُستعارٌ منه است و پیری مُستعارٌ له و جامع میان مُستعارٌ له و مُستعارٌ منه نیز همانندی آفتاب چاشتگاهان با سفیدی موی پیری.
فایده و حکمت این استعاره، هم توصیفِ پدیدهٔ ناشناخته‌تر و نهفته‌تر به قیاس آن با پدیدهٔ آشکارتر است و اصل کلام نیز این بوده است که گفته شود: «واشتعل شیبُ الرّأس». اما این کلام به هدف مبالغه مقلوب شده است و از رهگذرِ این قلب، فراگیر شدنِ سپیدی همه موهای سر فهمیده می‌شود، در حالی که اگر این کلام به صورت اصلی خویش آمده بود، این عموم را نمی‌رساند (زرکشی ۱۳۹۲: ۱۹۴۷/۳).

جلال‌الدین سیوطی در فصل یا به قول خودش نوعِ پنجاه و سوم از الإتقان فی علوم القرآن، که مشهورترین کتاب در موضوع علوم قرآنی‌ست، به اعتبار ارکان سه‌گانهٔ استعاره، استعارات را به پنج گونهٔ کلی تقسیم می‌کند و اولین مثالش برای نخستین گونهٔ آن یعنی: «استعارهٔ محسوسی برای محسوسی دیگر به وجهی محسوس» همین پاره از آیهٔ چهارم سورهٔ مریم است.

مانندِ «وَاشتَعَلَ الرّأسُ شیباً» که مُستعارٌ منه آتش و مُستعارٌ له پیری، و وجهِ آن باز بودن و شباهت داشتنِ روشنی آتش به سفیدی پیری می‌باشد (سیوطی ۱۳۹۱: ۱۴۶/۲).

بجاست نظر زمخشری را نیز یاد کنیم که در تفسیر خود برای وجوه بلاغی **قرآن** اهمیت خاص قائل است. او در تفسیر کشّاف دربارهٔ این جملهٔ **قرآن** می‌آورد:

پیری در سپیدی و درخشندگی و پراکندگی و پیدایی‌اش به طور فراگیر به شعلهٔ آتش همانند شده است، چنان‌که وقتی آتش زبانه می‌کشد، تلاش می‌کند اطراف خود را فراگیرد، آنگاه آن را در جایگاه استعاره بیان می‌کند و اشتعال آتش را به مکان و رستنگاه مو، یعنی سر، نسبت می‌دهد و شیب را به صورت تمیز می‌آورد و به سر اضافه نمی‌کند و به آگاهی مخاطب بسنده می‌کند که مراد سرِ زکریاست و از این حیث به رسا بودن و فصاحت این عبارت گواهی می‌دهد و بلاغت آن را باز می‌نمایاند (زمخشری ۱۳۸۹: ۷۰/۳).

همچنین دو مفسّر بزرگ، شیخ طوسی در التّبیان (۱۴۳۰: ۶۳۶/۸) و طبرِسی در

مجمعُ‌البیان (۱۴۱۵: ۳۹۹/۶) این استعاره را «أحسنُ الاستعارات» خوانده‌اند.

اما این جملهٔ کوتاه را چگونه ترجمه کنیم که هم امانت را مراعات کرده باشیم و هم حتی‌المقدور بتوانیم جانب بلاغی کلام را نیز منتقل کنیم؟ برای این کار برگرداندنِ فعل «إشتَعَلَ» اهمیت دارد، چون استفاده از همین فعل، کلام را به عرصهٔ استعاره وارد کرده است. در ادامه ترجمه‌هایی نقل می‌شود از پنجاه و دو متن، شاملِ بیست و یک ترجمهٔ معاصر و بیست ترجمهٔ قدیمیِ **قرآن** و نیز پیشنهادِ یازده فرهنگ‌نامهٔ قرآنی و لغت‌نامهٔ عربی به فارسیِ کهن در برگردانِ کلّ جمله یا مصدرِ «اشتعال» به فارسی.

۳ ترجمه‌های حدود یک سدهٔ اخیر

۳-۱ مترجمانی که استعاره را در ترجمهٔ خود داخل نکرده‌اند.

محمدمهدی فولادوند:

[موی] سرم از پیری سپید گشته.

حسین انصاریان:

[مویِ] سرم از پیری سپید گشته.

طاهره صفارزاده:

در اثر پیری... موی سرم سفید گشته.

علی موسوی گرمارودی:

[موی] سر از پیری سپید شده است.

ابوالقاسم پاینده:

سرم از پیری سفید شده است.

عبدالمحمد آیتی:

سرم از پیری سفید شده است.

جلال‌الدین مجتبوی:

سرم از پیری سپید گشته.

نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی:

سرم از پیری سفید گشته.[۱]

محمد خواجوی:

از پیری سرم سفید شده است.

۳-۲ مترجمانی که کوشیده‌اند استعاره را بر همان سیاقِ اصل منتقل کنند.

مهدی الهی قمشه‌ای:

فروغِ پیری بر سرم بتافت.

محمدباقر بهبودی:

سپیدی مو چون شعلهٔ آتش بر سرم زبانه کشید.

ناصر مکارم شیرازی:

شعلهٔ پیری تمام سرم را فراگرفته.

مسعود انصاری:

از [آتشِ] پیری [موی] سرم سپید گشته است.

علی‌اصغر حلبی:

آتشِ پیري در سرم بگرفت [مویم سفید گشت].

زین‌العابدین رهنما:

آتش پیری در سرم بگرفت.

حسین استادولی:

[موی] سرم هم از پیری برافروخته.

محمدکاظم معزّی:

درخشید مرا سر به پیری.

---

۱. صالحی نجف‌آبادی ترجمهٔ دیگری هم برای این جمله از آیه در پانوشت آورده است: «یا: «سرم از پیری برافروخته»». به هر حال، برافروختگیِ سر، کنایه از سپیدی موی سر است».

ابوالقاسم امامی:

سرم از پیری افروخته است.

ابوالحسین شعرانی:

مشتعل شد سر از راه پیری.

میرزا محمدحسن اصفهانی (صفی علیشاه)

مشتعل شد سر از راه پیری (صفی علیشاه ۱۳۹۳، ۱۱۶۱/۲).

۳-۳ مترجمانی که کوشیده‌اند استعاره را در سیاقِ دیگری بازسازی کنند.

بهاءالدین خرمشاهی:

برف پیری بر سرم نشسته است.

کاظم پورجوادی:

پیری بر سرم غبار افشانده است.

۴ متون کهن

۴-۱ ترجمه‌ها و تفسیرها

قرن ۳ یا ۴؟ وراوروخت[1] سر به پیری (قرآن قدس ۱۳۶۴: ۱۹۳).

قرن ۴. بدرفشید[2] سر به پیری (ترجمهٔ تفسیر طبری ۱۳۹۱: ۹۵۸/۴)

قرن ۴؟ موی سپید بر سرِ من بر سیاهی غلبه کرد (تفسیری بر عُشری از قرآن مجید ۱۳۵۲: ۳۰).

قرن ۵؟ بدرفشید سر به پیری (قرآن موزهٔ پارس ۲۵۳۵ [= ۱۳۵۵]: ۳).

قرن ۵؟ بیشتری از سرِ من سپید شد و پیری در سرِ من افتاد چون آتش در هیزم... (تفسیر قرآن کمبریج ۱۳۴۹: ۱/ ۵).

قرن ۵. پیدا شده است و بیفروخته است سپیدیِ سرِ من از نورِ پیری (اسفراینی ۱۳۷۵: ۱۳۴۷/۳).

قرن ۵. درگرفت در سرِ من پیری (سورآبادی ۱۳۸۱: ۱۴۶۲/۲).

قرن ۵ و ۶. برافروخت پیری بر سر و رخسار من (نسفی ۱۳۹۰: ۵۷۳).

---

۱. وراوروخت: برافروخت

۲. بدرفشید: بدرخشید

قرن ۶. گُلِ حیاتم زرد گشت (نیشابوری ۱۳۹۸: ۱۰۸۵/۲-۱۰۸۶).
قرن ۶. در افروخته شد سرِ من به سپیدی[۱] (درواجکی ۱۳۹۸: ۱۶۴۹/۳).
قرن ۶. سرِ من درایستید به سپیدیِ پیری (میبدی ۱۳۷۱: ۱/۶).
قرن ۶. سرم به پیری بپخشید.[۲] آتش پیری در سرم گرفت؛ این عبارت است از آنکه: پیری همهٔ سرم بگرفت، و پیری را به آتش وصف کردن از غایتِ تشبیه است... (رازی ۱۳۸۹: ۵۸/۱۳).
قرن ۶؟ گرفت سرِ من سپیدی (قرآن ری ۱۳۶۴: ۲۹۱).
قبل از قرن ۸. برفروخت سر از روی پیری (ترجمه‌ای فارسی از قرآن مجید ۱۳۸۶: ۱۵۷).
قرن ۸. منتشر شد در سرِ من آثار پیری (نیشابوری ۱۳۹۷: ۲۹۷).
قرن ۱۰؟ برافروخت سر... سپیدی موی (جای نقطه‌چین‌ها در نسخه ناخوانا بوده است). (برگردانی کهن از قرآن کریم ۱۳۸۳: ۲۵۸).
قرن ۱۰. سفید شده است سر من سفید شدنی (زواره‌ای ۱۳۹۴: ۳۰۰/۳).
قرن ۱۰. افروخته گشت سرم از روی پیری (کاشانی ۱۳۴۶: ۳۹۴/۵).
قرن ۱۱. افروخته گشت سر من از روی پیری (شریف لاهیجی ۱۳۶۳: ۲/۳).
قرن ۱۲. به رنگِ آتش شعله زد سرِ من، [از جهتِ سفیدی مویی] (محدث دهلوی ۱۳۸۹).

۴-۲ فرهنگ‌واره‌های قرآنی

قرن ۴ یا ۵؟ وَاشتَعَلَ الرّأسُ شیباً: برافروخت سر از روی پیری یعنی همهٔ سر من سفید شد و پیر گشتم. اشتعال: افروخته شدنِ آتش و پیدا شدنِ[۳] سپیدی در موی (لسان التنزیل ۱۳۶۲: ۱۳۱).
قرن ۴ یا ۵؟ اشتعال: هویدا شدنِ سپیدی در موی و افروخته شدن (تفسیر مفردات قرآن ۱۳۸۹: ۸۵).
قرن ۴ یا ۵؟ اشتَعَلَ : اندر گرفت (رجائی بخارائی ۱۳۶۳: ۵۱).
قرن ۵. اشتعال: بگرفتن [پیدا شدنِ سپیدی در موی و افروخته شدنِ آتش] (مروزی ۱۳۶۱: ۱۴۸).
قرن ۶. اشتعال: پیدا شدنِ سپیدی در موی و افروخته شدنِ آتش (غزنوی ۱۳۸۹: ۱۷۰).

---

۱. در متن: «و در سر افروخته شد سرِ من به سپیدی»، که به نظر می رسد واژهٔ «سر» در بارِ نخست زاید است.
۲. بپخشید: برافروخت، شعله کشید. پخشیدن در ترجمه‌های دیگری از **قرآن** هم به کار رفته است: ← یاحقی ۱۳۸۹: ۸۵۵/۲.
۳. در متن «پیدا شدنی» آمده که احتمالاً اشکال تایپی است.

قرن ۸. اشتعال: افروخته شدنِ آتش و پیدا شدنِ سپیدی در موی (بخاری ۱۳۶۵: ۱۱۰).
قرن ۸. اشتعال: افروخته شدنِ آتش و پیدا شدنِ سفیدی در موی (جرجانی ۱۳۶۰: ۹).

بد نیست متذکر شویم که ملخّص اللغاتِ حسن خطیب کرمانی (قرن ۷ تا ۱۰ ؟) واژهٔ «اشتعال» را ندارد.

۳-۴ لغت‌نامه‌های عربی به فارسی

لغت‌نامه‌های عربی به فارسی را هم نمی‌توان در این بررسی کنار نهاد، چرا که بسیاری از لغت‌نامه‌ها در واقع برای هموار کردنِ راهِ فهم و ترجمهٔ **قرآن** فراهم می‌آمدند. برای مثال، ادیب نطنزی مؤلّفِ دستور اللغه می‌نویسد:

فهذا دستوراللغه العربیه المستعمله المعتمده المأثوره الوارده فی کتاب اللّه و اخبارِ الرّسول صلی اللّه علیه و سلّم و مصنّفاتِ الادبا... و دواوین المحدثین... (ادیب نطنزی ۱۳۸۴: ۶۱).

بنابراین، وی نخستین متنی که در نوشتنِ فرهنگ خود پیش چشم داشته، به تصریح خویش کتابُ‌اللّه بوده و سپس اخبار رسول و آنگاه می‌رسد به مصنّفات ادبا و دواوین شعرا. اما چهار نمونه از پیشنهاداتِ نویسندگانِ لغت‌نامه‌های عربی به فارسی برای برگردانِ مصدرِ «اشتعال» که به کاربرد قرآنی آن نظر داشته‌اند، این است:

قرن ۵. اشتعال: افروخته شدنِ آتش و پیدا شدنِ سپیدی در موی (زوزنی ۱۳۷۴: ۷۰۷).
قرن ۵. اشتَعَلَ: سر سپید شد (ادیب نطنزی ۱۳۸۴: ۴۶۱).
قرن ۵ و ۶. اشتعال: افروخته شدنِ آتش و پیدا شدنِ سپیدی در موی (بیهقی ۱۳۷۵: ۶۹۵/۲).
قرن ۶ و ۷؟ اشتعال: افروخته شدنِ آتش و هویدا شدنِ سپیدی در موی (المصادر اللغه ۱۳۶۲: ۲۷۸).

این تذکر هم بی‌مناسبت نیست که در کتابِ قُرّةُ العین، این پاره از آیهٔ چهارم سورهٔ مریم به همراهِ پارهٔ قبل از آن به عنوان یکی از امثال عرب آمده و یک معادل فارسی هم برای آن ذکر شده است:

دل رفت و دو دیده خون شد و تن بگداخت: وَهَنَ العَظمُ مِنّی وَ اشتَعَلَ الرّأسُ شیباً (قاضی اوش ۱۳۹۷: ۱۲۸).

و در آخر اضافه می‌کنم که طبق فرهنگنامهٔ قرآنی، غیر از نمونه‌های یادشده، ترجمه‌های دیگری هم از فعلِ «اِشتَعَلَ» در قرآن‌های مترجَمِ کهن ثبت شده است، از جمله: «زبانه برکشید، فروغ آورد» (یاحقی ۱۳۸۹: ۱۵۳/۱).

۵ نقد و بررسی ترجمه‌ها

۵-۱ متأخّران

در آثار معاصران، کسانی که ترجمهٔ استعاره را فروگذاشته‌اند، خود را از این چالش کنار کشیده‌اند. از بین این گروه، فولادوند، صفارزاده، موسوی گرمارودی[۱] و انصاریان سپیدی را به موی سر نسبت داده‌اند، اما پاینده، آیتی، مجتبوی، صالحی نجف‌آبادی و خواجوی به خودِ سر. به نظر می‌رسد وقتی از ساحت مجاز کناره می‌گیریم، بهتر است که سپیدی را مستقیماً به موی سر نسبت دهیم (چرا که معلوم است خودِ سر سپید نشده)، به این ترتیب تصرّف مترجم در متن کامل و یکدست می‌شود.

این دسته از مترجمان، خود را از چالش ترجمه‌ای استعاری از یک جملهٔ استعاری خلاص می‌کنند و انتقال معنای صریح را به مراعات جانب بلاغی، که خطر گمراهی را همراه دارد، ترجیح می‌دهند، در حالی که خواهیم دید در کار مترجمان کهن نمونه‌های موفّقی از ترجمهٔ استعاری این جمله وجود داشته است.[۲]

---

۱. گرمارودی در پانویس مربوط به همین جمله آورده: «در اصل: سر از (آتش) پیری برافروخت».

۲. در بین محققان معاصر دربارهٔ اصلِ ترجمهٔ آیات استعاری **قرآن** در همان سیاق اصل، اختلاف نظرهایی دیده می‌شود؛ برای مثال، یعقوب جعفری در مقالهٔ «استعاره در قرآن و دشواری ترجمهٔ آن» می‌گوید: «در مواردی که استعاره‌های به‌کاررفته در آیات در زبان دوم استعمال نشده است، کار بر مترجم سخت دشوار می‌شود... به عنوان مثال، تعبیرهایی مانند «وَاشتَعَلَ الرّأسُ شیباً»... در فارسی به کار نرفته است. در این‌گونه موارد مترجم باید معنای تحت‌اللفظی را رها کند و معنای مستعارٌ له را بیاورد تا مفهوم آیه روشن شود. البته با این کار بخشی از زیبایی‌های کلام خدا در ترجمه از بین می‌رود... بخشی از مترجمان... الفاظ استعاره را ترجمه کرده و جمله‌های نارسا و نامأنوس ساخته‌اند» (جعفری ۱۳۹۴: ۵۲۳/۱-۵۳۴). اما این حکم الزاماً و در همهٔ موارد، از جمله در ما نحن فیه صحیح و صادق نیست و در مقابل این رأی، باید این تذکر حسن رضایی باغ‌بیدی را در مقالهٔ «نگاهی گذرا به ترجمهٔ متون مقدّس و ترجمه‌های قرآن» در نظر داشت: «برخی از مترجمان... برای روشن کردنِ معانی مجازی واژه‌ها، استعاره را به غیر استعاره برگردانده‌اند. این کار علاوه بر آنکه ظرایف ادبی متن را نادیده می‌گیرد، معنای کلام را نیز محدود می‌کند» (رضایی باغ‌بیدی ۱۳۹۴: ۱۹۷/۵).

اما از بین گروهی که کوشیده‌اند استعاره را در ترجمهٔ خود نگاه دارند، برخی استعاره را تغییر داده‌اند که به نظر می‌رسد این کار ضرورتی نداشته و ناصواب‌تر از شیوهٔ کسانی بوده است که ارائهٔ ترجمه‌ای استعاری از این استعارهٔ قرآنی را فروگذاشته‌اند. خرمشاهی به‌جای شعله و درخشش، سپیدیِ موی سر را به برف تشبیه کرده: «برف پیری بر سرم نشسته است»، اما اگر هم بارش برف را در محلّ زندگی زکریای نبی، که این جمله از زبان اوست، بپذیریم (صرف نظر از اینکه پذیرش آن در حجاز که محلّ نزول **قرآن** است امر غریبی‌ست)، با این حال باید توجه داشته باشیم که به سبب این تغییر، گرمی شعله به سردی برف تبدیل می‌شود و بدین ترتیب متن **قرآن** از ساخت و ساحتِ خود دور می‌افتد؛ که تا ضرورتی نباشد بهتر است چنین نکنیم. پورجوادی نیز شعله را به غبار برگردانده است: «پیری بر سرم غبار افشانده است»، و اشکالش اینجاست که غبار درخشان نیست و علاوه بر این، گویی سویه‌ای تیره و منفی، غیر از آنچه در اصل متن است، بر آن تحمیل می‌کند.

اما برخی از معاصران، به پیروی از مترجمان متقدّم، کوشیده‌اند عین استعارهٔ قرآنی را در ترجمهٔ خویش وارد کنند:

ترجمهٔ الهی قمشه‌ای: «فروغ پیری بر سرم بتافت»؛ این اشکال را دارد که در متن **قرآن** فروغ از بیرون بر سر نمی‌تابد، بلکه موی سر بر اثر سپید شدن، خود می‌درخشد و بنابراین فروغ از سر ساطع می‌شود، اما در ترجمهٔ الهی قمشه‌ای فروغ از بیرون به سر می‌تابد.[۱]

در ترجمهٔ بهبودی: «سپیدی مو چون شعلهٔ آتش بر سرم زبانه کشید»؛ استعاره به تشبیه برگردانده شده و بر این اشکال اساسی وارد نیست، اما به نظر می‌رسد وجه شبه به یکسان بر هر دو طرف تشبیه تطبیق ندارد، چرا که شعله زبانه می‌کشد، ولی سپیدی موی سر زبانه نمی‌کشد؛ در واقع بهتر بود گفته شود که: «مو از/ در سپیدی به‌سان درخشندگی شعلهٔ آتش شده است». از این هم که بگذریم، مترجم تشبیه را به قدری با جزئیات تصویر کرده که بلاغتِ اصل استعاره را از آب و رنگ انداخته است.

---

۱. و چنان‌که از فرهنگنامهٔ قرآنی نقل شد، یکی از مترجمان کهن «فروغ آوردن» را به کار برده که اشکالِ «فروغ بر سر تافتن» در ترجمهٔ الهی قمشه‌ای را ندارد.

مکارم شیرازی، «تمام» را به سر اضافه کرده: «شعلهٔ پیری تمام سرم را فراگرفته»؛ در حالی که بسیاری از مفسّران گذشته تذکر داده‌اند که نحوِ این کاربرد قرآنی خود چنان است که تمامیت و فراگیری اشتعال را می‌رساند و همین را از امتیازات این استعاره دانسته‌اند، چرا که روشن است شعله اگر در سر افتد، به یک جای محدود نمی‌ماند و همه جای سر را فرا می‌گیرد. بنابراین در این ترجمه از ارزش بلاغی کلام کاسته شده است. ضمن اینکه ترکیب «شعلهٔ پیری» چندان مناسب به نظر نمی‌رسد، به‌جای آن، مترجم می‌توانست از «آتش پیری» که ابوالفتوح به کار برده یا فعل «شعله کشیدن» بهره ببرد.

در ترجمهٔ انصاری «آتش» آمده، اما گویی خود آتش باعث سپیدی مو دانسته شده: «از [آتشِ] پیری [موی] سرم سپید گشته است»؛ در حالی که آتش باعث سپیدی نمی‌شود، اثر آتش خاکستر و رنگش از جهات گوناگون که بنگریم سیاهی، زردی و سرخی است. در **قرآن** سپیدی مو به درخشش خودِ شعلهٔ فروزان آتش تشبیه شده، نه که بگوید: آتشی افتاد و در نتیجهٔ آن سر سپید شد؛ بنابراین صحیح‌تر این است: «موی سر بر اثر پیری به رنگِ شعلهٔ/ پرتوی آتش درآمد».

رهنما و حلبی: «آتش پیری در سرم بگرفت»؛ به‌جای استعاره، به تبعیت از ابوالفتوح اضافهٔ تشبیهی «آتش پیری» را آورده‌اند که البته با فعل «گرفتن» می‌خواند، گرچه حلبی این توضیح را اضافه می‌کند: «مویم سفید گشت»؛ که اضافی است و ارزش بلاغی کلام را هم بی‌اثر می‌کند.

صفی علیشاه و شعرانی: «مشتعل شد سر از راه پیری»؛ امامی: «سرم از پیری افروخته است»؛ معزّی: «درخشید مرا سر به پیری»؛ رهنما و استادولی: «[موی] سرم هم از پیری برافروخته»؛ هر یک به نوعی به استعارهٔ قرآنی نزدیک شده‌اند. صفی علیشاه و شعرانی عینِ «مشتعل شدن» را، امامی و استادولی به پیروی از قرآن قدس «افروختن» را، رهنما به پیروی از ابوالفتوح «آتش پیری» را و معزّی به تبعیّت از مترجمان تفسیر طبری «درخشیدن» را آورده است. از بین این شش، معزّی، رهنما، امامی و استادولی در کنارِ «سر»، مضاف‌الیهِ «من» یا «م» را هم در کلام آورده‌اند که توضیحی اضافی است و در کلام **قرآن** هم ضروری دانسته نشده که نه تنها این چهار، بلکه اغلب مترجمان قدیم و جدید آن را در ترجمهٔ خود وارد کرده‌اند. همچنین «مو» در ترجمهٔ استادولی اضافه است.

برای ترجمهٔ مجاز به حقیقت چه بسا این نیاز بود، چنان‌که در نقل ترجمهٔ برخی از مترجمان معاصر گفته آمد. اما اگر استعاره به استعاره ترجمه شود، دیگر ذکرِ «مو»، تخلّف از ترجیح خودِ **قرآن** به نظر می‌رسد. به عبارتی وقتی گفته می‌شود: «موی سرم از پیری سفید شد»، لازم یا مستحسن است «مو» را بیاوریم، اما در گفتنِ: «سرم از آتش پیری برافروخت» یا «سر از پیری درخشید»، دیگر ذکرِ «مو» لزومی ندارد، ضمن اینکه بر اساس این استعارهٔ قرآنی، مو نیفروخته، بلکه اگر تمام موی سر سفید شود، آنگاه بر اثر آن، سر به تمامی افروخته و درخشنده به نظر می‌رسد. استادولی «هم» را نیز اضافه کرده است که هرچند ذکرش ضرورتی ندارد، اما گویی چندان اشکالی وارد نمی‌آورد و در ساخت زبان فارسی می‌تواند پذیرفته آید.

به نظر می‌رسد در خصوص این جملهٔ قرآنی، صفی علیشاه، شعرانی، امامی و معزّی ترجمهٔ مناسب را برگزیده‌اند و بهتر بود که معزّی «مرا» را نمی‌آورد؛ یعنی همان‌گونه که جمعی از علمای ماوراءالنّهر در ترجمهٔ تفسیرِ طبری، دربارهٔ برگردان فارسیِ این جمله اتفاق کرده‌اند: «درخشید سر به پیری»، یا به پیروی از مترجمِ قرآن قدس: «برافروخت سر به پیری». البته هر دو می‌توانستند نحو کلام را به زبان امروز نزدیک‌تر کنند و به‌جای «به پیری» یا «از راه پیری» بیاورند: «از روی پیری یا از پیری». اما امامی بی‌آنکه از متن قرآن منحرف شود، هم معنای کلام را منتقل کرده و هم استعاره را، همچنین از ترجمه‌های کهن **قرآن** به فارسی بهره برده و در عین حال، نحو کهنِ قدما را به شیوهٔ امروزی بازآورده است: «سرم از پیری افروخته است»؛ در این ترجمه تنها مضاف‌الیه «م» بعد از «سر» زیاده بر متن **قرآن** است. به نظر می‌رسد امامی در ترجمهٔ این آیه از ملا فتح‌الله کاشانی در منهج الصادقین متأثر بوده و یا به هر حال با او هم‌نظر است.[۱]

ترجمهٔ رهنما و استادولی را نیز می‌توان به عنوان مقبول‌ترین کوشش‌ها در برگرداندن این جمله، بعد از ترجمهٔ شعرانی و معزّی قرار داد.

و البته باید گفت که همهٔ این ترجمه‌ها از سرمشق‌های کهن برگرفته شده‌اند، غیر از

۱. ترجمهٔ دومِ صالحی نجف‌آبادی هم که آن را در پانوشت ذکر کرده، با مختصری تفاوت عین ترجمهٔ امامی است و خصایص و امتیازات گفته‌شده در بالا بر آن هم صدق می کند: «سرم از پیری برافروخته».

ترجمهٔ صفی علیشاه و به تبعِ او علامه شعرانی[۱] که با ترجمه‌هایی که فعلاً از **قرآن** در دست داریم، به نظر می‌رسد با آوردنِ فعلِ «مشتعل شدن» پیشنهادِ تازه‌ای عرضه کرده‌اند، مگر اینکه در آینده این ترکیب هم در ترجمه‌های قدیمی **قرآن** یافته شود. البته پیشینهٔ اصلی ترجمهٔ صفی علیشاه و شعرانی را در ترجمهٔ ولی‌اللّه دهلوی می‌توان یافت که بر اساس شواهد موجود، اول بار اوست که ترکیبِ «شعله زدن» را در ترجمهٔ این جمله وارد می‌کند.

دیگر، همان‌طور که مختصصان یادآور شده‌اند، در ترجمه‌های قدیمی **قرآن**، در سنتی هزار ساله، شیوهٔ ترجمهٔ تحت‌اللفظی سیطره داشته و نیز گفته شده است که با ترجمهٔ معزّی این سنّت پایان یافت؛[۲] اینک می‌بینیم که این شیوهٔ ترجمه یکسره ناموجّه نیست، بلکه هنوز در مواردی کاربرد دارد و می‌تواند مقصودِ اصل را بهتر برآورد و بلاغت قرآنی را نیز تا حدّ مطلوبی در زبان مقصد بازسازی کند.

۲-۵ پیشینیان

مترجمان تفسیر طبری، که فعلاً باید آن را نخستین ترجمهٔ کامل **قرآن** دانست، ترجمه‌ای به‌کمال به دست داده‌اند: «بدرفشید سر به پیری».[۳] و نیز چنین است ترجمهٔ قرآن قدس (ممکن است این ترجمه از ترجمهٔ تفسیر طبری هم قدیمی‌تر باشد) که به‌جای «درفشیدن»

---

۱. شعرانی این جمله را عیناً مطابق صفی علیشاه ترجمه کرده و به نظر می‌رسد که به ترجمهٔ او نظر داشته است.

۲. ← خرمشاهی (۱۳۸۸: ۷۷) و نیز ← آذرنوش (۱۳۸۲؛ ۱۳۹۴)؛ سخن آذرنوش در اینجا صحیح است و ما تنها متذکر شدیم که این خصیصه، یعنی ترجمهٔ تحت‌اللفظی، الزاماً ناپسند نیست. دیگر اینکه باید به تذکر مهمّ دیگر آذرنوش هم توجه داشت که مسئلهٔ ترجمه از عربی به فارسی، با این حساسیّت که یک مترجم مسلمان معتقد، متن مقدّس دینی خود را ترجمه می‌کرده، باعث شده است که مترجمان خواسته و ناخواسته، به ساختار قرآنی پایبند بمانند و از این راه، ساختار دستوری زبان فارسی را با وارد کردن ساختارهای دستوری زبان عربی دستخوش تغییرات بسیار کنند. بنابراین، ضمن بهره‌گیری از گنجینه‌های صرفی و نحوی متون کهن برای زبان امروز و توجه به ارزش‌های این متون، نباید از آن سوی بام هم افتاد و اشکالات و معضلات ترجمه‌های قدیمی را نادیده گرفت. نیز ← همو (۱۳۷۵) و محقق (۱۳۶۹).

۳. دور از حقیقت نیست که هم‌آواز با آذرتاش آذرنوش این ترجمه را ترجمه و تفسیر رسمی **قرآن** به زبان فارسی بخوانیم، خاصه آنکه اکنون مشخص شده است که این ترجمهٔ به معنای دقیق کلمه، ترجمهٔ تفسیر **قرآن** محمد بن جریر طبری موسوم به جامع البیان عن تأویل آی القرآن نیست. اول بار مرحوم استاد عباس زریاب خویی از این حقیقت پرده برداشت (← زریاب‌خویی ۱۳۸۵: ۳۵۹-۳۶۳) و سپس دیگرانی نیز در تحقیقاتشان متذکر این نکته شدند.

(= درخشیدن)، «برافروختن» را به کار برده است: «وراوروخت سر به پیری». این دو برگردان از این پارهٔ آیهٔ چهارم سورهٔ مریم را، باید نمونهٔ اعلای گزارش یک جملهٔ استعاری از زبان عربی به زبان فارسی دانست، جمله‌ای سه کلمه‌ای حاوی یک استعاره که بسیاری از مفسّران آن را أحسنُ الاستعارات دانسته‌اند.

در این دو ترجمه، که قدیمی‌ترین ترجمه‌های قرآن‌اند، نحو اصل عربیِ کلام و ترجمهٔ فارسی کاملاً به هم نزدیک است و کمّیت هم تغییری نکرده: «اِشتَعَلَ = درخشید (یا برافروخت)»؛ «الرأُس = سر»؛ «شیبا = به پیری». البته مقصود این نیست که در ترجمه، در همه جا باید بکوشیم تا کمّیت کلمات و نحو زبان مبدأ را حفظ کنیم.

مترجم **قرآن** موسوم به قرآن موزهٔ پارس، که احتمالاً حدود یک سده بعد از این دو ترجمهٔ نمونه، دست به ترجمهٔ **قرآن** زده، عین ترجمهٔ تفسیر طبری را تکرار کرده: «بدرفشید سر به پیری».

شاهفور اسفراینی، نسفی و درواجکی در استعمال «افروختن» به راه مترجم قرآن قدس رفته‌اند، الّا اینکه اسفراینی ترکیب «نور پیری» را هم به کار برده: « پیدا شده است و بیفروخته است سپیدی سرِ من از نور پیری»، اما به نظر می‌رسد اگر اضافهٔ تشبیهی مطلوب باشد «آتش پیری» مناسب‌تر است، البته اسفراینی به افروختن بسنده نکرده و قبل از افروختن «پیدا شدن» را هم آورده که اگر آن را توضیح تفسیری به حساب نیاوریم، عبارتی اضافی‌ست در ترجمه.

نسفی به خاطر کوشش در مسجّع ساختن نثرش، «رخسار» را به متن تحمیل کرده است: «برافروخت پیری بر سر و رخسار من»؛ غافل از اینکه اگر افروختن سر به علت سفید شدن گیسوان باشد، افروختن رخسار چه علت دارد؟ درواجکی نیز با توضیح اضافهٔ «سپیدی» متن را از نمونهٔ مطلوب خود دور کرده است. او در ادامه توضیحات بیشتری هم می‌آورد و سپیدی را به عارض نیز نسبت می‌دهد و چه بسا در این خصوص از نسفی متأثر شده باشد که رخسار را در ترجمه وارد کرده است: «و در افروخته شد سر من به سپیدی و آن کنایت است از سپیدیِ عارض، أی عارض و سر من سپید شد».

در دو ترجمهٔ کهن قرن هشتم و دهم (چاپ انجمن آثار و فرهنگستان) نیز الگوی قرآن قدس پذیرفته شده است: «برفروخت سر از روی پیری» و «برافروخت سر... سپیدی موی».

سورآبادی به‌جای «درخشیدن و افروختن»، «درگرفتن» را آورده: «درگرفت در سر من پیری»، و ترجمهٔ کوتاه و درخور و الگوی سومی بعد از ترجمهٔ تفسیر طبری و قرآن قدس به دست داده؛ روشن است که وی پیری را به آتش مانند کرده که فعل «درگرفتن» را برای آن به کار برده است، اما لزومی به آوردنِ خودِ آتش ندیده. مترجم **قرآن** موسوم به قرآن ری هم با قدری تفاوت همین روش را برگزیده: «گرفت سر من سپیدی».

در میان نمونه‌هایی که فعلاً در دسترس داریم، از مترجمان و مفسّران کهنِ **قرآن**، صاحب بصائر یمینی تنها کسی‌ست که به‌جای کوشش در ترجمهٔ عین استعاره، از استعارهٔ جایگزین بهره برده است. این ترجمه که البته در جای خود لطافت دارد، اشکال بزرگش این است که هرگز مستعارٌ لَه، یعنی سپیدی موی سر، از آن دریافت نمی‌شود: «گُلِ حیاتم زرد گشت»، اساساً به سختی می توان گفت که جملهٔ مورد نظر ما در بصائر یمینی ترجمه شده است.

از متقدّمان، مترجم تفسیری بر عُشری از قرآن مجید از خیر ترجمهٔ استعاری گذشته و معنای حقیقی کلام را گزارش کرده است: «موی سپید بر سر من بر سیاهی غلبه کرد». میبدی نیز استعاره و مجاز را وانهاده و کلام را به‌طور حقیقی ترجمه کرده است، ولی با این حال لزومی ندیده موی را هم اضافه کند: «سر من درایستید به سپیدیِ پیری».

مترجمِ تفسیرِ **قرآن** موسوم به کمبریج، نخست حقیقت امر را گزارش کرده و بعد از آن در توضیح، بن‌مایهٔ تشبیهیِ این استعاره را به دست داده و وجه شبه را آتش در هیزم گرفتن دانسته: «بیشتری از سرِ من سپید شد و پیری در سرِ من افتاد چون آتش در هیزم». او هم پیری را به شعله یا آتش تشبیه کرده، مضاف بر اینکه مو را نیز به هیزم مانند کرده است.

ابوالفتوح رازی گویی «درگرفتن» را از سورآبادی گرفته و آتش را از تفسیر **قرآن** موسوم به کمبریج برداشته و از بین ترجمه‌های کهنی که در اینجا برشمرده شد، او نخستین کسی‌ست که ترکیب «آتش پیری» را به کار برده است. وی در ابتدا «پخشیدن» را آورده و سپس به جای آنکه به سیاق برخی ترجمه‌های پیشین به فعل «درگرفتن» اکتفا کند، اضافهٔ تشبیهی «آتش پیری» را می‌آورد: «سرم به پیری بپخشید. آتش پیری در سرم گرفت».

اما ولی‌اللّه دهلوی به‌جای «درخشیدن و افروختن، درگرفتن و آتش پیری»، همان شعله

را بر اساس «اشتعالِ» قرآنی وارد ترجمه می‌کند و به نظر می‌رسد الگوی تازه‌ای به نمونه‌های موجود می‌افزاید. وی البته وجه شبه را هم با آوردن ترکیبِ «رنگِ آتش» ذکر می‌کند: «به رنگِ آتش شعله زد سر من». و حتماً باید مرادش از رنگ آتش روشنی و بی‌رنگی باشد، وگرنه آن‌گونه که به چشمِ ظاهر می‌آید و در نقش و نگارها تصویر می‌شود، رنگِ آتش سرخ و زرد است و پیداست در اینجا مرادِ زکریا این نیست که موی سرش سرخ شده است. دهلوی به تبعیت از فرهنگ‌واره‌ها و برخی ترجمه‌ها، توضیحی را هم آورده است: «از جهتِ سفیدی مویی».

به نظر می‌رسد نظام‌الدین حسن نیشابوری بی‌وجه‌ترین ترجمه را از بین این نمونه‌های قدیمی که ذکر شد، به دست داده است: «منتشر شد در سرِ من آثار پیری». بر اساسِ این ترجمه، هیچ معلوم نیست آثار پیری که در سر منتشر شده، موی سپید است یا بی‌مویی یا وضعیتی دیگر.

زواره‌ای نیز در قرن دهم در ترجمةُ الخواص، به راه میبدی و مترجم تفسیری بر عُشری از قرآن مجید رفته و حقیقتِ معنا را گزارش کرده: «سفید شده است سر من سفیدشدنی»، او نیز سفیدی را به خود سر نسبت داده است. زواره‌ای سپس ترجمه‌ای تفسیری هم به دست داده و در آن «درخشیدن» را برگزیده، اما «روشن» را هم به آن عطف کرده که حشو دارد: «روشن و درخشنده شد سرِ من از پیری». اما شاگردِ زواره‌ای، ملا فتح‌الله کاشانی، یکی از بهترین ترجمه‌ها را به دست داده است. کاشانی ترجمهٔ الگوی قرآن قدس را با زبانی امروزی‌تر بیان داشته که اگر فقط مضاف‌الیه «م» را به «سر» اضافه نمی‌کرد، ترجمه‌ای بود کامل: «افروخته گشت سرم از روی پیری». شریف لاهیجی نیز از کاشانی پیروی کرده، الّا اینکه مضاف‌الیه را منفصل آورده است: «افروخته گشت سر من از روی پیری».

درخورِ تأکید و تکرار است که از بین موارد مذکور، غیر از ترجمه‌های تفسیر طبری، قرآن قدس، قرآن موزهٔ پارس و **قرآن** قدیمی چاپ انجمن آثار، مابقیِ مترجمان، ضمیرِ «من» را مضاف‌الیه سر قرار داده‌اند که ضرورتی نداشته و از بلاغت کلام کاسته است، چرا که به گفتهٔ زمخشری که قبلاً نقل شد، گویندهٔ **قرآن**: «شیب را به صورتِ تمیز می‌آورد و به سر اضافه نمی‌کند و به آگاهیِ مخاطب بسنده می‌کند که مراد سرِ زکریاست و از این حیث به رسا بودن و فصاحتِ این عبارت گواهی می‌دهد و بلاغتِ آن را باز می‌نمایاند». تمامی مترجمان معاصر نیز، به‌جز صفی علیشاه، شعرانی و

موسوی گرمارودی مضاف‌الیه را به صورت منفصل یا متصل ذکر کرده‌اند، در حالی که در متنِ **قرآن** پیش از جملهٔ مورد بررسیِ ما، دو بار یای متکلّم در «إنّی» و «منّی» آمده که مترجمانِ تفسیر طبری به این نکتهٔ باریک توجه داشته‌اند، چرا که در تمام آیه هر جا که در متن **قرآن** ضمیر متکلّم به طور بارز یا مستتر آمده، ایشان نیز آن را آورده‌اند، الّا در همین جمله که در **قرآن** «رأس» مضاف‌الیه ندارد و ایشان نیز از نصّ قرآن پیروی کرده‌اند:

قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُن بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا: گفت ای بارخدای من، منم، سست شد استخوان از من و بدرفشید سر به پیری و نبودم به خواندنِ تو ای بار خدای من رنجوری.

مترجم قرآن قدس نیز به این نکته توجه داشته و کلّ آیه را چنین به فارسی برگردانده است:

گفت: خداوندِ من! من سست شد استخوان از من و وراوروخت سر به پیری، و نبودم به خواندنِ تواء، خداوندِ من گدبخت.

چنان‌که می‌بینیم مترجمان این دو متنِ متقدّم، ذکرِ ضمیر بارزِ «ی» را در «انّی» و «منّی» و ضمیر مستتر «أنا» را در «أکُن» در ترجمهٔ فارسی مراعات کرده‌اند و هر دو، «ربّ» را در هر دو بار که در این آیه آمده، به «خدای من» یا «خداوند من» برگردانده‌اند، (پس اینکه در آغاز آیه دو بار «من» آمده نباید خواننده را به اشتباه بیندازد)، اما «رأس» را آگاهانه بدونِ مضاف‌الیه آورده‌اند.

می‌رسیم به فرهنگ‌واره‌ها و لغت‌نامه‌های قدیمی.

از هفت فرهنگ‌وارهٔ قرآنی که ما به آنها مراجعه کرده‌ایم، به‌جز یکی، تمامی آنها، هم مقصودِ اصلیِ «اشتعال» را آورده‌اند و هم معنی مجازی را و همه به‌اتفاق در معنای آن «افروخته شدنِ آتش و پیدا شدنِ سپیدی در موی» را ضبط کرده‌اند، الّا اینکه لسان التنزیل ترجمه‌ای هم برای جملهٔ محلّ بحثِ ما در این آیه به دست داده است. مؤلف این کتاب، همان‌طور که برای «اشتعال»، برافروختن را آورده، در ترجمهٔ آیه هم از همین فعل بهره برده که مطابق الگوی قرآن قدس است.

از این بین، فقط فرهنگ لغات قرآن خطی آستان قدس، شمارهٔ ۴ «اندر گرفتن» ثبت کرده، بدون اینکه ذکری از آتش به میان آورد، که سورآبادی در این خصوص با آن هم‌نظر است.

از چهار لغت‌نامهٔ محلِّ مراجعه هم، باز به‌جز یکی، در همه به شیوهٔ فرهنگ‌واره‌ها عمل شده است. از این بین دستور اللغه فقط متذکرِ مقصودِ اصلی و حقیقیِ کلام شده و در معنای «اِشتَعَلَ» آورده است: «سر سپید شد».

۶ نتیجه

در این مقاله، ترجمهٔ یک جملهٔ استعاریِ **قرآن** در پنجاه و دو ترجمهٔ قدیم و جدیدِ قرآن و تفاسیر، فرهنگ‌واره‌ها و لغت‌نامه‌های کهن بررسی شد؛ برای آزمون این موضوع که زبان کهن فارسی برای برگردانِ تعبیراتِ اصلی‌ترین متنِ این هزار و اندی سالِ گذشتهٔ فرهنگ ایران و اسلام، یعنی **قرآن**، چه قابلیّت‌هایی را داشته و به کار گرفته و آیا امروزیان هم می‌توانند از ذخایر آن بهره ببرند؟ و نیز برای بررسی اینکه مترجمانِ امروزی چقدر از میراث قدما بهره‌مند شده‌اند؟

می‌بینیم که اغلب ترجمه‌ها، فرهنگ‌واره‌ها یا لغت‌نامه‌های قدیمی **قرآن**، یا معنای حقیقی و مجازی این جمله را با هم آورده‌اند یا فقط معنای استعاری را ذکر کرده‌اند. تنها در چند نمونهٔ معدود است که ترجمهٔ استعاری فروگذاشته شده و فقط یک مترجم استعاره را از سیاق خود خارج کرده و دست به بازسازیِ استعاره در ساختارِ متفاوت زده است.

اما از بین ترجمهٔ معاصرانی که در اینجا بدان‌ها ارجاع شد، نیمی از آنها، یا استعاره را رها کرده و یا سیاقِ آن را تغییر داده‌اند.

از معاصران، کسانی در حفظِ هم‌زمانِ زیبایی و امانت کامیاب‌تر بوده‌اند که از پنج گونهٔ اصلیِ پیشنهاداتِ قدما در ترجمهٔ «اشتعال» بهره برده‌اند: **درخشیدن**، **برافروختن**، **درگرفتن**، **شعله زدن** و ترکیبِ **آتش پیری**.

گرچه بیشتر معاصران هم، چنان‌که در نقد و بررسی ترجمهٔ ایشان آمد، مواردی غیرلازم را به ترجمه‌های کهن افزوده و از راه صواب خارج شده‌اند، و آخر اینکه هیچ یک از

معاصران، الگوی کاملاً تازه و مناسب‌تری برای ترجمهٔ این استعارهٔ قرآنی، علاوه بر آنچه در آثار قدما آمده، پیشنهاد نکرده است.

منابع

آذرنوش، آذرتاش (۱۳۷۵)، تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ۱. ترجمه‌های قرآنی، تهران: سروش.
ـــــــــ (۱۳۸۲)، «ترجمهٔ قرآن به فارسی» دانشنامهٔ جهان اسلام، ج ۷، تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی؛ نیز ← ترجمهٔ قرآن، مبانی نظری و سیر تاریخی، تهران: کتاب مرجع، ۱۳۹۴.
آیتی، عبدالمحمد (۱۳۸۹)، ترجمهٔ قرآن، تهران: سروش.
ادیب نطنزی، بدیع‌الزمان ابوعبدالله حسین بن ابراهیم بن احمد (۱۳۸۴)، دستور اللغه یا کتاب الخلاص، به تصحیح سید علی اردلان جوان، مشهد: به نشر.
استادولی، حسین (۱۳۹۱)، ترجمهٔ قرآن، قم: اسوه.
اسفراینی، ابوالمظفّر شاهفور بن طاهر بن محمد (۱۳۷۵)، تاج التراجم فی تفسیر القرآن لِلأعاجم، ج ۳، به تصحیح نجیب مایل هروی و علی‌اکبر الهی خراسانی، تهران: میراث مکتوب و انتشارات علمی و فرهنگی.
الهی قمشه‌ای، مهدی (بی تا)، ترجمهٔ قرآن، تهران: جاویدان.
امامی، ابوالقاسم (۱۳۸۹)، ترجمهٔ قرآن، قم: اسوه.
انصاری، مسعود (۱۳۸۹)، ترجمهٔ قرآن، تهران: فرزان روز.
انصاریان، حسین (۱۳۸۳)، ترجمهٔ قرآن، قم: اسوه.
بخاری، محمد بن محمد بن نصر (۱۳۶۵)، المستخلص یا ترجمان القرآن، به تصحیح مهدی درخشان، تهران: دانشگاه تهران.
برگردانی کهن از قرآن کریم (۱۳۸۳)، به کوشش علی رواقی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
بهبودی، محمدباقر (۱۳۷۲)، معانی القرآن، تهران: مؤلف.
بیهقی، ابوجعفر احمد بن علی بن محمد المُقری (۱۳۷۵)، تاج المصادر، ج ۲، به تصحیح هادی عالم‌زاده، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
پاینده، ابوالقاسم (۱۳۳۶)، ترجمهٔ قرآن، تهران: جاویدان.
پورجوادی، کاظم (۱۳۷۴)، ترجمهٔ قرآن، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
ترجمه‌ای فارسی از قرآن مجید (۱۳۸۶)، به کوشش علی رواقی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
ترجمهٔ تفسیر طبری (۱۳۹۱)، (جمعی از علمای ماوراءالنّهر)، ج ۴، به تصحیح حبیب یغمایی، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.

ترجمهٔ قرآن موزهٔ پارس (۲۵۳۵ [= ۱۳۵۵])، به تصحیح علی رواقی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
ترجمهٔ قرآن موسوم به قرآن ری (۱۳۶۴)، به کوشش محمدجعفر یاحقی، تهران: مؤسسهٔ فرهنگی شهید محمد رواقی.
ترجمهٔ قرآن موسوم به قرآن قدس (۱۳۶۴)، به کوشش علی رواقی، تهران: مؤسسهٔ فرهنگی شهید محمد رواقی.
تفسیر قرآن کمبریج (۱۳۴۹)، به تصحیح جلال متینی، ج ۱، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
تفسیر مفردات قرآن (۱۳۸۹)، به تصحیح عزیزالله جوینی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
تفسیری بر عُشری از قرآن مجید (۱۳۵۲)، به تصحیح جلال متینی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
جرجانی، میر سید شریف، ترجمان القرآن (۱۳۶۰)، تدوین عادل بن علی بن عادل الحافظ، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: بنیاد قرآن.
جعفری، یعقوب (۱۳۹۴)، «استعاره در قرآن و دشواری ترجمهٔ آن»، مجموعه مقالات فارسی ترجمهٔ قرآن مجید، ج ۱، قم: مؤسسهٔ فرهنگی ترجمان وحی.
حلبی، علی‌اصغر (۱۳۸۰)، ترجمهٔ قرآن، تهران: اساطیر.
خرمشاهی، بهاءالدین (۱۳۸۸)، بررسی ترجمه‌های امروزین فارسی قرآن کریم، قم: موسسهٔ فرهنگی ترجمان وحی.
ـــــــــ (۱۳۷۷)، ترجمهٔ قرآن، تهران: دوستان.
خواجوی، محمد (۱۳۸۸)، ترجمهٔ قرآن، تهران: مولی.
درواجکی، ابونصر (۱۳۹۸)، احمد بن حسن بن سلیمان، لطائف التفسیر، به تصحیح سعیده کمائی‌فرد، تهران: میراث مکتوب.
رازی، ابوالفتوح (۱۳۸۹)، روضُ الجِنان و روحُ الجَنان، ج ۱۳، به تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمدمهدی ناصح، چاپ چهارم، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
رجائی بخارائی، احمدعلی (۱۳۶۳)، فرهنگ لغات قرآن خطی آستان قدس، شمارهٔ ۴، تهران: انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
رضایی باغ‌بیدی، حسن (۱۳۹۴)، «نگاهی گذرا به ترجمهٔ متون مقدّس و ترجمه‌های قرآن»، مجموعه مقالات فارسی ترجمهٔ قرآن مجید، ج ۵، قم: موسسهٔ فرهنگی ترجمان وحی.
رهنما، زین العابدین (۱۳۴۹)، ترجمهٔ قرآن، ج ۲، تهران: سازمان اوقاف.
زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله (۱۳۹۲)، برهان (البرهان فی علوم القرآن)، ج ۳، ترجمهٔ حسین صابری، تهران: علمی و فرهنگی.

زریاب‌خوبی، عباس (۱۳۸۵)، بزم‌آوردی دیگر، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
زمخشری، محمود بن عمر بن محمد (۱۳۸۹)، تفسیر کشّاف (الکشّاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل)، ج ۳، ترجمهٔ مسعود انصاری، تهران: ققنوس.
زواره‌ای، ابوالحسن علی بن حسن (۱۳۹۴)، ترجمة الخواص، تفسیر فارسی قرآن کریم، تصحیح منصور پهلوان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
زوزنی، ابوعبدالله حسین بن احمد (۱۳۷۴)، کتاب المصادر، به تصحیح تقی بینش، چاپ دوم، تهران: البرز.
سورآبادی، عتیق بن محمد معروف به ابوبکر عتیق نیشابوری (۱۳۸۱)، تفسیر سورآبادی، ج ۲، تصحیح علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: فرهنگ نشر نو.
سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن (۱۳۹۱)، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۲، ترجمهٔ سید مهدی حائری قزوینی، چاپ نهم، تهران: امیرکبیر.
شریف لاهیجی، قطب‌الدین محمد بن شیخ علی (۱۳۶۳)، تفسیر شریف لاهیجی، ج ۳، به تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی و محمد ابراهیم آیتی، تهران: موسسهٔ مطبوعاتی علمی.
شعرانی، ابوالحسن (۱۳۸۲)، ترجمهٔ قرآن، تهران: اسلامیه.
صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله (۱۳۹۸)، ترجمهٔ قرآن، ویراستار: محمدعلی کوشا، تهران: کویر.
صفّارزاده، طاهره (۱۳۹۳)، ترجمهٔ قرآن، چاپ پنجم، تهران: پارس‌کتاب.
صفی علیشاه، میرزا محمدحسن اصفهانی (۱۳۹۳)، تفسیر صفی، ج ۲، به تصحیح بهروز ثروتیان، تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.
طبرِسی، ابوعلی فضل بن الحسن (۱۴۱۵ق)، مجمع البیان فی تفسیرالقرآن، ج ۶، قدّم له سید محسن الامین العاملی، بیروت: موسسه الاعلمی لِلمطبوعات.
طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن (۱۴۳۰ق)، التِبیان فی تفسیرالقرآن، ج ۸، قم: موسسه النشرالاسلامی.
غزنوی، ابوالعلاء احمد بن محمد (۱۳۸۹)، تراجم الاعاجم، به اهتمام مسعود قاسمی و محمد مدبّری، چاپ دوم، تهران: اطلاعات.
فولادوند، محمدمهدی (۱۳۸۸)، ترجمهٔ قرآن، قم: دارالقرآن کریم.
قاضی اوش (۱۳۹۷)، قرةالعین، به تصحیح سلمان ساکت و زهرا محمودی، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار و سخن.
کاشانی، فتح‌الله (۱۳۴۶)، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ج ۵، به تصحیح علی‌اکبر غفاری، تهران: کتابفروشی اسلامیه.

کرمانی، حسن خطیب (۱۳۶۲)، ملخّص اللغات، به اهتمام محمد دبیرسیاقی و غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
لسان التنزیل (۱۳۶۲)، به اهتمام مهدی محقق، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
مجتبوی، جلال‌الدین(۱۳۷۱)، ترجمهٔ قرآن، تهران: حکمت.
محدّث دهلوی، احمد بن عبدالرحیم، شاه ولی‌اللّه (۱۳۸۹)، ترجمهٔ قرآن با عنوان فتح الرحمن بترجمة القرآن، به کوشش مسعود انصاری، تهران: احسان.
محقق، مهدی (۱۳۶۹)، «ترجمهٔ تفسیر طبری»، یادنامهٔ طبری، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
مروزی، محمد بن منصور المتحمد (۱۳۶۱)، الدرر فی الترجمان، محمد سرور مولایی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
المصادراللغه (۱۳۶۲)، به تصحیح عزیزالله جوینی، تهران: موسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
معزّی، محمدکاظم (۱۳۷۲)، ترجمهٔ قرآن، قم: اسوه.
مکارم شیرازی، ناصر(۱۳۹۴)، ترجمهٔ قرآن، قم: افلاکیان.
موسوی گرمارودی، علی (۱۳۸۳)، ترجمهٔ قرآن، تهران: قدیانی.
میبدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۷۱)، کشف الاسرار و عدّهٔ الأبرار، ج ۶، به اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
نسفی، ابوحفص نجم‌الدین عمر بن محمد (۱۳۹۰)، تفسیر نسفی، به تصحیح عزیزالله جوینی، چاپ دوم، تهران: سروش.
نیشابوری، معین‌الدین محمد بن محمود (۱۳۹۸)، تفسیر بصائر یمینی، به تصحیح علی رواقی، تهران: میراث مکتوب.
نیشابوری، نظام‌الدین حسن بن محمد (۱۳۹۷)، ترجمهٔ قرآن کریم، به تصحیح محمد دزفولی، تهران: کتابخانهٔ موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
یاحقی، محمدجعفر (ناظر) (۱۳۸۹)، فرهنگنامهٔ قرآنی، ج اول و دوم، تهیه و تنظیمِ گروه فرهنگ و ادب بنیاد پژوهش‌های اسلامی، چاپ سوم، مشهد: انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی.

نقد و بررسی

دستور

ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان، سال ۱۳۹۸، شمارهٔ ۱۵، صفحهٔ ۲۷۱-۲۹۰

معرفی و نقد کتاب *دستور توصیفی فارسی معاصر*

زهرا زندی‌مقدم (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

***دستور توصیفی فارسی معاصر*، صادق امین مدنی، توتیا، تهران ۱۳۹۴، ۴۷۰ صفحه.**

به‌رغم کم‌توجهی‌هایی که در سده‌های گذشته نسبت به فن دستور زبان فارسی شده، در سال‌های اخیر آثار متعددی در قالب کتاب و مقاله به رشتهٔ تحریر درآمده است. از آن جمله می‌توان به دستور زبان فارسی (۱۳۹۴) و زبان و ادب فارسی (۱۳۹۴) تألیف غلامرضا ارژنگ، دستور زبان فارسی؛ ویژهٔ کارشناسی پیوسته و ناپیوستهٔ آموزش زبان و ادبیات فارسی نوشتهٔ علی‌محمد حق‌شناس و همکاران (۱۳۸۵) و دستور زبان فارسی ۲، (۱۳۸۴) تألیف انوری و احمدی گیوی اشاره کرد که همگی برای اهداف آموزشی فراهم آمده‌اند. در ضمن ویژه‌نامهٔ دستور از دیگر آثاری است که با هدف نشر پژوهش‌های مرتبط با صرف و نحو زبان فارسی برنامه‌ریزی شده و حاوی مقالات متعدد در زمینهٔ دستور زبان فارسی است. این مجموعه که سالی یک‌بار منتشر می‌شود، می‌تواند پاسخگوی بسیاری از نیازهای موجود در دستور زبان فارسی باشد و زمینه را برای تدوین دستوری جامع برای زبان فارسی معاصر فراهم آورد.

کتاب دستور توصیفی فارسی معاصر، نوشتهٔ صادق امین مدنی که حاصل سال‌ها تحقیق و تتبع مؤلف در دستور زبان فارسی است، تازه‌ترین اثری است که از این محقق و

دستورنویس ارجمند منتشر شده است. این اثر نسبتاً مفصل برای کسانی که بخواهند تصویری کلی و اجمالی از دستور زبان فارسی به دست آورند، مفید است.

نویسنده دارای تألیفات بسیاری (اعم از کتاب و مقاله) در زمینهٔ دستور زبان فارسی است که از آن جمله می‌توان به کتاب دستور زبان فارسی (۱۳۶۳) و مقالاتی که در مجلهٔ کاوه (مونیخ آلمان) به چاپ رسیده، اشاره کرد. از جملهٔ این مقالات «دستور زبان فارسی (۹)»، «تقسیم کلمه در زبان فارسی ۱۲»، «دستور زبان فارسی ۴»، «دستور زبان فارسی ۱۰: معنی مجازی بعضی از فعل‌ها» قابل ذکرند.

کتاب دستور توصیفی فارسی معاصر شرحی است از ساخت زبان فارسی که بر بنیاد تلفیقی از نظریهٔ ساخت‌گرایی که به صورت زبان توجه دارد و برای یادگیری و تدریس و آموزش دستور بسیار سودمند است، و دستور سنتی که بر معیارهای معنایی تکیه دارد، نگاشته شده است. به زعم مؤلف، در تدوین دستور باید از غرب‌زدگی و عرب‌گرایی پرهیز کرد و به خود زبان توجه کرد. در این کتاب تلاش بر این است که یافته‌های زبان‌شناسی عملاً در راستای توصیف ساخت زبان فارسی به گونه‌ای به کار بسته شود تا خوانندهٔ بی‌اطلاع از بحث‌های پیچیدهٔ نظری بتواند از آنها بهره ببرد.

نحوهٔ عرضهٔ این دستور، همان‌گونه که از نام آن پیداست، شیوهٔ توصیفی است. مباحث این کتاب، برخلاف نظر مؤلف مبنی بر اهمیت نحو جمله، به شیوهٔ دستورنویسان متقدم، از صرف و ساختمان کلمه آغاز شده و به نحو و ساختمان جمله ختم گردیده است. اگرچه نویسنده، کتاب را با مباحث صرفی زبان فارسی آغاز کرده، ولی مفصل‌ترین بخش آن را به نحو جمله اختصاص داده است. پاره‌ای از مباحث کتاب حاضر جنبهٔ تاریخی دارد، مانند صفت سنجشی (ص۹۰-۹۹)، ضمیر خویشتن (ص۱۴۷) و ده‌ها مورد دیگر، ولی گاهی چنین نشده و به فارسی معاصر اکتفا شده است، مانند مقولهٔ قید (ص۱۱۳). بنابراین قسمتی از کارهای دستوری این کتاب در جهت هم‌زمانی و بخشی در راستای تاریخی است.

هدف کلی این کتاب آشنایی بیشتر با دستور زبان فارسی امروز و توصیف آن است. نثر کتاب ساده و روان است و شواهد ارائه‌شده در این اثر از زبان گفتاری انتخاب شده است،

اما مؤلف به منبع اقتباس شواهد اشاره‌ای نکرده است. مؤلف به گونه‌ای هدفمند تلاش کرده است تا تفاوت‌های برخی تعاریف سنتی را با تعاریف جدید نشان دهد. در این کتاب حتی‌الامکان سعی شده از به‌کارگیری تعریف‌های معنایی اجتناب و از توصیف بر اساس ساخت و صورت استفاده شود.

کتاب حاضر افزون بر پیشگفتاری مختصر حاوی شانزده بخش، فهرست منابع و نمایهٔ فهرست الفبایی کلمات است.

در پیشگفتار به دیدگاه نظری حاکم بر این دستور و نوع شواهد ارائه‌شده و نقد دستورهایی که پیش از این صرفاً برمبنای دستورهای عربی و سنتی و با استفاده از زبان شعر نگاشته شده‌اند، اشاره شده است. در این بخش، نخستین دستورهای مستقلی که دستورنویسان ایرانی برای زبان فارسی نگاشته‌اند، معرفی و برخی اشکالات موجود در تعاریف دستورنویسان ساخت‌گرا مطرح شده است. به اعتقاد نگارندهٔ اثر، در تدوین دستور به اصول و قواعدی که دیگران نوشته‌اند، نباید پایبند بود و باید به خود زبان توجه داشت. امین مدنی تقریباً اکثر مباحث دستوری را در این کتاب مطرح کرده است.

در بخش نخستِ کتاب با عنوان **تاریخچهٔ مختصری از سیر تکاملی دستورنویسی**، قبل از ورود به مبحث دستور زبان، دربارهٔ طبقه‌بندی زبان‌ها و تاریخ دستور زبان شرحی اجمالی ارائه شده است. در ادامه، زبان‌های مهم جهان و سه دورهٔ مختلف زبان فارسی: باستان، میانه و دری معرفی شده‌اند. در پایان این بخش به زبان فارسی تاجیکی که یکی از شاخه‌های اصیل زبان فارسی است، اشاره شده و فهرستی از لغات مرسوم در تاجیکستان ارائه گردیده است.

بخش دوم، **کلیات**، به توصیف دستور زبان فارسی و انواع آن: تجویزی، توصیفی و تاریخی اختصاص یافته است. از آنجا که استقلال درونی نظام‌های نحوی، صرفی، آوایی و معنایی زبان ایجاب می‌کند که ساخت هر یک از نظام‌های چهارگانه، در سطحی جداگانه بررسی و توصیف شود، در ادامه، سطوح مختلف زبان: واج‌شناسی، تکواژشناسی (صرف)، و نحو زبان فارسی مطرح شده‌اند. حروف بین‌المللی لاتین برای فارسی و تقسیم کلمات فارسی، از جمله مباحث مطرح‌شده در این بخش هستند.

موضوع بخش سوم، **اسم** است. در این بخش، ابتدا مقولهٔ «اسم» از دیدگاه سنتی و سپس ساخت‌گرایی تعریف شده و با مقایسهٔ آنها تعریف جدیدی برای این مقوله ارائه گردیده است. سپس به انواع اسم به اعتبار ساخت (ساده، مرکّب، مشتق و مرکّب‌مشتق) و مفهوم (اسم عام، اسم خاص)، اسم نکره؛ اسم معرفه: اسم خاص، ضمیر شخصی، کلماتی که به جای ضمیر شخصی می‌نشینند، صفت اشاره + اسم، صفت برترین و عدد ترتیبی، مفعول رائی، اسم مضاف به اسم خاص، اسم مضاف به ضمیر شخصی، اسم مضاف به ضمیر مشترک، اسم مختوم به ضمیر پیوسته، اسم مختوم به «ه» معرفه، اسم مختوم به جملهٔ توضیحی، اسم مورد ندا، معرفهٔ کلامی، معرفهٔ کلامی غیر، معرفهٔ ذهنی، معرفهٔ حضوری؛ اسم جنس (اسم بیان نوع) اشاره شده است. در ادامه از مباحثی همچون اسم ذات، اسم معنی (مؤلف اسم معنی را از این جهت که بیشتر مربوط به فلسفه و منطق می‌شود و رابطه‌ای با ساختار کلمه و دستور فارسی ندارد، زائد می‌داند)، اسم جامد، اسم مشتق، اسم مصغر، اِتباع، اسم مخفف، اسم مصدر، حاصل مصدر (نویسنده اطلاق واژهٔ حاصل مصدر را برای کلماتی که آخر آنها «ی» است و همیشه نسبتی را می‌رسانند (به گفتهٔ دستورنویسان) منطقی نمی‌داند، زیرا این کلمات از لحاظ ساخت هیچ‌گونه رابطه‌ای با مصدر یا بن فعل ندارند). واژه‌هایی مانند **پدری، مادری، استادی؛ خوبی، بدی؛ یکی، دویی؛ نزدیکی، دوری؛ مایی، تویی**؛ نام‌آوا (اسم صوت) و نام صرفی و نام نحوی کلمات سخن به میان آمده است.

در بخش **یادآوری** از دو نوع کلمهٔ دیگر که اسم نیستند، ولی می‌توانند مانند اسم در جمله به کار روند، نام برده شده است: مصدر، بن فعل: «خوابیدنِ بموقع خستگی را رفع می‌کند»، «دیدِ این شخص ضعیف بود». نگارنده، دو نوع اسم دیگر را که در برخی دستورها جزء انواع اسم آورده شده، ذکر کرده و آنها را در زمرهٔ انواع اسم به حساب نیاورده است:

«نام ابزار» (اسم آلت) که نوع به‌خصوصی از اسم نیست و کلمه‌ای است که وسیلهٔ انجام دادن کاری را بیان می‌کند، مانند: رنده، تابه، ...و صورت‌های «مترادف ـ متشابه ـ متضاد» که بیشتر جنبهٔ معنایی دارند نه ساختاری و فقط منحصر به اسم هم نیستند (ص۶۵).

در این بخش دربارهٔ نحوهٔ ساختن اسم نکره در متون کهن توضیحاتی ارائه شده است.

بخش چهارم، **صفت**، مباحث این بخش ذیل سرفصل‌های زیر ارائه شده‌اند: انواع صفت؛ تقسیم صفت؛ تقسیم صفت به اعتبار ساخت؛ تقسیم صفت به اعتبار معنی؛ صفت آزاد؛ مطابقت نکردن صفت با موصوف؛ صفت اشاره؛ صفت پرسشی؛ صفت فاعلی؛ صفت مفعولی؛ صفت پایا؛ صفت بیان حال؛ صفت خواهان؛ صفت نسبی؛ صفت تعجبی؛ صفت شمارشی (عدد)؛ صفت مبهم؛ صفت لیاقت؛ صفت بیان عیب؛ صفت سنجشی: برتر، برترین؛ صفت پسین؛ صفت پیشین؛ پیوستن «ی» به صفت و موصوف؛ عدد (صفت شمارشی)؛ انواع عدد: اصلی، ترتیبی، کسری، توزیعی؛ واحدهای شمارشی. مؤلف فهرستی از واحدهای شمارشی و معدود آنها را در پایان این بخش ارائه کرده است که خالی از فایده نیست.

به نظر امین مدنی، به برخی مطالبِ ارائه‌شده در دستورهای پیشین، دربارهٔ صفت ایرادهایی وارد است. تعدد مبالغه‌آمیز صفت فاعلی و مفعولی، صفت فاعلی مرخم، صفت مفعولی مرخم و صفت مبالغه مواردی هستند که در این بخش مورد انتقاد قرار گرفته‌اند (← ص۹۳). همچنین در این بخش دربارهٔ نحوهٔ ساختن موصوف و صفت، در متون کهن، زمانی که یای نکره یا معرفه به آنها افزوده می‌شود، توضیح داده شده است (← ص۹۶). در بخش **یادآوری** به این مسئله اشاره شده که عدد نوعی صفت است (← ص۹۸). نگارنده علت جدایی عدد از صفت را این‌گونه بیان داشته است:

> در زبان‌های مهم اروپایی عدد را جزوی از صفت می‌دانند، زیرا عدد درست مانند صفت، اسم را توصیف می‌کند و این موضوع سابقهٔ دوهزارساله دارد... . میرزا عبدالعظیم‌خان قریب که کلمات فارسی را برمبنای گرامر فرانسه تقسیم‌بندی کرد، چون دید که فارسی حرف تعریف ندارد، برای تقلید از عدد «نه» فرانسه مجبور شد عدد را از صفت جدا کند و با این عمل اِشکالی در تقسیم کلمات فارسی به وجود آورد (ص۹۹).

در بخش پنجم، **قید**، مباحثی مانند تقسیم قید به اعتبار ساخت: مختص، مشترک؛ عمل قید در جمله؛ تقسیم قید به اعتبار معنی: زمان، مکان، چگونگی، وسیله، مقدار، ترتیب، پرسشی، ایجاب، نفی، تأکیدی مثبت، تأکیدی منفی، آرزو، احتمال، تکرار، تأسف، تعجب، نیّت، انحصار، تقریب، و مبهم (در مجموع ۲۰ نوع) بررسی شده‌اند.

مؤلف به برخی اشتباهات دستوری موجود در کتاب‌های دستور در مورد قید اشاره کرده است. از آن جمله است کلماتی مانند **روی**، **بالای**، **فراز** که برخی دستورنویسان پیشین آنها را «قیدهای استعلا» دانسته‌اند، در صورتی که به گفتهٔ نویسنده:

> این کلمات اگر بدون نشانهٔ اضافه به کار روند، قید مکان هستند، برای مثال، در جملهٔ «در مخلوطِ آب و روغن، روغن می‌رود رو» و اگر به صورت مضاف به کار روند، پیش‌واژهٔ عاریه‌ای و متمم‌ساز[اند]، مانند: «بسته را **روی** رادیو گذاشتم»، کلمهٔ «رو» در ترکیب اضافی «روی رادیو» با کلمهٔ «رادیو» پیش‌واژهٔ عاریه‌ای مرکّب ساخته است (ص۱۲۸).

نگارنده در مورد کلماتی همچون **به‌خدا**، **به‌پیغمبر**، **به‌علی** که در دستورها «قید سوگند» نامیده شده، چنین گفته است: اگرچه این کلمه‌ها سوگند را می‌رسانند، ولی نمی‌توان آنها را نوع ویژه‌ای از قید نامید، زیرا مقصود از سوگند، خود تأکید است، اینها جزو قیدهای تأکیدی هستند. مثال: «به **خدا** کارم را خوب انجام دادم». در دستورها کلمه‌های «جز»، «به‌جز»، «مگر» و نظایر آن را «قید استثنا» نامیده‌اند، حال آنکه در جملهٔ «همهٔ شاگردان **جز** جمشید آمدند»، کلمهٔ «جز» قید نیست، بلکه پیوند هم‌پایهٔ استثنا است، زیرا سازهٔ «جمشید» را از سازهٔ همهٔ شاگردان استثنا می‌کند (ص۱۲۸-۱۲۹).

در دستورهای پیشین کلماتِ «هرگاه»، «هروقت» قید شرط نامیده شده‌اند، در صورتی که این کلمات پیوندهای پیرو هستند و جملهٔ پیرو را به جملهٔ پایه می‌پیوندند. مثال:

> «**هرگاه** دفترم را پس بدهی، کتابت را می‌دهم». کلمات «زیرا» و «چون» و همچنین گروهِ «بدین‌سبب»، «بدین‌جهت» و «بدین دلیل» را قید علت نامیده‌اند، در صورتی که اینها پیوندهای پیرو علت هستند و جملهٔ پیرو را به جملهٔ پایه می‌پیوندند. مثال: «سرما خورده‌ام، **بدین‌سبب** به مدرسه نمی‌روم». آنها کلماتِ «یعنی» و همچنین گروهِ «به بیان دیگر»، «بدین‌معنی‌که» را قیدِ تفسیر نامیده‌اند، در صورتی که اینها پیوندهای هم‌پایه هستند و دو جملهٔ هم‌پایه را به هم وصل می‌کنند... . آنها کلمات «خلاصه»، «باری»، «الغرض»، «فی‌الجمله» را قید خلاصهٔ کلام دانسته‌اند، در صورتی که آنها پیوندهای هم‌پایه هستند: «گیو خیلی با من حرف زد، **خلاصه** پول می‌خواست» (ص۱۲۹).

بخش ششم، **ضمیر**، به معرفی ضمیر و انواع آن: ضمیر شخصی، پیوسته، پرسشی،

اشاره، مبهم، تعجبی، مشترک، ملکی و شمارشی اختصاص دارد. در این بخش در مورد ضمیر شخصی «او» توضیحی از متون کهن آمده و شواهدی برای آن از منابعی چون کلیله‌ودمنه، حدودالعالم، اخلاق ناصری و نظایر آن ارائه شده است.

نگارنده افزون بر صرف و نحو، از آواشناسی هم که مبتنی بر زبان‌شناسی جدید است، بهره جسته است؛ مباحثی همچون تکیه، آهنگ و نواخت (← ص۲۷).

وی دربارهٔ راه تشخیص ضمیر تعجبی «چه» از ضمیر پرسشی «چه» چنین آورده است:

> چون شکل ظاهری ضمیر تعجبی «چه» شبیه ضمیر پرسشی «چه» است، تنها راه تشخیص آنها از یکدیگر آهنگ جمله، یعنی تکیه بر کلمهٔ «چه» و علامت آخر جمله است (ص۱۴۱).

مؤلف در این بخش از کتاب، بررسی‌ای از بسامد کاربرد ضمیر «خویش» از چند جلد کتاب سبک‌شناسی ملک‌الشعرای بهار، مقدمهٔ کلیله‌ودمنه و... به دست داده است (← ص۱۴۸-۱۴۹).

در بخش هفتم با عنوان **فعل**، ابتدا تعریف فعل آمده، سپس انواع فعل از زوایای گوناگون بررسی شده است. فعل به اعتبار لفظ: ساده، پیشوندی، مرکّب و به اعتبار مفهوم: انجام دادن عملی و داشتن حالتی بررسی شده است. مصدر؛ بن فعل؛ کاربرد بن فعل؛ صرف فعل؛ شناسه؛ انواع ماضی: ساده، استمراری، نقلی، نقلی استمراری، ماضی بعید، ماضی بعید نقلی، ماضی مستمر، ماضی مستمر نقلی، ماضی التزامی؛ مضارع (زمان حال)؛ انواع مضارع: ساده، اخباری، مستمر، التزامی؛ آینده؛ فعل امر؛ دلالت‌های ساخت‌های فعل؛ فعل کمکی؛ نفی فعل؛ صرف فعلِ «گرفتن»؛ فعل ناگذر ـ فعل گذرا؛ فعل معلوم ـ فعل مجهول؛ فعل مرکّب حقیقی ـ فعل مرکّب ظاهری؛ فعل دعا؛ فعل کامل ـ فعل ناقص از جمله مباحث مطرح‌شده در این بخش است. در انتها فهرست الفبایی مصدرهای مهم ارائه شده است.

موضوع بخش هشتم، **پیش‌واژه (حرف اضافه) و پیوند (حرف ربط)** است. در این بخش ابتدا پیش‌واژه (حرف اضافه) تعریف شده و سپس به انواع آن: پیش‌واژهٔ اصلی و پیش‌واژهٔ عاریه‌ای و دلالت‌های مختلف پیش‌واژه‌ها پرداخته شده است. در ادامه، پیوند (حرف

ربط)، کاربرد و انواع آن: هم‌پایه (هم‌پایگی)، پیرو (وابستگی) بررسی شده‌اند.

در بخش نهم، **وند**، ابتدا تعریفی از وند ارائه و به انواع آن اشاره شده است. در این بخش وندها به سه دستهٔ پیشوند، میانوند و پسوند تقسیم شده‌اند. در ادامه، فهرست الفبایی پسوندهای مهم آورده شده است. برخی از پسوندهای مندرج در این فهرست امروزه فعال نیستند. در انتهای این بخش به مهم‌ترین پسوندهایی که چند کاربرد دارند، ذیلِ عنوان «پسوندهای چندمنظوره» اشاره شده است.

بخش دهم، **آوا (صوت)**، به معرفی آوا و انواع آن، که بعضی ساده و برخی ترکیبی‌اند، اختصاص دارد.

موضوع بخش یازدهم **اشتراک کلمات** است. این بخش به بررسی کلماتی اختصاص دارد که یا مشترک بین صفت و اسم هستند یا مشترک بین صفت و متمم و یا مشترک بین متمم و شبه‌جمله.

بخش دوازدهم با عنوانِ **گروه** با توصیفی از «گروه» که به آن «عبارت» هم گفته شده است، آغاز می‌شود. پس از آن ساختمان گروه و انواع آن معرفی شده و در ادامه، انواع گروه: گروه اسمی، گروه وصفی، گروه قیدی و گروه فعلی بررسی شده‌اند. سپس مبحث اضافه و ترکیب‌های اضافی مطرح شده است. ترکیب اضافی، به تعبیر مؤلف، «کلمهٔ مرکّب مخصوص» نامیده شده است (← ص۳۰۷). به اعتقاد وی نباید موصوف و صفت را از مضاف و مضاف‌الیه، به تقلید از قواعد عربی، متمایز کرد، زیرا به زعم وی:

> هیچ اختلاف ساختاری بین این دو ترکیب وجود ندارد. پس نباید در مورد قواعد دستوری زبان خود تابع عربی یا زبانی دیگر باشیم و کورکورانه از آنها پیروی کنیم، بلکه باید استقلال دستوری خود را محترم بشماریم. پس، با توضیحات بالا، هر کلمه‌ای که در آخرش نشانهٔ اضافه باشد، مضاف است، چه اسم باشد چه کلمه‌ای دیگر که به جای اسم به کار رفته باشد... و هر کلمه‌ای که پس از مضاف واقع شود، چه اسم باشد، چه صفت چه کلمه‌ای دیگر، مضاف‌الیه است (ص۳۰۹).

در این بخش انواع مضاف‌الیه: مضاف‌الیه اسمی و مضاف‌الیه غیر اسمی مطرح شده است. انواع اضافه در دستورهای سنتی که مورد قبول ساخت‌گرایان نیست، مطلبی است که

در ادامه آمده است. در انتهای این بخش، ترکیب اضافی از دید ساخت‌گرایان که آن را به تناسبِ قرار گرفتنِ علامت جمع در آخر مضاف یا مضاف‌الیه تقسیم‌بندی کرده‌اند، بررسی شده است.

در بخش سیزدهم با عنوان **نشانه‌ها، وابسته‌ها و نقش‌نماها**، ابتدا نشانه‌ها معرفی شده و به انواع آن: اسمی و غیر اسمی اشاره شده است. نگارنده در ادامه، به «شناسهٔ اسمی یا مخصص» اشاره کرده که برخی دستورنویسان آن را برای «نشانه‌ها» اختیار کرده‌اند. وی به منبع یا منابعی که این اصطلاح را برای نشانه‌ها اختیار کرده، اشاره ننموده است. مبحث بعدی وابسته‌هاست. وابسته‌ها به دو دستهٔ پیشین و پسین تقسیم شده‌اند. مطلب بعدی این بخش نقش‌نماهاست. نقش‌نماها ابتدا تعریف و انواع آن ذکر شده‌اند. در پایان این بخش تفاوت میان نشانه‌ها و وابسته‌ها با نقش‌نماها توضیح داده شده است.

موضوع بخش چهاردهم **ساختن کلمات ترکیبی** است. همان‌گونه که از نام آن پیداست، این بخش به معرفی اصول واژه‌سازی و واژه‌یابی که از خصوصیات ممیز این اثر محسوب می‌شود، اختصاص یافته است. مؤلف در این بخش کلمات ترکیبی را شامل اسم مرکّب و اسم مشتق دانسته و روش‌های مختلف ساختن اسم مرکّب و اسم مشتق را معرفی کرده است. در ادامه، کلمات مشتق را به دو گروه: فعلی و غیرفعلی تقسیم کرده و به کلمات مشتق‌مرکّب هم اشاره نموده است (← ص۳۳۰). وی تقسیم‌بندی دقیقی از کلمات فارسی: ساده، مرکّب، مشتق و مرکّب‌مشتق به دست داده است (← ص۳۳۱). سپس به نحوهٔ ساختن صفت ترکیبی پرداخته و پس از به دست دادن تعریفی از آن، آن را به دو دستهٔ صفت مرکّب و صفت مشتق تقسیم کرده است. مهم‌ترین روش‌های ساخت صفت مرکّب در ادامه توضیح داده شده است. ساختن صفت مشتق و روش‌های ساخت آن موضوع بعدی این بخش است. برای ساختن قیدِ ترکیبی هم پس از معرفی، انواع روش‌های ساخت آن بیان شده است. صفت‌های مشتق هم به همین صورت بررسی شده‌اند. اسم مصدر، حاصل مصدر و اهمیت بن فعل در ترکیب کلمات، مباحثی هستند که در ادامهٔ این بخش آمده‌اند.

بخش پانزدهم که مفصل‌ترین بخش این کتاب است، به حوزهٔ **نحو** اختصاص یافته

است. در این بخش ابتدا جمله تعریف و اجزای آن یعنی نهاد و گزاره معرفی شده است. پس از آن از نهاد همپایه‌دار ـ نهاد وابسته‌دار، نهاد ـ فاعل و تقسیم آن به نهادِ فعال و غیرفعال سخن به میان آمده است. در ادامه، به کلمات مختلفی که می‌توانند در جمله نهاد واقع شوند، اشاره و مهم‌ترین آنها ذکر شده است. مطابقت فعل و نهاد موضوع بعدی است که ذیل عنوان‌های زیر به اختصار آمده است: نهاد به صورت جمع جاندار، نهاد به صورت جمع غیرجاندار، نهادِ مورد احترام، اول شخص مفرد و شخصی دیگر، دوم شخص مفرد و شخصی دیگر، دو نهاد مختلف، نهاد اسم گروه. در این بخش به مطابقت فعل با نهاد در متون کهن پرداخته شده است (← ص۳۴۷). فرق پیوند «و» با پیوند «با» در مورد نهاد جمله، نهاد اصلی ـ نهاد ظاهری، اشاره به نهاد ظاهری در متون کهن و نهاد مشخص ـ نهاد نامشخص از موضوعات بررسی‌شده دربارهٔ نهاد جمله هستند. مبحث بعدی این بخش گزاره است. پس از توضیح دربارهٔ گزاره، به نهاد و گزارهٔ مرکّب پرداخته شده است. مفعول مقولهٔ بعدی بررسی‌شده است. پس از به دست دادن تعریفی دربارهٔ آن، کلماتی که مفعول جمله واقع می‌شوند، معرفی شده‌اند. مفعول مرکّب؛ چند مفعول در جمله؛ بررسی مفعول و معنی‌های مختلف «را» در متون کهن؛ جای نقش‌نمای «را» در جمله؛ انواع مفعول به تناسبِ داشتن یا نداشتن نقش‌نما؛ نهاد؛ مسند؛ فعل ربطی؛ پرسش در انواع جمله به تناسب نوع فعل؛ انواع جمله: خبری، پرسشی، امری، التزامی، عاطفی، تمنایی، تأسفی، ندایی، شرطی، ناگذرِ مخصوص، از جمله مباحث مطرح‌شده در این بخش هستند. دستورنویسان سنتی از جمله‌های فارسی تقسیم دیگری به دست داده‌اند: خبری ـ انشایی، جملهٔ مثبت ـ جملهٔ منفی، جملهٔ فعلیه ـ جملهٔ اسمیه. نگارنده در این بخش از تعاریف ارائه‌شده در برخی دستورهای پیشین پیرامون جملهٔ اسمیه و اینکه دستورنویسان پیشین فعلِ «است» را در جملهٔ «علی امام است»، به تقلید کورکورانه از عربی، رابطه دانسته‌اند و نه فعل، ایراد گرفته است (← ص۳۶۸). سپس به مهم‌ترین اجزای جمله: وابسته و متمم که به آنها «سازه‌های جمله‌گستر» هم می‌گویند، اشاره کرده و دربارهٔ آنها توضیحاتی ارائه نموده است. فرق متمم با مفعول و فرق متمم با وابسته؛ نقش کلمه‌ها در جمله؛ نقش منادایی؛ نقش ضمایر در

جمله؛ نگاهی تاریخی به ضمیر پیوسته؛ اجزای هم‌پایه ـ اجزای وابستهٔ جمله؛ اجزای اصلی جمله ـ اجزای فرعی جمله؛ تعدد سازه‌های اصلی و فرعی در جمله: جملهٔ یک‌بخشی، دوبخشی، سه‌بخشی و چهاربخشی؛ تقسیم جمله: ساده، گسترده، مرکّب؛ پیوند جمله‌های ساده؛ پیوند معنوی و پیوند لفظی؛ جملهٔ پایه ـ جملهٔ پیرو؛ دلالت‌های مختلف انواع کلام؛ کلام شرطی؛ جملهٔ توضیحی؛ جملهٔ معترضه؛ نقش‌نماهای جمله؛ کاربرد فعل التزامی؛ فعل اثری؛ فعل وصفی؛ حذف سازه‌های جمله؛ شبه‌جمله؛ نقل‌قول از جمله مطالبی است که در این بخش بررسی شده‌اند.

همان‌گونه که مشاهده شد، در این بخش مخاطب شناختی همه‌جانبه از جمله و عنصرهای آن به دست می‌آورد؛ جایگاه هر گروه را در ساخت نحوی انواع جمله درمی‌یابد و آمادگی لازم را برای تحلیل نحوی متن‌ها به دست می‌آورد. هدف این بخش گسترش شناخت مخاطب از کارکرد نحوی مقوله‌های دستور زبان فارسی است. جمله و انواع آن، ساختمان جمله، معیارهای تشخیص گروه اسمی و فعلی، شناخت نهاد و گزاره، رابطهٔ ساختاری و معنایی نهاد و گزاره، از جمله مباحث مطرح‌شده در این فصل است.

در بخش شانزدهم با عنوان **بعضی تعریف‌های مهم دستوری**، برخی عناصر مهم دستوری به‌اجمال و به ترتیب حروف الفبا معرفی شده‌اند. فهرست منابع (فارسی و انگلیسی) و نمایه (فهرست الفبایی کلمات) پایان‌بخش کتاب است.

آنچه این اثر را از برخی آثار دستوری پیشین متمایز می‌کند، پرداختن به جنبهٔ تاریخی برخی مباحث کتاب است. در این اثر مقولات متعددی در متون کهن بررسی شده‌اند. در ذیل فقط به ذکر چند نمونه از آنها اکتفا شده است:

دربارهٔ نحوهٔ جمع بستن کلماتِ دخیل عربی در فارسی در متون کهنِ نثر فارسی توضیحاتی ارائه شده و نمونه‌هایی از گلستان، تاریخ بلعمی، قابوسنامه، چهارمقاله، تاریخ بیهقی، سیرالملوک و سیاست‌نامه به دست داده شده است (← ص۴۹).

از جمله دیگر مواردی که در این کتاب از جنبهٔ تاریخی بررسی شده‌اند، صفت سنجشی (ص۹۰-۹۹)، ضمیر خویشتن (ص۱۴۷)، اسم نکره (ص۵۴-۵۶)، نهاد ظاهری (ص۳۴۹)،

مفعول (ص۳۵۴)، معنی‌های مختلف «را» (ص۳۵۵) قابل ذکرند.

از ویژگی‌های کتاب، نقد برخی تعاریف و اصطلاحاتی است که دستورنویسان پیشین به کار برده‌اند. در زیر به برخی از آنها اشاره شده است: نویسنده کلماتی مانند **پدری، مادری، فرزندی؛ خوبی، بدی، بزرگی؛ دویی؛ نزدیکی؛ مایی، تویی، منی** را که از لحاظ ساخت هیچ‌گونه رابطه‌ای با مصدر یا بن فعل ندارند، **حاصل مصدر** نمی‌داند (← ص۶۳)، در صورتی که در کتاب‌های دستور این قبیل کلمات **حاصل مصدر** محسوب شده‌اند، زیرا معنای مصدری از آنها استنباط می‌شود. البته از نظر ساخت، رابطه‌ای با مصدر یا بن فعل ندارند. در بخش مربوط به انواع اسم، «اسم آلت» و کلمات «متضاد ، متشابه مترادف» را که به اعتبار معنا تقسیم‌بندی شده‌اند، در زمرهٔ انواع اسم نمی‌داند.

در این کتاب از اصطلاح‌هایی استفاده شده که ممکن است برای خواننده مأنوس نباشد، از این رو ابتدا اصطلاح جدید ذکر شده و سپس اصطلاح رایج در ستورهای سنتی، در داخل پرانتز، در مقابل آن، آورده شده است، مانند: پیش‌واژه (حرف اضافه) (ص۲۴۳)، اسم‌گروه (اسم جمع) (ص۴۵). البته در برخی موارد هم فقط اصطلاح جدید ارائه شده است، مانند: پیش‌واژهٔ اصلی ـ پیش‌واژهٔ عاریه‌ای (ص۲۴۴)، نشانهٔ جمع مجموعه‌ای (ص۵۰)، معرفهٔ کلامی غیر (ص۶۰). برخی از این اصطلاحات، در بخش «تعریف‌های مهم دستوری» معرفی شده‌اند تا خواننده در صورت نیاز به آنها مراجعه کند.

مؤلف خود را از آثار بزرگان دستور زبان فارسی بی‌نیاز ندانسته، چه‌بسا، به‌ویژه در مورد مسائل مطرح‌شده از دیدگاه سنتی، برخی مطالب بیان‌شده در آثار آنان را به گونه‌ای دیگر مطرح و ذیل عناوین دیگری بررسی کرده است. از جملهٔ این موارد «فعل مرکّب ظاهری» و «فعل مرکّب حقیقی» قابل ذکرند. در این کتاب فعل مرکّب ظاهری به فعلی اطلاق شده که در ظاهر دارای ویژگی‌های فعل مرکّب است، ولی در عمل مرکّب نیست. افعالی مانند: **خانه ساختن، غذا خوردن، لباس فروختن، تعمیر کردن...** (← ص۲۲۳) و افعالی همچون **یاد گرفتن، زمین خوردن، گول خوردن، استعفا کردن، پرداخت کردن** و نظایر آن که استقلال معنایی خود را از دست داده‌اند و به صورت یک واحد درآمده‌اند، فعل مرکّب حقیقی نامیده شده‌اند. افعال

مرکّب ظاهری در دستورهای پیشین «ترکیبات فعلی» نامیده شده‌اند (انوری و احمدی گیوی ۱۳۸۴: ۲۳). با این همه در کتاب‌های لغت، بسیاری از ترکیبات فعلی، مخصوصاً ترکیباتی که جزء صرفی یا هر دو معنای مجازی دارد، فعل مرکّب دانسته شده است (ناتل خانلری ۱۳۴۸: ۲۶۸). افعال مرکّب ظاهری، در کتاب دستور حق‌شناس و همکاران (۱۳۸۵: ۷۷) «گروه فعلی» نامیده شده و افعال نوع دوم «افعال مرکّب». همچنین در این کتاب به نوع دیگری از فعل‌های مرکّب هم اشاره شده است و در بخش **یادآوری**، چنین آمده است:

> شماری از فعل‌های مرکّب، معنای استعاری دارند؛ نمونه‌ها: **خام کردن** (فریب دادن)، **آبغوره گرفتن** (گریه کردن)، **سرکشی کردن** (نافرمانی کردن). این‌گونه فعل‌ها را می‌توان «فعل مرکّب اصطلاحی» نامید (همان: ۸۱).

دبیرمقدم در مقالهٔ خود با عنوان «فعل مرکّب در زبان فارسی»، از دیدگاه ساختواژی، افعال نوع اول را افعال مرکّب انضمامی و افعال نوع دوم را افعال مرکّب ترکیبی نامیده است (← دبیرمقدم ۱۳۷۶: ۲۳-۳۳).

امین مدنی صورت‌های **بالا**، **پایین**، **جلو**، **عقب** و **پهلو** را ذیل «کاربرد پیش‌واژهٔ عاریه‌ای» مطرح کرده است (← ص۲۴۴)، در حالی که ارژنگ و صادقی (۱۳۵۹: ۶۴) اینها و صورت‌هایی مانند **کنار**، **بیرون**، **زیر**، **روی**، **ته** و **این طرف** را قیدهای بدون نشانه دانسته‌اند.

عدم انطباق برخی مثال‌ها با تعاریف ارائه‌شده از جمله کاستی‌های این اثر به شمار می‌رود. امین مدنی در نمونه‌هایی که برای انواع اِتباع ارائه کرده، در تعریفِ یکی از انواع آن چنین گفته است: «گاهی کلمهٔ اول یا هر دو کلمه در فارسی امروزی معنی دقیقی ندارند» (ص۶۲) و چند نمونه ارائه کرده، از جمله **آت‌وآشغال**، **نِک‌ونال**، **خنزرپنزر**... انوری و گیوی در مورد ترکیب «خنزرپنزر» چنین آورده‌اند: «در صورتی که ظاهراً خنزر مخفف خنزیر به معنی خوک است» (انوری و گیوی ۱۳۸۴: ۱۰۱، پانوشت ۱).

مؤلف از اصطلاحاتی که در مورد آنها اتفاق نظر وجود ندارد، استفاده کرده است. از جملهٔ این موارد اصطلاح «میانوند» است. نویسنده در بخش نهم که به بحث دربارهٔ وندها اختصاص دارد، به وجود «میانوند» در زبان فارسی قائل شده و آن را این‌گونه تعریف می‌کند:

میانوند واج یا تکواژی است بدون کاربرد مستقل و معنای مستقل، که چون میان دو تکواژ قاموسی مستقل درآید، آن دو تکواژ را به هم می‌پیوندد و کلمه‌ای نو و مرکّب می‌سازد. **سراسر، کشاکش، رفت‌وآمد، زدوخورد، روبه‌رو، خودبه‌خود، سرتاسر، گوش‌تاگوش، پی‌درپی، دست‌دردست.** نشانهٔ اضافه را هم باید نوعی پیوند میانی بنامیم، زیرا مانند میانوندها دو کلمهٔ مستقل را به هم وصل می‌کند و گروه اسمی می‌سازد و به خلاف پیش‌واژه متمم‌ساز نیست (ص۲۶۵).

اکثر زبان‌شناسان و دستورنویسان در مورد «میانوند» و حتی «وند» با هم اتفاق نظر ندارند. برخی معتقدند که در زبان فارسی میانوند وجود ندارد، به این اعتبار که، میانوند فقط در درون پایهٔ ساده قرار می‌گیرد، حال آنکه برخی دیگر بر این اعتقادند که میانوند نیز مانند پیشوند و پسوند می‌تواند با پایهٔ ساده یا مرکّب یا مشتق‌مرکّب بیاید. به عبارت دیگر، میانوند می‌تواند در درون واژهٔ ساده، درون واژهٔ مرکّب یا درون واژهٔ مشتق‌مرکّب قرار بگیرد.

به طور کلی، در مورد اینکه در فارسی میانوند با پایهٔ ساده وجود ندارد، اتفاق نظر وجود دارد، اما اینکه آیا می‌توان در کلمات مرکّب صورت‌هایی مانند «ا»، «و»، «به»، «تا» و «در» را میانوند به حساب آورد یا خیر، جای تردید وجود دارد. انوری و گیوی در این باره می‌گویند:

علاوه بر پیشوند و پسوند، الفاظی را که در میان کلمه‌های مرکّب می‌آیند، میانوند گویند. **سراسر، لبالب، دمادم، بناگوش، کمابیش، سراپا، پاپای، سرازیر، سراشیب،** «الف» میانوند است. همچنین در کلمه‌های مرکّب **جورواجور،** «وا» میانوند است. برخی از حروف اضافه نیز همچون میانوند به کار می‌روند: **به: سربه‌سر، تا: سرتاسر، در: پی‌درپی** (انوری و گیوی ۱۳۸۴: ۲۹۷).

کتاب حاضر با وجود دارا بودن ویژگی‌هایی همچون توجه به ملاحظات زبان‌شناسی، وجود اصطلاحات تازه، تعاریف نسبتاً کوتاه، جامع و مانع، استفاده از اصطلاحات و شیوه‌های پسندیدهٔ سنتی تا آنجا که کهنه نشده و غیرعلمی نبوده، نثر ساده و روان، دربرداشتن بیشتر مباحث دستوری، نمونه‌مثال‌های متنوع، پرداختن به تاریخچهٔ زبان فارسی و تعریف دستور زبان، معرفی و نقد منابع، وجود فهرست‌های متعدد و متنوع، آوردن «یادآوری» در پایان بسیاری از مباحث، پرهیز از تعاریف معنایی و تمرکز بر ملاک‌های صوری، دارای کاستی‌ها و نارسایی‌هایی است به شرح زیر: ـ نبود بخش خلاصهٔ مطالب یا جمع‌بندی در پایان بخش‌ها.

ـ عدم انطباق برخی تقسیم‌بندی‌های داخل متن با عناوین ارائه‌شده در فهرست مندرجات، برای مثال، انواع کلمه در داخل متن چهار نوع: ساده، مرکّب، مشتق و مرکّب‌مشتق ذکر شده، حال آنکه در فهرست مندرجات فقط به سه نوع آن اشاره گردیده است. ـ بی‌دقتی در بیان عنوان‌های اصلی و فرعی، برای مثال در فهرست مندرجات، واژهٔ «عدد» با حروف تیره درج شده، اما زیرمجموعه‌های آن از عنوان اصلی فاصله گرفته است (← ص هفت)، ـ دقیق نبودن سرفصل‌های برخی از بخش‌ها در فهرست مندرجات؛ برای مثال، در فهرست مندرجات، بخش سوم، به تقسیم اسم به اعتبار معنی اشاره نشده، ولی زیرمجموعه‌های آن به دنبال موارد دیگر آمده است (← ص شش). ـ خالی بودن جای برخی از مباحث دستوری، از جمله ضمایر اشارهٔ بدین، بدان، بدو، بدیشان، حذف پیوندها، گروه‌های اسمی و یا اسم‌هایی که با مصدر و اسم مصدر ساخته می‌شوند، اسم مصدرهای ساخته‌شده از اسم یا ضمیر یا قید + مادهٔ مضارع + «ی» مصدری، امکان حذف «که» موصولی، ضمایر اشارهٔ مرکّب چنین، چنان، این‌چنین، آن‌چنان، همچنین، همچنان، این‌سان، آن‌گونه، این‌طور، آن‌طور، این‌قدر، آن‌قدر، همان اندازه، این همه، آن همه که انوری و گیوی (۱۳۸۴: ۱۸۶) آنها را ذکر کرده‌اند. ـ نبودِ مثال برای برخی مباحث، به عنوان نمونه، افعال مرکّب حقیقی فاقد مثال هستند. ـ بی‌دقتی در حروف‌نگاریِ برخی مثال‌ها، برای نمونه:

> ... و اگر کلمه‌ای مختوم به «ه» بیان حرکت (های ناملفوظ) باشد یک «گ» میانجی پیش از نشانهٔ جمع «آن» بدان می‌افزایند و «ه» آخر آن در نوشتن (و نه در تلفظ) حذف می‌شود (ص۴۳).

اما در مثال‌های ارائه شده، در مثال آخر این «ه» درج گردیده است. کشتگان، مردگان، تشنگان، **رونده‌گان**.

ـ ذکر نکردن منابعی که تعاریف آنها نقد شده است. در این موارد، به‌جای ذکر منبع از صورت‌هایی مانند «آنها»، «در برخی از دستورها»، «در کتاب‌های دستور» و نظایر آن استفاده شده است.

در این کتاب قواعد دستور خط فارسی فرهنگستان رعایت نشده که مهم‌ترین آنها فاصله‌گذاری است. در ضمن از رسم‌الخط یکدست و یکنواختی هم استفاده نشده است.

در زیر به برخی از این اشکالات و اشتباهات حروف‌نگاری اشاره شده است:

اشتباهات حروف‌نگاری

شبهه‌جمله‌ها ← شبه‌جمله‌ها (ص۴۳۲، س۱)

پسوندِ گان ← پسوندِ «گان» (ص۲۷۲، بند پ)

جاندارن ← جانداران (ص۴۲، جمع کلمات، جمع کلمات فارسی، جمع جانداران، س ۱)

پری‌شب ← پریشب (ص۳۳۳، ساختن قید مرکّب، افزودن کلمات به هم، س ۲)

پس‌پری‌شب ← پس‌پریشب (ص۳۳۳، ساختن قید مرکّب، افزودن کلمات به هم، س ۲)

گیاها (گیاهان) ← گیاه‌ها (گیاهان) (ص۴۴، مثال، س ۱)

اشتباهات مربوط به رسم‌الخط

قاعدهٔ مربوط به «که»

چنانکه قبلاً شرح داده شد. ← **چنان‌که** قبلاً شرح داده شد. (ص۴۳۲، پ۲، س۱)

قاعدهٔ مربوط به «بی»

نهاد **بیجانی** که فعل گذرای معلوم به آن نسبت داده شود، نهادی است که، شبه‌نایب فاعل نامیده می‌شود... ← نهاد **بی‌جانی** که فعل گذرای معلوم به آن نسبت داده شود، نهادی است که، شبه‌نایب فاعل نامیده می‌شود... (ص۲۱۷، نایب فاعل ـ شبه نایب فاعل، پ۲، س۱)

قاعدهٔ مربوط به «هم»

هم‌سایه ← همسایه (ص۳۲۹، مورد ب، ش۱، بخش مثال)

هم‌کار ← همکار (ص۳۳۰، بخش ب، س۳)

هم‌نوع ← همنوع (ص۵۳، اسم عام، پ۳)

هم‌جنس ← همجنس (ص۵۳، اسم عام، پ۳)

عدم رعایت فاصله‌گذاری

نقش نمای ← نقش‌نمای (ص۳۲۱، ش۶)

ندانم کاری ← ندانم‌کاری (ص۳۲۷، بخش چهاردهم، ساختن کلمات ترکیبی، پ ۲، س۵)

سنگ پشت ← سنگ‌پشت (ص۳۲۸، ش۱، بخش مثال‌ها)

مردم آزاری ← مردم‌آزاری (ص۳۳۰، کلمات مرکّب‌مشتق، س۳)

غلط نویسی ← غلط‌نویسی (ص۴۳، «ی» میانجی ـ «گ» میانجی، پ ۳، س ۱)

چشمه ساران ← چشمه‌ساران (ص۴۳، جمع غیرجانداران، استثنا)
شتر مرغ ← شترمرغ (ص۶۱، پ آخر، سطر ۲)
بوته ها ← بوته‌ها (ص۴۳، جمع رستنی‌ها، س ۲)
بینی ها ← بینی‌ها (ص۴۴، عضوهای یگانهٔ بدن، س۲)
چانه ها ← چانه‌ها (ص۴۴، عضوهای یگانهٔ بدن، س۲)
اسم گروه ← اسم‌گروه (ص۴۵، اسم‌گروه (اسم جمع))
پسر بچه ← پسربچه (ص۴۷، مثال، س ۲)
نا ملفوظ ← ناملفوظ (ص۴۳، «ی» میانجی ـ «گ» میانجی، پ ۲، س ۱)
درفارسی ادبی ← در فارسی ادبی (ص۴۲، س آخر)
یانباشد ← یا نباشد (ص۵۴، اسم نکره ـ اسم معرفه، س ۱)
آن‌اسم ← آن اسم (ص۵۵، س ۲)
... زیرا از دید فلسفه است نه **زبان شناسی** ← ... زیرا از دید فلسفه است نه **زبان‌شناسی** (ص۳۳۵، حاصل مصدر، س۴)
...و دارای یک **تکیه اند**... ← و دارای یک **تکیه‌اند**... (ص۲۲۲، مورد ۱، فعل مرکّب حقیقی، س۳)

عدم رعایت فاصله‌گذاری در نشانه‌های سجاوندی

بعضی از پیش‌واژه‌ها(حرف‌های‌اضافه) کاربرد مخصوص دارند ← بعضی از پیش‌واژه‌ها (حرف‌اضافه‌ها) کاربرد مخصوص دارند (ص۲۴۷، کاربرد مخصوص بعضی از پیش‌واژه‌ها، س ۱)
صفتِ خواهان(خریدار) ← صفتِ خواهان (خریدار) (ص۲۸۴، پسوندهای چندمنظوره، مورد ۱)
پیشه(معلمی)، جنسیت(آهنی)، ملیت(ایرانی)، مکان(جنگلی) ... ← پیشه (معلمی)، جنسیت (آهنی)، ملیت (ایرانی)، مکان (جنگلی) (ص۲۸۵، مورد ۸، س ۶)
اسمِ مختوم به « ه » معرفه ← اسمِ مختوم به «ه» معرفه (ص۵۹، ش۱۱، س ۱)

قاعدهٔ مربوط به «ها»ی پسوند جمع

حافظها ← حافظ‌ها (ص۵۴، س۱)

قاعدهٔ مربوط به «این» و «آن»

این که ← اینکه (ص۵۴، اسم نکره ـ اسم معرفه، س ۱)
این جانب ← این‌جانب (ص۵۷، کلماتی که به‌جای ضمیر شخصی می‌نشینند، مثال، س ۱)

قاعدهٔ مربوط به «به»

پیش‌واژهٔ «به»: به سختی ـ به نرمی ـ بـه راسـتی ← پـیش‌واژهٔ «بـه»: بـه‌سـختی ـ بـه‌نرمـی ـ به‌راستی (ص۳۲۱، مورد ب، مثال۴)

برغم ← به‌رغم (ص۲۶۰، مورد ۵، مثال، س ۱)

نایکدستی

عبارت‌اند (ص۳۴۲، انواع مختلـف نهـاد، پ ۱) و عبارتنـد از ← عبـارت‌انـد از (ص۳۲۱، مورد ب، سطر ۲)

شبه جمله ← شبه‌جمله (ص۴۳۳، عنوان) و شبه‌جمله (ص۲۸۷، پ، ۲ س ۳)

نشانهٔ جمع مجموعه‌ای (ص۵۰، عنوان) و نتیجه‌ی کاری ← نتیجهٔ کاری (ص۲۵۳، مورد ۲)

مجموعهٔ ام، ای، است،...

مجله‌ای که خریده‌ایم، **اینجا است** ← مجله‌ای، که خریـده‌ایـم، **اینجاسـت** (ص۴۱۸، پ۱، س۳).

بعضی کلمات هم **مرکّبند** هم مشتق ← بعضی کلمات هم **مرکّب‌انـد** هـم مشـتق (ص۳۳۰، کلمات مرکّب‌مشتق، س۱)

ولی مقصود افرادی نظیر **آنها است** ← ولی مقصود افرادی نظیر **آنهاست** (ص۵۳، س آخر).

گفتنِ با شما نمی‌آیم، یعنی خودداری از همراهی کردن با **ما است** ← گفتنِ با شما نمـی‌آیـم، یعنی خودداری از همراهی کردن با **ماست**. (ص۲۶۱، مورد ۱۱، س ۳)

استفاده از تلفظ پیش‌واژهٔ «برای» دارای دلالت‌های **چندیست** ← اسـتفاده از تلفـظ پـیش‌واژهٔ «برای» دارای دلالت‌های **چندی است** (ص۲۵۲، دلالت‌های مختلف «برای»، پ ۱، س ۱)

استثنا است ← استثناست (ص۱۲۹ پ۱، س۱)

قواعد مربوط به یای نکره و مصدری و نسبی

بازی یی که ← بازی‌ای که (ص۴۱۵، مثال‌های مربوط به بخش یای توضیحی...)

حذف یای کوتاه‌شده در واژه‌های مختوم به های غیرملفوظ در حالت اضافه

دارای چهار **مشخصه** زیر است: ← دارای چهار **مشخصهٔ** زیر است: (ص۲۲۲، فعل مرکّـب حقیقی پ۲، س۱)

استفاده از «ی» به جای یای کوتاه‌شده «ء»

نتیجه‌ی کاری ← **نتیجهٔ** کاری (ص۲۵۳، مورد ۲)

تا **هفته‌ی** دیگر ← تا **هفتهٔ** دیگر (ص۲۵۴، مورد ۲، س ۲)

قاعدهٔ مربوط به پسوند «- تر»

کم‌تر ← کمتر (ص۳۸۲، فرق متمم با وابسته، پ ۴، س ۱)

استفاده از «ت» به جای تای گرد «ه»

جزیرت العرب ← جزیرةالعرب (ص۱۱۲، یادآوری، پ ۲، س ۲)

به هر روی، کتاب حاضر منبعی نسبتاً مفید و ارزشمند و گامی موثر در جهت دستیابی به دستوری جامع و پربار است و موارد یادشدهٔ بالا نافی ارزش اثر و زحمات مؤلف کتاب حاضر نیست.

منابع

ارژنگ، غلام‌رضا (۱۳۹۴)، دستور زبان فارسی امروز، چاپ ششم، تهران: قطره.

ـــــــ (۱۳۹۴)، زبان و ادب فارسی، چاپ چهلم، ویراست جدید، تهران: قطره.

ـــــــ و علی‌اشرف صادقی (۱۳۵۹)، دستور سال چهارم آموزش متوسطهٔ عمومی فرهنگ و ادب، تهران: چاپخانهٔ تهران اکونومیست.

امین مدنی، صادق (۱۳۶۳)، دستور زبان فارسی، تهران: چاپخانهٔ ۱۷ شهریور.

ـــــــ (۱۳۴۲)، «دستور زبان فارسی»، کاوه، ش ۵، مرداد، ص۳۹۵-۳۹۷.

ـــــــ (۱۳۴۲)، «دستور زبان فارسی»، کاوه، ش ۶، شهریور، ص۳۰۴-۳۰۷.

ـــــــ (۱۳۴۶)، «دستور زبان فارسی ۴»، کاوه، ش ۷، فروردین، ص۵۳-۵۸.

ـــــــ (۱۳۴۶)، «دستور زبان فارسی»، کاوه، ش ۸ و ۹، اردیبهشت و خرداد، ص۲۵۱-۲۶۳.

ـــــــ (۱۳۴۶)، «دستور زبان فارسی»، کاوه، ش ۱۰ و ۱۱، تیر و مرداد، ص۲۷۳-۲۷۷.

ـــــــ (۱۳۴۶)، «دستور زبان فارسی ۱۰: معنی مجازی بعضی از فعل‌ها»، کاوه، ش ۱۶، فروردین، ص۳۲-۳۳.

ـــــــ (۱۳۴۶)، «دستور زبان فارسی»، کاوه، ش ۱۹، اسفند، ص۳۸-۴۳.

ـــــــ (۱۳۴۷)، «تقسیم کلمه در زبان فارسی ۱۲»، کاوه، ش ۲۱، اردیبهشت، ص۱۴۸-۱۵۰.

ـــــــ (۱۳۵۱)، «دستور زبان فارسی (۹)»، کاوه، ش ۴۶، زمستان، ص۲۳۴-۲۳۵.

انوری، حسن، حسن احمدی گیوی (۱۳۸۴)، دستور زبان فارسی ۲، ویرایش دوم، تهران: موسسهٔ فرهنگی فاطمی.

حق‌شناس، علی‌محمد و همکاران (۱۳۸۵)، دستور زبان فارسی؛ ویژهٔ کاردانی و کارشناسی پیوسته و ناپیوستهٔ آموزش زبان و ادبیات فارسی، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی.

دبیرمقدم، محمد (۱۳۷۶)، «فعل مرکّب در زبان فارسی»، مجلهٔ زبان‌شناسی، س ۱۲، ش ۱/۲، ص۱-۴۶.

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۴۸)، تاریخ زبان فارسی، ج۲، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

نقد و بررسی

دستور

ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان، سال ۱۳۹۸، شمارهٔ ۱۵، صفحهٔ ۲۹۱-۳۱۴

معرفی و نقد مقالهٔ «ویژگی‌های خاص نحو زبان فارسی: ساختِ اضافه، مفعول‌نماییِ افتراقی و محمول‌های پیچیده»

سید سجاد صامت (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

Samvelian, Pollet, (2018), "Specific Features of Persian Syntax: The Ezafe Construction, Differential Object Marking, and Complex Predicates". In *Oxford Handbook of Persian Linguistics*, Anousha Sedighi; Pouneh Shabani-Jadidi (eds.), Oxford University Press, pp. 226-269.

«ویژگی‌های خاص نحو زبان فارسی: ساختِ اضافه، مفعول‌نماییِ افتراقی و محمول‌های پیچیده» عنوان نهمین مقاله و در بخش سوم از دستنامهٔ آکسفورد در باب زبان‌شناسیِ فارسی (۶۰۸ صفحه) به ویراستاری انوشا صدیقی و پونه شعبانی ـ جدیدی است. نویسندهٔ این مقالهٔ ۴۳ صفحه‌ای در بخش نحو، پوله سَمولیان،[1] استاد زبان‌شناسیِ دانشگاه سوربُن نُوِل[2] در فرانسه است. ساختار صوری مقاله، مشتمل بر پنج بخش و بدین قرار است: مقدمه، سه بخش اصلی و زیربخش‌های مربوط به هر یک از آنها و نتیجه‌گیری.[3]

1. P. Samvelian
2. Sorbonne Nouvelle
۳. نسخهٔ دیجیتالِ این اثر، به لطف و سخاوت استاد دکتر محمد دبیرمقدم، در اختیار اینجانب قرار گرفت. صمیمانه از حسن نظرِ ایشان سپاسگزارم.

۱ ساخت اضافه

در بخش اول، سمولیان به معرفی ساخت اضافه و پیشینهٔ تاریخی آن می‌پردازد و (کسرهٔ) **اضافه** را پی‌بستی می‌داند که به صورت «ـِ / یِ» در درون گروه‌های اسمی نمود پیدا می‌کند و هستهٔ اسمی را به وابسته‌هایش پیوند می‌دهد. وی بر راست‌هسته بودن گروه اسمی تأکید بسیار دارد و به معرفی انواعی از وابسته‌های پیشین اسم می‌پردازد که شمار این وابسته‌ها می‌تواند بیشتر از دو وابسته باشد و در حوزهٔ اضافه[1] رخ دهند؛ در چنین حالتی نشانهٔ اضافه پس از هر وابسته تکرار می‌شود. برای مثال:

(۲)[2] لباسِ عروسیِ سفیدِ بی‌آستینِ مریم

او اضافه را محدود به گروه اسمی نمی‌داند، بلکه معتقد است در گروه صفتی و حرف‌اضافه‌ای نیز دیده می‌شود. برای مثال:

(۶) الف ـ عاشقِ مریم
ب ـ برایِ مریم

سمولیان عنوان می‌کند که ساخت اضافه مختص زبان فارسی نیست، بلکه در شمار بسیاری از زبان‌های ایرانیِ غربی مانند کُردی، هورامی و... یافت می‌شود. او می‌نویسد که اگرچه ویژگی‌های ساخت اضافه در این زبان‌ها با یکدیگر متفاوت است، اما تمام این زبان‌ها توالی راست‌هستگی را در گروه اسمی از خود نشان می‌دهند. سپس مثال‌هایی را از این زبان‌ها ذکر می‌کند.

او تصریح می‌کند که بیشتر مباحث پیش‌آمده در رابطه با اضافه، دربارهٔ وضعیت[3] و نقش‌های[4] آن است.

دربارهٔ پی‌بستِ اضافه،[5] تحلیل‌های کاملاً متناقضی صورت گرفته که سمولیان آنها را این‌چنین برشمرده است. اضافه در مقامِ

---

1. ezafe domain

۲. شمارهٔ مثال‌ها از فصل نهمِ دستنامه است.

3. status 4. functions 5. ezafe enclitic

۱) نشانهٔ حالت؛[1]

۲) پیونددهندهٔ واجی،[2] یعنی عنصری که در صورت واجی درج می‌شود و دارای هیچ ارزش یا معنایی نیست؛

۳) نشانهٔ مرتبط با حرکت نحویِ اسم؛

۴) پیونددهندهٔ نشانگرِ وارونگیِ فاعل ـ محمول؛

۵) وندِ هسته‌نما،[3] که در مجاورت اسم و فرافکنیِ میانی‌اش قرار می‌گیرد و نشان‌دهندهٔ آمادگی آنها برای متصل شدن به یک وابسته است.

سمولیان دربارهٔ دسته‌های یادشده در بالا می‌نویسد:

۱) اینکه به تعداد وابسته‌های اسمْ **اضافه**، امکان وقوع دارد، مؤید تحلیلِ اضافه، به منزلهٔ حالت‌نما است. در چارچوب زایشیْ **اضافه**، به اسم‌ها، صفت‌ها و برخی حروف اضافه، حالت ساختاری می‌دهد و حالت هسته را به متمم‌هایش منتقل می‌کند. او می‌گوید که سمیعیان (۱۹۹۴) یکی از جزئی‌ترین تحلیل‌ها را در این باره ارائه داده است. در این تحلیل، **اضافه**، به لحاظ ساختی به وابسته‌ای که پیش از آن می‌آید و به لحاظ نوایی به عنصر زبانیِ پس از خود تعلق دارد.

۲) از آنجا که **اضافه** به لحاظ معنایی، تهی[4] است و تطابقی بین هسته و وابسته‌هایش برقرار نمی‌کند، قُمشی (۱۹۹۷a) عنوان می‌کند که **اضافه**، یک تکواژ نیست، بلکه عنصری‌ست که در ساخت نحویِ خاصی درج می‌شود. از آنجا که به نظر قمشی (۱۹۹۷a)، اسم‌ها غیرفرافکن هستند، این «پیونددهندهٔ واجی» نشانه‌ای برای گروه اسمی در ساخت اسمی به شمار می‌رود. بدین ترتیب قمشی تمامی عناصر حوزهٔ **اضافه**، به‌جز گروه اسمی ملکی را هسته‌هایی در نظر می‌گیرد که به هستهٔ اسمی متصل شده‌اند. از نظر او کسرهٔ اضافه تنها در سطح آوایی برای ایجاد تمایز میان هسته‌های درون حوزهٔ[5] **اضافه**، در میان این هسته‌ها قرار می‌گیرد.

۳) **اضافه** به عنوان وندِ هسته‌نما: سمولیان با ارجاع به آثار خود در سال‌های ۲۰۰۷ و

1. case marker
2. phonological linker
3. head-marking affix
4. vacuous
5. domain

۲۰۰۸، **اضافه** را وندی در نظر می‌گیرد که به هستهٔ خود و فرافکنیِ میانه‌شان در گروه اسمی، صفتی و برخی از گروه‌های حرف‌اضافه‌ای می‌پیوندد و آنها را برای متصل شدن به یک وابسته آماده می‌کند. این رویکرد درست در نقطهٔ مقابل رویکرد شمارهٔ (۱) است و نشانه‌ای برای هسته و نه وابسته‌هایش است و با هسته، هم به لحاظ نوایی و هم نقشی، تشکیل یک سازه می‌دهد.

سمولیان این نظر خود را بر پایهٔ دو دسته از شواهد بیان می‌کند:

الف) اینکه محدودیت‌هایی که در نظر سمیعیان (۱۹۸۳) و قمشی (۱۹۹۷a) برای **اضافه** عنوان شده است، آن‌چنان پایهٔ مستحکمی ندارد و به **اضافه** مربوط نمی‌شود، بلکه به هم‌آیی‌اش با سایر پی‌بست‌ها، نظیر نشانهٔ نکرهٔ «ـی» یا واژه‌بست‌های ضمیری مربوط است.

ب) رفتار صرفیِ **اضافه**، به‌ویژه آن زمان که در توزیع تکمیلی با نشانهٔ نکره و واژه‌بست‌های ضمیری قرار دارد، همانند رفتار وندهای گروهی است تا یک واژه‌بستِ پساواژگانی.

او سپس مثال‌های زیر را شاهد می‌آورد:

(۱۹) الف ـ عبدالجلیل هم با رنگِ پریده و چشمانِ نگرانِ فروریختنِ دیوارِ خانه‌اش، آن‌طرف‌تر ایستاده بود.
ب ـ روزِ قبل از دستگیریِ فرمانفرما و پسرانش
ج ـ سکه‌هایِ توی جیبِ شلوارش افتادند.

سمولیان می‌گوید در مثال (۱۹الف) نشان داده شده است که یک گروه صفتی می‌تواند بر **اضافه** در درون یک گروه اسمی مقدم شود. در مثال‌های (ب) و (ج) این اتفاق در مورد گروه‌های حرف‌اضافه‌ای رخ می‌دهد.

سمولیان در مورد رخداد هم‌زمان نشانهٔ نکره و اضافه و واژه‌بست‌های ضمیری و محدودیت‌ها حاکم بر آن، مثال‌های زیر را می‌آورد و عنوان می‌کند که هرگونه توالی‌ای که دربردارندهٔ دو یا چند مورد از این واژه‌بست‌ها باشد، حتی در صورت متفاوت بودن گستره‌شان نیز، نادستوری‌ست و کنار گذاشته می‌شود.

(۲۰) الف ـ *خانهٔ‌ای دیگر

ب ـ خانهٔ دیگری
ج ـ خانه‌ای دیگر

او سپس در مثالی دیگر بند موصولیِ کاهش‌یافته‌ای را می‌آورد که اضافه‌ای بر آن مقدم شده که در درون یک گروه اسمی جای گرفته است.

(۲۱) الف ـ قهرمانِ [از میهن‌اش راندشده]ءِ این رمان
ب ـ *قهرمانِ [رانده‌شده از میهن‌اش] ـِ

سمولیان می‌گوید که این دو مثال تنها در ترتیب سازه‌های درون بند موصولیِ تخفیف‌یافته، با هم تفاوت دارند. در مثال (۲۱الف) گروه حرف‌اضافه‌ای مقدم بر هستهٔ وصفی‌ست و در مثال (۲۱ب) در پیِ هستهٔ وصفی می‌آید. افزودنِ گروه اسمی ملکی پس از بند موصولی تخفیف‌یافته، تنها پس از مثال (۲۱الف) ممکن است. سمولیان این رخداد را این‌گونه توضیح می‌دهد که در مثال (۲۱ب)، اضافه به پی‌بستِ شخصیِ «ـَ ش» متصل شده است، اما در مثال (۲۱الف) این‌گونه نیست. اضافه و پی‌بستِ شخصی دو گسترهٔ متفاوت دارند: اولی به گروه اسمیِ «میهن» متصل شده است، درحالی‌که گسترهٔ دومی، کل گروه اسمیِ «قهرمانِ رانده‌شده از میهن» است. سمولیان نتیجه می‌گیرد که **اضافه**، حرف تعریف (ـئی) و واژه‌بست‌های شخصی را می‌بایست وندهای گروهی[1] در نظر گرفت و در رابطه با تصریف لبه[2] در صرفِ سطح واژه بدان پرداخت. از این رو، **اضافه** یک وند تصریفی در نظر گرفته می‌شود که در مجاورت هر فرافکنیِ بیشینهٔ اسمی‌ای قرار می‌گیرد و خبر از حضور یک وابستهٔ نحوی، یک معرف (یا توصیف‌کننده)[3] یا یک متمم اسمی در گروه‌هایی می‌دهد که هسته‌شان یک مقولهٔ اسمی (اسم‌ها، صفت‌ها و حروف اضافهٔ اسمی) است.

سمولیان در بخش پایانی و در تبیینی دیگر، این بار از سوی کهنمویی‌پور (۲۰۱۴) اضافه را حاصل حرکت معکوس[4] می‌داند. توالی بنیادینِ گروه اسمی در زبان فارسی هسته‌آغازی‌ست و کهنمویی‌پور توالیِ هسته‌پایانی را برای آن در نظر می‌گیرد. در تبیین کهنمویی‌پور، معرف‌های موجود در ساخت اضافه در مشخص‌گرهای فرافکنی‌های نقشیِ بالای گروه اسمی، ادغام

1. phrasal affixes 2. edge inflection 3. modifier 4. roll-up movement

شده‌اند. در این دیدگاه، حرکت و صرف عیان، دست به دست هم می‌دهند. وقتی حرکتی در کار نباشد، صرف عیانی نیز در کار نیست. حرکتی که در نتیجه‌اش توالیِ پسااسمی رقم می‌خورد، همراه با صرف عیان بروز پیدا می‌کند و در نتیجه‌اش اضافه که بازتاب این حرکت معکوس است، نمود می‌یابد. در دیدگاه کهنمویی‌پور، بین توالی هستهٔ اسمی و سایر سازه‌های درون گروه اسمی و حضور اضافه همبستگی وجود دارد. نگارنده در اینجا به نقل از پورنوروز خلاصه‌ای از گفته‌های کهنمویی‌پور در مورد کسرهٔ اضافه را بیان کند:

الف) کسرهٔ اضافه به همراه شناسه‌های پس‌اسمی وقوع می‌یابد، اما هرگز با شناسه‌های پیش‌اسمی به‌کار نمی‌رود؛
ب) کسرهٔ اضافه به همراه صفت، ساخت ملکی، شناسه‌های گروه حرف‌اضافه‌ای، بندهای موصولیِ تخفیف‌یافته و بندهای موصولیِ کامل وقوع می‌یابد؛
ج) کسرهٔ اضافه با صفت عالی (که پیش‌اسمی‌ست) به‌کار نمی‌رود؛
د) کسرهٔ اضافه با اسم بی‌نشانه یا صفت اسنادی به کار نمی‌رود؛
ه) کسرهٔ اضافه به‌صورت تکرارشونده به‌کار می‌رود (پورنوروز ۱۳۹۷: ۱۱۶-۱۱۷).

سمولیان می‌گوید که تحت چنین رویکردی می‌توان **اضافه** را تحقق روساختیِ فرایند وارونگی دانست. او در نتیجه‌گیری این بخش از مقاله عنوان می‌کند که مطالعه بر روی ساخت اضافه در میان زبان‌های ایرانی‌ای که پژوهش‌های کمتری در مورد آنها انجام شده است، می‌تواند به یافتن نکات و مطالب تازه دربارهٔ وابستگیِ بین روابط درونِ گروه اسمی، کمک کند. موضوع دیگر پیشنهادی او برای پژوهش بیشتر، مطالعه در مورد ساخت اضافه‌ای‌ست که بر اثر برخورد زبانیِ زبان‌های غیرایرانیِ موجود در ایران با زبان فارسی به‌وجود آمده است. همچنین در نظر او، مطالعه بر روی شباهت‌ها و تفاوت‌های میان ساخت اضافه و سایر پیونددهنده‌ها می‌تواند زمینهٔ پژوهشی دیگری باشد.

۲ مفعول‌نماییِ افتراقی

مقالهٔ «پیرامون "را" در زبان فارسی» (دبیرمقدم ۱۳۸۴الف) از مقاله‌های ارزشمند در باب این نشانهٔ مفعولی‌ست که در موارد بسیاری، به‌خوبی از توصیف و تحلیل نظرات مطرح در این

زمینه برآمده است.[۱]

پوله سمولیان به نقل از ویندفُر[۲] (۲۰۰۹: ۳۳) مفعول‌نماییِ افتراقی را «پاسخی به نبود حالت‌نمای تصریفی» می‌داند. در مفعول‌نماییِ افتراقی، مفعول گاه با نشانه و گاه بدون نشانه ظاهر می‌شود. او به دو ویژگیِ معناییِ جانداری[۳] و معرفگی[۴] یا مشخص‌بودگی[۵] که دربارهٔ مفعول‌نمایی افتراقی وجود دارد، اشاره می‌کند. وی می‌گوید که مفعول‌های جاندار و معرفه نسبت به مفعول‌های بی‌جان و نکره احتمال بیشتری برای گرفتنِ نشانهٔ «را» دارند (← دبیرمقدم ۱۳۸۴الف: ۸۵-۹۲) او از عنوانِ پوششیِ درجهٔ تعیّن/ تعیّن‌پذیری[۶] برای ارجاع به این دو مفهوم استفاده می‌کند. سمولیان اشاره می‌کند که تاکنون تعریفِ جامعی از مشخص‌بودگی به دست نیامده است. نتیجه‌گیری او در این بخش این‌گونه است که ویژگیِ ارجاعی[۷] تنها عملِ برانگیزانندهٔ مفعول‌نمایی افتراقی در زبان فارسی نیست (← همان: ۱۲۱، مثال ۷۳). او سپس به ویژگی‌های مطرح‌شده دربارهٔ مفعول‌های قطبی‌شده و مفعول‌های قطبی‌نشده (بدون «را») در پژوهش لازار (۱۹۸۲، ۱۹۹۴) می‌پردازد (← دبیرمقدم ۱۳۸۴الف: ۸۹، پ۲؛ همان: ۹۱-۹۲). سپس«را» را به عنوان نشانهٔ گذرایی بالا[۸] مطرح می‌کند؛ مبحثی که به نقل از لازار (۱۹۸۲) در مقالهٔ دبیرمقدم (۱۳۸۴الف: ۹۱، پ۴) تحت عنوان مفعول‌واره‌های قطبی‌شده بیان شده است. برای نمونه، سمولیان عنوان می‌کند که سازهٔ دارای نشانهٔ «را» در مثال (۳۱الف) مفعول صریح نیست، بلکه موضوعِ مکانی[۹] یا غیرصریحِ[۱۰] فعل است که می‌تواند تحقق حرف‌اضافه‌ای نیز داشته باشد: مثال (۳۱ب). او مثال «الف» را دارای خوانش جامع و مثال «ب» را دارای خوانش مکانیِ محدود می‌داند (← همان: ۹۲، پ۲):

(۳۱) الف ـ زمینِ پشت باغ را لوبیا کاشتم.

---

۱. در مورد این بخش از مقاله، تلاش نگارندهٔ این سطور بر این بوده است که در کنار ذکر نکات مهم مطرح‌شده، به مباحث پیش‌گفته در مقالهٔ دبیرمقدم (۱۳۸۴الف: ۸۳-۱۴۸) نیز ارجاع داده شود تا بدین‌گونه حجم این نوشته، به‌گزاف، افزون نگردد. لازم به ذکر است که مقالهٔ دبیرمقدم، نخستین بار در سال ۱۳۶۹ش/ ۱۹۹۰م. در مجلهٔ زبان‌شناسی به چاپ رسید و هم‌پوشانی زیادی به لحاظ مفهومی بین مقالهٔ او و این بخش از دستنامه می‌توان یافت.

2. G. L. Windfuhr
3. animacy
4. definiteness
5. specificity
6. determination
7. referentiality
8. high transitivity
9. locative
10. dative

ب ـ در زمینِ پشت باغ لوبیا کاشتم.

او مثال فوق را با پدیدهٔ بدیل غیرصریح[1] یا ساخت مفعول مضاعف قابل قیاس می‌داند که البته مثالی برای آن ذکر نمی‌کند. او خوانش جامع و خوانش محدودِ اشاره‌شده در مثال فوق را دربارهٔ توصیف‌کننده‌های زمانی[2] نیز صادق می‌داند. برای نمونه:

(۳۲) الف ـ منِ بیچاره چه بگویم که زندگی‌ام را رنج بردم.
ب ـ در زندگی‌ام رنج بردم.

مثال (۳۲ الف) خوانش جامع‌تر و مثال (۳۲ب) خوانش زمانیِ محدودتری دارد.

«را» به عنوان نشانهٔ مبتداسازی، عنوان بخش بعدی این قسمت از مقالهٔ سمولیان است (← همان: ۱۱۹-۱۴۰). وی در این بخش به برخی پژوهش‌ها (مانند پیترسُن[3] ۱۹۷۴) اشاره می‌کند که مفعول‌های صریحِ مشخص[4] دارای نشانهٔ «را» هستند، چون مبتداها ذاتاً مشخص‌اند. او همچنین می‌گوید، دبیرمقدم (۱۹۹۰، ۱۹۹۲، ۲۰۰۹)[5] به تبعیت از ویندفر (۱۹۷۹) ادعا می‌کند که «را» نشانهٔ مبتدای ثانویه است، در حالی که **تمام** مفعول‌های بدون «را» بخشی از خبر را تشکیل می‌دهند. گفتنی است که دبیرمقدم در این زمینه و با بیان دو شق تقطیع کلامی (اطلاع کهنه ـ اطلاع نو) (Halliday 1985: 278-281 →) و نحوی (مبتدا ـ خبر) در زبان فارسی، که همیشه نیز مورد انطباق کامل قرار نمی‌گیرد، می‌نویسد آن عناصری که مبتدا واقع می‌شوند، ممکن است دلالت بر بافت‌های زبانی و غیرزبانی‌ای داشته باشند که قابل بازیابی باشند و به لحاظ کلامی از نظر گوینده، اطلاع کهنه، ولی در دیدِ شنونده، اطلاع نو تلقی شوند. نکته‌ای که به‌ویژه، در تحلیل‌های پیترسن (۱۹۷۴) و نیز سمولیان از آن غفلت شده است (← دبیرمقدم ۱۳۸۴الف: ۱۲۰-۱۲۳). سمولیان بیان می‌کند که دالریمپِل و نیکُلااِواف[6] (۲۰۱۱) تبیین میانه‌روتری نسبت به دبیرمقدم دارند و تنها کارکرد «را»

1. dative alternation 2. temporal modifiers 3. D. J. Peterson 4. specific

۵. در بخش منابع دستنامهٔ آکسفورد، ارجاع به اثر دبیرمقدم (۱۹۹۰) از قلم افتاده است. این مقاله بعدها در سال ۱۳۸۴ش/ ۲۰۰۵-۲۰۰۶م در مجموعه مقالات پژوهشهای زبان‌شناختی فارسی نیز به چاپ رسید. در بخش منابع مقالهٔ پیشِ رو، این ارجاعات افزوده شده است.

6. M. Dalrymple & I. Nikolaeva

را نشانهٔ مبتدای ثانویه نمی‌دانند و عنوان می‌کنند که

۱) «را» می‌تواند نشانهٔ مبتدای اولیه باشد.

۲) با اینکه توزیع «را» دربارهٔ سازه‌های غیرمفعولی، منحصراً به مبتداسازی بستگی دارد، اما این مسئله در مورد مفعول صریح، پیچیده‌تر از این است و مبتداسازی تنها عامل مرتبط در ظهور نشانهٔ «را» نیست.

سمولیان در مثال (۳۵) جمله‌ای را از آن دو نقل می‌کند که مفعول صریحِ همراه با «را» را در آن مبتدای اولیه می‌داند.

(۳۵) کی ماشینُ دید؟

سمولیان به نقل از دالریمپِل و نیکُلااِوا (۲۰۱۱)، مبتداسازی را مقوله‌ای می‌داند که گزاره دربارهٔ[1] آن است و اینکه مبتداسازی در رابطه با برداشتی از مصداق است که به لحاظ کاربردشناختی، برجسته[2] است.

سمولیان سپس نقل قول دیگری می‌کند از دالریمپِل و نیکُلااِوا (۲۰۱۱) در مخالفت با دبیرمقدم (۱۹۹۰، ۱۹۹۲، ۲۰۰۹)، مبنی بر اینکه مبتداسازی تنها عامل تعیین‌کننده در بروز نشانهٔ «را» بر روی مفعول‌ها نیست، بلکه این مسئله تنها بر روی دسته‌ای از مفعول‌ها، یعنی مفعول‌های نکره، صدق می‌کند. دالریمپِل و نیکُلااِوا (۲۰۱۱: ۱۱۳) با ارائهٔ مثال زیر، دو نوع «را» یا دو کارکرد برای نشانهٔ «را» مفروض می‌دانند. اولین نشانه، مبتداسازیِ افزودهٔ زمانی و دومین نشانه، معرفگی را نشان می‌دهد.

(۳۶) فقط این یه ساعتُ این کتابُ بخون.

سمولیان سپس به مقالهٔ خود (۲۰۰۲) ارجاع می‌دهد و این فرضیه را عنوان می‌کند که دو نوع «را» در فارسی داریم؛ یکی نشانهٔ موضوع و دیگری نشانهٔ مبتداهای شناور و افزوده‌ها. از آنجا که از این نظر، تنها یک موضوعِ دارای نشانهٔ «را» در جملات ساده وجود دارد (یعنی مفعول)، میزان مبتداهای شناور و افزوده‌ها به لحاظ دستوری محدود نیست. او سپس با ارائهٔ مثالی نشان می‌دهد که عنصر اسمیِ یک فعل مرکّب می‌تواند در صورتی که ارجاعی باشد، همراه با «را» بیاید.

1. aboutness
2. salient

(۳۷) الف - مریم آرایش کرده بود.
ب ـ مریم زیباترین آرایش را کرده بود.

او عنوان می‌کند که مبتداهای شناورِ همراه با نشانهٔ «را» و افزوده‌ها می‌توانند بیش از یکی باشند.

دبیرمقدم نیز به موارد فوق توجه کرده است و می‌گوید قیود زمان و مکان را نیز می‌توان مبتدا قرار داد و اینکه، مبتدای ثانویه یک نقطه نیست، بلکه یک طیف است و جمله‌ای را ذکر می‌کند که سه مورد رخداد «را» در یک جملهٔ ساده مشاهده می‌شود، بدین قرار: «بچه رُ، پیرهنشُ، دگمه‌شُ بدوز» (۱۳۸۴الف: ۱۲۷-۱۲۹).

سمولیان در جمع‌بندیِ خود از این بخش عنوان می‌کند که برخلاف ادعای دبیرمقدم (۱۹۹۰، ۱۹۹۲، ۲۰۰۹)، مبتداسازی شرط لازم و یگانه برای بروز نشانهٔ «را» نیست. او می‌گوید، فارغ از اینکه تصمیم و انتخاب گوینده در رابطه با ساختاربندیِ «گفته» برای انتقال اطلاعات (ساخت اطلاع) چه باشد، حضور نشانهٔ «را» با مفعول‌های معرفه در زبان فارسی (در مقام یک محدودیت دستوری) اجباری‌ست و از این جهت فارسی‌زبانان حق انتخابی در مورد جایگاه ساخت اطلاعیِ مفعول صریحِ معرفه، که لزوماً باید به عنوان مبتدا تفسیر شود، ندارند.

دربارهٔ این موضوع با مراجعه به مقالهٔ دبیرمقدم (۱۳۸۴الف: ۱۲۱) در مبحث اسم جنس و همین‌طور اذعان خودِ سمولیان به نبود اجماعی کامل در مورد پدیدهٔ مشخص‌بودگی و همین‌طور اشارهٔ وی در بخش پسایند، در ارتباط با استثنایی از این دست که در ذیل ذکر می‌شود، می‌توان گفت که او در این باره نیز همچنان مسئلهٔ جدیدی را مطرح نکرده است.

(۴۱) گوشْت می‌دونم که مریم نمی‌خوره.

سمولیان در بخش بعدی به جایگاه مفعول و توالی واژه در رابطه با مفعول‌نماییِ افتراقی می‌پردازد. او به نقل از کریمی (۲۰۰۳) فرضیهٔ دوجایگاهیِ مفعول را عنوان می‌کند که در آن مفعول مشخص، قبل از گروه حرف‌اضافه‌ای و مفعول نامشخص، کنار فعل واقع می‌شود و می‌گوید در رابطه با توالی واژه‌ها، مرجع‌گزینیِ مرجع‌دارها، سیطرهٔ ردهای وابسته،[1]

1. parasitic gap

مفعول‌های همراه با «را» و مفعول‌های بدون «را» عدم تقارن‌هایی از خود نشان می‌دهند. او می‌گوید در توالی بنیادین جملات در زبان فارسی در ساخت‌های دو مفعولی، مفعول صریح همراه با نشانهٔ «را» بر مفعول غیرصریح مقدم است، در حالی که مفعول صریح بدون نشانهٔ «را» پس از مفعول غیرصریح می‌آید. سمولیان این ادعا را رد کرده و عنوان می‌کند که مفعول‌های با «را» و بی «را» هر دو یک جایگاه نحوی را اشغال می‌کنند و این ملاحظات گفتمانی و معنایی‌ست که تبیین‌گر آنهاست و نه جایگاه نحوی‌شان. سپس طبقه‌بندی خود و فقیری (۲۰۱۶) از مفعول‌های بی‌نشان را این‌گونه بیان می‌کند: «مفعول‌های صریح بدون نشانه (مانند کتاب)، مفعول‌های صریح تغییریافتهٔ بدون نشانه (مانند کتابِ کهنه) و مفعول‌های صریح نکره (بی‌نشان) (مانند یک کتاب/ کتابِ کهنه‌ای)». افزون بر این موارد، او همین‌طور این پژوهش‌ها را از مواردی می‌داند که در رابطه با طول نسبی، مفروض بودن، باهم‌آیی و سوگیریِ واژگانی نیز نظریاتی عنوان کرده‌اند و از ذکر جزئیات آنها خودداری می‌کند. گفتنی است که دبیرمقدم (۱۳۸۴الف) جز موارد دوم و سوم، در مورد دیگر موارد بحث کرده است. سمولیان بیان می‌کند، تنها اسامی بدون نشانه، گرایشی قوی به مجاورت با فعل نشان می‌دهند و وارونِ این حالت، در مورد مفعول‌های صریحِ نکره (بدون نشانه) رخ می‌دهد. همچنین طول نسبی جمله را به عنوان عاملی فرانحوی در چنین ترجیحاتی در توالی واژه‌ها عنوان می‌کند. در نهایت گرایشات در توالیِ واژه‌ها را همچون طیفی می‌بیند که میزانِ دسترسی گفتمانی/ مفهومی آن را تعیین می‌کند و از این جهت نمی‌توان آن را عاملی قطعی در تبیین مفعول‌نمایی در نظر گرفت. همچنین بیان می‌دارد که در بافت زبانی مناسب، مفعول صریحِ نامشخص می‌تواند در مرجع‌گزینیِ مفعول غیرصریح شرکت کند. برای مثال:

(۴۹) [چند ورق کاغذ]$_i$ [به همدیگه]$_i$ منگنه می‌کنم.

به زعم او، اینکه مفعول‌های صریحِ بدون نشانهٔ «را» و مفعول‌های صریحِ با نشانهٔ «را» نمی‌توانند همپایه شوند، دلیلی به نفع فرضیهٔ دوجایگاهیِ مفعول است. برای مثال:

(۵۰) *من دیروز این عکس رُ وَ کتاب خریدم.

(۵۱) من دیروز شمعُ یه رومیزیُ این تابلو رُ خریدم.

بدین‌ترتیب، به رغم وجود اجماع نسبی بر فرضیهٔ دوجایگاهیِ مفعول در پژوهش‌های صورت‌گرفته در چارچوب زایشی، آن فرضیه را قطعی نمی‌پندارد.

سمولیان به پیروی از لازار (۱۹۸۲) و قمشی (۱۹۹۷b) تعیّن نشانهٔ «را» را، جدای از ویژگیِ مشخص‌بودگی و مبتداسازی، در نتیجهٔ تعامل پارامترهای مختلفی می‌بیند که در پژوهش‌های مختلف بدان اشاره شده است و چنین وضعیتی را محدود به زبان فارسی و مفعول صریح افتراقی نیز نمی‌داند، بلکه همچون توالی واژه‌ها،[1] برآمده از درجات تنوعِ موجود در گویشوران و نیز موقعیت‌ها می‌داند. او مانندِ برزنن[2] و همکاران (۲۰۰۷) این تنوعات را بخشی از دستور هر زبان می‌داند که می‌شود الگوی آماری آن را به دست آورد و عنوان می‌کند که جدای از قضاوت‌های دستوری‌بودگی در دستور سنتی (که در مواردی نادرستی‌شان مشاهده شده است)، می‌بایست به دنبال شیوه‌های پایاترِ آماری برای ارزیابی تعامل‌های پیچیدهٔ این پارامترهای مختلف بود.

همان‌طور که ملاحظه شد، در این بخش از مقالهٔ سمولیان نکاتِ جدید کمی در باب پژوهش‌های صورت‌گرفته در زمینهٔ «را» بیان شده است. شمار ارجاعات به مقالهٔ دبیرمقدم (۱۳۸۴الف) گواهِ این ادعاست. همچنین در بسیاری از موارد، پژوهش دبیرمقدم (۱۳۸۴الف) بهتر و با دقت بیشتر به بررسی آرای مؤثر مربوط پرداخته است و مقالهٔ سمولیان را از این جهت، می‌توان نسخهٔ کم‌بارتری از مقالهٔ دبیرمقدم (۱۳۸۴الف) دانست، که این خود، می‌تواند صرفاً تا اندازه‌ای به دلیل محدودیت صفحاتِ دستنامه برای ارائهٔ ریزِ مطالب باشد. البته باید گفت که ارجاعات سمولیان به مقالات غیرایرانی و جدیدِ موجود در این زمینه (اگر چه لزوماً مبحث جدیدی را مطرح نمی‌کنند) از مقالهٔ پیش‌گفته بیشتر است.

۳ محمول‌های پیچیده

بخش سوم از مقاله دربارهٔ محمول‌های پیچیده[3] است که از یک جز پیش‌فعلی[4] (اسم، صفت، حرف، یا عبارت حرف‌اضافه‌ای) و یک فعل تشکیل شده‌اند، مانند «حرف زدن»،

1. word order 2. J. Bresnan et al 3. complex predicates (CPrs) 4. preverbal

«باز کردن»، «برداشتن»، «به کار بردن». او عنوان می‌کند که محمول‌های پیچیده یا افعال مرکّب یا ساخت‌های فعلی سبک،[1] اسامی دیگری برای چنین ترکیباتی هستند که در پژوهش‌ها از آنها نام برده شده است. او سپس از حذف تدریجی افعال ساده و جایگزینی آنها با عبارات ترکیبی[2] یا افعال مرکّب از دورهٔ میانهٔ زبان فارسی به این سو می‌گوید.

او در گام اول به سراغ مشکلاتی می‌رود که بر سر راه مرزبندی میان افعال واژگانی و افعال سبک و در نتیجه بین افعال مرکّب و توالی مفعول ـ فعل است (→ Samvelian 2002, 2012) و می‌گوید:

۱) شمار محدود افعال ساده در زبان فارسی، اکثرشان به لحاظ معنایی شفاف نیستند و تنها در بستر ترکیب با موضوع‌های خود، معنای مشخصی می‌یابند. به عبارت دیگر، بیشتر فعل‌های زبان فارسی بالفعل، افعال سبک هستند، به‌طوری که از نقطه نظر معنایی، تعیین اینکه آیا یک ترکیب اسم + فعل می‌تواند یک محمول پیچیده باشد یا نه، به وجود میزانی از رابطهٔ قراردادی بین اجزای آن بستگی دارد. برای نمونه، در مورد «رنگ زدن»، «واکس زدن»، «کره زدن» می‌تواند یک فعل (سبک) یا فعل واژگانی به معنای «به کار بردن» باشد و بدین‌ترتیب ترکیب آن با عنصر پیشافعلی، می‌تواند یک محمول پیچیده یا توالی مفعول ـ فعل را بسازد. گواهِ این ادعا، تنوع ترکیباتی‌ست که در فرهنگ‌های [تک‌زبانهٔ] فارسی مشاهده می‌شود.

۲) از نقطه نظر نحوی، توالی‌های [مفعول بی‌نشان ـ فعل واژگانی] و [صفت ـ اسناد] در بسیاری از موارد قابل مقایسه با افعال مرکّب اسم + فعل و صفت + فعل هستند. معیارهایی نظیر تکیهٔ واژگانی و خودبسندگیِ محدودِ جزءِ اسمی تا آنجا پیش رفته است که توالی‌هایی نظیر «ماشین راندن»، فعل مرکّب در نظر گرفته شده است. برای نمونه، دبیرمقدم (۱۹۹۵) «روزنامه خواندن» را فعل مرکّب می‌پندارد.

به زعم سمولیان، جدای از نمونه‌های مبرهنی از محمول‌های پیچیده، مانند «ارسال کردن» که از یک اسم رویدادی و یک فعل سبک تشکیل شده است، اینکه زنجیره‌ای

1. light verb construction
2. periphrastic phrase

محمول پیچیده در نظر گرفته شود، بیشتر بستگی به کاربرد و واژگانی شدنِ آن زنجیره دارد تا ویژگی‌های درونیِ آن زنجیره.

به نظر سمولیان، بیشترِ پژوهش‌های صورت‌گرفته دربارهٔ محمول‌های پیچیده، بر طبیعتِ دوگانهٔ این‌گونه توالی‌ها تمرکز داشته‌اند. او بیان می‌دارد که محمول‌های پیچیدهٔ زبان فارسی تمام ویژگی‌های ترکیبات نحوی، از قبیل میزانی از ترکیب‌پذیریِ معنایی را نشان می‌دهند، اما از سوی دیگر، دارای ویژگی‌های واژهٔ منفرد نیز هستند و تحت واژگانی‌شدگی،[1] اصطلاح‌بودگی[2] قرار می‌گیرند و دستخوش فرایندهای ساخت‌واژی/ صرفی می‌شوند.

سمولیان در مورد اینکه محمول‌های پیچیده، واژه هستند یا عبارت، معیارهایی ذکر می‌کند که در دیدگاه واژگان‌نگر مورد تأکید است.

۱) داشتن تکیهٔ واژگانیِ کل زنجیره، همچون یک واژه

۲) دروندادِ قواعد اشتقاقی شدن

۳) مجاورت اجزای محمول پیچیده و اینکه این اجزا تنها با عناصر محدودی همچون پیشوندهای تصریفی فعلی، ضمایر واژه‌بستی و فعل کمکی آینده از هم جدا می‌شوند.

مثال‌ها:

(۵۲) الف ـ انداخت ب ـ به گریه انداخت

الف ـ خوردن ب ـ خوردنی

(۵۳) الف ـ دوست داشتن

ب ـ مریم خیلی گل دوست دارد.

(۵۵) الف ـ مریم دوستش ندارد.

ب ـ مریم گل دوست خواهد داشت.

سمولیان در ادامه، استدلال‌هایی در تأیید تحلیل گروهی (یعنی نحوی) محمول‌های پیچیده ارائه می‌کند:

الف) نه‌تنها عناصر تصریفی، که عناصر نحوی، از قبیل گروه حرف‌اضافه‌ای نیز می‌توانند بین عنصر فعلی و پیشافعلی ظاهر شوند؛

1. lexicalization 2. idiomaticity

ب) چنانچه عنصر پیشافعلی اسم باشد، می‌تواند وابسته، نشانهٔ «را»، تخصیص‌گر[1] و کمیت‌نما[2]/ سور بگیرد.

(۵۶) الف ـ هیچ‌وقت به آتیش دست نزن.
ب ـ هیچ‌وقت دست به آتیش نزن.
(۵۷) الف ـ مریم حرف زد.
ب ـ مریم این حرف‌ها را زد.

همین ویژگی‌های متناقض است که محل شکل‌گیریِ محمول‌های پیچیده را مناقشه‌برانگیز کرده است. واژگان‌نگرها، محل آن را واژگان و نحویون، محل آن را نحو می‌دانند. سمولیان به نقل از محمد و کریمی (۱۹۹۲) بیان می‌کند که محمول‌های پیچیدهٔ زبان فارسی به دو دلیل، برخلاف استنباط‌های نحوی‌شان، ویژگی‌های واژگانی از خود بروز می‌دهند: ۱) عدم امکانِ بخشیدنِ حالت تتا از سوی افعال سبک؛ ۲) وجود دو جایگاه متفاوت برای مفعول در زبان فارسی.

به زعم او، دیدگاه دیگر، از آنِ سازه‌گرایان نو[3] (→ Folli et al 2005) است که تمایزی بین محمول‌های پیچیده و ساده قائل نمی‌شوند. در این منظر، تفاوتی نمی‌کند که محمول‌های پیچیده در واژگان شکل گرفته باشند یا حاصل فرایندهای نحوی باشند، زیرا فرایندهای ساختواژی در بخش نحو رخ می‌دهند. سمولیان نیز طبیعت دوگانهٔ محمول‌های پیچیده فارسی را اشتباه می‌داند و باور دارد که سردرگمی پیش‌آمده، در نتیجهٔ اصطلاح‌شناسی‌های متفاوتی‌ست که برای ارجاع به این دو مسیر به کار می‌روند و نه به خاطر نبود مرز بین بخش صرف و نحو. او بیان می‌دارد که بیشتر محمول‌های پیچیدهٔ فارسی، رفتاری همچون یک عنصر تجزیه‌ناپذیر (اتم) ندارند و می‌توان با عناصر واژگانی میان اجزایشان فاصله انداخت. از سوی دیگر، محمول‌های پیچیدهٔ زبان فارسی، توالی‌های واژگانی‌شده‌ای هستند و رفتاری همچون تکواژه[4] دارند. سمولیان سپس با ارجاع به پژوهش خود (۲۰۱۲)، هیچ یک از استدلال‌ها در دفاع از واژه بودنِ محمول‌های پیچیدهٔ زبان فارسی را قطعی نمی‌داند و سپس

1. determiner 2. quantifier 3. neo-constructionist 4. lexeme

به ذکر موارد تکیهٔ واژگانی، درونداد حوزهٔ صرف بودن و جدایی‌ناپذیری می‌پردازد که در اینجا برای پرهیز از اطناب به آنها پرداخته نمی‌شود.

سمولیان نتیجه می‌گیرد که هیچ یک از ویژگی‌های محمول‌های پیچیدهٔ فارسی، استدلالی متقن بر تحلیل آنها در مقام یک «واژه» یا شکل‌گیری در بخش «صرف»، به دست نمی‌دهند. به عقیدهٔ او محمول‌های پیچیدهٔ فارسی، تمام ویژگی‌های مطرح ترکیبات نحوی و ترکیبات مفعولی ـ فعلی را از خود نشان می‌دهند و با اینکه کلمه به شمار نمی‌روند، اما به‌وضوح عبارات چندکلمه‌ای/ چندواژه‌ای[1] هستند و محمول‌های پیچیدهٔ فارسی تمام نشانه‌های فرایند تکواژه‌سازی را دارند. این وجهِ واژگانیِ محمول‌های پیچیدهٔ فارسی، منتج از تکواژه بودن یا تکواژه‌های گروهی[2] بودنِ آنهاست (→ Masini 2009).

سمولیان سپس به جایگاه نحویِ عنصر اسمیِ محمول‌های پیچیدهٔ فارسی و مفعول بی‌نشانِ یک فعل واژگانی می‌پردازد و عنوان می‌کند که عنصر اسمیِ محمول‌های پیچیدهٔ فارسی مانند مفعول‌های بی‌نشان:

۱) می‌تواند پیشایند شود و خوانش مبتدایی یابد. مثال:

(۶۱) این لباس می‌دهد بو.

بر اساس شم زبانیِ نگارنده، مثال سمولیان مثالی پذیرفتنی نیست.

۲) می‌تواند ارتقا یابد و فاعل ساخت مجهول شود.

(۶۳) الف ـ مطبوعات به این مسئله خیلی اهمیت دادند.

ب ـ به این مسئله، خیلی اهمیت داده شد.

۳) می‌تواند با عنصر اسمیِ محمول‌های پیچیدهٔ دیگری همپایه شود.

(۶۴) امید لگد و سیلی خورد.

به زعم او، عنصر اسمیِ محمول‌های پیچیدهٔ فارسی و مفعول بی‌نشانِ یک فعل، یک

1. multiword expressions

گفتنی است که در پژوهش‌های زبان‌شناسی رایانشی ـ پردازش زبان طبیعی و ترجمهٔ ماشینی ـ کلمات مرکّب، تحت عنوان پوششیِ عبارات چندواژه‌ای بررسی می‌شوند (برای بحث مفصل ← Ramisch 2016).

2. phrasal lexemes

وضعیت نحوی دارند و تفاوتشان در حوزهٔ معناشناسی‌ست و نه نحو و عنوان می‌کند که نمی‌توان به لحاظ نحوی مرز متقنی بین این دو قائل شد.

سمولیان در بخش بعدی، به مباحث ترکیب‌پذیری، زایایی و اصطلاح‌بودگی می‌پردازد. سمولیان دو استدلال در دفاع از تحلیلِ انباشتی[1] محمول‌های پیچیدهٔ زبان فارسی برشمرده است:

الف) پیش‌بینی‌پذیریِ ساخت موضوعی و ساخت رویداد آنها؛

ب) پیش‌بینی‌پذیریِ معنای واژگانیِ (ارجاعی/ مصداقی) آنها.

او مثال‌های زیر را در این مورد بیان می‌کند:

(۶۵) الف ـ سیلیِ سارا به امید.

ب ـ سارا به امید سیلی زد.

ج ـ امید از سارا سیلی خورد.

(۶۶) الف ـ مریم (همیشه) این اتفاق را به یاد داشت.

ب ـ مریم (ناگهان) این اتفاق را به یاد آورد.

وی توضیح می‌دهد که در مثال (۶۵ب) مشارکان معناییِ محمول پیچیدهٔ «سیلی زدن» با مشارکان معناییِ تحقق‌یافته در گروهِ اسمیِ مثال (۶۵الف) که هسته‌اش «سیلی» است، یکسان است. به عبارت دیگر، این فعل است که ساخت موضوعی را تعیین می‌کند، زیرا جایگزینیِ «زدن» با «خوردن»، در این ساخت تغییر به وجود می‌آورد. همچنین در مثال (۶۶) مشاهده می‌شود که فعل، برخی از مؤلفه‌های نمودیِ محمول پیچیده را تعیین می‌کند و موجب تقابلِ «داشتن» و «آوردن» می‌گردد. سمولیان بیان می‌دارد که در چارچوب زایشی، بیشتر پژوهشگران چنین رویکرد انباشتی را اتخاذ کرده‌اند؛ به این معنا که معتقدند اجزای یک محمول پیچیده در تمام صورت‌های ترکیبی خود صادق است و می‌شود آنها را به‌طور پیشینی[2] مشخص کرد. رویکردهای خوانشی،[3] برای نمونه، در کریمی‌دوستان (۱۹۹۷) بر این باورند که اطلاعات ذخیره‌شده در مدخل‌های واژگانیِ فعل سبک و عنصر پیشافعلی با هم

1. compositional 2. a priori 3. projectionist approaches

ترکیب می‌شوند و محمول‌های پیچیده را به وجود می‌آورند، در حالی که در رویکردهای ساختارگرایان،[1] برای نمونه، در مِگِردومیان[2] (۲۰۱۲)، ویژگی‌های نحوی و معناییِ محمول‌های پیچیده از ساخت نحوی‌ای مشتق می‌شوند که فعل و عنصر پیشافعلی در آن درج شده‌اند.

از دید سمولیان، فعل‌های سبک را با توجه به مؤلفه‌های نمودی‌شان می‌توان به سه دستهٔ آغازگری (مانند «دادن»)، تداومی (مانند «خوردن» [به معنای به هم خوردن است]) و ایستا (مانند «داشتن») تقسیم‌بندی کرد. برخی فعل‌ها می‌توانند در بیش از یک دسته جای بگیرند. مقولهٔ نمودیِ فعل سبک، تعیین‌کنندهٔ نوع نمودِ محمول‌های پیچیده است. از سوی دیگر، عنصر پیشافعلی تعیین‌کنندهٔ مؤلفه‌های نوع عمل،[3] مانند کرانمندی[4] (← برزگر و کریمی‌دوستان ۱۳۹۶: ۴۳) و معنای مصداقیِ محمول پیچیده است. وی سپس در جدولی محمول‌های پیچیدهٔ کرانمند و ناکرانمند زبان فارسی را فهرست می‌کند.

سمولیان با توجه به مقولهٔ کرانمندی، معتقد به دیدگاه بدیلی در رابطه با ترکیب‌پذیری است (→ Samvelian 2012; Samvelian & Faghiri 2013a, 2013b, 2014). دیدگاهی پسینی[5] که باور دارد، سهمی را که هر یک از اجزای محمول پیچیده در آن محمول بر عهده دارند، نمی‌شود به‌صورت پیشینی تعیین کرد، بلکه این سهم یا نقش در ترکیب با سایر اجزای محمول پیچیده و معنای کلیِ آن ساخت، رقم می‌خورد. برای نمونه، فعل «زدن» که عموماً عاملی[6] و رویدادی[7] در نظر گرفته می‌شود، می‌تواند در ساخت محمول‌های پیچیدهٔ نامفعولی (شبه‌مجهولی) مانند «یخ زدن» یا «زنگ زدن» نیز شرکت کند.

به زعم سمولیان، از سوی دیگر، عنصر پیشافعلی نیز می‌تواند نقش‌های مختلفی را ایفا کند. برای نمونه، صفت‌ها و گروه‌های حرف اضافه می‌توانند محمول‌های پیچیدهٔ ناکرانمند شکل دهند، مانند «لازم داشتن»، «پنهان داشتن»، «به مسخره گرفتن». برعکس، اسامیِ غیررویدادی می‌توانند محمول‌های پیچیدهٔ کرانمندی را ایجاد کنند، مانند «پوست انداختن».

به باور سمولیان، پیش‌بینی‌ناپذیریِ معنای محمول‌های پیچیده، مانع دیگری بر سر راهِ

1. constructionist approaches
2. K. Megerdoomian
3. aktionsart
4. telicity
5. a posteriori
6. agentive
7. eventive

رویکردهای ترکیبی/ انباشتی محض است. بسیاری از محمول‌های پیچیدهٔ زبان فارسی، معنای غیرشفاف (تیره) دارند. بنا بر مطالب گفته‌شده، سمولیان بر این باور است که محمول‌های پیچیدهٔ زبان فارسی، دست‌کم آن دسته از آنهایی که واژگانی شده‌اند، باید درست مانند تکواژه‌ها، در واژگان ذخیره شوند. با فرض اینکه ترکیب‌پذیری به‌صورت پسینی رخ می‌دهد، نیاز به داشتنِ فهرستی از این موارد، با رویکرد انباشتی در تضاد قرار نمی‌گیرد؛ از این رو، سمولیان، محمول‌های پیچیدهٔ فارسی را قابل مقایسه با عبارات ترکیبیِ اصطلاحی[1] (یعنی اصطلاح‌هایی که هر یک از اجزایشان بخشی از معنای اصطلاحی عبارت را به دوش می‌کشند) می‌داند. بدین منوال، محمول پیچیده، ترکیبی/ انباشتی است؛ بدین معنا که معنایش را می‌توان به اجزایش توزیع کرد و در عین حال، اصطلاحی‌ست؛ بدین معنا که نقش هر یک از اجزا، جدای از بافتی که در آن با دیگر اجزا ترکیب می‌شود، نمی‌تواند تعیّن پیدا کند. برای نمونه، «زدن» در ترکیب با عنصر پیشافعلی مختلف معنای مختلفی به خود می گیرد، مانند «زنگ زدن»، «نمک زدن»، «تلفن زدن».[2]

سمولیان در نتیجه‌گیری این بخش می‌نویسد، مسئلهٔ زاییاییِ افعال مرکّبِ زبان فارسی را بدون توجه به داده‌های کاربردی و استفاده از روش‌های کمّیِ مطرح در ساخت‌واژه نمی‌توان سنجید. از سوی دیگر، به این پرسش که افعال مرکّب در واژگان ذهنیِ ما به عنوان یک قلم واژگانی انبار می‌شوند یا خیر، وی معتقد است که تنها با آزمایشات روان‌شناسی زبان است که می‌توان پاسخ گفت.

افزون بر مطالبی که در خلال بخش‌های پیشین عنوان شد، نگارندهٔ این سطور لازم می‌بیند مطالب دیگری را نیز به منظور ایجاد نگاه کلی عنوان کند. لیبِن و یارِما[3] (۲۰۰۶: ۸۶) پس از انجام آزمایشات روان‌شناسی زبان، مطرح می‌کنند که سازه‌های یک واژهٔ مرکّب در

1. idiomatically combining expressions

۲. در این باره مقالهٔ «فعل مرکّب در زبان فارسی»، (دبیرمقدم ۱۳۸۴ب: ۱۴۹-۱۹۶) نیز شایان توجه است. همچنین به اعتقاد طبیب‌زاده: «فعل مرکّب در فارسی از حیث تاریخی وضعیت تثبیت‌شده و مشخصی ندارد؛ به این معنا که بسیاری از افعال مرکّب فارسی کاملاً واژگانی شده‌اند و به وضعیت نهایی خود رسیده‌اند و برخی دیگر در مرحلهٔ تبدیل شدن به فعل مرکّب هستند» (طبیب‌زاده ۱۳۹۱: ۸۱). وی همچنین عنوان می‌کند که «هر چه یک فعل مرکّب واژگانی‌تر شده باشد، پیوند میان همراه و همکرد آن قوی‌تر خواهد بود تا اندازه‌ای که نمی‌توان میان افعال مرکّبِ کاملاً واژگانی‌شده، واژه‌ای را وارد کرد» (همان: ۹۰-۹۱).

3. G. Libben & G. Jarema

خلال پردازش واژه، فعال می‌شوند. این نتیجه برخاسته از پژوهش‌های صورت‌گرفته در مورد زبان‌هایی‌ست که ساختارهای متفاوتی از هم داشتند. در رابطه با تفاوت در پردازش، با توجه به جایگاه یک سازه در ترکیب نیز آزمایشات نشان دادند که اولین سازهٔ ترکیب، مقدم از سازهٔ دوم، مورد پردازش قرار می‌گیرد. همچنین به‌طور کلی، مشاهده شده است که مسئلهٔ هسته‌داری، جایگاه واژه در زنجیره و شفافیت معنایی، در پردازش کلمهٔ مرکّب در تعامل هستند. مسئلهٔ دیگری که از نظر روان‌شناسی زبان آزمایش شد، این بود که آیا کلمات مرکّب به لحاظ شناختی شبیه به سایر اقلام واژگانیِ چندتکواژی[1] هستند یا نه. آزمایشات نشان دادند که آزمودنی‌ها نسبت به کلمات مرکّب حساس و آگاه هستند.

همچنین، نگارندهٔ این سطور به مطالعهٔ فرایند ترکیب در دستنامهٔ آکسفورد در باب ترکیب به ویراستاریِ لیبِر و استکاوِر (۲۰۰۹) پرداخته است. در این دستنامه که به فرایند ترکیب از دیدگاه‌ها و رویکردهای مختلف پرداخته، عنوان شده است که نمی‌توان برای ترکیب، یک تعریف واحدِ رضایت‌بخش ارائه داد، زیرا تعریفِ متقنی از واحدهایی چون «واژه» و «جمله» نمی‌توان ارائه داد. در دستنامهٔ یادشده، مشکلات موجود بر سر راه این پدیده به‌صورت زیر عنوان شده‌اند:

۱) مشکل تعریفی:[2] تقریباً غیرممکن به نظر می‌رسد که بتوان مرز متقنی بین ترکیب‌ها از یک‌سو و عبارات یا کلمات مشتق از سوی دیگر کشید. این مشکل در این دستنامه تا بدانجا پیش می‌رود که پیشنهاد می‌شود، همچون رویکردهای مطرح در دیدگاه شناختی، به وجود پیوستاری با پیش‌نمونه‌ها قائل بود تا با پدیدهٔ با مرزهای کاملاً مشخص و قطعی.

۲) مشکل استنباطی/ تفسیری:[3] شامل موضوعاتی چون تشخیص ترکیب‌ها از اصطلاحات و میزان پیش‌بینی‌پذیری این استنباط‌ها، که این پیش‌بینی‌پذیری با اصطلاح متغیر آر.[4] بیان می‌شود (برای نمونه، در سازه‌های ترکیب درون‌مرکز در زبان انگلیسی[5] که خوانش‌هایی متفاوتی را می‌طلبند و مشخص نیست، شمار این رابطه‌های معنایی تا چه اندازه می‌تواند باشد).

---

1. polymorphemic 2. definitional problem 3. interpretational problem 4. variable R.
۵. کلماتی مانند suncream, facecream, hormonecream

۳) مشکل حوزه‌ای/ مؤلفه‌ای:[1] اینکه چه نوع تحلیلی برای ترکیب‌ها، چه به‌صورت زبان‌ویژه و چه به صورت جهان‌شمول مناسب است؟ آیا بخش‌های دستور زبان، همچون نحو و ساخت‌واژه در این رابطه با هم در تعامل هستند یا خیر؟ (Lieber & Stekauer 2009: 17-18).

همچنین در دستنامهٔ فوق (ص ۳۵۵)، ذکر شده است که برخی‌ها اشاره کرده‌اند که ترکیب، یکی از ویژگی‌های زبان‌های تحلیلی است که در زبان‌های پیچیده‌تر، با انضمام جایگزین شده است، اما وجود شواهد زبانی این ادعا را رد کرده است (زبان مائوری،[2] زبانی بسیار تحلیلی/ گسسته است و در عین حال پدیدهٔ انضمام را نیز دارد).

شایان ذکر است، همان‌طور که توماسلو[3] (۲۰۰۳: ۵) بیان می‌دارد، بنا لزوماً بر این نیست که جهانی‌ها را در ساخت‌های زبانیِ خاصی بیابیم، بلکه باید در مراتب بالاتری از سطوح تحلیلی در پیِ آنها باشیم. دو جایگاهِ ممکن برای میزبانیِ جهانی‌ها، کلان مفهوم‌هایی عمومی، مانند شناخت انسانی[4] (Croft 2001; Talmy 2003) یا ارتباط[5] (Comrie 2003 →) هستند. چنین دیدگاهی را می‌توان به‌خوبی در مورد ترکیب به کار بست. برای مثال، می‌توان بر این عقیده بود که واژه‌های مرکّب، راهبردی ارتباطی را جامهٔ عمل می‌پوشانند که ماهیتاً متفاوت از ساختارهای نحوی‌ست و از این رو، انگیزهٔ وجودی‌اش بر اساس اهداف ارتباطیِ انسان است. اِسکالیس، ماگنی و بیسِتُ[6] (۲۰۱۰: ۱۰۱-۱۰۵) بیان می‌کنند که ترکیب، گرایش زبان‌ها به سوی سازه‌های چندواژه‌ای همچون اصطلاحات، همایندها و ساخت‌های دوجمله‌ای[7] یا به‌اصطلاح پیش‌ساخته[8] را محقق می‌سازد.

سخن آخر اینکه، این نوشته از دستنامهٔ آکسفورد در باب زبان‌شناسی فارسی، به نوعی، فصلی مروری به شمار می‌رود و به‌طور قابل قبولی (با توجه به محدودیت صفحات) توانسته است از عهدهٔ خلاصه، جمع‌بندی، ترکیب و تا اندازه‌ای ارزیابیِ نوشته‌های علمیِ مطرح در زمینه‌های یادشده برآید. قوّت نگارش از منظر حرفه‌ای و تخصصیِ نویسنده نیز قابل تقدیر است. به نظر نگارنده، لزوم گنجاندنِ سه موضوع که هر یک به نوبهٔ خود می‌توانند متون

1. componential problem
2. Maori
3. M. Tomasello
4. human cognition
5. communication
6. S. Scalise, E. Magni & A. Bisetto
7. binomial
8. prefab

مروریِ مفصلی را به خود اختصاص دهند، در یک فصل مروری آن‌چنان منطقی به نظر نمی‌رسد و از این رو بهتر می‌بود که در فصول جداگانه‌ای به هریک از این سه مطلب پرداخته می‌شد، گرچه عنوان شده است که در ذکرِ دیدگاه‌های افراد اشاره‌شده، سعی بر این بوده است که نکات مهم از قلم نیفتد. محدودیت‌های صفحات، طبعاً، نویسنده را از ارائهٔ جزئیات آن دیدگاه‌ها ناتوان ساخته است.

منابع

برزگر، حسن و غلامحسین کریمی‌دوستان (۱۳۹۶)، «نمود واژگانی در افعال مرکّب مشتق از صفت در زبان فارسی»، پژوهش‌های زبانی، س ۸، ش ۱، ص۴۱-۵۸.

پورنوروز، مسعود (۱۳۹۷)، «نگاهی به کسرهٔ اضافه در ساخت ملکیِ زبان تالشی (گونهٔ ریک) با رویکرد شناختی»، پژوهش ملل، شمارهٔ پیاپی ۳۸، بهمن، ص۱۰۹-۱۲۸.

دبیرمقدم، محمد، (۱۳۶۹)، «پیرامون "را" در زبان فارسی»، مجلهٔ زبان‌شناسی، س ۷، ش ۱، ص۲-۶۰.

ـــــــــ (۱۳۸۴الف)، «پیرامون "را" در زبان فارسی»، پژوهشهای زبان‌شناختی فارسی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

ـــــــــ (۱۳۸۴ب)، «فعل مرکّب در زبان فارسی»، پژوهشهای زبان‌شناختی فارسی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

طبیب‌زاده، امید (۱۳۹۱)، دستور زبان فارسی، بر اساس نظریهٔ گروه‌های خودگردان در دستور وابستگی، نشر مرکز: تهران.

Bresnan, J., A. Gueni, T. Nikitina, and R. H. Baayen (2007), "Prediciting the Dative Alternation", In G. Bouma, I. Kraemer, and J. Zwarts (eds.), *Congnitive Foundations of Interpretaton*, Amsterdam: Royal Netherlands Academy of Science, pp. 69-94.

Comrie, Bernard (2003), "On Explaining Language Universals", In *The New Psychology of Language*, Vol. II, (ed.), Michael Tomasello, Vol: II, I. Mahwah, N.J.: Lawrence Erlbaum, pp. 1195–209.

Croft, William (2001), *Radical Construction Grammar: Syntactic Theory in Typological Perspective*, Oxford: Oxford University Press.

Dabir-Moghaddam, M. (1995), "Compound Verbs in Persian", *Journal of Iranian Linguistics*, 12/1, pp. 2-46.

———— (1369[1990]), "Pirâmun-e -râ dar zabân-e Farsi" [About 'râ' in the Persian Language], In *Iranian Journal of Linguistics*, Vol 7 (1), pp. 2-60.

———— (1384 [2005–2006]), "Pirâmnun-e 'ra' dar zabân-e fârsi" [About 'ra' in

Persian Language], In *Pazhuhehhâ-ye Zabânshenâxti-ye fârsi* [Studies in Persian Linguistics: Selected Articless], Tehran: Markaz-e našr-e dânešgâhi [Iran University Press], pp. 81–148.

———— (1992), "On the (ln)dependence of Syntax and Pragmatics: Evidence from the Postposition *–râ* in Persian", in D, Stein (ed.), *Cooperating with Written Texts: The Pragmatics and Comprehension of Written Texts*, Berlin: Mouton de Gruyter, pp. 549-573.

———— (2009), "Zabāne Fārsi va Nazariyrhāye Zabani: dar Jostojuye Charchubi Barā-ye Tadvin-e Dastur-e Zabāne Jāme'-e Zabān-e Fārsi", In *Pazhuheshhā-ye Zabānshenākhti-ye Fārsi*, Tehran: Markaz-e Nashr-e dâneshgāhi, pp. 230-267.

Dalrymple, M. and I. Nikolaeva (2011), *Objects and Information Structure*, Cambridge: Cambridge University Press.

Faghiri, P. (2016), "Une étude Empirique de l'Ordre des Mots dans le Domaine préverbal en Persan", Ph.D thesis, Université Sorbonne Nouvelle.

Folli, R., H. Harley, and S. Karimi (2005), "Determinents of Event Types in Persian Complex Predicates", *Lingua* 115 (10), pp. 1365-1401.

Ghomeshi, J. (1997a), "Non-Projecting Nouns and the Ezafe: Construction in Persian", *Natural Language and Linguistic Theory*, 15, 10.1023/A: 1005886709040, pp. 729-788.

———— (1997b), "Topics in Persian VPs", *Lingua*, 102, pp. 133-167.

Halliday, M. A. K. (1985), *An Introduction Functional Grammar*, London: Edward Arnold.

Kahnemuyipour, A. (2014), "Revisiting the Persian Ezafe Construction: A Roll-up Movement Analysis", *Lingua*, 150, pp. 1-24

Karimi , S. (2003), "On Object Positions, Specificity and Scrambling in Persian", In Simin Karimi (ed.), *Word Order and Scrambling*, Oxford: Blackwell, pp. 91-124.

Karimi-Doostan, G. (1997), "Light Verb Constructions in Persian", Ph.D dissertation, Essex University.

Lazard, G. (1982), "Le Morpheme rā en Persanet les Relations Actancielles", *Bulletin de la Société de Linguistique de Paris*, 73 (1), pp. 177-208.

———— (1984), "Actance Variations and Categories of the Object", In F. Plank (ed.), *Objects*: *Towards a Theory of Grammatical Relations*, London: Academic Press, pp. 269-292.

———— (1994), "Le rā Persan et le ba Chinois", Cahiers *de Linguistique Asie Orientate* 23(1), pp. 169-176.

Libben, G. and G. Jarema (2006), The Representation and Proccessing of Compound Nouns, Oxford: Oxford University Press.

Lieber, R., & Stekauer, P. (2009), *The Oxford Handbook of Compounding*, Oxford: Oxford University Press.

Masini, E. (2009), "Phrasal Lexemes, Compounds and Phrases: A Constructionist Perspective", *Word Structure*, 2(2), pp. 254-271.

Meqerdoomian, K. (2012), "The Status of the Nominal in Persian Complex Predicates", *Natural Language and Linguistic Theory* 30 (1), pp. 179-216.

Mohammad, J. and S. Karimi (1992), ""Light" Verbs Are Taking Over: Complex Verbs

in Persian", In *Proceedings of the Western Conference on Linguistics*, 5, Department of Linguistics, California State University, Fresno, pp. 195-212.

Peterson, D. J. (1974), "Noun Phrase Specificity", Doctoral dissertation, University, of Michigan.

Ramisch, C. (2016), *Multiword Expressions Acquisition*, Place of Publication not Identified: Springer International Pu.

Samiian, V. (1983), *Structure of Phrasal Categories in Persian: An X-bar Analysis*, Ph.D dissertation, University of California at Los Angeles.

———— (1994), "The Ezafe Construction: Some Implications for the Theory of X-bar Syntax", In M. Marashi (ed.), *Persian Studies in North America*, MD: Iranbooks, Bethesda, Maryland, pp. 17–41.

Samvelian, P. (2002), "Une Analyse non Configurationnelle du Morphème rā en Persan", Unpublished manuscript, Université Sorbonne Nouvelle.

———— (2007), "A Phrasal Affix Analysis of the Persian Ezafe", *Journal of Linguistics* 43, pp. 605-645.

———— (2008), "The Ezafe as a Head-Marking Inflectional Affix; Evidence from Persian and Kurmanji Kurdish", in S. Karimi, V. Samiian, and D. Stilo (eds.), *Aspects of Iranian Linguistics*, Newcastle, Cambridge Scholars Publishing, pp. 339-361.

———— (2012), *Grammaire des Prédicats Complexes: les Constructions Nom-verbe*, Paris: Lavoisier.

Samvelian, P. and P. Faghiri (2013a), "Rethinking Compositionalty in Persian Complex Predicates', In *Proceedings of Berkeley Linguistics Society 39th Annual Meeting*, pp. 11-20.

———— (2013b), "Introducing PersPred, a Syntactic and Semantic Database for Persian Complex Predicates", *in 9th Workshop on Multiword Expressions*, u-20.

———— (2014), "Persian Complex Predicates. How Compositional Are They?", *Semantics-Syntax Interface*1 (1), pp. 43-74.

Scalise, S., Magni, E., & Bisetto, A. (2010), *Universals of language Today*, Dordrecht: Springer.

Talmy, Leonard (2003), "Concept Structuring Systems in Language", In *The New Psychology of Language*, Vol. II, (ed.), Michael Tomasello, Mahwah, N.J.: Lawrence Erlbaum, pp. 15–46.

Tomasello, Michael (2003), *Constructing a Language: A Usage-Based Theory of Language Acquisition*, Cambridge, (MA): Harvard University Press.

Windfuhr, G. L. (1979), "Persian Grammar, History and State of Its Study", *Trends in Linguistics, State-of-fthe-Art Reports,* 12. The Hague: Mouton.

———— (2009), *The Iranian Languages,* London and New York: Routledge.

نقد و بررسی

دستور

ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان، سال ۱۳۹۸، شمارهٔ ۱۵، صفحهٔ ۳۱۵-۳۳۸

معرفی و نقد کتاب *فارسی شکسته؛ دستور خط و فرهنگ املایی*

زهرا زندی‌مقدم (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

فارسی شکسته؛ دستور خط و فرهنگ املایی، امید طبیب‌زاده، کتاب بهار، تهران ۱۳۹۸، ۷۶ صفحه.

زبان پدیده‌ای اجتماعی و پویاست؛ بدین معنا که تغییر و تحولات اجتماعی، پیشرفت‌های فنّاوری و حتی سوانح طبیعی بر تحولات زبان اثرگذار است. زبان از دنیای پیرامون خود اثر می‌پذیرد و بر دنیای پیرامون خود اثر می‌گذارد. در واقع، نوعی تعامل میان جامعه و زبان در جریان است. این تعامل گاهی تغییراتی را موجب می‌شود. این تغییرات هم می‌تواند به غنی‌تر شدن زبان منجر شود و هم حاصل آن می‌تواند آشفتگی و فقر زبانی باشد. با گسترش رسانه‌های گوناگون و فراگیر شدن وسیله‌های ارتباطی از قبیل تلفن همراه، اینترنت و به‌طور کلی شبکه‌های اجتماعی مجازی، همچون فیس‌بوک به عنوان پرمخاطب‌ترین شبکهٔ اجتماعی امروز، تلگرام، واتس‌آپ، اینستاگرام و توییتر و نظایر آن در زندگی روزمره، پرسش‌هایی جدی در خصوص آثار این تعامل بر زبان گفتاری و نوشتاری، نه تنها در ایران، بلکه در سراسر جهان، مطرح شده است.

دغدغه و پرسش محققان و اصحاب فرهنگ آن است که آیا نوع زبان به‌کاررفته در

رسانه‌های اجتماعی زمینهٔ تخریب زبان را فراهم خواهد کرد یا اینکه در نهایت این نوع تغییرات را باید تداوم پویایی‌های زبانی به حساب آورد که معمولاً به غنی‌تر شدن زبان منجر شده است.

این نگرانی‌ها از آنجا جدی‌تر شد که زبان حاکم بر برخی گروه‌ها و خرده‌فرهنگ‌ها، به‌تدریج به زبان رایج در رسانه‌های اجتماعی تبدیل می‌شوند و در این میان زبان معیار در حاشیه قرار می‌گیرد. از طرف دیگر، در اینجا ارتباط از نوع ارتباط کلامی است، ولی در قالب نوشتار ارائه می‌شود. سرعت و سهولت برقراری ارتباط در فضای مجازی، گسترش مخفف‌نویسی (برای مثال تبدیل واژهٔ «که» به حرفِ «ک»، یا تبدیل «یک» به حرف «ی») و استفاده از نشانه‌های تصویری (استیکرها) از پیامدهای ناگزیر فنّاوری‌های جدید بوده است. در واقع، به نظر می‌رسد فضای مجازی به‌تدریج فرهنگ واژگانی خود را ساخته است، به‌گونه‌ای که درک زبان حاکم بر این فضا برای کسانی که عضوی از آن نیستند، دشوار است.

از عوامل دخیل در کوتاه‌نویسی‌های فضای مجازی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: سرعت و سهولت انتقال پیام در کمترین زمان و با کوتاه‌ترین جمله‌ها، محدودیت‌های ابزارهای ارتباطی، مثلاً محدودیت شبکهٔ اجتماعی توییتر برای ارسال تنها ۱۴۰ کلمه، این الزام را به وجود آورد که کاربران سعی کنند در کوتاه‌ترین جمله‌ها، منظور خود را به دیگران منتقل کنند و یا کوچک بودن دکمه‌های تایپ در تلفن‌های همراه موجب می‌شد تا کاربر به دلیل صرفه‌جویی در زمانِ حروف‌نگاری، نوآوری به خرج داده و کلمات را به شکل کوتاه‌شده یا مخفف به کار برد یا به‌جای کلمات از نشانه‌های تصویری استفاده کند.

گرایش به نوشتن بر پایهٔ زبان گفتاری یا نوشتاری کردن گفتار و همچنین میل به ساده کردن املا و در نتیجه روی آوردن به کوتاه‌نویسی، تنها خاص زبان فارسی نیست و در زبان‌های دیگر نیز دیده می‌شود. برای نمونه، در زبان انگلیسی در گسترهٔ پیام‌های خصوصی و در اندازه‌ای محدود و به شکلی قاعده‌مند، کوتاه‌نویسی (مانند حرف u به‌جای واژهٔ you به معنی «تو» یا «شما») به کار می‌رود.

در سال‌های اخیر، استفاده از فارسی شکسته در شبکه‌های اجتماعی، بار دیگر بحث

رسم‌الخط و آسیب‌هایی را که متوجه زبان است، مطرح کرد. از این رو، برخی نویسندگان و فرهیختگان به فکر تدوین مجموعه‌قواعدی برای شکسته‌نویسی خط فارسی شدند. نخستین تلاش روشمند برای تدوین دستور خط گفتاری یا شکسته‌نویسی کتاب اصول شکسته‌نویسی؛ راهنمای شکستن واژه‌ها در گفت‌وگوهای داستان، تألیف استاد علی صلح‌جو بود.

دو نکتهٔ اساسی و بسیار مهم این کتاب عبارت‌اند از: ۱) مسئلهٔ نحو گفتار و تفاوت آن با نحو نوشتار؛ و ۲) قاعدهٔ شکسته‌نویسی واژه‌ها بر اساس تعداد هجاها.

به‌تازگی هم پژوهشی از امید طبیب‌زاده با عنوان مبانی و دستور خط فارسی شکسته (بر اساس صد سال ادبیات داستانی و نمایشی ۱۲۹۸-۱۳۹۷) از سوی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی منتشر شده است. وی، در این کتاب، ضمن معرفی و نقد برخی نظرات مربوط به شکسته‌نویسی، از اهمیت شکسته‌نویسی در گفتگوهای رمان‌ها و نمایش‌نامه‌های فارسی نوشته و فارسی شکسته را در آثار داستانی بررسی کرده است. وی کوشیده است، رسم‌الخط ضابطه‌مندی برای خط فارسی شکسته در گفتگوهای داستانی و نمایشی فارسی پیشنهاد دهد. نویسنده، در تدوین دستور خط فارسی شکسته دو مؤلفهٔ مهم را مدّ نظر داشته است: بافت سبکی و بافت آوایی.

پیش از ورود به مبحث اصلی، ارائهٔ تعریفی از شکسته‌نویسی خالی از فایده نیست. شکسته‌نویسی یا دستور خط گفتاری، به شکل نوشتاری کلمات مطابق با زبان گفتار یا محاوره گفته می‌شود. با غلبهٔ زبان گفتار بر زبان نوشتار، بسیاری از قواعد آوایی، نحوی و تصویری خط فارسی تغییر می‌کند. به بیان دیگر، شکسته‌نویسی روشی است که با آن زبان محاوره‌ای را به دنیای نوشتن وارد می‌کنیم. به بیانی ساده‌تر، یعنی همان‌طور که حرف می‌زنیم، بنویسیم.

ساختار صوری کتاب فارسی شکسته؛ دستور خط و فرهنگ املایی، علاوه بر پیشگفتار، شامل پاسخ به چند سؤال رایج در مورد خط و فارسی شکسته، دستور خط صورت‌های شکسته، فرهنگ املایی صورت‌های شکسته و منابع است.

در پیشگفتار، نویسنده به محتوای کتاب که برگرفته از کتاب مبانی و دستور خط فارسی

شکسته (بر اساس صد سال ادبیات داستانی و نمایشی ۱۲۹۸-۱۳۹۷) است، اشاره کرده و اهمّ نکات مربوط به شکسته‌نویسی در فارسی را به‌اجمال بررسی و دستور خط فارسی شکسته و فرهنگ املایی آن را تدوین نموده است. وی در این اثر، تا حد امکان، از ارائهٔ توضیحات فنی پرهیز کرده است. گرچه این اثر بر مبنای کتاب فوق تهیه شده، حاوی مطالب جدید و رویکردی به‌مراتب ساده‌تر در عرضهٔ توضیحات مربوط به دستور خط صورت‌های شکسته است. در ضمن، نقدهایی که بر کتاب مبانی و دستور خط فارسی شکسته (براساس صد سال ادبیات داستانی و نمایشی ۱۲۹۸-۱۳۹۷) نوشته شده ، موجب گردیده تا بسیاری از مباحث آن مورد بازنگری و ارزیابی مجدد قرار گیرد.

در مقدمه، پیکرهٔ مورد مطالعه و نحوهٔ بررسی داده‌های موجود معرفی و به محتوای سه بخش دیگر کتاب و نیز پرسش‌هایی که در این کتاب به آنها پاسخ داده شده (مجموعاً ۲۵ پرسش)، اشاره گردیده است.

بخش اول با عنوان **پاسخ به چند سؤالِ رایج در مورد دستور خط و فارسی شکسته**، ابتدا به دیدگاه‌های مختلفی که دربارهٔ شکسته‌نویسی وجود دارد، پرداخته و از صاحب‌نظرانی که در این زمینه اظهار نظر کرده‌اند (اعم از موافق و مخالف) یاد کرده است. فرهیختگانی همچون سید محمدعلی جمال‌زاده که به‌حق آغازگر گفتاری‌نویسی در داستان‌های فارسی است. جان اندرو بویل،[1] حسن کامشاد، پرویز ناتل خانلری، ابوالحسن نجفی، نادر ابراهیمی، احمد سمیعی، منوچهر انور، علی صلح‌جو و بالاخره مهدی ایوبی و روزبه آزادی. مؤلف برای شرحی مفصل از آرای هر یک از محققان فوق به طبیب‌زاده (۱۳۹۸) ارجاع داده است.

طبیب‌زاده، در ادامه، به بیست‌وپنج پرسش که شرح هر یک به‌ترتیب در زیر خواهد آمد، پاسخ داده است. نخستین پرسشی که در این زمینه مطرح شده، این است که **چرا به دستور خط نیاز داریم؟** در پاسخ به این پرسش، نویسنده، ابتدا معایب خط فارسی را برشمرده و به این مسئله اشاره کرده که این ایرادات تا بدان حد است که صاحب‌نظرانی چون سعید نفیسی و ابوالحسن نجفی را به فکر تغییر خط فارسی به خطی واج‌نگار انداخت. اما به باور

1. J. A. Boyle

نویسنده، تغییر این خط به‌رغم اشکالاتی که دارد، نه به صلاح است و نه به سادگی امکان‌پذیر. وی، سپس، به نقاط قوت خط فارسی اشاره و استدلال‌هایی همچون مهم‌ترین عامل قوام گرفتن و گسترش یافتن زبان فارسی در قرون اولیهٔ اسلامی، ابزاری در خدمت شاعران بزرگی چون فردوسی، سعدی و حافظ برای بیان و ثبت افکار عالی و زیبای آنها، کارآمدتر و بهتر بودن این خط از خط‌هایی چون چینی و ژاپنی را در تأیید این مدعا ارائه کرده است. نویسنده، سرانجام، به‌جای تغییر خط، اصلاح خط را مطرح و برای معیارسازی و یکدست کردن آن، تدوین مجموعه‌قواعدی را برای خط فارسی، که همان تدوین دستور خط فارسی است، پیشنهاد کرده است.

در این بخش، بررسی مسائل مربوط به دستور خط در ایران و دیگر جوامع زبانی به سه دورهٔ متمایز تقسیم شده‌اند: دورهٔ پیش از اختراع دستگاه چاپ؛ دورهٔ پس از رواج چاپ و دورهٔ جدید که مسائل مربوط به پردازش زبان‌های طبیعی، تبدیل به یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های زبان‌های پرکاربرد در جوامع نوین شده است. وی، در ادامه، به این مسئله اشاره کرده که تا پیش از رواج چاپ، اصولاً مسئلهٔ دستور خط مطرح نبوده، اما پس از رواج صنعت چاپ در ایران و به‌ویژه پس از کنار گذاشتن چاپ سنگی و رواج قطعی چاپ سربی، کم‌کم مسئلهٔ زبان معیار و در نتیجه تدوین دستور خط واحد اهمیت یافت. مؤلف در پایان این بخش نتیجه می‌گیرد که برای دستیابی به خطی معیار و یکدست، راهی جز تدوین دستور خط و پرداختن آگاهانه به مسائل آن و رفع مشکلاتش وجود ندارد.

صورت‌های شکسته به چه صورت‌هایی اطلاق می‌شود؟ پرسش دیگری است که در صفحهٔ ۹ کتاب مطرح شده است. نویسنده، صورت شکسته را این‌گونه تعریف کرده است:

> صورت شکسته عبارت است از شکل نوشتاری کلمه یا وند یا پی‌بستی که هم مبیّن تلفظ سبک گفتاری فارسی باشد، و هم معادل آوایی سالمی در فارسی رسمی معیار داشته باشد؛ مثلاً «اگه» و «باشه» و «می‌تونم» صورت‌های شکستهٔ کلمات سالم «اگر» و «باشد» و «می‌توانم» هستند؛ یا «ـ ا» (در کتابا، گُلا، مردا) صورت شکستهٔ پسوند تصریفی جمع «-ها» (در کتاب‌ها، گل‌ها، مردها) است؛ یا «رو» و «- و» (در کتاب رو و کتابو) پی‌بست شکستهٔ کلمهٔ دستوری و سالم «را» (در کتاب را) هستند (ص۹).

وی، در ادامه، به برخی صورت‌هایی که متعلق به سبک ادبی و کهن (مانند گر و اَر) و صورت‌هایی که به یکی از گونه‌های گویشی فارسی، مثلاً گونهٔ کرمانشاهی تعلق دارند (← طبیب‌زاده ۱۳۹۸: ۳) اشاره کرده و یادآور شده که:

> لغات گفتاری یا عامیانه و یا زبان مخفی یا جارگون یا گویشی، گرچه از موارد گفتاری‌نویسی یا محاوره‌گرایی محسوب می‌شوند، ربطی به شکسته‌نویسی ندارند، زیرا یا متعلق به فارسی معیار گفتاری نیستند و یا معادل آوایی سالمی در زبان رسمی فارسی ندارند (ص۱۰).

نویسنده، در این بخش، میان گفتاری‌نویسی و شکسته‌نویسی تمایز قائل شده و ملاک‌های آن را برشمرده است.

علت وجود صورت‌های شکسته در نثر فارسی چیست؟ چرا در نثر قدیم فارسی، یعنی در نثر پیش از مشروطه شکسته‌نویسی وجود نداشت؟ و چرا شکسته‌نویسی رواج چندانی در انگلیسی ندارد؟ نویسنده، در پاسخ به پرسش نخست، علت وجود شکسته‌نویسی در نثر امروز فارسی را صرفاً وجود پدیدهٔ دوزبانگونگی در زبان فارسی دانسته و آن را این‌گونه تعریف کرده است:

> دوزبانگونگی یعنی وجود هم‌زمان دو گونهٔ زبانی متمایز و معیار یک زبان واحد در یک جامعهٔ زبانی؛ از این دو گونهٔ معیار یکی خاص نوشتار و محیط‌های رسمی است و دیگری خاص موقعیت‌های غیررسمی و دوستانه. در جوامع دوزبانگونه، افراد بسته به موقعیت‌های اجتماعی گوناگونی که در آن قرار می‌گیرند، از یکی از دو گونهٔ معیار استفاده می‌کنند. گونهٔ خاص نوشتار را فراگونه (high variety) و گونهٔ خاص محاوره را فروگونه (low variety) می‌نامند (ص۱۰-۱۱).

در پاسخ به پرسش دوم، مؤلف چنین توضیح داده که:

> شکسته‌نویسی در نثر پیش از مشروطه وجود نداشت، چون تا آن زمان «استبداد ادبی» همواره مانع از انعکاس زبان مردم در ادبیات و نوشتار می‌شد (ص۱۱).

نویسنده، در پاسخ به سؤال آخر، علت رایج نبودن شکسته‌نویسی در زبان انگلیسی را نبود دوزبانگونگی در این زبان عنوان کرده است.

آیا دوزبانگونگی معضل است؟ چرا؟ نویسنده، در صفحهٔ ۱۱، در پاسخ به این پرسش، دوزبانگونگی را، طبق تعریفی که پیش از این داده شد، به‌ویژه در شکل‌های حاد آن،

معضلی اجتماعی می‌داند، زیرا این پدیده مشکلات فراوانی را برای کودکانی که در محیط خانه با یک گونهٔ زبانی آشنا می‌شوند و در محیط مدرسه ناگهان با گونهٔ دیگری روبه‌رو می‌شوند، ایجاد کرده و آموزش را با تأخیر و مشکل مواجه می‌کند، یا خارجی‌هایی که قصد فراگیری چنین زبانی را دارند، عملاً باید دو گونهٔ مختلف را به‌مثابهٔ دو زبان مختلف یاد بگیرند. دیگر اینکه در مورد زبان‌هایی مانند عربی و یونانی، که فاصلهٔ دو گونهٔ زبانی بسیار زیاد است، زبان خودبه‌خود مبدّل به عاملی برای تشدید هرچه بیشتر فاصلهٔ طبقاتی می‌شود.

نویسنده، در پاسخ به این پرسش که **راه از میان بردن دوزبانگونگی چیست؟** بهترین راه را برای از میان برداشتن دوزبانگونگی، نزدیک کردن تدریجی فراگونه و فروگونه به‌هم دانسته است. به اعتقاد وی:

> در شکل‌های پیشرفتهٔ دوزبانگونگی، اگر طی برنامه‌ریزی زبانی مشخص و دقیقی اقدامی در جهت از میان برداشتن تفاوت‌های دو گونه صورت نپذیرد، فراگونه به‌تدریج مبدل به زبانی مرده می‌شود و فروگونه جای آن را خواهد گرفت و این اتفاقی است که مثلاً در یونان رخ داد (ص۱۲).

آیا شکسته‌نویسی همان گفتاری‌نویسی است؟ پاسخ نویسنده به این پرسش منفی است. وی تمایز میان دو اصطلاح «گفتاری‌نویسی» و «شکسته‌نویسی» را که برخی از ویراستاران به‌اشتباه آنها را هم‌معنا می‌دانند، مشخص کرده و این تمایز را این‌گونه توضیح داده است:

> گفتاری‌نویسی، که برخی آن را محاوره‌گرایی نیز می‌نامند، به امکان استفاده از سه ویژگی زبان گفتار در نثر اطلاق می‌شود؛ این سه ویژگی عبارت‌اند از: ویژگی‌های صرفی ـ نحوی، واژگانی و تلفظی. اما شکسته‌نویسی فقط به استفاده از ویژگی تلفظ گفتاری در نثر اطلاق می‌شود. به عبارت دیگر، شکسته‌نویسی تنها یکی از انواع گفتاری‌نویسی است (ص۱۲).

مؤلف، گفتاری‌نویسی در داستان‌ها و شعرها را در زمرهٔ صنایع ادبی به حساب آورده، حال آنکه استفاده از آن در پیامک‌ها و ارتباطات اینترنتی را از پیامدهای ناگزیر فنّاوری جدید می‌داند.

مؤلف، در صفحهٔ ۱۲، در پاسخ به این پرسش که **آیا می‌توان مانع از شکسته‌نویسی در رمان‌های فارسی و فضای مجازی شد؟** به دو روش وعظ و نصیحت و توسل به زور که اصولاً

برای وادار کردن افراد جامعه به کار می‌روند، اشاره کرده است. وی روش دوم را برای جلوگیری از شکسته‌نویسی بیش از روش اول مؤثر می‌داند، «اما استفاده از این عامل شدیداً نیازمند حمایت‌های دولتی و حکومتی است. خوشبختانه طی صد سال اخیر هیچ‌کدام از دولت‌های ایران از نهادهای ممیزی خود نخواسته‌اند که مانع از انتشار آثاری با صورت‌های شکسته بشوند». نویسنده، در ادامه، به مشکلاتی که از این رهگذر ایجاد می‌شود، اشاره کرده و جلوگیری از انتشار آثاری را که در آنها از صورت‌های شکسته استفاده شده است، عملی نمی‌داند. وی حتی حذف شکسته‌نویسی از حوزهٔ فضای مجازی را دشوارتر از حذف آن از حوزهٔ ادبیات دانسته است.

آیا می‌توان برای گونه‌های دیگر فارسی نیز، مثلاً گونهٔ اصفهانی، شیرازی یا مشهدی، دستور خط تهیه کرد؟ پاسخ نویسنده منفی است. وی، در صفحات ۱۴ و ۱۵، در تأیید این نظر، چند دلیل را مطرح کرده است: اولاً فارسی گفتاری، یا به قول برخی مخالفانِ شکسته‌نویسی، فارسی تهرانی گونهٔ معیار است، درحالی‌که آن گونه‌های دیگر هیچ‌کدام معیار نیستند و فقط در منطقهٔ خاص و بسیار محدود خودشان کاربرد دارند؛ ثانیاً اینها گویش یا لهجه‌اند و حتی نوشته نمی‌شوند، برای گونهٔ نانوشته نمی‌توان دستور خطی معیار تدوین کرد؛ ثالثاً واقعیت این است که زبان فارسی گفتاری ربط چندانی به زبان فارسی تهرانی ندارد و بهتر است فارسی گفتاری معیار خوانده شود و نه تهرانی. در ضمن این پاسخی است به کسانی که می‌گویند چرا کتاب‌های درسی در ایران فقط باید به زبان «فارس‌ها» تدوین شوند، در حالی که اقوام متعدد دیگری هم در ایران وجود دارند که به زبان آنها هم می‌توان کتاب‌های درسی را نگاشت و امر آموزش را پیش برد.

پرسش دیگری که در صفحهٔ ۱۵ مطرح شده این است که **آیا گفتاری‌نویسی بدون شکسته‌نویسی می‌تواند مبیّن ویژگی‌های واقعی زبان گفتار باشد؟**

> برخی ادبا و ویراستان اصرار دارند که رمان‌نویسان باید گفت‌وگوهای داستان‌هایشان را به تلفظ فارسی رسمی، اما بر اساس نحو فارسی محاوره‌ای بنویسند؛ به باور آنان خوانندگان خود، به اقتضای بافت کلام، آن متن را به صورت محاوره‌ای می‌خوانند. البته چنین امری محتمل است، اما ایراداتی بر آن وارد است: اولاً این مسئله که نویسنده‌ای گفتگوهای داستان‌هایش را به فارسی رسمی بیاورد یا به فارسی شکسته، موضوعی سبکی است و نه ویرایشی! یعنی این

امر تنها به خود او مربوط می‌شود و جز او کسی حق تعیین میزان استفاده از صورت‌های شکسته را در گفتگوهای داستان‌هایش ندارد؛ ثانیاً بین ویژگی‌های نحوی و ویژگی‌های واجی یا تلفظی در هر گونهٔ زبانی چنان پیوندهای طبیعی و محکمی وجود دارد که آوردن نحو یک گونهٔ زبانی با تلفظ گونهٔ زبانی دیگر، حتی اگر زیبا و استادانه باشد، باز هم تصنعی و غیرواقعی خواهد بود (ص۱۵-۱۶).

وی، در پایان، نتیجه می‌گیرد که:

هر گونهٔ زبانی به شیوهٔ خاص خود میان دو دستگاه نحوی و واجی‌اش پیوند برقرار می‌کند و آمیختن نحو یک گونهٔ زبانی با نظام واجی گونهٔ زبانی دیگر، زنجیری است که بیهوده بر دست و پای نویسندگانمان بسته‌اند و اصرار در این امر می‌تواند مخلّ بیان طبیعی و سریع و صریح اندیشه و در واقع مخلّ آفرینش ادبی باشد (ص۱۶).

آیا دستور خطی که برای شکسته‌نویسی در رمان‌ها عرضه می‌شود، در فضای مجازی هم قابل استفاده است؟ نویسنده، در صفحهٔ ۱۶، از مقایسهٔ صورت‌های شکستهٔ داستان‌ها و نمایش‌نامه‌های فارسی با صورت‌های شکستهٔ پیامک‌ها و مکاتبات (چَت‌های) رایج در فضای مجازی به این نتیجه رسیده که تفاوت چندانی میان آنها وجود ندارد، بنابراین هر دستورالعملی که برای معیار کردن صورت‌های شکسته در آثار ادبی عرضه می‌شود (مثلاً دستورالعمل‌های کتاب حاضر)، برای صورت‌های شکسته در پیامک‌ها و مکاتبات فضای مجازی نیز قابل استفاده خواهد بود. وی، در ادامه، به دو نکته اشاره کرده است:

اول اینکه در پیامک‌ها و مکاتبات رایج در فضای مجازی گاه با صورت‌هایی مواجه می‌شویم همچون راجب به (= راجع به)، یا «کتابه من» (= کتابِ من) که نه صورت شکسته، بلکه غلط محسوب می‌شوند؛ چنین مواردی را مطلقاً نباید با صورت‌های شکسته خلط کرد. دوم اینکه بدون آموزش به کاربران فضای مجازی نمی‌توان از آنها انتظار داشت که از صورت‌های شکستهٔ معیار استفاده کنند (ص۱۷).

آیا لازم است که در کتاب‌های درسی فارسی، در مدارس، به فارسی شکسته و چگونگی شکسته‌نویسی هم توجه شود؟ نویسنده، در این مورد، به این مسئله اشاره کرده که:

امروزه، چه بخواهیم و چه نخواهیم، صورت‌های شکسته کاربرد بسیار گسترده‌ای در متون

گوناگون فارسی دارند. داستان‌های فارسی، اشعار کودکانه و ترانه‌های مردمی مملو از صورت‌های شکسته هستند؛ علاوه بر اینها و حتی مهم‌تر از همهٔ اینها، باید به کاربرد روزافزون فارسی شکسته در پیامک‌ها و مکاتبات فضای مجازی اشاره کرد. فارسی شکسته بخش بسیار مهمی از زبان فارسی است و نادیده گرفتن آن به منزلهٔ نادیده گرفتن بخشی از واقعیت است و این امر حاصلی جز بی‌نظمی و اغتشاش ندارد. برای جلوگیری از این بی‌نظمی و اغتشاش و برای جلوگیری از باب شدن صورت‌های مشکل‌سازی مانند هکسره، باید فارسی شکسته را در قالب داستان‌ها و شعرهای خواندنی و جذاب در کتاب‌های فارسی مدارس بیاورند و شیوهٔ نگارش معیار و ضابطه‌مند آن را در همان نخستین سال‌های تحصیل به دانش‌آموزان آموزش دهند (ص۱۷).

در صفحهٔ ۱۸، این پرسش مطرح شده که **آیا رواج شکسته‌نویسی در داستان‌های فارسی و مخصوصاً در فضای مجازی، باعث تباهی زبان فارسی و از میان رفتن ارتباط ما با گذشتهٔ ادبی‌مان نمی‌شود؟** به اعتقاد نویسنده، همان‌گونه که داستان‌های نویسندگان نام‌آشنایی چون هدایت، آل احمد، ساعدی و گلشیری با وجود صورت‌های شکستهٔ فراوان که بخشی جدایی‌ناپذیر از ادبیات ماست، به ادبیات کلاسیک ما خدشه‌ای وارد نکرده‌اند، فارسی شکسته نیز، که خود بخشی از زبان فارسی امروز است، به‌هیچ‌وجه باعث تباهی زبان فارسی و نیز باعث فراموش شدن آثار گذشتگان نمی‌شود. در ضمن، تعداد صورت‌های شکسته به قدری اندک است که تقریباً کل موارد قاعده‌مند و غیرقاعده‌مند آن را می‌توان در همین کتاب کوچک مشاهده کرد. مؤلف، در ادامه، این نکته را یادآور می‌شود که مخالفان شکسته‌نویسی به این مسئله توجه نمی‌کنند که آنچه باعث تحول زبان می‌شود، تغییر در ساختارهای صرفی ـ نحوی زبان است و نه تغییرات اندک در صورت‌های تلفظی و حتی واژگانی. وی، در پایان، نتیجه می‌گیرد که:

برای حفظ ارتباط با گذشتهٔ ادبی‌مان لزوماً نباید مانع از تغییر زبان رسمی بشویم، زیرا این عمل به دوزبانگونگی دامن می‌زند، بلکه باید، از یک سو، نظام آموزشی خود را وادار به عرضهٔ هرچه بیشتر ادبیات فارسی در مدارس و دانشگاه‌های کشور کنیم و، از سوی دیگر، به طرق گوناگون جوانان را به مطالعهٔ هرچه بیشتر این آثار ترغیب و علاقه‌مند سازیم (ص۱۹).

آیا می‌توان متن‌های جدّی و کاملاً رسمی را هم به صورت شکسته نوشت؟ نویسنده در پاسخ به این پرسش می‌نویسد:

امروزه برخی از طرفداران افراطی شکسته‌نویسی پا را از گفت‌وگوهای داستانی فراتر نهاده و حتی متون درسی و جدی را هم به فارسی شکسته نگاشته‌اند. البته ما می‌توانیم هر صورت سالمی را، که دارای صورتی شکسته است، در هر متنی مبدل به صورتی شکسته کنیم، اما این لزوماً بدان معنا نیست که آن متن را به فارسی گفتاری بازگردانده‌ایم. چنان‌که توضیح دادیم، شکسته‌نویسی فقط بخشی از گفتاری‌نویسی و اتفاقاً بخش کم‌اهمیت‌تری از گفتاری‌نویسی است؛ مهم‌ترین بخش گفتاری‌نویسی به واژگان و مخصوصاً ساخت‌های نحوی آن مربوط می‌شود. به عبارت دیگر، مهم‌ترین تفاوت متن‌های رسمی با متن‌های گفتاری نه لزوماً به صورت‌های شکسته، بلکه به واژگان و ساخت‌های نحوی آنها مربوط می‌شود. بنابراین سؤال فوق را باید به این صورت مطرح کنیم: «آیا می‌توان متن‌های جدّی و کاملاً رسمی را هم به صورت گفتاری نوشت؟» پاسخ به این سؤال قطعاً منفی است. زیرا فارسی گفتاری نه از حیث واژگان و نه از حیث ساخت‌های نحوی‌اش آمادگی لازم برای بیان مفاهیم انتزاعی و پیچیده و جدی را ندارد. همچنین جمله‌های فارسی گفتاری، بنا به ماهیت سریع و لحظه‌ای گفتار، معمولاً بسیار کوتاه هستند، در حالی که در متون جدی گاه ناچار به استفاده از جمله‌های بسیار بلند و تودرتو می‌شویم (ص۱۹).

وی، در تأیید این مطلب، بخشی از کتاب آقای داریوش آشوری را آورده که بازنویسی آن به فارسی گفتاری غیرممکن است.

در صفحهٔ ۲۰ کتاب، این پرسش‌ها مطرح شده است: **چه صورت‌هایی را می‌توان شکست؟ این صورت‌ها چه انواعی دارند؟** به اعتقاد نویسندهٔ کتاب، برای تعیین اینکه چه صورت‌های سالمی را می‌توان شکست و چه صورت‌هایی را نمی‌توان، تنها یک راه وجود دارد و آن اینکه ابتدا باید به متون معتبر مراجعه و صورت‌های شکسته را استخراج کرد. سپس بسامد وقوع آن صورت‌ها را مشخص نمود. این تنها شیوه‌ای است که می‌توان تصویری واقعی از صورت‌های شکسته در فارسی به دست داد. وی، در ادامه، در خصوص اینکه چه صورت‌هایی شکسته می‌شوند؟ به نحوهٔ انتخاب پیکره و استخراج صورت‌های شکسته با استفاده از آمار و ارقام اشاره کرده است. وی، پرکاربردترین صورت‌های شکستهٔ موجود در پیکرهٔ مورد بررسی خود را از زیاد به کم، در طبقات زیر قرار داده است: گونهٔ آزاد سبکی، صیغه‌های شکستهٔ فعلی، صورت‌های کوتاه‌شدهٔ پی‌بستی و گونه‌های گویشی.

وی، در پایان، برای این چهار طبقه شواهدی را ارائه کرده است.

عاقبتِ دوزبانگونگی چیست؟ پرسشی است که در صفحهٔ ۲۳ کتاب مطرح شده است.

> دوزبانگونگی، در شکل‌های پیشرفته و حادش، نهایتاً به از میان رفتن فراگونه و حاکم شدن فروگونه می‌انجامد. اگر دوزبانگونگی تعدیل نشود، فاصلهٔ میان فراگونه و فروگونه به‌تدریج بیشتر و بیشتر می‌شود و این امر نهایتاً به وضعیتی می‌انجامد که در آن فراگونه مبدل به زبان اقلیتی از نخبگان و قشر برگزیدهٔ جامعه می‌شود و فروگونه نیز مبدل به زبان ارتباطی اکثریت مردم (ص۲۳-۲۴).

وی، برای نمونه، به رابطهٔ میان زبان فارسی میانه (پهلوی) و فارسی گفتاری (دری) در اواخر عهد ساسانیان اشاره کرده که از نوع رابطهٔ فراگونه و فروگونه بود و با سرنگونی حکومت ساسانی زبان فارسی میانه از میان رفت و فارسی دری جای آن را گرفت.

پرسشی که در صفحهٔ ۲۴ کتاب مطرح شده این است که **چرا شکسته‌نویسی را در آثار ادبی باید ویژگی سبکی دانست و نه ویرایشی؟** نویسنده معتقد است که شکسته‌نویسی در آثار داستانی قطعاً از ویژگی‌های سبکی است، زیرا هر نویسنده‌ای بسته به حال و هوای داستانش از درجات گوناگونی از آن استفاده می‌کند. وی برای اثبات این مدعا به پیکرهٔ مورد بررسی خود استناد کرده و توضیح داده که گاه نویسنده‌ای در گفتگوهای بعضی از آثارش از هیچ صورت شکسته‌ای استفاده نمی‌کند، اما در گفتگوهای برخی دیگر از آثارش به فراوانی از صورت‌های شکسته استفاده شده است، مثلاً بزرگ علوی در داستان کوتاه گیله‌مرد از ۱۸٪ صورت شکسته، و در رمانِ چشم‌هایش از هیچ صورت شکسته‌ای استفاده نکرده است. این مسئله در مورد بسیاری از نویسندگان دیگر هم صادق است. وی، در انتها، بر اساس شواهدی از این دست، نتیجه می‌گیرد که شکسته‌نویسی از ویژگی‌های سبکی هر نویسنده‌ای است که بسته به حال و هوای اثرش از درجات مختلفی از آن استفاده می‌کند و قلمداد کردن آن به عنوان نوعی ویژگی ویرایشی یا نگارشی خطاست (برای تفصیل بیشتر بحث ← طبیب‌زاده ۱۳۹۸: ۷۵-۸۵).

آیا شکسته‌نویسی در زبان‌های دیگر هم وجود دارد؟ پرسشی است که در صفحهٔ ۲۵ مطرح

شده است. به اعتقاد نویسنده، هرجا دوزبانگونگی وجود داشته باشد، شکسته‌نویسی هم می‌تواند وجود داشته باشد. نویسنده از زبان عربی، که مبتلا به دوزبانگونگی است، یاد کرده و در تأیید این گفته به نجیب محفوظ، نویسندهٔ مصری، اشاره کرده که در توصیف‌های رمان‌هایش از عربی فصیح استفاده می‌کرد، اما در گفتگوهای برخی از آثارش از عربی محاوره‌ای مصری بهره می‌برد. به زعم نویسنده، ترجمهٔ این قبیل آثار برای مترجمانی که در زبان مادری آنها دوزبانگونگی وجود ندارد، بسیار دشوار است، اما برای مترجمانی که در زبان مادری‌شان این پدیده وجود دارد، ترجمهٔ این قبیل آثار آسان است. وی، در تأیید این ادعا، به اظهارات راجر آلن،[1] مترجم آثار نجیب محفوظ به زبان انگلیسی، استناد کرده و توضیح داده که، وی در انعکاسِ هم‌زمانِ دو گونهٔ متفاوت رسمی و محاوره‌ای در ترجمهٔ انگلیسی دچار مشکل بوده است.

پرسش مطرح‌شده در صفحهٔ ۲۶ کتاب این است که **بسیاری از آواهای مورد استفاده در فارسی گفتاری را نمی‌توان با خط فارسی نمایش داد؛ تکلیف چنین آواهایی در شکسته‌نویسی چه می‌شود؟**

> سؤال فوق یکی از رایج‌ترین سؤال‌ها و نیز یکی از مهم‌ترین ایرادهایی است که به شکسته‌نویسی می‌گیرند، مثلاً می‌گویند کلمات «ظهر» و «بهتر» در فارسی گفتاری به صورت /zo:r/ و /be:tar/ تلفظ می‌شوند و چون خط فارسی فاقد نویسه‌ای برای نمایش دادن مصوت‌های بلندِ /o:/ و /e:/ در آنهاست و چون نوشتن این کلمات به اَشکالی چون /ظُئر/ یا /بِتر/ خطا و گمراه‌کننده است، پس باید خط شکسته را کلاً رها کنیم و از خیر آن بگذریم (ص۲۶-۲۷).

در ضمن، وی، در ادامه، به این مسئله اشاره کرده که در پیکرهٔ مورد بررسی در پیکره‌های انبوه دیگری که نویسنده جداگانه بررسی کرده، حتی یک‌بار هم این کلمات شکسته نشده‌اند.

در تداول، بعضی از واج‌ها را به‌گونه‌ای متفاوت با آنچه می‌نویسیم تلفظ می‌کنیم؛ مثلاً «اجتماع» و «تاج‌دار» و «مَجد» را به ترتیب /اژتما/ (یا/اشتما/) و /تاژدار/ و /مَژد/ تلفظ

1. R. Allen

می‌کنیم. آیا نوشتن کلمات به شکل‌های اخیر مغایر با عادت‌های بصری فارسی‌زبانان در کار مطالعه نیست، و آیا چنین امری باعث گیج شدن خواننده و در نتیجه کند شدن سرعت خوانش او نمی‌شود؟ قطعاً چنین است. نویسنده به این مسئله اشاره می‌کند که برخی از قواعد واجی خودبه‌خود و درون یک گونهٔ زبانی واحد رخ می‌دهند و حاصل یا برونداد آنها لزوماً مبیّن تغییری در سبک نیست. مواردی که در پرسش ذکر شد، حاصل چنین قواعدی هستند و هیچ ربطی به سبک و در نتیجه شکسته‌نویسی ندارند. اما گاه به فرایندهایی برمی‌خوریم که به صورت خودبه‌خودی رخ می‌دهند، اما برونداد آنها مبیّن تمایزی سبکی است؛ مثلاً تبدیل G در واژهٔ «وقت» به X در «وخت». این موارد چون مبیّن تغییری در سبک هستند، به شکسته‌نویسی مربوط می‌شوند و ظهورشان هم مغایر با عادت‌های بصری فارسی‌زبانان در کار مطالعه نیست.

نویسندگان ایرانی برای شکستن یا نشکستن کلمات و صورت‌های دستوری چگونه عمل کرده‌اند؟ مؤلف، در صفحهٔ ۲۸ اظهار داشته که می‌توان روش عملکرد نویسندگان ایرانی را برای شکستن یا نشکستن صورت‌های متفاوت استخراج و به صورت زیر خلاصه کرد:

۱) اگر برونداد قاعده‌ای واجی دربردارندهٔ آوایی باشد که خط فارسی قادر به نمایش آن باشد، اما مبیّن تغییری در سبک نباشد، آن صورت را در خط نمایش نمی‌دهند؛ مثلاً در تبدیل «اجتماع» به «اشتما»، واج /d3/ مبدل به گونهٔ /ʃ/ می‌شود و خط فارسی هم قادر به نمایش‌گونهٔ [ʃ] با نویسهٔ «ش» هست، اما این تغییر را در خط شکسته نشان نمی‌دهند، زیرا «اجتماع» و «اشتما» مبیّن دو گونهٔ سبکی متفاوت نیستند؛ ۲) اگر برونداد قاعده‌ای واجی دربردارندهٔ آوایی باشد که هم خط فارسی قادر به نمایش آن باشد و هم مبیّن تغییری در سبک باشد، آن صورت را در خط نمایش می‌دهند؛ مثلاً در تبدیل «را» (ra) به «رو»، (ro) «رو» را در خط شکسته نمایش می‌دهند. زیرا هم /o/ در خط فارسی قابل نمایش است و هم «رو»ی گفتاری در مقابل «را»ی رسمی قرار دارد؛ ۳) اگر برونداد قاعده‌ای واجی دربردارندهٔ آوایی باشد که خط فارسی قادر به نمایش آن نباشد، حتی اگر آن تغییر مبیّن تغییر سبکی باشد، از خیر نمایش آن می‌گذرند. مثلاً در تبدیل «ظهر» رسمی /zohr/ به /zo:r/ گفتاری، یا «بهتر» رسمی /behtar/ به /be:tar/ گفتاری با تغییری سبکی مواجه هستیم، اما چون هیچ‌یک از صداهای تغییریافته قابل نمایش در خط فارسی نیست، آنها را به همان شکل سالمشان (ظهر و بهتر) نمایش می‌دهند (ص۲۸-۲۹).

پرسش مطرح‌شده در صفحهٔ ۲۹ این است که **آیا نوشتن گفتگوهای داستان‌ها به فارسی شکسته باعث نمی‌شود که فارسی‌زبانانی که زبان و لهجه‌ای غیر از لهجهٔ تهرانی دارند، مثلاً فارسی‌زبانان افغانستان و تاجیکستان، نتوانند داستان‌های فارسی را به راحتی بخوانند؟** پاسخ نویسنده مثبت است. اولاً اینکه اگر بعضی خوانندگان نمی‌توانند از تمام امکانات زبان فارسی سر دربیاورند، مشکلِ آن خوانندگان است، نه مشکلِ زبان فارسی یا آن نویسندگان. این امر دلیل موجهی برای منع نویسندگان و شاعران از به کارگیری آن امکانات نیست. چنین دستورالعملی بیش از آنکه به رشد هنری کمک کند و آن را قوّت ببخشد، باعث محدود کردن آن می‌شود. بنابراین، راه حل این مشکل را نباید در محدود کردن شیوهٔ بیان نویسندگان و شاعران جستجو کرد، بلکه اگر کسی واقعاً قصد خواندن ادبیاتی به زبان یا لهجه‌ای دیگر را دارد، باید آن زبان و لهجه را فراگیرد، یا ترجمهٔ آن آثار را به زبان مادری خودش بخواند.

آیا بهتر نیست شاعرانی که برای کودکان شعر می‌گویند، اشعار خود را به فارسی سالم بسرایند و نه به فارسی شکسته، تا مردم در هر جای ایران بتوانند آن اشعار را به فارسی، اما با لهجهٔ محلی خودشان برای کودکانشان بخوانند؟ پرسشی است که در صفحهٔ ۳۰ کتاب مطرح شده است. به باور نویسنده، چنین پیشنهادی نه‌تنها منکر واقعیات حاکم بر جامعهٔ فارسی‌زبان، بلکه همچنین منکر اهمیت و توان هنری بخش مهمی از زبان فارسی نیز هست. وی، در ادامه، به آثاری چون، حسنی نگو یه دسته گل یا خروس نگو یه ساعت، نگاشتهٔ منوچهر احترامی اشاره کرده و اظهار داشته که که اگر وی این آثار را به گونهٔ فارسی رسمی می‌نوشت، لاجرم می‌بایست وزن اشعار عامیانه را نیز رها می‌کرد و از وزن عروضی یا از نثر استفاده می‌کرد و این‌همه به منزلهٔ بی‌استفاده گذاشتن بخش عظیمی از توان هنری و زیبایی‌شناختی زبان فارسی در گونهٔ گفتاری آن است که حاصلی جز ضرر برای جامعهٔ فرهنگی و زبانی ما ندارد.

در صفحهٔ ۳۱ کتاب، این پرسش مطرح شده است که **حد مجاز شکسته‌نویسی در داستان‌ها و نمایش‌های فارسی چه میزان است؟** به باور نویسنده، نمی‌توان حد مشخصی را برای آن تعیین کرد.

هر نویسنده‌ای بسته به سبک خود از تعدادی صورت شکسته در گفتگوهای آثارش استفاده

می‌کند... . اما از آنجا که هرچه میزان استفاده از صورت‌های شکسته بیشتر شود، سرعت خوانش متن پایین‌تر می‌آید، و نیز از آنجا که تمام کلمات فارسی لزوماً دارای صورت شکسته نیستند، دست‌کم به اطمینان می‌توان گفت که هیچ نویسنده‌ای از ۱۰۰٪ صورت شکسته در گفتگوهای آثارش استفاده نکرده است (ص۳۱).

گرچه نمی‌توان حد اعتدال یا مجاز شکسته‌نویسی را مشخص کرد، اما در هر حال میانگین شکسته‌نویسی در فاصلهٔ سال‌های ۱۲۹۸ تا ۱۳۹۷ در گفتگوهای ۱۱۲ اثری که مؤلف بررسی کرده، با احتساب آثاری که در آنها از هیچ صورت شکسته‌ای استفاده نشده حدود ۱۵٪ و بدون احتساب این آثار ۲۰٪ بوده است.

در صفحهٔ ۳۲ این پرسش‌ها مطرح شده‌اند: **فرق صورت شکسته با صورت کوتاه‌شده (contracted form) چیست؟ آیا صورت شکسته همان broken form انگلیسی است؟**

نویسنده، ابتدا، به این مسئله اشاره کرده که بسیاری از زبان‌شناسان اصطلاح «شکسته» را در عباراتی چون «صورت شکسته»، «فارسی شکسته» و «شکسته‌نویسی»، شاید به این دلیل چندان مناسب و دقیق نمی‌دانند که آن را معادل یکی از دو اصطلاح contracted form به‌معنای صورت کوتاه‌شدهٔ برخی کلمات دستوری و broken English به‌معنای زبان انگلیسی مغلوطی که غیرانگلیسی‌زبانان بدان سخن می‌گویند، تلقی می‌کنند. وی، در ادامه، تفاوت این صورت‌ها را با صورت شکسته مشخص کرده و توضیح داده که اولاً در زبان انگلیسی به کلماتی که برخی از اجزای آنها حذف و مبدّل به واژه‌بست (clitic) شده باشد، صورت‌های کوتاه‌شده اطلاق می‌شود، مثلاً صورت ’ve (در «I’ve») صورت کوتاه‌شدهٔ have (در I have) است. در این معنا هر صورت کوتاه‌شده‌ای، در مقایسه با صورت سالم خود، لزوماً دارای تعداد هجاها یا واج‌های کمتری است، ثانیاً صورت‌های کوتاه‌شده در زبان انگلیسی همه واژه‌بست هستند، حال آنکه در زبان فارسی تعداد هجاها، در غالب موارد، با تعداد هجاها و واج‌های صورت‌های سالم آنها مساوی هستند و تمام صورت‌های شکسته واژه‌بست نیستند. در ضمن، تعداد صورت‌های کوتاه‌شده در زبان انگلیسی کمتر از صورت‌های شکستهٔ فارسی است، افزون بر آن، زبان فارسی دارای دوزبانگونگی است و

زبان انگلیسی فاقد آن است و همین امر سبب شده تا در فارسی از اصطلاح فنی شکسته استفاده شود، بی‌آنکه این اصطلاح معادل دقیقی در انگلیسی داشته باشد. تنها وجه اشتراک صورت شکسته با دو اصطلاح یادشده در این دو زبان این است که هر دو خاص متون گفتاری‌اند و در متون رسمی به ندرت از آنها استفاده می‌شود و همین تشابه باعث شده که عده‌ای صورت شکسته را در فارسی معادل یکی از دو اصطلاح یادشده در انگلیسی بدانند.

در صفحهٔ ۳۴، آخرین پرسش این بخش این‌گونه مطرح شده است: **آیا صورت‌های شکستهٔ کلمات باید در فرهنگ‌های عمومی و جامع زبان فارسی مدخل شوند؟** به اعتقاد نویسنده، قطعاً چنین است. به باور نویسنده، استخراج آن دسته از صورت‌های شکسته که در ادبیات معاصر فارسی به کار رفته‌اند و مدخل کردن آنها در فرهنگ‌های عمومی فارسی، به‌ویژه برای زبان‌آموزان خارجی، بسیار ضرورت دارد. وی، در انتها، به این نکته اشاره کرده که تعداد این صورت‌ها به حدی اندک است که تعداد آنها خیلی بیشتر از مواردی نیست که در این کتاب برمبنای پیکرهٔ محدود مؤلف فراهم آمده است.

بخش دوم کتاب **به دستور خط صورت‌های شکسته** اختصاص یافته است. نویسنده صورت‌های شکسته را در دو طبقهٔ کلی قرار داده است:

> یکی صورت‌های شکسته‌ای که بر اساس قاعده‌ای کلی از صورت سالمشان مشتق می‌شوند، شامل «صیغه‌های شکستهٔ فعلی» و «صورت‌های کوتاه‌شدهٔ پی‌بستی» و دیگری صورت‌های شکسته‌ای که لزوماً با قاعده‌ای کلی از روی صورت سالمشان مشتق نمی‌شوند، شامل «گونه‌های آزاد سبکی» (ص۳۷).

وی در این بخش، گونه‌های باقاعده را معرفی کرده و در بخش «فرهنگ املایی صورت‌های شکسته»، تمام صورت‌ها را، اعم از موارد باقاعده و بی‌قاعده، آورده است. ترتیب ارائهٔ مواد در این بخش بر اساس میزان کاربرد آنهاست، بدین معنا که، ابتدا صورت‌های با بسامد بیشتر در پیکرهٔ مورد بررسی آمده و سپس صورت‌هایی که بسامد کمتری دارند، درج شده است. برای نشان دادن صورت‌های سالم، از شیوهٔ دستور خط فرهنگستان زبان و ادب فارسی، مندرج در کتاب دستور خط فارسی (۱۳۹۴)، پیروی شده است.

واپسین بخش کتاب حاضر **فرهنگ املایی صورت‌های شکسته** است. این فرهنگ حاوی تمام صورت‌های شکستهٔ پیکرهٔ مورد بررسی نویسنده است، بدین معنا که، در این فهرست تمام گونه‌های بی‌قاعدهٔ آزاد سبکی (آس) و تمام موارد باقاعده، شامل صیغه‌های فعلی (صف) و صورت‌های کوتاه‌شدهٔ پی‌بستی (پب) به ترتیب الفبایی آورده شده‌اند. این فرهنگ در قالب دو بخش «فرهنگ املایی سالم ـ شکسته» و «فرهنگ املایی شکسته ـ سالم» ارائه شده است. نویسنده به تفصیل نحوهٔ ارائهٔ مدخل‌ها را در این در بخش توضیح داده است.

فهرست منابعِ مورد استفاده در نگارش این اثر (فارسی و انگلیسی) پایان‌بخش کتاب حاضر است.

طبیب‌زاده با نگاهی عالمانه گوشه‌های تاریک موضوع شکسته‌نویسی را روشن کرده است. وی، در بخش پرسش و پاسخ‌ها، تکلیف چند مسئلهٔ بحث‌برانگیز در شکسته‌نویسی را به‌خوبی مشخص کرده است. یکی تفاوت میان شکسته‌نویسی و گفتاری‌نویسی که بسیاری از افراد به‌اشتباه آنها را یکی می‌گیرند، درحالی‌که شکسته‌نویسی فقط بخشی از گفتاری‌نویسی است. آن صورت‌های نحوی و صرفی و واژگانی که فقط در گفتار به‌کار می‌روند، اگر رعایت نشوند، صِرف شکسته‌نویسی نمی‌تواند متن را گفتاری کند. نکتهٔ دیگر اینکه نویسنده نشان داده که رواج شکسته‌نویسی باعث تباهی زبان فارسی و از دست رفتن ارتباط ما با پیشینهٔ تاریخی و ادبی‌مان نمی‌شود. همچنین او توضیح داده که صورت‌های شکسته‌نویسی با گفتار یا گویش تهرانی ارتباطی ندارد. همهٔ موارد یادشده از امتیازات کتاب مورد بررسی محسوب می‌شود.

در ضمن، حساسیت دلسوزانهٔ طبیب‌زاده وی را برآن داشته تا برای بخشی از شلختگی‌ها و بی‌نظمی‌های نوشتاری فارسی تا اندازه‌ای قاعده وضع کند و دستور خط گونهٔ معیار را، که در رمان‌ها و فضای مجازی ما وارد شده و مدام قدرت می‌گیرد، تهیه نماید. این تلاش وی بسیار ستودنی و شایستهٔ تقدیر است. به هر روی، وی نشان داد که شکسته‌نویسی افراطی راه به جایی نمی‌برد و می‌توان آن را قاعده‌مند کرد.

کتاب حاضر به‌رغم حجم کم آن، حاوی اطلاعات بسیار مفیدی است و به گفتهٔ خود

مؤلف، فاقد اشکالات موجود در کتاب قبلی او در این زمینه است.

استخراج تمامی صورت‌های شکسته در فضای مجازی و آثار داستانی و نمایشی، پژوهشی بسیار گسترده را می‌طلبد. به هر روی، کتاب طبیب‌زاده بسیار مفید وارزشمند است و راه را تا حدی برای پژوهش‌های آتی هموار ساخته است.

در اینجا ذکر چند نکته درخور توجه است: اولاً شکسته‌نویسی در حوزهٔ ادبیات داستانی با شکسته‌نویسی‌هایی که در فضای مجازی مشاهده می‌شود، از جهاتی فرق دارد. در ادبیات داستانی، امکان بازخوانی و بازنگری و اصلاح متن شکسته به کرات برای نویسنده وجود دارد، حال آنکه در فضای مجازی، این امکان به دلیل سرعت و سهولت در انتقال پیام، در کوتاه‌ترین مدت و با کوتاه‌ترین جمله‌ها، وجود ندارد. در ضمن، نوشتن نیازمند تفکر است و در پشت آن اندیشه وجود دارد، حال آنکه در پیام‌رسان‌های فضای مجازی، پیام‌دهنده آنچه را که در لحظه به ذهنش می‌رسد، می‌نویسد. در ضمن، محدودیت‌های ابزاری، از جمله نبودِ کلیدهای مستقل برای برخی حروف در صفحه‌کلید و استفاده از کلیدهای دیگر یا کلیدهای ترکیبی در فضای مجازی که سبب کند شدن سرعت انتقال پیام می‌شوند، تنها خاص پیام‌رسان‌های فضای مجازی است. در فضای مجازی، کاربر از نشانه‌های تصویری برای بیان احساسات و عواطف خود و یا شوخی و سرگرمی استفاده می‌کند، حال آنکه در نوشته، نشانه‌های تصویری یا شکلک‌ها نقشی ندارند. بی‌شک، برخی از قواعد مندرج در این اثر که از آثار داستانی اقتباس شده، با قواعد مندرج در فضای مجازی یکسان است، اما تدوین دستور خطی جامع نیازمند پیکره‌ای گسترده از صورت‌های به‌کاررفته در فضای مجازی و بررسی همه‌جانبهٔ موارد استخراج‌شده با در نظر گرفتن عوامل دخیل در ایجاد آنهاست و صِرف بررسی صورت‌های شکسته در ادبیات داستانی و آن هم بر مبنای پیکره‌ای محدود، کفایت نمی‌کند.

بهتر بود در ابتدای کتاب، صورت‌های اختصاری و نشانه‌های موجود در این اثر، با وجود اندک بودن شمار آنها، برای سهولت دسترسی، در قالب جدولی ارائه می‌شد یا در مقدمه به آنها اشاره می‌گردید: صورت‌هایی مانند آس (آزاد سبکی)، پب (پی‌بستی)، صف (صیغه‌های فعلی)، و نشانه‌هایی مانند خط تیره (-) و علامت تعجب (!).

به‌رغم ویژگی‌های متعددی که این کتاب دارد، کاستی‌هایی هم در آن مشاهده می‌شود، برای مثال، برخی صورت‌هایی که در بخش فرهنگ املایی خط شکستهٔ فارسی، به عنوان صورت‌های شکسته و شکسته‌تر آمده، در واقع صورت‌های مجزای مستقل نیستند، بلکه در همنشینی با جزء دوم ظاهر می‌شوند. برای مثال، صورت‌های «مشدی/ مشتی/ مشد/ مشت/ مش» که به عنوان صورت‌های شکستهٔ واژهٔ «مشهدی» آورده شده‌اند، استقلال ندارند و در بافت ظاهر می‌شوند، زیرا این صورت‌ها در همهٔ بافت‌ها به کار نمی‌روند، مثلاً در زنجیرهٔ گفتار، چنانچه جزء دوم با مصوتِ /a/ آغاز شود، تنها صورتِ با «ت» آن یعنی «مشت» به کار می‌رود. برای مثال «مشهدی علی/ مشت‌علی/ مَشتَلی» گفته می‌شود و نه «مش‌علی/ مَشَلی». یا «مشهدی‌غلام»، «مش‌غلام» گفته می‌شود و نه «مشت‌غلام». یعنی در واقع، در برخی بافت‌ها محدودیت‌های همنشینی وجود دارد. حتی در صورت‌هایی مانند «مش‌حسن»، «ح» تلفظ نمی‌شود و گفته می‌شود: «مَشَسَن /masha:san/». در نتیجه، در این موارد و موارد مشابه دیگر نمی‌توان حکم کلی داد و باید با توجه به محدودیت‌های همنشینی، آنها را در بافت آوایی خودشان بررسی کرد. حتی «مشتی»، گاهی به‌تنهایی در خطاب به کار می‌رود، در جملهٔ «مشتی یه دقه بیا اینجا».

صورت‌های «آق» و «آ»، که صورت‌های شکستهٔ «آقا» هستند، نیز چنانچه جزء دوم آنها با مصوت/æ/ آغاز شود، اصولاً «آق» به کار می‌رود: آق‌علی/ آقَلی /agha:li/ و «آعلی» نمی‌شود گفت، زیرا دو مصوت نمی‌توانند در مجاورت یکدیگر قرار گیرند. یا اگر پس از صامت «ق»، «ح» بیاید «ح» حذف می‌شود، مانند «آقَسن» /agha:san/.

صورت شکستهٔ «سیّد» هم «سِد» می‌شود. گاهی قبل از «سِد»، «آ»، که صورت شکستهٔ «آقا»ست، نیز به کار می‌رود: «آقا سیّد مهدی: آسِدمِتی /asedme:ti/» حتی نام بعضی از خیابان‌ها هم این‌گونه است: «سیّدخندان/ سِدخندان»، «چهارراه سیّدعلی/ چهارراه سِدعلی».

«میرزا» هم می‌شود «میز» در «آمیزممّد» که صورت سالم آن «آقا میرزا محمد» بوده است. در این کتاب از «سید» و «میرزا» صحبتی به میان نیامده است.

گروه دیگری از واژه‌ها نیز صورت شکسته دارند و ضرورتی در شکستن آنها نیست، صورت‌هایی مانند «قلف/ قفل»، «عرذ/ عذر»، «مردسه/ مدرسه»، «عسک/ عکس». اینها حاصل فرایند قلب هستند و با صورت‌های شکسته فرق دارند و این صورت‌ها اصولاً در محاوره به کار نمی‌روند و آنها را طبقهٔ خاصی از مردم (اکثراً افراد بی‌سواد و عامی) به کار می‌برند. این صورت‌ها بهتر است در این فهرست آورده نشوند. صورت «باس» هم که به عنوان صورت شکستهٔ «باید» در فرهنگ املایی این کتاب آمده، همین وضع را دارد.

برخی از صورت‌هایی که در فرهنگ املایی خط شکستهٔ این کتاب درج شده، در واقع شکسته‌نویسی نیستند، صورت‌هایی نظیر «اسماعیل/ اسی»، «ابراهیم/ ابی»، و «فاطمه/ فاطی». شکسته شدن این اسامی به دلیل تحبیب یا خودمانی بودن گوینده است.

در این کتاب، به صورت منفی شکسته‌ها اشاره‌ای نشده است. شاید بد نبود به این مسئله هم اشاره می‌شد، برای مثال «یک چیزهایی درست است، یک چیزهایی درست نیست/ یه چیزایی درسّه، یه چیزایی درس نیس» و یا «هیچ‌کس خانه نیست/ هیشکی خونه نیس/ هیشکی خونه نی».

بسیاری از صورت‌ها، در این کتاب درج نشده، برای مثال، صورت‌هایی نظیر «پیش‌گوشتی» به‌جای «پیچ‌گوشتی» (تبدیل چ به ش) یا «هیش‌کدوم» به‌جای «هیچ‌کدام» (تبدیل چ به ش) یا «هیج‌جا» به‌جای «هیچ‌جا» (تبدیل چ به ج) و... . حتی برای بعضی از صورت‌ها، معادل دیگری در محاوره به کار می‌رود: «کجاست/ کجاس/ کوش»، «آنجاست/ اونجاس/ اوناش»، «چه کسانی/ چه کسایی/ کیا». شاید علت این باشد که نویسنده، تنها صورت‌هایی را در این کتاب آورده که در پیکره‌های مورد بررسی وی وجود داشته‌اند.

نویسنده در صفحهٔ ۲۷ کتاب به این مسئله اشاره کرده که برخی از قواعد واجی خودبه‌خود و درون یک گونهٔ زبانی واحد رخ می‌دهند. به عبارت دیگر، وقوع این قواعد ناگزیر است و موقعیت اجتماعی سخنگویان یا بافت اجتماعی آنان موقع سخن گفتن، کوچک‌ترین تأثیری در رخ دادن یا ندادنشان ندارد، مثل «فک» به‌جای «فکر». طبق قواعد آواشناسی اینها را این‌طور تلفظ می‌کنیم، بهتر است اینها را ذیل شکسته‌ها نیاوریم. اما در برخی موارد از این قاعده عدول کرده است، مثلاً «شمبه» به‌جای «شنبه» یا «پمبه» به‌جای

«پنبه» یا «باهار» به‌جای «بهار» را، که حاصل فرایند همگون‌سازی هستند، اکثر گویشوران فارسی به کار نمی‌برند.

هرچند مؤلف اظهار داشته صورت‌های شکستهٔ دیگری هم هستند که در این کتاب درج نشده‌اند، برای تدوین دستور خط و فرهنگ املایی شکسته ضرورت دارد که تمام صورت‌های شکسته را در آن درج نمود و برای آنهایی که می‌توان تحت قاعده درآورد، قاعده داد و آنهایی که نمی‌شود قاعده‌مند کرد، می‌توان در قالب فهرستی ارائه نمود. صورت‌هایی مانند «چقدر/ چقد»، «هیچ‌جا/ هیج‌جا»، «هیچ‌کس/ هیشکی» (در کتاب، صورت شکستهٔ «هیچ‌کس/ هیش‌کس» آمده و صورت «هیشکی» درج نشده است)، «همهٔ ما/ هممون»، «همهٔ شما/ همتون»، «همهٔ آنها/ همشون». حتی می‌شود واژه‌های بسیط را از ترکیبات جدا کرد. برای تحقق این امر باید گفتار را مورد بررسی قرار داد و هر یک را در بافت مخصوص به خود بررسی کرد.

نویسنده در صفحهٔ ۲۹، ذیل عنوان **تناوب‌های سبکی بن مضارع فعل**، طبقه‌بندی‌هایی را بر اساس افعالی که از پیکرهٔ مورد بررسی خود استخراج کرده، ارائه نموده است. در فهرست افعال ذکر شده، فعل «وایستادن» آمده که بهتر بود به‌جای آن فعل «ایستادن» گذاشته می‌شد و در مقابل آن، در داخل پرانتز، نوع محاوره‌ای آن، یعنی «وایستادن»، درج می‌گردید: «ایستادن» (وایستادن صورت محاوره‌ای آن است).

در بخش فرهنگ املایی، مواردی که مراجعه‌کنندگان اصلی آن، به گفتهٔ نویسنده، غیرفارسی‌زبانان هستند، بهتر است صورت‌های سالم و به‌ویژه شکسته، همراه با آوانگاری و اِعراب باشند، زیرا نحوهٔ تلفظ برخی صورت‌های شکسته با صورت‌های سالم آنها متفاوت است، مثلاً فعل «جویدن» که صورت شکستهٔ آن با صورت سالم آن فرق می‌کند: «جَویدن: بجَوَم/ بجوییم/ بجوئیم» (ص۶۹) و یا فعل «شنیدن»: «می‌شنَوم/ می‌شنُفَم، می‌شنَوی/ می‌شنُفی» (ص۷۰). در این کتاب، برخی صورت‌ها همراه با آوانگاری است و برخی فاقد آن است. گرچه در مقابل موارد یادشده، در داخل پرانتز، به بخش مربوطه ارجاع داده شده است، برای سهولت دستیابی به تلفظ صحیح واژهٔ مورد نظر، بهتر است همهٔ این موارد،

به‌ویژه در بخش فرهنگ املایی، با آوانگاری همراه باشند.

کتاب حاضر، در اکثر موارد، مصوبات فرهنگستان را به درستی رعایت کرده است، تنها در چند مورد انگشت‌شمار نقض قواعد مشاهده می‌شود. در زیر این اشکالات آورده شده‌اند.

اشکالات رسم‌الخطی

هم‌چون ← همچون (ص۵۴ ، پ۲، س۱)

این‌که ← اینکه (ص۱۱، پرسش چهارم، س۱۰)

هم‌چنین ← همچنین (ص۵۴، پ۲، س۱۱)

از آن‌جا که ← از آنجا که (ص۳۱، پرسش۲۳، س۴)

بی‌آن که ← بی‌آنکه (ص۳۴، پ۱، س۶)

عدم رعایت واژه‌های مصوّب

تکنولوژی← فنّاوری (ص۱۴، س۴)

اشکالات حروف‌نگاری

در بخش «فرهنگ املایی خط شکسته»، صورت‌های زیر به‌جای صورت‌های سالم به کار رفته‌اند:

خفه‌قان ← خفقان (ص۶۷)، سمبه ← سنبه (ص۶۷)، سیریش ← سریش (ص۶۷)، ناخون ← ناخن (ص۷۱).

به هر روی، زبان فضای مجازی واقعیتی است که در جامعهٔ امروز ما وجود دارد و همواره در حال گسترش است. نحوهٔ نگارش صورت‌های شکسته برای بسیاری از افراد به مسئله تبدیل شده است. برای حل این معضل، برنامه‌ریزی و تدبیر بموقع ضروری است. فقدان رصد علمی در خصوص تأثیرات غلط‌نویسی، نبود محتوای مناسب، محدودیت‌های ابزاری از جمله مواردی هستند که توجه به آنها ضروری می‌نماید. قاعدتاً بر عهدهٔ

فرهنگستان است که به عنوان متولی صیانت از خط و زبان فارسی، برای جلوگیری از افزایش بی‌رویه و لجام‌گسیختهٔ شکسته‌نویسی در فضای مجازی اقدام لازم را به عمل آورد و برای صورت‌های مشکل‌ساز دستورالعمل فراهم نماید. در ضمن، آموزش و فرهنگ‌سازی در رفع این معضل بسیار تأثیرگذار است. کتاب حاضر هم می‌تواند تا حدی برای جلوگیری از شکسته‌نویسی بی‌قاعده و بی‌رویه راهگشا باشد.

منابع

صلح‌جو، علی (۱۳۹۱)، اصول شکسته‌نویسی، راهنمای شکستن واژه‌ها در گفت‌وگوهای داستان، تهران: نشر مرکز.

طبیب‌زاده، امید (۱۳۹۸)، مبانی و دستور خط فارسی شکسته (بر اساس صد سال ادبیات داستانی و نمایشی ۱۲۹۸-۱۳۹۷)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

دستور

ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان، سال ۱۳۹۸، شمارهٔ ۱۵، صفحهٔ ۳۳۹-۳۴۶

نگاهی به زندگی و آثار زنده‌یاد دکتر محسن ابوالقاسمی

هجدهم بهمن‌ماه سال جاری (۱۳۹۸) اولین سالگرد درگذشت یکی از استادان و محققان گرانمایهٔ فرهنگ و زبان‌های باستانی، محسن ابوالقاسمی، بود.

زنده‌یاد ابوالقاسمی در سال ۱۳۱۵ در ملایر و در خانواده‌ای اصیل و بافرهنگ متولد شد. وی تحصیلات مقدماتی و دبیرستان را در ملایر و تهران گذراند و در خرداد ۱۳۳۴ از دارالفنون دیپلم ادبی گرفت. در دارالفنون با رضا مستوفی باستان‌شناس، هرمز میلانیان زبان‌شناس و فریدون تنکابنی نویسنده هم‌کلاس بود. در همین سال در کنکور ادبی دانشگاه تهران پذیرفته شد. استادان وی در دورهٔ سه‌سالهٔ لیسانس، محمد معین، پرویز خانلری، حسین خطیبی، ذبیح‌الله صفا، بدیع‌الزمان فروزانفر، عبدالعظیم قریب، محمدتقی مدرّس رضوی و عبدالحمید بدیع‌الزمانی بودند. از همدوره‌ای‌های وی در این مدت، می‌توان از اسماعیل حاکمی، جمال میرصادقی، فریدون تنکابنی و محمد روشن نام برد. دکتر ابوالقاسمی در محضر استادانی چون کیا و پورداوود متون پهلوی و باستانی را خواند.

در سال ۱۳۴۰ دکتر ابوالقاسمی با اخذ رتبهٔ اول در دورهٔ لیسانس و بورس از وزارت فرهنگ، عازم انگلستان شد. در مدرسهٔ مطالعات شرقی لندن (SOAS) زیر نظر استادانی چون مری بویس،[1] دیوید مکنزی[2] و دیوید بیوار،[3] که درس‌های تاریخ، پهلوی، مانوی و اوستا را تدریس می‌کردند، به ادامهٔ تحصیل پرداخت. در لندن احمد تفضلی و بهمن سرکاراتی نیز همراه وی بودند.

در سال ۱۳۴۳، زمانی که دکتر محمد مقدم دورهٔ فوق لیسانس و دکتری رشتهٔ زبان‌های

1. M. Boyce 2. D. Mackenzie 3. D. Bivar

باستانی را در دانشگاه تهران ایجاد کرد، دکتر ابوالقاسمی جزءِ اولین دانشجویان دکتری بود.

ایشان در سال ۱۳۴۴ با اخذ درجهٔ فوق لیسانس به ایران بازگشت. درجه‌ای که در انگلستان دریافت کرده بود، معادل فارغ‌التحصیلی دورهٔ دکتری در ایران بود و تنها باید رساله ارائه می‌داد. قبل از آن در طول سال‌های ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۰ درس‌های دورهٔ دکتری را خوانده بود. سرانجام در ایران از رسالهٔ دکتری خود با عنوان «زبان آسی» دفاع کرد. در همین سال (۱۳۴۴) در گروه تازه‌تأسیس زبان‌شناسی و زبان‌های باستانی، به عنوان استاد حق‌التدریس در دانشگاه تهران به تدریس اشتغال یافت و هم‌زمان در بنیاد فرهنگ ایران، به سرپرستی دکتر خانلری، به عنوان مأمور و اولین کارمند بنیاد تا سال ۱۳۴۷ به کار پرداخت.

دکتر خانلری رسماً رئیس بنیاد فرهنگ بود، اما ادارهٔ آن را دکتر ابوالقاسمی بر عهده داشت. بعدها در سال ۱۳۵۰ بنیاد فرهنگ تبدیل به پژوهشکدهٔ فرهنگ ایران شد و در نخستین گام، سه رشتهٔ تاریخ ایران، ادبیات فارسی و زبان‌های باستانی با درجهٔ فوق لیسانس، در آن دایر گردید. استادانی چون جعفر شهیدی، محمد پروین گنابادی، احمدعلی رجائی، محمدرضا شفیعی کدکنی و تقی پورنامداریان در آنجا به تدریس پرداختند. دکتر ابوالقاسمی در آنجا در تألیف «فرهنگ تاریخی» با دیگر اساتید همکاری داشت.

در سال ۱۳۴۷ به دانشگاه تهران انتقال یافت و درس‌هایی همچون فرهنگ ایران باستان، دستور تاریخی زبان فارسی، فارسی میانهٔ ترفانی، تمام واحدهای اوستایی، از جمله یشت‌ها، وندیداد و نیز کتیبه‌های پهلوی و پارتی و متون مانوی را تدریس می‌کرد. بعد از سال ۱۳۶۵ تا سال ۱۳۸۲ که بازنشسته شد، وی رئیس گروه زبان‌های باستانی دانشگاه تهران بود. بعد از بازنشستگی به عنوان استاد مدعو در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و دانشگاه آزاد اسلامی همچنان به کار تدریس اشتغال داشت.

دکتر ابوالقاسمی علاوه بر زبان فارسی به زبان‌های انگلیسی، عربی، فرانسه، آلمانی و روسی مسلط بود. وی در دانشگاه تهران از استادان نسل دوم گروه زبان‌های باستانی به شمار می‌رفت، اما در برخی درس‌ها، مانند زبان اوستایی، آموزش جدید را پایه‌گذاری کرد و اوستا را از نظر لغت‌شناسی مورد توجه و پژوهش قرار داد و در کنار همکارانش همین تحول را در درس‌های فارسی میانه و مانند آن موجب شد. نخستین کسی بود که شاگردانش را با استادان صاحب‌نام اَوستاشناس و پژوهش‌های جدید آشنا کرد. طی پنج سال، از ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۰ که

دو گرایش زبان‌شناسی همگانی و زبان‌های باستانی هنوز ادغام نشده بود، بیشتر درس‌های مربوط به زبان‌های باستانی را به‌تنهایی تدریس می‌کرد.

آگاهی و دانش وسیع او دربارهٔ ادبیات کهن و کلاسیک فارسی و تسلط به زبان‌های خارجی، از او یک دانشمند واقعی ساخته بود. افزون بر این، وی دارای استعداد بسیار، هوش سرشار و حافظهٔ بسیار منظم و قوی بود که در بسیاری از موارد مسائل و حوادث گذشته را واضح به یاد می‌آورد و نقل می‌کرد. علاقه و عشق شدید به ایران و زبان فارسی و گسترش آن، از ویژگی‌های بارز او بود. با دانشجویان بسیار ساده و صمیمی و دوستانه رفتار می‌کرد و در کمک علمی به دانشجویان مستعد از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزید. بیشتر دانشجویان وی، او را به وظیفه‌شناسی، شایستگی علمی، جدیت و علاقه‌مندی به کار تدریس می‌شناسند.

زنده‌یاد استاد ابوالقاسمی هم در امر پژوهشی و هم آموزشی سرآمد اقران خود بود و بیشتر آثار علمی او در زمرهٔ کتاب‌های درسی دانشجویان رشتهٔ فرهنگ و زبان‌های باستانی به شمار می‌آید. یکی از ویژگی‌های بارز ایشان هم در پژوهش و هم در آموزش، ایجازنویسی و ایجازگویی‌ست. از کارهای ارزشمند وی، تهیهٔ برنامهٔ آموزشی دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری رشتهٔ فرهنگ و زبان‌های باستانی بود.

او در مقامِ قائم‌مقام زنده‌یاد خانلری در پژوهشکدهٔ فرهنگ ایران، در طی زمان مسئولیتش، اقدامات ارزندهٔ زیر را انجام داد.

– تعیین بورسیه‌ای با مبلغ کافی برای زندگی دانشجوییِ شماری از دانش‌آموختگان دورهٔ کارشناسی ارشد رشتهٔ فرهنگ و زبان‌های باستانی، جهت اعزام به اروپا با هدف تکمیل آگاهی‌های مربوط به زبان‌های کهن.

– دعوت از استادان صاحب‌نام همچون پروفسور ماتسوخ[1] سامی‌شناس و پروفسور هومباخ[2] اوستاشناس برای تدریس درس‌های تخصصی در دانشگاه تهران.

– ترتیب مسافرت‌های علمی دانشجویی و بازدید از آثار باستانی.[3]

روانش شاد

1. R. Macuch 2. H. Humbach

۳. زندگینامهٔ زنده‌یاد ابوالقاسمی بر اساس منابع زیر تنظیم شده است: ۱. یشت فرزانگی (جشن‌نامهٔ دکتر محسن ابوالقاسمی)، به اهتمام سیروس نصرالله‌زاده و عسکر بهرامی، تهران: هرمس، ۱۳۸۴؛ ۲. سخنرانی ژاله آموزگار، محمدتقی راشد محصل و سید احمدرضا قائم‌مقامی در «شب محسن ابوالقاسمی»، برگرفته از وبگاه بخارا، ۲ دی ۱۳۹۵.

الف) مقالات

۱. «دربارهٔ زبان فارسی (۱)»، سخن، دورهٔ ۱۸، ش۱۱ و ۱۲، فروردین ۱۳۴۸.
۲. «دربارهٔ زبان فارسی (۲)»، سخن، دورهٔ ۱۹، ش۱، خرداد ۱۳۴۸.
۳. «دربارهٔ زبان فارسی (۳)»، سخن، دورهٔ ۱۹، ش۲، تیر ۱۳۴۸.
۴. «دربارهٔ زبان فارسی (۴)»، سخن، دورهٔ ۱۹، ش۳، امرداد ۱۳۴۸.
۵. «دربارهٔ زبان فارسی (۵)»، سخن، دورهٔ ۱۹، ش۴، شهریور ۱۳۴۸.
۶. «دربارهٔ زبان فارسی (۶)»، سخن، دورهٔ ۱۹، ش۵ و۶، مهر ۱۳۴۸.
۷. «جزر و مد از نظر ایرانیان پیش از اسلام»، سخن دانش و فن، ش۱۴۷، ۱۳۴۸.
۸. «زبان گیلکی»، سخن، دورهٔ ۲۱، ۱۳۵۰.
۹. زبان سریکلی« سخن»، دورهٔ ۲۱، ۱۳۵۰.
۱۰. «فرهنگ اصطلاحات جغرافیایی و دیگر واژه‌هایی که سازندهٔ جای‌نام‌های ایران‌اند»، سخن، دورهٔ ۲۲، ۱۳۵۱-۱۳۵۲.
۱۱. «ده، دهی، دهید، دهاد، دهاده»، سخن، دورهٔ ۲۳، ۱۳۵۲-۱۳۵۳.
۱۲. «حاشیه بر رساله در جبر و تفویض»، کیهان فرهنگی، س۴، ش۵، ۱۳۶۶.
۱۳. «اساس زبان‌شناسی ایران»، کیهان فرهنگی، س۴، ش۹، ۱۳۶۶.
۱۴. «در تصحیح بحار الانوار»، مقالات و بررسیها (دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی تهران)، دفتر ۴۳-۴۴، ۱۳۶۶-۱۳۶۷.
۱۵. «جان آتش‌اندام»، ادبیات فارسی، ش۲۶، ۱۳۶۷.
۱۶. «طریس میجیطیس»، آینده، س۱۴، ۱۳۶۷.
۱۷. «چند یادداشت در تصحیح چند کتاب»، آینده، س۱۴، ۱۳۶۷.
۱۸. «اشتراک و ترادف»، دانشگاه انقلاب، ش۵۷، ۱۳۶۷.
۱۹. «پیشوندهای نام‌ساز»، پنج گفتار، بابل، ۱۳۶۷.
۲۰. «تئوری لارینگال و قدمت زبان زردشت»، آینده، س۱۵، ۱۳۶۸.
۲۱. «مشجر»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، س۲۷، ش۱-۲، ۱۳۶۸.

۲۲. «قیاس»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، س۲۲، ش۱، ۱۳۶۸.
۲۳. «لغات خاص و لغات عام»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، س۲۸، ش۳-۴، ۱۳۶۹.
۲۴. «واژه‌های اهریمنی»، فصلنامهٔ دانشکدهٔ علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس، دورهٔ اول، ش۴، ۱۳۷۰.
۲۵. «پیش‌واژه- پس‌واژه»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ش۱۱۷-۱۱۸، ۱۳۷۰.
۲۶. «یادداشت‌های دستوری و لغوی»، قافله‌سالار سخن (یادنامهٔ دکتر پرویز خانلری)، البرز، تهران ۱۳۷۰.
۲۷. «فرهنگ تاریخی زبان آسی»، آینده، س۱۷، ۱۳۷۰.
۲۸. «هرمس»، هفتاد مقاله (ارمغان فرهنگی به دکتر غلامحسین صدیقی)، به کوشش یحیی مهدوی و ایرج افشار، تهران ۱۳۷۱.
۲۹. «فعل تمنایی در فارسی دری»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، س۳۲، ش۱۲۹-۱۳۲، ۱۳۷۳.
۳۰. «کاتوزیان- آموزیان»، نمیرم ازین پس که من زنده‌ام (مجموعه‌مقالات کنگرهٔ جهانی بزرگداشت فردوسی)، به کوشش غلامرضا ستوده، تهران ۱۳۷۴.
۳۱. «کلمهٔ همدان در فارسی باستان»، فصلنامهٔ همدان، ش۱، ۱۳۷۴.
۳۲. «شرح الفهرست ابن ندیم- عقاید مانویان»، آشنا، ش۲۲، ۱۳۷۴.
۳۳. «شرح الفهرست ابن ندیم- عقاید مانویان»، آشنا، ش۲۳، ۱۳۷۴.
۳۴. «شرح الفهرست ابن ندیم- عقاید مانویان»، آشنا، ش۲۴، ۱۳۷۴.
۳۵. «شرح الفهرست ابن ندیم- عقاید مانویان»، آشنا، ش۲۵، ۱۳۷۴.
۳۶. «شرح الفهرست ابن ندیم- عقاید مانویان»، آشنا، ش۲۶، ۱۳۷۴.
۳۷. «شرح الفهرست ابن ندیم- عقاید مانویان»، آشنا، ش۲۷، ۱۳۷۴.
۳۸. «آرای ایرانی به روایت شهرستانی» (بخش اول)، آشنا، س۵، ش۲۹، ۱۳۷۵.

۳۹. «آرای ایرانی به روایت شهرستانی» (بخش دوم)، آشنا، س۵، ش۳۰، ۱۳۷۵.
۴۰. «منقول و مرتجل، مترادف و مشترک»، آشنا، ش۳۵، ۱۳۷۶.
۴۱. «وارگن»، سخنواره (پنجاه و پنج گفتار پژوهشی به یاد دکتر پرویز خانلری)، به کوشش ایرج افشار و هانس روبرت رویمر، توس، تهران ۱۳۷۶.
۴۲. «چگونگی آموزش فارسی به دانشجویان خارجی»، نامهٔ پارسی، ش۵، ۱۳۷۶. (مصاحبه)
۴۳. «پیشوندهای فعلی»، مهر و داد و بهار (یادنامهٔ مهرداد بهار)، به کوشش امیرکاووس بالازاده، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران ۱۳۷۷.
۴۴. «مضاف‌الیه»، ارج‌نامهٔ ایرج (بزرگداشت ایرج افشار)، به کوشش محسن باقرزاده، توس، تهران ۱۳۷۷.
۴۵. «مانی و «حکمت و اعمال» و «علم و حکمت»»، جشن‌نامهٔ استاد ذبیح‌الله صفا، به کوشش سیّد محمد ترابی، شهاب ثاقب، تهران ۱۳۷۷.
۴۶. «فعل دعایی در زبان فارسی»، یادنامهٔ دکتر احمد تفضلی، به کوشش علی‌اشرف صادقی، سخن، تهران ۱۳۷۹.
۴۷. «معرفی کتاب تاریخ زبان فارسی»، دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۶.
۴۸. «زبان‌های ایرانی»، دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۶.
۴۹. «تاریخ زبان فارسی»، دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۶.
۵۰. «در بزرگداشت دکتر سعید واعظ»، سوفیا (گاهنامهٔ تخصصی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی)، س۱۱، بهار ۱۳۹۱.
۵۱. «تأثیر پهلوی اشکانی بر فارسی»، نامهٔ روشن (جشن‌نامهٔ محمد روشن)، به کوشش طهمورث ساجدی و احمد اداره‌چی گیلانی، صدای معاصر، تهران ۱۳۹۲.

ب) کتاب‌ها

۱. دربارهٔ زبان آسی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۸.
۲. فعل آغازی، انتشارات توس، تهران ۱۳۵۱.
۳. جشن‌نامهٔ محمد پروین گنابادی با همکاری محمد روشن، انتشارات توس، تهران ۱۳۵۲.
۴. تحول معنی واژه در زبان فارسی، چاپخانهٔ حیدری، تهران ۱۳۵۵.
۵. فرهنگ تاریخی زبان فارسی، بخش اول: آ- ب، با مشارکت دیگران، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۷.
۶. قاموس، ج ۱: آ- آپونیس، با مشارکت دیگران، بنیاد قرآن، تهران ۱۳۶۴.
۷. پنج گفتار در دستور تاریخی زبان فارسی، کتابسرای بابل، بابل ۱۳۶۷.
۸. هذا ما یذکره المجوس فی مبدأ الخلق، هیرمند، تهران ۱۳۶۹.
۹. تاریخ زبان فارسی، سمت، تهران ۱۳۷۳.
۱۰. تاریخ مختصر زبان فارسی، بنیاد اندیشهٔ اسلامی، تهران ۱۳۷۳.
۱۱. ماده‌های فعل زبان فارسی دری، ققنوس، تهران ۱۳۷۳.
۱۲. ریشه‌شناسی (اتیمولوژی)، ققنوس، تهران ۱۳۷۴.
۱۳. شعر در ایران پیش از اسلام، بنیاد اندیشهٔ اسلامی، تهران ۱۳۷۴.
۱۴. دستور تاریخی زبان فارسی، سمت، تهران ۱۳۷۵.
۱۵. راهنمای زبان‌های باستانی ایران (۲ جلد)، سمت، تهران ۱۳۷۵ و ۱۳۷۶.
۱۶. زبان فارسی و سرگذشت آن، هیرمند، تهران ۱۳۷۵.
۱۷. واژگان فارسی دری، مؤسسهٔ فرهنگی گلچین ادب، تهران ۱۳۷۸.
۱۸. مانی به روایت ابن الندیم، طهوری، تهران ۱۳۷۹.
۱۹. یسن ۵۳، وهیشتوایش‌گات: اندرز زردشت، انتشارات فروهر، تهران ۱۳۸۳.
۲۰. دین‌ها و کیش‌های ایران در دوران باستان به روایت شهرستانی، انتشارات هیرمند، تهران ۱۳۸۳.
۲۱. زبان فارسی و سرگذشت آن و گفتارهای دیگر، به اهتمام محمد امامی ملکشاه، انتشارات طهوری، تهران ۱۳۹۴.

ندا زادگان میاردان

texts. Antithesis, with both religious and non-religious, is the main rhetorical figure in the context of the story. Simile and allusion, too, are other rhetorical figures that are simple and unpretentious. However, much of the story involves debates (*monâzere*) in the Persian quatrain-form, *rubâ'i*, that would be an important issue for future research.

Keywords: Linguistic elements of two narrations *Mahsati and Amir Ahmad* story, colloquial language, manuscript and language transformations.

"Bâ" as a Preposition and Coordinator in Modern Persian

M. Homayounfar
E. Khazama

According to Stassen (2000) languages can be shown to contrast typologically in that they may have two formally different strategies to encode noun phrase conjunctions: Coordinate strategy and/or comitative strategy. This leads to a differentiation between AND-languages and WITH-languages. In this paper we first try to show that Persian *bâ* is not only a preposition with wide range of meanings but also it works as a coordinator in noun phrase conjunctions. Second we show that Persian reveals some characteristics of both types of AND-languages and WITH-languages which is also consistent with other aspects of Persian as a mixed type in the sense of Dabir-Moghaddam (1392/ 2013).

Keywords: Coordination with *bâ*, comitative *bâ*, AND-Languages, WITH-languages, Persian preposition.

On the Translation of اشتَعَلَ الرّأسُ شيباً in Qur'an

M. Salari-Nasab

One of the branches of the Qur'anic studies has dealt with the very existence of figures of speech and metaphoric use of language in **Qur'an**. Similary the attempts to translate **Qur'an** into Persian have as one of its merits the preservation of classical Persian lexical items that have otherwise been forgetten. This article intends to bring to the light only one of the metaphors used in **Qur'an** and furthermore to emphasize the capacities of Persian in the translations of **Qur'an**.

Keywords: Quranic studies, figures of speech in **Qur'an**, metaphor, Persian translation of **Qur'an.**

occur in certain relative clause constructions making the relative clause occurrence predictable. The results of this study can be helpful for the analysis of relative construction in processing studies.

Keywords: Relative clause, pre-nominal adjectives, exemplar-based approach, post nominal adjectives.

Double Comparative Adjective Suffix: The Structure of Adjective + tar + tar

M. Nadimi Harandi
T. Ataei Kachuei

In the Persian language, comparative adjective is made by adding *tar* suffix to an adjective, but sometimes it is built by adding two *tar* suffixes. Because of uncommon usage of this form, it has been unfamiliar for most of the correctors, commentators and grammarians. Occasionally they considered this structure as a wrong, corrupted and insignificant word. In this article, we have identified this rare structure of grammar which has been used for reinforcement and emphasis. Also some other related structures have been introduced briefly.

Keywords: Comparative adjective, *tar* suffix, diachronic grammar, classical Persian texts.

Linguistic and Thematic Analysis of Two Versions of a Medieval Persian Folktale: *Mahsati and Amir Ahmad*

Sh. Marefat

The story of *Mahsati and Amir Ahmad* is an old romantic narrative in Persian folk literature that has not been published yet. The narrations of this story varies in the existing manuscripts. The earliest manuscript of this story belongs to the seventh century (AH). The language of narration is entirely spoken language and is, therefore, quite different from other manuscripts. The aim of this article is to compare this version with a newer version of the thirteenth century (AH) and present the results of this study within the framework of linguistic and content analysis. In the older version, the spoken language is more prominent that can be seen in the abundance of synonym, proverbs, curses and fast-paced plots. From a linguistic perspective, the process of word formation that creates compound lexemes mostly follows the rules of Persian morphology, while the Arabic syntax is scarce in the context of the story. This indicates that both the audience and the community in which the text originated were Persian-speaking. Meanwhile, linguistic developments and creativity are mostly evident in the syntactic structures of the two

Different Types of Passive Constructions in Persian Language

A. Mirzaei

There are two different types of passives in the world's languages. Those which use auxiliaries called "periphrastic passives" and those which don't use auxiliary verbs called "strict morphological passives". The typological studies show that the periphrastic passives are realized in different languages in various ways by using different types of auxiliary verbs or by the morphological function of the active verb while turning to the passive verb. Keenan and Dryer (2007) classified the passive auxiliaries into four groups: 1) a verb of being or becoming; 2) a verb of reception; 3) a verb of motion; or 4) a verb of experiencing. They also believe that by passivization, the active transitive verb can transform to the past participle or in the form of nominalization. The Persian language uses the verb *šodan* as a passive auxiliary. This corpus-based research showed that in addition to the verb *šodan* the verb *âmadan*, *raftan*, *residan* as a motion verb; the verbs *xordan* and *gereftan* as a verb of reception; the verbs *dočâr šodan* and *mowred-e/ taht-e kâri qarâr gereftan* as a verb of experiencing can be used as an auxiliary verb by passivization. The active transitive verb has been derived into a noun by nominalization or as the past participle adjacent to an auxiliary verb. The subject of the active transitive verb, in passives in addition to appearing as an optional adjunct marked by a preposition, can be incorporated into the passive verb.

Keywords: Passive voice, semantic passive, periphrastic passive, auxiliary verb, Persian language.

The Co-occurrence of Relative Clauses and Pre-nominal Adjectives in Persian

N. Azhide
M. Naghzgouy Kohan

In previous studies conducted by scholars in Persian language, little attention has been paid to the influence of nominal heads on the occurrence of relative clauses. By considering relative clauses as signs, Wiechmann (2015) contends that some characteristics of the head have some effects on relative clause occurrence. The aim of this paper is to study co-occurrence of different pre-nominal adjectives with a relative clause in Persian language based on Wiechmann (2015). The corpus on which this study is based comprises more than 1100 relative and non-relative constructions. The results indicate that pre-nominal adjectives that most frequently occur with a relative clause are pre -nominal adjective *tanhâ* (only), sequential numerative adjectives, and also demonstrative adjectives, respectively. In all instances of these pre-nominal adjectives, there are some conception of time, exclusiveness, or generality. Furthermore, some of these pre-nominal adjectives

inventory existing in the minds of Persian speakers through analyzing the characteristics of both poles of the form and the meaning/ function of the constructions as symbolic units. In this research, the cleft construction was analyzed and by drawing its mental model, we could well explain some of its features that other theoretical approaches showed weakness in their explanation; such as rejecting the claims of semantic nullity of the copula of the construction, deictic nature of the cleft pronoun "in" and deriving a cleft sentence from its corresponding pseudo-cleft sentence. In general, the results of this study showed that the Goldbergian construction grammar can provide a much more comprehensive analysis of cleft construction than other mere formal or functional approaches. It also became clear that a number of constructions can be in the inheritance link with this construction and inherit some or all of its features by observing some restrictions.

Keywords: Construction grammar, clefting, argument structure, information structure.

Persian Becomes More Analytic: Evidence from the Study of Parallel Texts

M. Rasekh-Mahand
M. Parizadeh

The Persian language has so far undergone three main historical periods. In each of these periods, a number of morphosyntactic, phonetic, and lexical features of the language have changed. In some cases, this change is in a way that has shifted the language towards a typological change.One of these changes has made Persian more analytical. But all of these changes have come about with the passing of time. Therefore, in order to study these changes, we have to take a viewpoint which examines them both synchronically and diachronically. To reach this aim, in this study, two translations of a single text have been used as two parallel texts.Tabari's translation of the **Holy Qur'an**, which was written in the 4th C. A. H. is compared with the translation of Bahaedin Khoramshahi, belonging to the contemporary period.The question is whether Persian has become more analytic or not. Since the type of analysis of this research is based on statistical and quantitative data, first, all of the vocabularies of the two texts are classified according to frequency of occurrence in the frequency/ rank index. At the same time, they are arranged in a different list regarding to the part of speech they belong to. In the second stage, each sentence of the first text is compared with the corresponding sentence of the second text and their changes are recorded. Since there is a gap of more than a thousand years between the two texts, it is assumed that the Persian language has progressed towards being more analytic in this period. Zipf's Law is a tool that can be used to test the degree of the analyticity of Persian language.

Keywords: Persian morphology, analyticity, parallel texts, translations of **Holy Qur'an**, Zipf's Law.

ABSTRACTS

Binominals in Standard Persian

B. Mahmudi Bakhtiari
R. Kalantari Darunkola

Binomials or word pairs present themselves in various ways in languages and cultures. Binomials are formed both linguistically and non-linguistically. A thorough study indicates there are many factors involved in the ordering of words in a pair. The ordering preferences can range from the frequency of words, to semantic features, and to phonological principles. Binominals are non-syntactic compounds, which are ‘‘keyword + and + word’’, and their position, cannot be changed. In this study in addition to introducing the capabilities of Persian language in the production of binominals, the governing laws of such constructions have been examined. The results of this study show that the rules of the phonological constraints, after semantic constraints are the most common and efficient ones in Persian. It is necessary to indicate that this study has focused on standard Persian.

Keywords: Binominals, Persian word-pairs, semantic features, phonological constraints.

Analysis of Clefting in Persian: A Construction Grammar Approach

Y. Azizian

Clefting, as a marked syntactic structure, has always been studied by linguists belonging to different linguistic schools and each has tried to provide an in-depth analysis of it. The present research is an attempt from a cognitive perspective to explain the features of this syntactic structure in the framework of the construction grammar introduced by Adel Goldberg. This grammar identifies how the links between constructions are and how they should be organized in a structured

Table of Contents

Articles

Binominals in Standard Persian	B. Mahmudi Bakhtiari R. Kalantari Darunkola	3
Analysis of Clefting in Persian: A Construction Grammar Approach	Y. Azizian	37
Persian Becomes More Analytic: Evidence from the Study of Parallel Texts	M. Rasekh-Mahand & M. Parizadeh	81
Different Types of Passive Constructions in Persian Language	A. Mirzaei	131
The Co-occurrence of Relative Clauses and Pre-nominal Adjectives in Persian	N. Azhide M. Naghzgouy Kohan	153
Double Comparative Adjective Suffix: The Structure of Adjective + tar + tar	M. Nadimi Harandi T. Ataei Kachuei	177
Linguistic and Thematic Analysis of Two Versions of a Medieval Persian Folktale: *Mahsati and Amir Ahmad*	Sh. Marefat	191
"Bâ" as a Preposition and Coordinator in Modern Persian	M. Homayounfar E. Khazama	223
On the Translation of اشتَعَلَ الرّأسُ شيباً in Qur'an	M. Salari-Nasab	247

Reviews

A Review of *A Descriptive Grammar of Contemporary Persian*	Z. Zandi Moghaddam	271
A Review of ''Specific Features of Persian Syntax: The Ezafe Construction, Differential Object Marking, and Complex Predicates''	S. S. Samet	291
A Review of *Colloquial Persian; Its Orthography and Dictionary*	Z. Zandi Moghaddam	315

Obituary

Professor Mohsen Abolghasemi	N. Zadegan Miyardan	339